

— فهرست کتب طبع جدید موجوده —

بانی	آنه	روبیہ	نام کتاب
	۴	۱	قران عکس خط مرحوم مرزا احمد تبریزی با کاغذ بسیار اعلیٰ و جلد بسیار اعلیٰ
		۱	ایضاً رقم کوچک
		۱	کتاب حافظ عکس خط مرحوم حکم ابن وصال با کاغذ ولایتی
	۱۰		ایضاً با کاغذ رف
	۱۲		کتاب مستطاب مفتاح الجنان خط جناب حاجی ملا ابوطالب خوش نویس جهرمی با کاغذ ولایتی
		۹	ایضاً با کاغذ رف
		۱	کتاب رساله مجمع الماتم حاشیه آقای صدر دام ظلہ العالی
		۶	کتاب مستطاب طراز المذهب مظفری احوالات حضرت صدیقہ صفرا زینب کبری سلام الله علیہا با کاغذ ولایتی بسیار بسیار ممتاز اعلیٰ اعلیٰ با جلد بندی بسیار ممتاز



خاتمه الطبع

اقل بندگان باری محمد حسین لاری با کمال ادب خدمت خوانندگان این کتاب
مستطاب عرض مینماید چون کتاب مطبوعه در طهران نهایت گران و کمیاب بود و
بعضی از عکس های لازمه در آن نه بود با کمال زحمت و دقت محض تسویق

خوانندگان چند عکس بسیار ممتاز اعلی که واجب بود در کتاب
باشد بدست آورد گناه و در جاهی خود ضمیمه این

کتاب مستطاب کردید و از حسب قیمت هم تخفیف

کلی داده شد تا اسباب سهولیت جهة خواص و عام

بوده باشد در مطبع مصطفوی واقع در

بندر بمبئی بزبور طبع آراسته کردید

فی شهر شعبان المعظم

سنه ۱۳۲۱

هجری



نشسته ابتدا شکر و حمد الهی را بجا آوردیم که در این سفر از هر جهت خیلی خوش گذشت و در غیاب ما امور داخله مملکت با کمال نظم بود و از خدمات صادقانه جناب اشرف صدر اعظم که در این سفر متحمل شده بودند و کمال رضایت را داشتیم در حضور وزرا و اعیان اظهار التفات خودمان را بایشان فرمودیم و بعد نسبت به هر یک از وزرا که در غیاب ما مشغول خدمت و مراقب نظم امور مملکتی بودند اظهار التفات کرده سفر را بحضور خواستیم مشیر الدوله وزیر خارجه آنها را بحضور آورد همه تبریک و ورود ما را عرض کردند ما هم از اینکه در تمام دول اروپا از سلاطین عظیم الشان و اهالی مملکتها کمال احترام و حسن پذیرائی را دیده و منتهای رضایت را داشتیم بسفرا اظهار مراتب خشنودی و رضایت خود را فرمودیم بعد مرخص شدند نهار را رفیقیم در بالا خانه صرف نموده چهار ساعت بغروب مانده عازم حرکت شدیم از ترتیبات پذیرائی و تشریفات وزیر در بار هم در باغ شاه باو اظهار التفات کردیم و بیرون آمده سوار کالسکه شدیم از دروازه باغ شاه الی میدان توپخانه تمام اطراف خیابان را باقالیها و قالیچه های ممتاز و بیرق های شیر و خورشید الوان مزین کرده بودند چندین طاق نصرت هم در کمال امتیاز و شکوه و زینت ساخته بودند در های خانهای هر یک از محترمین هم که در عرض خیابان واقع بود زینتهای مخصوص از قالیها و اسباب چراغ و غیره شده بود خصوصاً آصف الدوله حاکم طهران در تشریفات ورود و ترتیبات شهری هیچ فرو گذار نکرده است جمعیت مردم هم از مرد و زن در اطراف خیابان و بالای بامها بقدری جمع شده بودند که مافوق نداشت و تماماً از روی یک شعف و ذوق مخصوصی اظهار خوشحالی و مسرت و شکر گذاری زیاد از دیدن ما میکردند ما هم واقماً از ورود بطهران و دیدن رعایای خود مان و این قسم مسرت و شادمانی که از آنها ملاحظه میکردیم کمال خوشوقتی را داشتیم همینطور آمدیم تا وارد میدان توپخانه شدیم سه سالار هم آنها را خیلی خوب و با شکوه زینت داده و قشوق حاضر رکاب بترتیب بسیار منظم صحیحی در اطراف خیابان تا درب باب هابون گذارده بود اطراف دیگر میدان توپخانه را هم از بستخانه و تلگراف خانه و بانگ شاهنشاهی و غیره زینت کرده بودند همینطور آمدیم تا بفضل خدا و توجه ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین وارد باب هابون و حرمخانه مبارکه شدیم و شکر و حمد الهی بجا آوردیم

این راه کن چونی اتوبیلیل بقاعده نمیرفت پیاده شده سواز کالسگه شدیم و راندیم در بین راه معلوم شد نایب السلطنه هم در رکاب می آیند ایشانرا هم احضار کردیم دم کالسگه آمده با نایب السلطنه و جناب اشرف صدر اعظم صحبت کنان میرفتیم هوا قدری گرم تر شد مستقبلین شهر هم میرسیدند در این بین شعاع السلطنه رسید از بدین او خیلی خوشوقت شدیم و الحاق شعاع السلطنه در غیاب ما خوب از عهده خدمات خود برآمده است اظهار رضایت و التفات خود ما را باو فرمودیم قدری دیگر راه که آمدیم معتمد الحرم رسید از احوال حر مخانه و غیره عرض کرد او هم در غیاب ما از بابت نظم اندرون و کارهای را جمع بخود خوب خدمت کرده است و وزیر دربار که از عقب آمده بود اینجا رسید آمدیم از رود خانه کن عبور کرده دو ساعت بظهر مانده وارد کن شدیم و منزل ها نجاست که وقت رفتن هم منزل کرده بودیم تا عصر هم بعضی از نوکرها و غیره از شهر آمدند شب زود تر قروق شد حر مخانه آمدند شام خورده استراحت کردیم

—•— ﴿ ۰ ﴾ ﴿ ۰ ﴾ روز یکشنبه دویم شعبان المعظم ﴿ ۰ ﴾ —•—

امروز انشاء الله تعالی سلامت وارد طهران و پای تخت خود مان میشویم صبح که حرکت کردیم عضد السلطان که با استقبال آمده بود در رکاب بود جناب اشرف صدر اعظم هم همراه بودند و صحبت میداشتیم وزیر دربار و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و وزیر هایون هم در رکاب بودند هوا آفتاب و خوب و خوش بود هر کس از شهر با استقبال میامد عرض می کرد شهر را در کمال خوبی آصف الدوله زینت کرده است ولی چون تمام شاهزادگان و وزرا و سفرا در باغ شاه برای پذیرائی ورود ما حاضرند و وزیر دربار آنجا حاضر کرده و تشریفات معین نموده است ابتداءً باغ شاه میرویم آنجا نهار خورده بعد از ظهر وارد شهر خواهیم شد همینطور راندیم و با جناب اشرف صدر اعظم صحبت میداشتیم تا رسیدیم بنزدیک درشت جمعی از سادات شیرازی و معتبرین واعظین آنها با استقبال آمده بودند مقتدر السلطنه هم که در غیاب ما بخراسان رفته بود و تازه مراجعت کرده است اینجا دیده شد بعد راندیم تا رسیدیم بباغ شاه در راه همه قسم مردم از طبقه نوکر و غیره با استقبال میامدند و از ورود ما اظهار مسرت و خوشوقتی مینمودند یکساعت بظهر مانده بود که وارد باغ شاه شدیم تمام وزرا و طبقات نوکر از نظامی و قلمی و غیره و غیره در آنجا بترتیب مخصوص بسیار منظم و بقاعده بحضور آمدند و باغ شاه را در کمال عظمت و شکوه زینت کرده بودند که مثل یکی از بار کهای خوب فرنگستان بود آمدیم تازی چادری که در جلو خیابان بزرگ زده بودند آنجا روی صندلی

راهم محمد الله بسلامت و خوشی گذراندم

«—» (روز جمعه بیست و نهم رجب) «—»

امروز باید بکرج برویم صبح که از خواب برخاستیم هوا قدری باز شده بود و بارندگی هرچه در کوهها شده برف است و اینجاها زمین را گل کرده بطوریکه حرکت مشکوک است حاضر حرکت شده میخواستیم سوار شویم که صدای اتومبیل بلند شد بیرون آمده سوار شدیم وقتی حرکت کردیم جناب اشرف صدر اعظم در رکاب حاضر بودند قدری با ایشان صحبت کردیم و فرمایشاتمان که با ایشان تمام شد وزیر دربار آمد مقصداری هم با او فرمایش و صحبت نمودیم در بین راه شهاب الملك بسر آصف الدوله با سواره ابواب جمعی خود آمده بود بحضور رسیدند يك شتر هم آورده بودند جلوراه ما قربانی کردند اتومبیل چی ما که فرنگی است تا امروز ندیده بود که شتر را بدون جهت و سبب بکشند وقتی دید که شتر را خوابانیده ذبح مینمایند خیلی تعجب کرد رفتم تا رسیدیم بکرج توی باغ و عمارت رفته نهار خورده بعد از نهار استراحت کردیم وقتی بیدار شدیم وزیر هایون بحضور آمده عرض کرد شاهزاده بین السلطان و مجد الدوله آمده اند که شرفیاب شوند و در منزل جناب اشرف صدر اعظم هستند آنها را احضار کردیم بحضور آمدند از ملاقات بین السلطان خوشوقت شدیم سینه اش درد میکرد حالا بهتر شده است از حالات ایندت شاهزاده رسیدیم و تمام را عرض کرد ما هم حالات فرنگستان و شکارها که کرده بودیم برای مجد الدوله میفرمودیم بعد وزیر دربار بحضور آمد عرض کرد نایب السلطنه از شهر باستقبال آمده است بحضور خواستیم آمدند از دیدن ایشان خیلی مسرور شدیم و مدتی صحبت داشتیم بعد نایب السلطنه رفتند شب را بیرون شام خوردیم نوکرها و خدام در حضور بودند بعضی دستخطها بطهران نوشتیم دادیم وزیر هایون با جاچار مخصوص بفرستد بعد قروق کردیم خدام حرم آمدند

«—» (روز شنبه غره شعبان المعظم) «—»

امروز باید از کرج به کن برویم صبح خیلی زود که اول طلوع آفتاب بود حرکت کردیم هوا صاف و آفتاب ولی خیلی سرد بود و نسیمی میوزید که از سردی آن از چشمهائی اختیار آب میریخت سوار اتومبیل شدیم از خیابان کرج گذشته پل رسیدیم جناب اشرف صدر اعظم هم رسیدند قدری با ایشان صحبت داشته رانندیم تا جایی که راه دوتا میشود یکی مستقیماً بطرف طهران میبرود و راهی دیگر بقریه کن و این همان راهی است که رفتن هم از آنجا گذشته ایم از

(این)

فرسنگ راه است در سر نهار جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند ناصر الملک هم که از راه رشت آمده است اینجا رسیده بحضور آمد آصف السلطنه و عزیز السلطان و اجلال السلطنه و معتمد خاقان و غیره و نیز بودند بعد وزیر هایون هم که عقب مانده بود رسید بعد از نهار سوار اتومبیل شده رفیق تارسیدیم بمنزل که جایار خانه قشلاق است در همان اطاقهائی که سابقاً منزل میکردیم وارد شده منزل کردیم لدی الورود بعضی تشریفات وزیر هایون از طرف آقا میرعلینقی که مدیر چاپار خانهای خط قزوین و گیلان است بجهت اینکه امشب منزل مادر چاپار خانه است با عریضه از میرعلینقی تقدیم کرد جواب عریضه او را دستخط فرمودیم بعد خود وزیر هایون را باندرون خواستیم که روز نامه سفر را بفرائیم بنویسد موقوف الملک را هم خواستیم بجهت تحقیق بارهای فرنگستان که بکجا رسیده و چند صندوق تا بحال بطهران وارد شده است معلوم شد بیشتر بارها رسیده و در گره ضبط است

امشب تلگراف غربی مؤید السلطنه وزیر مختار ما از بران کرده بود که باعلی حضرت امپراطور آلمان زنی تیر انداخته ولی الحمد لله آسیبی نرسیده است بجناب اشرف صدر اعظم بتوسط امین الحرم پیغام فرمودیم که از قول ما تلگراف شکر گذاری و تبریکی باعلی حضرت امپراطور آلمان بنمایند که لله الحمد صدمه بایشان نرسیده است بعد وزیر هایون و موقوف الملک را مرخص کرده شام خورده استراحت کردیم

— ﴿ روز پنجشنبه پست و هشتم رجب ﴾ —

امروز از اینجا به ینگه امام رفتیم صبح باز سوار اتومبیل شده حرکت کردیم جناب اشرف صدر اعظم در رکاب بودند قدری با ایشان فرمایشات شد و عقب ماندند که با کالسکه بیایند باران هم می بارید بقدر دو فرسنگی که آمدیم دیدیم يك کالسکه می آید مارا که دید ایستاد درب کالسکه باز شد يك دفعه عیسی خان و محمود خان از کالسکه بیرون جستند معین در بار هم که با آنها بخراسان رفته بود از عقب آنها بیرون آمد از دیدن آنها خوشوقت شدیم چون بحکم و اجازه ما بخراسان رفته بودند میت رسیدیم که از راه دریا مراجعت کرده باشند و چون موقع انقلاب و تلاطم دریا بوده مبادا غرق شده باشند و هیچ نمیدانستیم کی از مشهد حرکت کرده و از کدام راه می آیند حالا که آنها را دیدیم پرسیدیم از کدام راه و کی آمده اند عرض کردند از راه شاهرود بطهران آمده و از آنجا بدون توقف بطرف اردوی ماروانه شده اند خلاصه با آنها صحبت کنان آمدیم تا بمنزل و نهار را در منزل خوردیم منزل همان عسارت و اطاقهائی است که وقت رفتن بفرنگستان هم منزل کردیم تا شب باران اتصالاً می بارید شب

وارد کن شده روز دوم از کن بشهر برویم بعد قدری استراحت کرده از خواب که برخاستیم باندرون رقتیم شب هوا خوب بود بعد از شام استراحت شد

«—» () (روز سه شنبه بیست و ششم رجب) () —» «»

امروز در قزوین اتراق است شاهزاده دارا با بعضی دیگر که امروز از طهران آمده شرفیاب شدند جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند با ایشان قدری در خلوت صحبت و فرمایشات کردیم مرخص شده رفتند بعضی عرایض و نوشتجات تلگرافی از ولایات رسیده بود و کیل الدوله آورده بمرض رسانید بعد نهار خوردیم تا عصر هم بیرون بودیم بعد باندرون رفتیم شب را عمادالدوله اسباب آتشبازی حاضر کرده بود آمدیم بیرون خود عمادالدوله و امین حضرت و بعضی دیگر از نوکرها بودند جناب اشرف صدر اعظم بواسطه درد سینه نتوانسته بودند حاضر شوند وزیر دربار هم امروز از صبح تا حالا در تلگرافخانه مشغول مخابره باطهران است بمجیر الملك و معین حضرت دستور العمل مخصوص میدهد که تشریفات کامل بجهت روز ورود ما در باغ شاه حاضر نمایند

«—» () (روز چهارشنبه بیست و هفتم) () —» «»

امروز از قزوین بطرف طهران حرکت میشود و منزل اول (قشلاق) است امروز خیال کردیم اتو مبیلی از فرنگستان خریده و قبل از وقت از هانجا سفارش کرده بودیم که از راه دریا بیاورند در قزوین حاضر باشد که در ورود خود ماق سوار شویم وقتی وارد قزوین شدیم از شمس الملك تحقیق کردیم عرض کرد اتو مبیلی بامکانیک چی آن که بابد جلو سوار شده راه ببرد حاضر است از عمارت که بیرون آمدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و شاهزاده عمادالدوله و منوچهر میرزا پسر عمادالدوله و جمعی دیگر از نوکرها حاضر بودند سوار کالسکه شده قدری راه رقتیم تا از خیابان بزرگ قزوین و عمارت شهر گذشته از دروازه بیرون آمدیم در خارج شهر اتو مبیلی حاضر بود آنجا از کالسکه پیاده شده به اتو مبیلی سوار شدیم وزیر دربار را خواستیم آمد توی اتو مبیلی پیش ما ایستاد و مکانیک چی اتو مبیلی را راه انداخت اول قدری تند رفت سوار و جمعیتی که ملتزم رکاب بودند با کالسکه ها و مانند فرمودیم آهسته آهسته حرکت آنرا بهمان درجه که کالسکه ما همه روزه میرفت قرار داد و همینطور رقتیم هوا هم گاهی آفتاب و گاهی ابر بود تا رسیدیم بچاپار خانه (گونده) که يك منزل چاپار خانه ایست در عمارت آنجا نهار خوردیم از شهر قزوین تا اینجا سه (فرسنگ)

﴿ روز دو شنبه بیست و پنجم رجب ﴾

امروز بشهر قزوین وارد میشویم صبح قدری سوار اسب شده آمدیم هوا بار و خیلی سرد
 و مستند بارندگی بود جناب اشرف صدر اعظم در رکاب بودند و صحبت میداشتیم قدری که
 آمدیم آقا سید حسین محسن نقیب السادات را با پسر کوچکش و بعضی سادات شیرازی دیدیم
 که از طهران تا اینجا باستقبال آمده بودند از نقیب احوال پرسی کردیم و از حالات اهالی
 طهران جو یا شدیم عرض کرد تمام مردم منتظر ورود ما هستند قدری پائین تر تجار امینی و اربابهای
 قزوینی را دیدیم که باستقبال آمده بودند تا اول شهر قزوین که رسیدیم ظهر الدوله را دیدیم
 از طهران برگشته باستقبال آمده است که دو باره در رکاب ما وارد طهران شود تا نزدیک
 شهر جمعیت زیادی از اهالی قزوین از هر طبقه از مرد و زن بیرون آمده بودند در کوچه ها
 هم جمعیت زیادی بود تماماً صلوات میفرستادند و از ورود ما اظهار خوشوقتی میکردند بدر
 آلتا پور و دیوانخانه قزوین که رسیدیم دیدیم وزیر بقایا و صدق السلطنه و عدل الدوله برادر وزیر
 بقایا و مستعان السلطنه ناظم خلوت از طهران رسیده آنجا ایستاده اند از دیدن وزیر بقایا و
 سایرین خوشوقت شدیم از کالسکه پیاده شده وارد دیوانخانه شدیم جماعتی از تجار مسلمان
 و ارامنه در آنجا ایستاده بودند نسبت بهمه تفقد و التفات کردیم رفتم نوبی دیوانخانه عمارات
 اینجا بنظر من قدری حرمت لازم دارد باید بگوئیم تعمیر کاملی نمایند رفتم در بالاخانه بزرگ
 وسط باغ که همیشه آنجا منزل میکردیم نشستیم شاهزاده عماد الدوله تشریفاتی برای ورود ما
 ترتیب داده شال و پولی تقدیم کرده بود شال را به نقیب السادات و پول را بسید شهاب التفات
 کردیم بعد از وزیر بقایا حالات و گذارشات مدت غیبت خودمان را مفصلاً تحقیق نمودیم
 او هم بر حسب صداقتی که در نوکری دارد بطور درستی گاهی حالات را بعرض رسانید ما هم
 از حسن خدمات جناب اشرف صدر اعظم و مراتب خوشنودی خاطر خودمان در این موقع
 باز شرحی اظهار داشتیم و هم از خدمت وزیر دربار که در قضیه پاریس فی الحقیقه جان خود
 را نثار ما کرد برای وزیر بقایا تعریف فرمودیم بعد وزیر بقایا عرض کرد موافق ساعت
 خوبی که معین کرده اند باید روز دویم ماه شعبان وارد دارالخلافه طهران شد اگر بخواهیم
 از کرج روز دویم حرکت کرده یکسره بشهر برویم باره دوز و اینکه در باغ شاه وزیراً و
 سفرای خارجه و غیره و غیره برای شرفیابی حاضر خواهند شد تا آنجا رسیده نهار بخوریم
 و بعد بشهر برویم دیر خواهد شد فرمودیم وزیر دربار و وزیر بقایا بروند در حضور جناب
 اشرف صدر اعظم قراری بدهند که يك منزل و اشکسته طوری برویم که شب دویم ماه شعبان

﴿ ﴿ ﴿ روز جمعه بیست و دویم رجب ﴾ ﴾ ﴾

امروز باید به (خرم دره) برویم صبح که برخاستیم هوا ابر تیره و خیلی کثیف و خفه بود قدری هم میبارید سوار کالسکه شده رانندیم تا رسیدیم بده نصیر آباد آنجا درخانه سرهنگ نصیر آبادی بنهار افتادیم بعد از صرف نهار بیرون آمده بطرف منزل روانه شدیم تا منزل هم گاهی میبارید بعد از ورود بمنزل باران قطع شد

﴿ ﴿ ﴿ روز شنبه بیست و سوم رجب ﴾ ﴾ ﴾

امروز باید از خرم دره بقره برویم صبح که برخاستیم هوا باز شده و آفتاب خوبی بود سوار که شدیم سالار الدوله و جناب اشرف صدر اعظم در رکاب بودند قدری صحبت و فرمایشات شد ایشانرا مرخص کردیم رفتند بکالسکه نشستند بعد موثق الدوله و امیر بهادر جنگ که در طرفین کالسکه ما بودند با آنها بصحبت مشغول شدیم شمش الملک هم بود از اینکه شمش الملک در این سفر خوب از عهده خدمات خود برآمده است تمجیدی از او می فرمودیم بعد ناصر خاقان هم رسید و تمام راه بصحبت گذشت نهار را در منزل خوردیم منزل همان جای همیشه است الحمد لله بخوشی و سلامت استراحت کردیم عزیز السلطان هم که تا زنجبان با اجودان حضور باستقبال آمده اند همه روزه در رکاب است و از گذارشات طهران بعرض میرساند

﴿ ﴿ ﴿ روز یکشنبه بیست و چهارم رجب ﴾ ﴾ ﴾

امروز از قره به سیاه دهن آمدیم هوا خوش و آفتاب بود ابتدای راه قدری باجناب اشرف صدر اعظم صحبت کنناق آمدیم سالار الدوله هم از اینجا مرخص شد و محض اظهار مرحمت نشان قدس باو التفات فرمودیم در بین راه وزیر دربار رسید با او نامدتی صحبت کنناق آمدیم عماد الدوله حاکم قزوین و منوچهر میرزا تا اینجا باستقبال آمدند قدری با عماد الدوله صحبت و تحقیقات از وضع قزوین و اطراف شد تا بمنزل رسیدیم جمعیت زیادی از اهالی سیاه دهن جلو آمده بودند خیلی قریه آبادی است اینجا هزار و دو بیست خانوار رعیت دارد که همه جهت قریب شهزار نفر جمعیت اینجا است بخانه که سابقاً همیشه منزل میکردیم وارد شدیم امین حضرت در آنجا تشریفاتی برای ورود ما فراهم کرده بود بعد از ورود نهار خوردیم عصر قرق شد خدام حرم آمدند شب هم لله الحمد بخوشی گذشت

از چهار طرف محاط به آب ورود خانه است يك راه باریکی دارد و چنان مستحکم و استوار است که فرار از آنجا ممنوع است بهر جهت مجازات عمل خود را دیده و با آن رسیده است بعد ندیم السلطان را مرخص کردیم و شام خورده استراحت نمودیم

۰— ﴿ روز چهارشنبه بیستم رجب ﴾ ۰—۰

امروز در شهر زنجان توقف شد الحمد لله حالتان بسیار خوب است بر خلاف سفرهای سابق که هروقت از زنجان میگذشتیم کسالت مزاجی طارض میشد صبح رفتیم بحمام از حمام که بیرون آمدیم علمای شهر زنجان مثل جناب حاجی میرزا ابوالمنکرم و سایرین بحضور آمدند از ملاقات علماء و آقایان خوشوقت شدیم احوال پرسی از ایشان کردیم اظهار دعا کوئی نمودند بعد جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمده عرایض و تملکگرافات زیادی آوردند بعرض رسانیدند بعد نهار خوردیم تا عصر با پیشخدمتها بصحبت و فرمایشات مشغول بودیم بعد رفتیم اندرون شب را چون سالار الدوله آتشبازی کاملی تهیه کرده بود آمدیم بیرون خود سالار الدوله و وزیر دربار و مدیر الدوله در حضور بودند آتشبازی شد چون سینه صدر اعظم درد میکرد نتوانستند حاضر شوند بعد از اتمام آتشبازی باندرون رفته شام خورده خوابیدیم (۰)

۰— ﴿ روز پنجشنبه بیست و یکم رجب ﴾ ۰—۰

امروز از زنجان بطرف سلطانیه حرکت کردیم هوا خیلی خوب بود و آفتاب تا یکدرجه گرمی داشت جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در رکاب بودند قدری از راه با جناب اشرف صدر اعظم صحبت کنان آمده بعد ایشان را مرخص کردیم رفتند سوار کالسکه شدند با وزیر دربار مدتی صحبت کنان آمدیم خرگوشی پیدا شد زدیم جناب اشرف صدر اعظم تقدیمی فرستادند بعد آمدیم تا سربل بنهار افتادیم در سر نهار وزیر هایون و مصداق الدوله که تا سرحد با استقبال آمده بود و از میانجی با نظر با وزیر هایون است بحضور آمدند چند تیر تفنگ انداختیم بعد از نهار بطرف منزل حرکت شد یکساعت و نیم بغروب مانده وارد منزل شدیم شب وزیر دربار را احضار کردیم قدری فرمایشات شد بعد آقا سید حسین آمد روضه خوبی خواند پس از آن وزیر هایون را احضار نمودیم بعضی عرایض بستی و نوشتجات خارجه بود آورد بعرض رسانید و مرخص شده رفت شام خورده استراحت کردیم

زود بجهت تشریفات ورود ما بشهر رفته است جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و آصف السلطنه و سیف السلطان و سالار اکرم و سیف المملک و شمش المملک و اجلال السلطنه و معتمد خاقان و مؤتمن حضور و غیره و غیره در رکاب بودند نهار را در نیمه راه کنار رود خانه خوردیم بعد از نهار سوار کالسکه شده آمدم دو ساعت بعد از ظهر بنزدیکی شهر زنجان رسیدیم سالار الدوله با مدیر الدوله وزیر و سایر معارف و اعیان زنجان جلو آمده بودند با سالار الدوله صحبت کنان آمدم تا ابتدای آبادی شهر اهالی شهر همه از مرد وزن باستقبال بیرون آمده بودند با کمال شرف و خوشوقتی که از ملاقات ما داشتند همینطور آمدم تا داخل شهر شدیم چندین طاق نصرت باشکوه و زینت بسیار خوب سالار الدوله دستور العمل داده در چندین موضع تا جلو دار الحکومه ساخته اند از وضع احوال مردم معلوم بودم که سالار الدوله با آنها خوب سلوک و رفتار کرده است و همه را در حالت خوشی و رضای خاطر دیدیم حاجب الدوله برسم معمول تمام منازل جلو آمده در جلو درب دیوانخانه حاضر بود از خدمات او قدری اظهار رضایت و تمجید فرمودیم واقعاً خوب خدمت میکند بعد آمدم داخل باغ دیوانخانه شدیم این دفعه منزل ما را در اطرافهای آخر دیوانخانه که رونخلوت کوچکی است و از یکطرف هم بحیاط بزرگ نگاه میکند قرار داده اند خیلی گرم و خوب است بعد از اندکی استراحت وزیر دربار ناظم الاطباء میرزا علی اکبرخان طیب حضور را بحضور آورد چون در این سفر تا سرحد آذر بایجان ملنزم رکاب بوده و درغیاب ما هم در تبریز مراقب خدمت و معالجه حرمخانه و غیره بوده است قدری اظهار التفات باو فرمودیم چند فقره تلگرافات از طهران و غیره رسیده بود و کیل الدوله بحضور آورد ملاحظه کردیم و احکام آنها صادر شد چند طغرا دستخط هم بمعتمد الحرم و حرمخانه و شعاع السلطنه و سپهسالار مرقوم و صادر کرده دادیم بوزیر هاپون با پست بطهران بفرستد امروز هوا خیلی خوب بود یکساعت بغروب مانده رفتیم اندرون اطاق گرم بسیار خوبی حاضر کرده بودند آنجا راحت کردیم یکساعت از شب رفته ندیم السلطان را باندرون احضار کردیم و با او بمذاکره ارتفاع نقاط راه قدری مشغول شدیم چون دستور العمل داده ایم در پاریس بار و متری درست کرده اند که ارتفاع تمام نقاط ایران را از سرحد ارس تا کنار بحر محیط فارس معین میکند و انقلاب هوا را هم خبر میدهد بسیار چیز خوبی است در این بین تلگرافی از نظر آقای یمن السلطنه وزیر مختار ما در پاریس رسید که (فرانسوا سالن) آن جوان خبیثی که در پاریس سوئ قصد دربارۀ ما کرده بود از محکمۀ عدالت خانۀ فرانسه حکم محبس ابدی او صادر شده است و این محبس در کنار رود خانۀ بسیار عظیمی است که تقریباً

تماماً را خواند و بعض رسائید احکام و جواب آنها را نوشتیم پرسیدیم چرا امروز عقب مانده بود عرض کرد که در میانج جهت اصلاح کارهای بستخانهای آذربایجان مانده است روزنامه امروز را هم فرمودیم نوشت و مرخص شد بعد شام خورده استراحت کردیم

(* — ۰ — ﴿ ﴾ (روز یکشنبه هفدهم رجب) ﴿ ﴾ — ۰ —)

امروز از جمال آباد باید بسرچم برویم صبح که از خواب برخاستیم دیدیم هوا ابر است و کم کم هم می بارد آمدیم بیرون که سوار شویم نظام السلطنه که از اینجا مرخص می شد جناب اشرف صدر اعظم او را بحضور آوردند مرخص شده رفت بعد آمدیم رو بمنزل هوا سرد بود و کم کم هم برف می آمد بعد شدت کرد تا بمنزل رسیدیم سالارالدوله هم با مدیرالدوله در بین راه بحضور رسیدند سالارالدوله اظهار التفات شد وزیر دربار از دیشب کسالت داشت امروز هم عقب تر از ما سوار شده بمنزل آمد بعد از رسیدن بمنزل قدری خسته بودیم هوا هم ابر و باران گرفته بود زود تر نهار خورده استراحت کردیم طرف عصر بعضی از عملة خلوت بحضور آمدند از وضع فرنگستان و طرف اروپا برای آنها صحبت و فرمایش میکردیم بعد قروق شد خدام حرم آمدند شب در اطای که منزل داشتیم بخاری آنجا آتش گرفته سرایت بتیرهای سقف کرد فراش و سقا و سر باز را خبر کردند آمده آتش را خاموش کردند مادر اطاق دیگر رفتیم منزل کردیم

— ﴿ ﴾ (روز دو شنبه هیجدهم رجب) ﴿ ﴾ —

امروز از اینجا به نیک پی باید برویم دو ساعت ونیم از دسته رفته که سه ربع بعد از طلوع آفتاب است سوار شدیم دیشب هوا باز شده امروز آفتاب خوبی است ولی خیلی سرد است و متصل نسیم میوزد سالارالدوله و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در رکاب بودند بقدر سه ساعت ونیم راه که با کالسکه رفتیم نزدیک به آق مزار رسیدیم که چارخانه دولتی است آنجا وزیر هایون را خواسته تا قدری از راه با او صحبت و فرمایشات مختلف نمودیم در نزدیک کاروانسرا روی تپه که برود خانه نگاه میکنند بنهار افتادیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و امیر بهادر جنگ و سیف الملک و سیف الساطان و سالار اکرم در حضور بودند چند تیر تفنگی انداختیم بعد نهار خورده فوراً روانه منزل شدیم دو ساعت بغروب مانده بمنزل رسیده در اطای که برای ما معین کرده بودند راحت کردیم

— ﴿ ﴾ (روز سه شنبه نوزدهم رجب) ﴿ ﴾ —

امروز باید بشهر زنجان برویم یکساعت از آفتاب گذشته حرکت کردیم سالارالدوله صبح

اذیت میکرد بکالسکه سوار شده راندم از طرف دست راست کوه سهند و از سمت دست چپ کوه بزگوش پوشیده از برف خود شانرا می نمودند و این باد ونسیم از روی این دو کوه برمیخیزد که هوا را باین شدت سرد کرده است راه راهم مهندس خوب نساخته قدری اسباب زحمت است آمدیم تاقریه (ابونسق) ملکی جناب نظام العلمای تبریز نهار را در آنجا در خانه کد خدای ده صرف نموده حرکت کردیم بقدر دو ساعت کشید تا بمنزل آمدیم راه امروز بقدر هفت فرسنگ بود بسیار خسته و کسل شدیم شامرا زود تر خورده استراحت نمودیم امشب هم قبل از شام گفتند قدری برف بارید خیلی هوا سرد است و بارندگی هم مزید علت است اما انشاء الله برای رعیت و حاصل زراعت خوب و نافع باشد ما نارضائی از آن نداریم

— ﴿ روز جمعه پانزدهم رجب ﴾ —

امروز در میانج اتراق شد که مالهای بنه وغیره همه برسند و قدری راحت کنند چون از خدمات ولیمهد در ایاب ذهاب ونظم آذر بایجان کمال رضایت را داشتیم يك سرداری از سردار یهای مخصوص خود مان که تمام جلو سینه آن مکمل بیاقوت بود باو مرحمت فرمودیم که با کمال دلگرمی فردا مرخص شده بتبریز معاودت کند و بعد قدری بملاحظه عرایض و نوشتجات مشغول شده چند فقره دستخط وتلگراف بخط خود مان نوشتیم نهار خورده بعد از نهار وزیر هایون سید رضوان شاعر را بحضور آورد قصیده خوبی گفته بود بعرض رسانید عصر زود تر قروق کردیم شب بعد از صرف شام استراحت شد

— ﴿ روز شنبه شانزدهم رجب ﴾ —

امروز باید از میانج بجمال آباد برویم صبح ولیمهد آمد که مرخص شود همراه ما تا سر پل رود خانه میانج آمد باو بعضی فرمایشات در کار نظم آذر بایجان وامورات این صفحات فرمودیم از آنجا مرخص شده برگشت که بچاپاری بتبریز برود ما با کالسکه تا پای گردنه قافلان کوه آمدیم آنجا از کالسکه بیرون آمده سوار اسب شدیم وناسر گردنه سواره آمدیم نزدیک بسر گردنه جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار رسیدند با آنها صحبت کنان آمدیم تا باین ارتفاع این قلعه قافلان کوه که مه بر است از دریای محیط یکمزار و دو بیست وهشتاد متر است خلاصه آمدیم تا باین گردنه از پل گذشته دوباره سوار کالسکه شده راندم تا منزل هوا امروز ابر و قدری سرد بود نهار را در منزل خوردیم و طرف عصر قروق شد شب را آقا سید حسین آمده روضه خوبی خواند تلگرافات زیادی رسیده بود وزیر هایون را باندرون احضار کردیم

(تماماً)

بکالسگه نشستند پس از آن با امیر بهادر جنگ و وزیر هایون و سیف السلطان و ناصر خاقان که در جلو کالسگه بودند قدری فرمایش و صحبت کرده تا بمنزل رسیدیم نهار خورده استراحت کردیم یکساعت بغروب مانده قروق شد خدام حرام آمدند منزل مادرهان خانه ایست که وقت رفتن منزل کردیم خدام حرم هم در خانه دیگر هستند بعد از آنکه قروق شد همه باینجا آمدند شب را بصحبت گذرانده زود تر استراحت کردیم

﴿ روز سه شنبه دوازدهم رجب ﴾

باید به قراچن برویم امروز هم صبح خیلی زود سوار شدیم ولیعهد و جناب اشرف صدراعظم هم در رکاب بودند قدری با آنها فرمایش فرموده مرخص کردیم بروند سوار کالسگه شوند بعد با امیر بهادر جنگ صحبت میداشتیم واقماً امیر بهادر جنگ خیلی خوب خدمت میکند سواره کشیکخانه که از طهران تا آذر بایجان ملتزم رکاب بودند و در سرحد تا مراجعت ما ماندند و قسمتی هم که در خود آذر بایجان حاضر کرده بود تماماً آراسته و منظم تا مراجعت ما بدون اینکه صدائی بلند شود حاضر خدمت بودند خلاصه نهار را در منزل صرف کردیم منزل هم همان جاومکانی است که وقت رفتن منزل کرده بودیم

(۰) [۰] (۰) ﴿ روز چهارشنبه سیزدهم ﴾ (۰) [۰] (۰)

امروز از قراچن به منزل (ترکان) آمدیم صبح برخاسته بیرون آمده سوار شدیم هوا در نهایت برودت بود اگرچه آفتاب بود اما نسیم سردی میوزید که از چشم انسان آب میریخت در نوبی رود خانه جناب اشرف صدر اعظم را سواره دیدیم قدری با ایشان صحبت داشته بعد سوار کالسگه شدیم پهلوی کالسگه سیف السلطان و سیف الملک و ناصر خاقان بودند با آنها صحبت کنائی می آمدیم شاهزاده اما مقلی میرزا حاکم ارومی راهم از این منزل خلعت داده مرخص کردیم بمحل حکومت خود رفت نهار را بعد از ورود بمنزل خوردیم برای ماهان خانه سید را که همیشه در ده ترکان منزل میکردیم معین کرده اند طرف عصر قروق کردیم خدام حرم آمدند چند طفران نگراف و دستخط هم بخط خود مان نوشتیم هوا امشب مهتاب و خیلی سرد است شام خورده استراحت کردیم

﴿ روز پنجشنبه چهاردهم رجب ﴾

امروز باید به میانج برویم صبح که برخاستیم هوا ابرومه و سرد بود بدرجه که شخص را

صفوف نظام و سایر اهالی سلام گذشته بخوار که رسیدیم درباب راه شوسه که از سرحد آذر با بجان بطهران باید کشیده شود و امتیاز آنرا بخوار داخله خودمان داده ایم دستور العمل داده و فرمایشات مفصل کردیم که از عید نوروز انشاء الله شروع نمایند آنها هم تعهدات لازمه نمودند بعد بیرون آمده از درب میدان توخانه سوار کالسکه شده ببا سمج آمدیم دربین راه که می آمدیم کوههای سهند و یانیق را میدیدیم که برف تازه زیادی آمده تمام قله ها سفید شده است و بخاطرمان می آمد که در تمام نقاط این کوهها شکارهای مفصل کرده ایم شب را در منزل زود تر قروق کرده شام صرف نموده استراحت کردیم

•—• ﴿ ۰ ﴾ ﴿ ۰ ﴾ روز یکشنبه دهم رجب المرجب ﴿ ۰ ﴾—•

امروز باید بحاجی آقا برویم صبح خیلی زود برخاسته سوار شدیم هوا بی نهایت سرد بود بکالسکه نشسته را ندیم تا از سعد آباد گذشته همه جا آمدیم تا وارد منزل شدیم در همان عمارت و اطاق که وقت رفتن منزل کرده بودیم منزل نموده قدری سرد بود بخاری روشن کردند نهار خوردیم بعد از نهار استراحت شد عصری وکیل الدوله را خواستیم بعضی عرایض و نوشتهجات بود آورد بعرض رسانیده جواب آنها صادر شد وزیر هاپون هم احضار شد روز نامه سفر را فرمودیم نوشت شب آقا سید حسین را خواستیم روضه خواند امروز وکیل الملک هم در رکاب بود بقدری با او صحبت داشتیم بسیار نو کر درست خوبی است ثقه الدوله پسرش هم با اوست و همراه ولیعهد آمده با ولیعهد مراجعت بتهریز خواهد کرد او هم جوان درستی است مصدق الدوله هم که بسرحد آمده بود در رکاب است و بطهران می آید

•—• ﴿ ۰ ﴾ ﴿ ۰ ﴾ روز دوشنبه یازدهم رجب ﴿ ۰ ﴾—•

امروز باید از حاجی آقا به تکمه داش برویم صبح برخاستیم چای صرف کرده به امین الحرم فرمودیم بروند جناب اشرف صدر اعظم را دم در حاضر کنند رفت و آمد عرض کرد حاضرند بیرون آمدیم ولیعهد و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار حاضر بودند قدری با ولیعهد و جناب اشرف صدر اعظم و فرمایشات شد وزیر دربار پسرهای مرحوم حکیم باشی را که خامت داده بودیم بحضور آورد نصرة الحکماً و اخوان او بودند حقیقه خانواده وزیر دربار تماماً مردمان خوب درستی هستند مخصوصاً اولاد مرحوم حکیمباشی که از قدیم خدمات کرده اند شریف العلماء هم بحضور آمد و مرخص شدند دربین راه سواره قدری با ولیعهد و جناب اشرف صدر اعظم صحبت کردیم بعد آنها را مرخص فرمودیم رفتند

(بکالسکه)

(*)—(۰۰)﴿﴾: (روز پنجشنبه هفتم رجب) : ﴿﴾—(۰۰) *

امروز در شهر تبریز توقف نمودیم مردم از هر طبقه می آیند و شرفیاب میشوند ما هم این اشخاص را که می بینم چون همه آنها را پدر بر پدر دیده و می شناسیم بما اثر میکند حساب کردیم تا امروز که باینجا آمده ایم چهل و یکسال تمام است در آذر بایجان بوده ایم و بلدیته کامل داریم وضع انقلابات روزگار مایه حیرت و عجب است که دریک آنی بطوری اوضاع واحوال را تغییر میدهد و منقلب میسازد که هیچ شباهت به سابق ندارد ما از تبریز بتهران رفتیم و بعد سفر فرنگستان پیش آمد تمام اروپا را دیده و گردیده مراجعت کرده ایم و امروز ولیعهد در این خانه زندگانی مینماید و مهمان براو هستیم خلاصه شکر و حمد الهی را بجای آوردیم که نعمت صحت حاصل است بعد قدری در باغچه گردش کردیم دو ساعت بغروب مانده باغ قروق شد بعد از آن با پسرهای ولیعهد قدری صحبت کردیم اول شب هم آتشبازی خوبی شد بعد شام خورده استراحت نمودیم

(۰) — (۰) — (۰) (روز جمعه هشتم رجب) — (۰) — (۰)

امروز صبح که از خواب برخاستیم قدری کسالت داشتیم وزیر دربار را خواستیم روی پستان چپ ما پنبه ذرا ریح انداختند بعد عملاً خلوت جمع شدند عرایض و نوشتجات زیادی جمع شده بود که همه مال ارباب توقع بود و کیل الدوله بحضور آورده همه را بعرض رسانید بعد جناب اشرف صدر اعظم آمدند بعضی عرایض بود با نظام السلطنه عرض کردند و جواب داده شد بعد عاملاً دسته بدسته بحضور آمدند از آنها احوال پرسى کردیم و خیلی از ملاقات ایشان خوشوقت شدیم اغلب آنها را در جوانی دیده بودیم که هیچ موئی نداشتند و حالاً صاحب ریش و سبیل و علم و فضل شده اند ایشانهم از دیدن ما خیلی مشعوف بودند و دعا گوئی میکردند علماً که رفتند نهار خوردیم و بعد قدری استراحت کردیم امروز برف کمی مخلوط با باران نارید خیلی هوا سرد است و فردا از تبریز حرکت بطرف باسماج میشود

— ﴿﴾ (روز شنبه نهم رجب) ﴿﴾ —

صبح وقتی از اندرون بیرون آمدیم درب منزل اعتماد الحرم جناب آقا سید علی آقای یزدی دعای سفر درگوش ما خوانده آمدیم بیرون ولیعهد و جناب اشرف صدر اعظم و نظام السلطنه همراه بودند در باغ بزرگ صف سلام از جماعت اهل قلم و نظام و تجار و سرباز و عموم صاحب منصبان و غیره و غیره بسته بودند سالار معظم که رئیس قشوق است جلو ما افتاده از جلو

— ﴿ روز سه شنبه پنجم رجب ﴾ —

امروز صبح کمی آفتاب بر آمده بود که حرکت کردیم بطرف صوفیان در رکاب پهلوی کالسکه ماسیف السلطان و خوان سالار بودند با آنها صحبت میداشتیم و راه طی میکردیم تا منزل رسیده نهار خوردیم بعد از نهار قدری تیر اندازی کردیم هوا هم ابر بود شب کمی باران آمد زود تر شام خورده استراحت کردیم

— ﴿ روز چهارشنبه ششم رجب ﴾ —

امروز باید باسلامت وارد شهر تبریز بشویم صبح که حرکت کردیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در رکاب بودند قدری دو اول منزل با ایشان صحبت داشتیم آمدیم تا رسیدیم بسریل (سنخ) چادر پوش مارا در آنجا زده بودند پیاده شدیم قونسولهای خارجه مقیم تبریز تماماً تا آنجا باستقبال آمده بودند با جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند مسیو (بطروف) قونسول روس که اقدم و اسبق قونسولها بود نطقی مبنی بر تهنیت ورود ما به تبریز نمود بعد با مسیو (وود) قونسول انگلیس قدری صحبت داشتیم پس از آن با قونسول عثمانی و سایر قونسولها از مسافرت فرنگستان خود مان و اینکه در تمام ممالک و دول خارجه خیلی بجا خوش گذشته و نهایت احترامات را بجا آورده اند صحبت داشته و اظهار رضایت نمودیم بعد آنها مرخص شدند نهار خوردیم و حرکت کردیم در بین راه با امیر بهادر جنگ و وزیر هایون و شمس الملک و سیف الملک صحبت کنناق آمدیم تا جائی که شهر پیدا شد در بین راه جمعی مستقبلین از محترمین و اعیان و اشراف تبریز بحضور رسیدند مثل عدل الملک و غیره سه ساعت بتروب مانده به اوایل شهر رسیدیم تقریباً تمام اهالی در خارج و داخل شهر اطراف معابر ما جمع شده بودند اقلاً بقدر یکصد هزار نفر در اطراف خیابان و کوچه و بازار از زرق و مزرد ایستاده و از دیدن ما اظهار مسرت و خوشحالی مینمودند و متصل سلام و صلوات میفرستادند بحیر السلطنه سالار معظم هم قشون ساخلو آذر با بجان را در اطراف راه منظمآ و داشته و خودش هم با صاحب منصبان نظامی آذر با بجان جلو آمده بود سواره قزاق هم که از طهران تا اینجا در رکاب ما آمده بودند با موزیک خودشان بانهایت نظم در جلو ما بودند همینطور آمدیم تا وارد منزل شده قدری راحت کردیم شب را ولیعهد و وزیر دربار و وزیر هایون و جمعی از پیشخدمتها نامدتی از شب رفته در حضور بودند بعد آنها را مرخص کرده شام خورده خوابیدیم

سایر مهماندارها که حاضر بودند اظهار التفات و رضایت خود مان را از این مسافرت روسیه و خدمات آنها فرمودیم و مخصوصاً بامیرال ماموریت دادیم که با علیحضرت امپراطور اظهار امتنان ما را تبلیغ نماید که در این سه دفعه که از خاک روسیه عبور و مرور کردیم بقدری بما خوش گذشته است که مافوق ندارد و الحق صاحبمنصبان و مامورین این دولت از احترامات لازمه و مراسم پذیرائی هیچوجه خود داری ننموده اند و این قسم مودت و اتحاد هرگز فراموش شدنی نیست بعد از آن بهر يك از مهمانداران و صاحبمنصبان از نشان و انقیه دان و انگشتری و غیره التفات فرموده مراجعت باندرونی کردیم آنها هم بچادر شام رفتند و از قراریکه عرض شد نامدتی از شب رفته مجلس آنها طول کشیده بعد به آنطرف ارس رفته بودند ما هم شام صرف کرده استراحت نمودیم موافق الدوله هم در این مهمانی خیلی زحمت کشیده و خوب پذیرائی کرده است

— ﴿ روز یکشنبه سوم شهر رجب ﴾ —

امروز باید بطرف (گلین قیه) برویم صبح زود حرکت کردیم و تا وقت نهار بمنزل رسیدیم چون وقت رفتن مفصلاً وضع راه و حرکت را نوشته ایم دیگر مراجعت باختصار میگذرانیم جناب آقای بحرینی را هم امشب دیدیم و از خدمات آقا سید حسین در این سفر که همه وقت خوب مراقب بوده است اظهار رضایت کردیم و از دیدن آقای بحرینی خیلی خوشوقت شدیم امین الحرم و صدیق الحرم و سایر آقایان حر مخانه هم حاضر و از عهده خدمات خود بخوبی برآمده اند با آنها هم اظهار التفات شد عصر قدری تیر اندازی نمودیم شب شام خورده استراحت کردیم

— ﴿ روز دو شنبه چهارم رجب ﴾ —

امروز باید بمنزله برویم صبح که از خواب برخاستیم ولیعهد و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار آمدند سوار شده برای افتادیم جمعیت زیادی از سوار و متفرقه در رکاب بودند قدری سواره آمده با وزیر دربار صحبت میداشتیم در این بین وزیر هایون رسید قدری هم با او صحبت داشتیم بعد بکالسکه نشسته رانندیم و با ولیعهد قدری صحبت داشتیم تا رسیدیم به (سام بوران) آنجا نهار خوردیم و آمدیم تا بمنزله همان روزی که از طهران آمدیم جمعیت زیادی از اهل مرند در جلو راه بودند طاق نصرت و غیره زده بودند وارد خانه شجاع نظام شدیم وضع منزل و اطاقها همان است که دیده و سابقاً منزل کرده بودیم قدری راحت نموده شب را چون خسته بودیم زود تر شام خورده خوابیدیم

و مهمانداران روسیه حاضر شده جناب اشرف صدر اعظم هم لباس رسمی پوشیده بحضور آمدند نسبت بهر يك از مهماندار ها اظهار التفات کردیم خصوصاً بشخص امیرال آرسنیف که کمال رضایت از خدمات او حاصل است بعد از جلو صف سر باز و قزاق گذشته از آنها احوال پرسی و اظهار التفات نمودیم و آمدیم بهمائ قایق مخصوص سوار شده لله الحمد بسلامت از آب گذشتیم از قایق پیاده شده ولیعهد و ناصر الدین میرزا و اعتضاد السلطنه و نظام السلطنه و حاجب الدوله و وکیل الملك و آصف السلطنه و سالار اکرم و سیف السلطان و شمس الملك و سیف الملك و اجلال السلطنه و سایر نو کرهای و ملتزمین رکاب ما که در تبریز مانده بودند تماماً دیده شدند از ملاقات ولیعهد و غیره خیلی خوشوقت شدیم و واقعاً در مدت غیبت و مسافرت ما شخص ولیعهد بسیار خوب از عهدهٔ نظم آذر بایجان و نگاهداری اردو و حرمانهٔ و غیره بر آمده است کمال اظهار التفات باو شد حاجب الدوله هم در نظم و ترتیب اردو و خدمات خودش کمال مواظبت را نموده و مخصوصاً امروز که نگذاشته است احدی بانظر ارس بیاید و تمام دسنه جات را در کمال نظم و آراستگی جلو آورده است باو هم اظهار التفات کرده وارد سرا پرده شدیم در آنجا لازم دیدیم از خدمات این مدت جناب اشرف صدر اعظم که بکمال صداقت و راستی نموده بودند شرحی مذاکره شود تا درجهٔ رضایت و مرحمت ما نسبت بایشان همه کس معلوم باشد لهذا در حضور ولیعهد و تمام نو کرهای رکابی و سرحدی اظهار رضایت و التفات قلبی خودمان را نسبت بجناب اشرف صدر اعظم کاملاً فرمودیم و بعد از خدمات هر يك از ملتزمین رکاب در این سفر خصوصاً وزیر دربار که درباب معالجه و مزاج ما کمال مراقبت را داشته و همینطور موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و وزیر هایون و غیره بهر يك علی قدر مراتبهم اظهار التفات شد و بحرم خانه رفیق الله تعالی اهالی حرم هم تماماً صحیح و سالم بودند امشب هم چنانکه پیش اشاره کردیم قرار است که مهمانداران و صاحبمنصبان روسیه که تا اینجا در رکاب بوده اند مهمان ولیعهد باشند و چادرهای پوش متعدد زده لوازم مهمانی را فراهم و مرتب داشته اند مجید الملك سرحد دار که جوان کافی کاردانی است این خدمت باو موکول بوده و مشغول است طرف عصر و شب باران مفصلی شروع کرد که وضع میز و مهمانی را قدری بهم زد ولی بعد بهر قسم بود فراشها و نایبان فراشخانه اهتمام نموده جلوه گیری و اصلاحی کردند یکی دو ساعت از شب رفته باران قدر ساکت شد مهمانها آمدند در چادر بزرگ دیگر که جلو چادر شام بود ولیعهد و جناب اشرف صدر اعظم و نظام السلطنه و وزیر دربار و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و وزیر هایون و حاجب الدوله و اغلب معتبرین نو کرها حاضر بودند ما از اندرون بیرون آمده بچادر مهمانها رفیقیم به امیرال آرسنیف و

هشتاد ساله و با سلامت مزاج لباس رسمی پوشیده در جلو راه ما حاضر بود خیلی خانه خوبی دارد مرتفع و خوش منظر است و ورود خانه ارس نگاه می کند اگرچه قدری فاصله دارد اما رودخانه پیداست بعد از ورود بمنزل نماز خوانده راحت کردیم شب بعد از شام آتشبازی خیلی خوبی هم کردند

— ﴿ روز دو شنبه دویم شهر رجب ﴾ —

امروز انشاء الله تعالی باید سلامت وارد کنار ارس و جاقای خاک ایران بشویم صبح زود از خواب برخاستیم جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم بحضور آمدند قدری با ایشان در تریبیت ورود و غیره صحبت و فرمایش کردیم بعد امیرال آرسنیف آمده عرض کرد کالسگه ها حاضر است از عمارت بیرون آمدیم اسمعیل خان نخبجویی که در حقیقت صاحب منزل و پیر مردی قدیمی است و حالا در خدمت دولت روسیه مستخدم است و پسرهای رشید خوبی دارد حاضر بود با و اظهار التفات کردیم و مرخص شد سوار کالسگه شدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در کالسگه با ما بودند رانندیم وسط راه در یک استاسیون اسب عوض کرده از آنجا ملتزمین همه لباس رسمی پوشیدند باز جناب اشرف صدر اعظم را در کالسگه با خودمان نشانیدیم آمدیم تارسیدیم بسرحد نزدیک ارس جایی است که از بلندی سرازیر میشود رودخانه ارس و خاک ایران و چادرهای اردو و حرمخانه که بسرحد آمده اند تماماً از آنجا پیدا و نمایان شد شکر و حمد الهی را بجا آوردیم و با جناب اشرف صدر اعظم صحبت مباداشتم و از خدمات ایشان که در این سفر نمودند اظهار رضایت و التفات میفرمودیم که الحقی بالاتر از آنچه متصور بود زحمت کشیده و ما را قرین کمال خوشنودی و رضایت از خدمات صادقانه خود داشته اند واقعاً جلالشماست که از سرحد خودمان رفته و تمام این مدت را در ممالک خارجه بوده ایم اراهمات و کفایت ایشان بعد از فضل خداوند هم امور داخله ایران منظم بوده و هم مهمات مربوطه بخارجه و هم در خدمات حضوری کمال مواظبت را نموده آتی غفلت نکرده اند همینطور رانندیم باشوق و شمع هرچه تمامتر که الحمد لله باصحت مزاج بسرحد خوردمان میرسیم نیمساعت فاصله به آبادی و عمارات جلغای روس رسیدیم از همان راه که وقت آمدن سوار شدیم با آنجا رسیده جلو عمارت پیاده شدیم باطابقی که شب اول خروج از سرحد منزل کردیم وارد شده دست و روئی شسته لباسها را که از گرد و خاک راه خراب شده بود تغییر داده آمدیم جلو ایوان عمارت دیدیم و ابیهد و نظام السلطنه و تمام نوکرها آنطرف ارس آمده منتظر ورود ما هستند هیچکدام باینطرف نیامده بودند امیرال آرسنیف با سایر صاحبمنصان

﴿ روز پنجشنبه سالخ جمادی الاخره ﴾

امروز باید از ایروان به (باش نوراشین) برویم صبح در ساعت شش بعد از نصف شب که نزدیک طلوع آفتاب بود از منزل حرکت کردیم امیرال (آرسنیف) و (کنت تیز حوض) حاکم ایروان و صاحبمنصبانی لشگری و کشوری اینجا با سرباز و قزاق زیادی حاضر بودند با کمال تعظیم و احترام ما را حرکت دادند و بعد از سوار شدن شلیک تفنگ زیادی سربازان نمودند وقت خارج شدن از شهر هم قزاقها چند تیرتوپ انداختند راه و آبادیها همان است که وقت رفتن در روز نامه نوشته ایم بقدر دو ساعت و نیم راه که آمدیم رسیدیم بچا پارخانه (قرلو) آنجا نهار خوردیم تا اینجا جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در کالسگه مابودند بعد از نهار که روانه شدیم وزیر هایون و ناصر خاقان در کالسگه ملتزم حضور بودند دو استاسیون دیگر هم اسب عوض شد در استاسیون دیگر وزیر دربار و وزیر هایون را در کالسگه بحضور خواستیم یک ربع ساعت بغروب مانده وارد باش نوراشین شدیم همانجا که وقت رفتن مینزل کرده بودیم که خانه خلیل خان پسر اسمعیل خان است منزل نمودیم خلیل خان جوانی معقول و در لباس قزاقی است شب را چون خسته بودیم زود ترشام صرف نمودیم بعضی خورا کهای خوب ایرانی هم والدۀ خلیل خان برای ما تهیه کرده بود آوردند صرف شد دو ساعت به نصف شب مانده خوابیدیم

• ﴿ روز جمعه غره رجب المرجب ﴾ •

امروز باید از باش نوراشین به نخجوان برویم صبح زود که هنوز هوا تاریک و مدتی بطلوع آفتاب مانده بود از خواب بیدار شده برخاستیم و ساعت نه بعد از نصف شب حاضر حرکت شده امیرال آمد و حرکت نمودیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در کالسگه مابودند و در بین راه با جناب اشرف صدر اعظم صحبت های متفرقه در امور راجعه باصلاح حال رعایا و اهالی مملکت خود مان میداشتیم اینجا نهار صرف کردیم اسب هم عوض شد در استاسیون سوم که رسیدیم قدری مکث کردیم از دور تماشای کوههای ایران را که از اینجا بیداست مینمودیم کوههای سلطان سنجر را که میانه قراداغ و مرند واقع است ورود خانه ارس هم از پای آن میگردد میدیدیم و از اینکه بحمد الله تعالی این سفر تمام شده نزدیک بخاک ایران رسیده ایم خیلی خوشوقت بودیم و شکر الهی را بجای آوردیم و با وزیر دربار که در کالسگه حضور ما بود صحبت میداشتیم تا رسیدیم به نخجوان وضع اینجا همان است که وقت رفتن نوشته ایم مگر اینکه منزل ما را تغییر داده در خانهای کلبلی خان قرار داده اند که پیر مریدیست

ارمنی و ایرانی و گرجی و غیره زیاد دیده شد آنجا هم رو با بادی گذاشته است جلو درب اوج کلیسا کشیهای زیاد بالباسهای زر بفت زرد که مخصوص تشریفات و لباس اینگونه مواقع است پوشیده و ایستاده اطفال زیادی هم در اطراف آنها بودند و چهار نفر کشیش با آن لباسهای زر بفت سر برهنه يك چتر تافته قرمز زردوزی که چهار پایه داشت در دست گرفته چترا محاذی بالای سر ما میاوردند و مادر زیر سایه چتر بودیم دو کشیش هم در جلو ما بجره ها در دست و عود میسوزانیدند چندین کشیش پیر محترم هم در جلو افتاده راه میرفتند و در اطراف ما کشیهای دیگر با اطفال و جوانان خورد سال که بس پازده و هفده سال بودند بوضع مخصوص و لحن خوشی دعا میخواندند و همینطور ما رفتیم تا رسیدیم بدرب محوطه مخصوص که اوج کلیسا در میان آن ساخته شده است آنجا خلیفه اعظم ارامنه که متوقف است باستقبال ما رسید از او احوالپرسی کردیم نطق مفصلی در اظهار خوشوقتی و تشکر از ورود ما باینجا و رضایت از طرف عموم ارامنه تبعه ایران نمود ما هم اظهار مسرت از ملاقات ایشان و توجه و مراقبت مخصوصی که همیشه در حفظ حقوق ارامنه رعیت خودمان داریم فرمودیم بعد داخل اوج کلیسا شدیم چندان بنای عظیمی نیست اما خیلی قدیم است یکهزار و ششصد سال تمام است که ساخته شده و سنگ اول آنرا حضرت جرجیس پیغور گذاشته که با سلاطین آشکانی که پادشاهان ایران بوده اند نسبت و خویشاوندی نزدیک داشته است و سالها در این حدود با سلاطین ارمن نزاع داشته اند آخر آشکانیان از پیش برده و اینجاها را تصرف کامل نموده اند باری شرح اینجاها در روز نامه سفر شاه شهید کاملاً مسطور است بعد رفتیم بخزانة اوج کلیسا در آنجا خاجهای مرصع زیاد دیده شد زمردهای درشت گرانها کلاههای کشیشی زردوزی زیاد که بشکل کلاههای قدیم ایران و شبیه بشال کلاه است و بعضی زربنه آلات خوب بود قدری گردش کرده آمدیم بعمارت مخصوص بزرگ قدری در آنجا راحت کردیم از ملتزمین رکاب ما امروز جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و ارفع الدوله و وزیرهایون و ناصر السلطنه و امین حضرت همراه بودند خلیفه بزرگ رفتند با جناب اشرف صدر اعظم و امیرال دیدن و ملاقات مخصوص نموده بعد با صدر اعظم و امیرال پیش ما آمدند يك قطعه نشان اول شیر و خوشید مرصع و حایل سبز بابشان دادیم اظهار تشکر نمودند بیرون آمدیم تا دم در مارا مشایعت کردند سوار کالسکه شده مراجعت بشهر نمودیم تقریباً نیمساعت از غروب گذشته وارد منزل شدیم در رفتن و برگشتن جناب اشرف صدر اعظم و امیرال و وزیر دربار در کالسکه ما بودند شب را در ساعت دوونیم از شب گذشته شام خوردیم وزیر هایون در وقت شام روز نامه سفر را میفرمودیم و مینوشت بعد از شام خوابیدیم

لهذا او شبانه مرخص شد که صبح زود برود و خودمان فردا در ایروان اتراق داریم که به اوج کلیسا برویم منزل ماهان عمارات سابق و ملتزمین در هونل نزدیک منزل ما هستند شب زود تر شام خورده استراحت کردیم

(* — *) (روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاخره) (* — *)

صبح که از خواب برخاستیم بحمد الله حالتان خیلی خوش و سالم بود و دیشب هم خوب خوابیدیم بعد از یک دو ساعت جناب اشرف صدر اعظم را خواسته فرمودیم باید مسجد مسلمانان رفت خبر کردند سوار شده از بازار ایروان گذشته مسجد رفتیم وضع بنای این مسجد شبیه مسجد خودمان نیست بلکه ایوان عریضی است که یک گوشه آن محراب و پهلوی آن منبری است که روی منبر را هم چهار طاق ساخته اند حاجی سید علی آقای ایروانی راهم آنجا دیدیم که آمده بطرف ارض اقدس زیارت بروند قدری با ایشان صحبت داشتیم بعد خطیب بمنبر رفت خطبه خوانده شاگرد های مدرسه مسلمانان هم بحضور رسیدند اظهار التفاتی با آنها نموده بمنزل آمدیم نهار خوردیم بعد از نهار خبر کرده ایم به اوج کلیسا برویم با کالسکه جاباری از قراریکه عرض کردند دو ساعت راه است از وسط شهر ایروان گذشتیم این شهر بقدر شهر مراغه میشود ده دوازده هزار نفر جمعیت دارد که تقریباً دو هزار نفر آنها تبعه ایرانیانند مسلمان و ارمنی و فرنگی مختلط هستند شرح احوال شهر همان است که سابقاً نوشته ایم رو بترقی گذاشته من بعد خیلی آباد خواهد شد تا یکی دو سال دیگر راه آهن هم اینجا میرسد و خیلی بسرعت آبادی اینجا زیاد خواهد شد خلاصه در بین راه از جلو قلعه خرابه که خانهای حسن خان و حسینخان ایروانی بوده است گذشتیم توی آنرا ندیدیم اما امیرال آرسنیف عرض کرد صورت نایب السلطنه مرحوم و محمد شاه مبرور هنوز در آنجا باقی است و دیده میشود بعد رفتیم از کنار رود خانه معتبری گذشتیم که شهر در بلندی و رود خانه در گودی است اطراف ایروان اغلب باغ است انگورستان و میوه جات خوب دارد از باغات گذشته بصحرا افتادیم و قدری که رفتیم دو باره بیک آبادی معتبری رسیدیم که موسوم به شیر آباد است خلاصه دولت روس است و اهالی آنجا تمام ارمنی هستند از آنجا که میگذرد باز صحرای خشک است اینجا دویک و اسب سواری که بازنهای قدیمی بود خلیفه اعظم باستقبال ما فرستاده بود به آبادی اوج کلیسا رسیده ابتدا از جلو مقبره جرجیس پیغمبر گذشتیم که نزدیک جاده واقع است بعد داخل آبادی اوج کلیسا میشود ارمانه زیاد اطراف خیابان ایستاده هورا میکشیدند تا جلو درب عمارت اوج کلیسا از دو طرف راه زن و مرد

(ارمنی)

•— ﴿ روز یکشنبه بیست و ششم جمادی الاخره ﴾ —•

امروز از (آقستفا) به (دلیزان) باید رفت صبح برخاسته حاضر حرکت شدیم جناب اشرف صدر اعظم پرنس (کالتسین) بحضور آوردند مرخص شد که بتفلیس برود اظهار رضایت از زحمات ایشان نموده اجازه دادیم بروند بعد امیرال آرسنیف آمده عرض کرد کالسگه های چاپاری حاضر است از ترن پیاده شده لله الحمد بسلامت دوباره بکالسگه های چاپاری سوار شدیم ورا ندیم در کالسگه ما جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار بودند نهار را در همان نقطه آبادی اول که بکاروانسرا معروف است خوردیم بعد از نهار بکالسگه سوار شده رانندیم بطرف دلیزان وضع تشریفات از سواری قزاق و غیره بعینه همان تشریفات وقت رفتن است و چون مفصلا همه چیز را نوشته ایم دیگر تکرار نمی کنیم یکساعت بغروب مانده رسیدیم بمنزل که همان عمارت تسکر افتخانه و بیست است همانجا شام خورده استراحت کردیم

•— ﴿ روز دوشنبه بیست و هفتم جمادی الاخره ﴾ —•

امروز از دلیزان به (آختا) باید رفت امیرال آرسنیف آمده عرض کرد کالسگه حاضر است سوار شدیم جناب اشرف صدر اعظم هم در کالسگه ما بودند از همان راه سرا بالای دلیزان گذشتیم چون فصل باینجا است آن طراوت و صفای وقت رفتن را ندارد بعضی اشجار هم برگش کمی زرد شده است از سرگرد نه که رد شدیم دریاچه (کودجه) پیدا شد بعد از آن اسب عوض کردند از اینجا وزیر دربار در کالسگه ما بود نهار را در راه خورده عصر بمنزل رسیدیم منزل امشب میانه ده (آختا) است شب را خیلی خسته بودیم شام خورده خوابیدیم

•— ﴿ روز سه شنبه بیست و هشتم جمادی الاخره ﴾ —•

امروز باید بشهر ایروان برویم صبح برخاستیم هوای اینجا خیلی سرد است اینجا دوهزار و ششصد ذرع از سطح دریای کاسپین (بحر خزر) ارتفاع دارد در استاسیون اول که سوار شدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در کالسگه ما بودند در استاسیون دوم امیر بهادر جنگ و موثق الدوله و در استاسیون دیگر وزیر همایون و ناصر خاقان ملتزم حضور بودند خلاصه آمدیم همینطور تا بشهر ایروان رسیدیم شب را که وارد ایروان شدیم خیلی خسته بودیم قرار دادیم موثق الدوله فردا از اینجا قبل از ما بسرحد ایران رفته ترتیبات ورود ما را بدهد و چون میخواهیم در سرحد از جنرال آرسنیف و سایر مهمانداران و صاحبمنصبان روسیه که ملتزم رکاب هستند از طرف ما دعوت شامی بشود باید تهیه لوازم اینکار را بنهاند

مردمان درست نجیب خد متگذاری هستند همه قسم اسباب استراحت ما و همراهان را در منازل خودشان مهیا و مرتب کرده اند حکومت باد کوبه امشب تشریفات مفصلی برای ما تهیه و ترتیب کرده است تمام شهر باد کوبه را چراغان نموده و تمام اطفال مدارس را بالباسهای قشنگ و کمال نظم و ترتیب دسته بندی کرده دسته بدسته با بیرتهای الوان که در دست آنها بود بانوهای خوش و آهنگ مخصوص ملتی که در جلو اعیان حضرت امپراطور عرض میکنند از جلو بالاخانه منزل ما آمده گذشتند ما هم در بالکن عمارت نشسته تماشا میکردیم جناب اشرف صدر اعظم هم در حضور ما بودند اهالی شهر باد کوبه هم که اکثر مسلمان و آذر بایجان و شیروانی و قراباغی هستند پای بالاخانه ایستاده متصل سلام و صلوات میفرستادند خیلی وضع خوشی بود خلاصه نسبت بهر يك از اجزای بلدیة اظهار التفات فرمودیم بعد صرف شام کرده استراحت نمودیم

— ﴿ روز شنبه بیست و پنجم جمادی الاخره ﴾ —

امروز باید از باد کوبه حرکت کرده باره آهن به (آفتنا) برویم و از آنجا بهمان راهی که وقت آمدن از ایران عبور کردیم انشاء الله تعالی بسرحد خودمان برویم صبح از اطاق خواب خودمان به اطاق سالون عمارت آمده جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم بحضور آمدند بقدر ساعتی خلوت کرده پاره فرمایشات بود فرمودیم بعد عرض کردند پرنس (کالتسین) فرما نفرمای قفقاز که نوشتیم باینجا آمده اند و وقت رفتن ما بروسیه در تقابیس نبودند حالا نشان تسمال خودمان را بایشان داده ایم و زده برای عرض تشکر آمده اند ایشان را بحضور خواسته قدری صحبت داشتیم مختصر کسالتی دارند مرخص شده رفتند و قرار شد که نهار را در اینجا خورده بعد از ظهر حرکت براه آهن نمائیم ناصر الملک و ظهیر الدوله هم که وقت آمدن از راه گیلان ورشت آمده بودند حالا هم مرخصی خواستند که از همان راه معاودت بطهران نمایند آنها را خواسته از خدماتشان در این سفر اظهار رضایت و التفات فرمودیم و مرخص کردیم که فردا بروند بعد نهار خورده يك ساعت بعد از ظهر حرکت کرده رفتیم بهمان گار راه آهن که وقت آمدن وارد آنجا شدیم حکومت بلدیة بااجزا و معارف شهر و تبعه ابران تماماً در گار حاضر بودند سوار ترن شدیم پرنس (کالتسین) هم تا (آفتنا) همراه است را ندیم بطرف آفتنا شام را در ترن خوردیم و شب را از شهر گنجه گذشته بودیم بواسطه حرکت ترن درست خوابمان نبرد و اواخر شب به آفتنا رسیده ترن تا صبح در آنجا مکث کرد

شده و بهتر هم خواهد شد امروز بعد از ظهر قرار داده ایم بتمناشای معدن نطف برویم قبل از ظهر هم بعضی شاگردان که از ایران بجهت تحصیل در مدارس فرنگستان خواسته بودیم که همه پای تختهای معتبر تقسیم کنیم و روانه داریم وزیر امور خارجه فرستاده بود اینجا رسیده جناب اشرف صدر اعظم آنها را بحضور آوردند از جمله دو پسر وزیر بقایا و یک پسر معاون الدوله و دیگران بودند و قرار شد فردا آنها را بطرف فرنگستان ببرند از قراریکه عرض کردند در طرف گیلان هم معدن نطف معتبری پیدا نشده است که قابل همه طور کار کردن است مهندس الممالک را که مرخص کرده بودیم از طرف رشت و ازنی بطهران برود و چند قطعه عکس هم بهمراه او برای شعاع السلطنه و وزیراً داده بودیم فرمودیم بمعدن نطف هم سری بزند و وضع آنها را داپورت نموده در ورود بطهران بعرض برساند سردار مکرم هم که در این سفر خوب خدمت کرده است و بجهت کارهای قورخانه مرخصی خواسته بود که از اینطرف بطهران برود یک انگشتری الماس باو مرحمت فرمودیم و مرخص شد که فردا روانه طهران شود خلاصه نهان صرف نموده بعد از قدری استراحت کالسکه حاضر کردند باجناب اشرف صدر اعظم و امیرال آرسنیوف سوار شده رفتیم بطرف معادن نطف باد کوبه وضع شهر باد کوبه و معادن نطف و دریا از اینقرار است که مینویسیم

این قطعه زمین ساحل بحر خزر که شهر باد کوبه در آنجا بنا شده است غالب جاهای آن دارای منبع نطف است و همین علت هیچ گیاهی در آن نمیرود شهر در کنار دریا بنا شده و طرف جنوب آن محل معادن نطف است که سابقاً نطف آنها در روی زمین جاری بوده و حالا بواسطه کثرت کار کردن و بیرون آوردن نطف چشمه ها گود افتاده و چاههای خیلی عمیق در سر هر چشمه کنده اند و روی آنها بارتفاع پست سی ذرع پوشیده مانند منجنیق که روی چاه بگذارند و در حقیقت سرپوشی است که عمل جات با اسباب تلمبه و دلوهای آهنی بزرگ که بقوت چرخ بخار حرکت میکنند دلوها را باطنابهای خیلی قوی داخل چاه کرده نطف بیرون میاورند و در انبارهای بزرگ اطراف چاه ساخته اند انبار می نمایند تا در موقع ضرورت برداشته در چلیکهای نطفی ریخته بولایات و ممالک حمل و نقل می کنند و از تجارت نطف منافع کثیره عاید صاحبان معادن و تجار و دولت روسیه میشود ما با کالسکه تا نزدیک معدن فرج بیک رفتیم که چون معدن عمده ایست آنرا تماشا نمائیم اما وقتی که دلو آهنی نطف را از چاه خارج کرده بزمین میریخت که داخل نهرها شده به انبار نطف برود از ترشح نطف بزمین و جریان هوا بارانی از نطف بر سر و روی ما میریخت که خیلی متمفن و بدبود لهذا ناچار زودتر از تماشا صرف نظر کرده مراجعت بمنزل نمودیم طایفه تجار طومانیانس که در خانهای آنها مسنزل داریم بسیار

شام صرف شد) (لوباشیوکا) (البزابت گراوسی هزار نفر جمعیت دارد و مردمانش خوشگل اند در اینجا صرف نهار شد) (زنا منکا) (دولنسکایا) (دولکنطسو و صرف شام شد) (بوژی دارو کا) (بکاظری نوسلاو) (سنلنکوو) (اولیانوفسکا) (خارطیسبسکی صرف نهار شد) (اوسپنسکایا) (تنان روق) (روستوف شام صرف شد) (طخور طسکایا) (قفقاز سکایا) (ملنیرالنباوادی نهار) (پسلان شام) (بطروفسکی) (دربند) (خاچاس نهاد) (یالاما) (بالاجار) (باد کوبه)

— (۰) (روز جمعه بیست و چهارم جمادی الاخره) (۰) —

امروز توقف در باد کوبه است صبح عبدالملیخان مؤتمن حضور پیشخدمت خودمان که از راه رشت و ازلی باستقبال آمده است اینجا بحضور رسید از حالات طهران و غیره پرسیدیم عرض کرد همه جا امن و منتظم است و همه انتظار ورود ما را دادند تلگراف بطهران و تبریز از ورود خودمان بباد کوبه نمودیم بعد جناب اشرف صدر اعظم آمده عرض کردند پریس (کالنسین) فرمانفرمای کل قفقازیه که در تفلیس متوقف و باد کوبه هم جزو حکومت اوست مخصوصاً بحکم اعلیحضرت امپراطور روس نا اینجا باستقبال و ملاقات ما آمده است فرمودیم پریس را بحضور آوردند ملاقات کردیم مرد قوی بذیه با فراست خوش روی عاقلی است قدری صحبت داشتیم مراجعت نمودند که فردا به همراه ما نا (آقستفا) آمده از آنجا به تفلیس بروند تمام اعیان و کدخدایان شهر باد کوبه هم بحضور آمده سه مجموعه نان و نمک هم چنانکه رسم است کدخدایان برای امپراطور می آورند برای ما آوردند فرج بیک هم بحضور رسید و نسبت باو اظهار التفات شد شش قبضه تفنگ بسیار ممتاز هم اعلیحضرت امپراطور برای ما هدیه فرستاده بودند اینجا آوردند و بذرفقیم بسیار تفنگهای خوبی است در جلو اطافهای منزل ما بالکفی است که بخوابان و کوچه نگاه می کنند و دریا هم از آنجا پیدا است رفتیم در جلو بالکن قدری تماشا کردیم جمعیت زیادی از سکنه باد کوبه که اغلب آذربایجانی و شیروانی و قراباغی هستند و تبعه ایران محسوب میشوند در کوچه ایستاده متصل صلوات میفرستادند و هورا میکشیدند از اینجا شهر و دریا خوب دیده میشود در این شهر بواسطه نبودن آب خوب و بدی خاکش که بانقض آورده است درخت نیست مگر قایلی که خیلی بمشقت و زحمت نگاهداشته اند هوای باد کوبه هم تهرشی ندارد زیرا که هم بواسطه مجاورت دریا رطوبت زیاد دارد و هم بسبب مماندن فقط از غم درو دیوار و خاک آنجا بوی فقط می آید اما بواسطه عمل تجارت فقط و اینکه بندر معتبری است که همه جای سواحل بحر خزر از اینجا میروند خیلی آباد و معمور

(شده)

آمده عرض کردند که نزدیک است بگزار برسیم ماهم حاضر شدیم حاکم باد کوبه هم از گنجبه تا اینجا همراه است و قوی بگزار راه آهن رسیدیم که روسها (واگدال) میگویند جماعت زیادی از مسلمانهای تبریزی و داغستانی و غیره و غیره در گار ایستاده بودند سر باز احترام و موزیک و لوازم تشریفات نیز تماماً حاضر بود از ترن پاژین آمده تا آخر صف سر باز رفته بعد باطاق مخصوصی که مین کرده بودند رفتیم قدیمی مکت کرده معارف ایران از علما و سادات و تجار و ارامنه طایفه طومانیانس حاضر بودند ناظم المملک جنرال فونسول تفلیس و قفقازیه هم با اجزای قونسولگری و غیره بحضور آمده آنها معرفی کردند بعد از چند دقیقه توقف عرض کردند کالسکه حاضر است همینکه بیرون آمده سوار شدیم دیدیم باد سختی میوزد اگر چه در بین راه باد می آمد اما چون ترن محفوظ و مضبوط بود اثر نمی کرد اینجا خیلی سخت است بطوریکه چراغهای شهر که برای ورود ما چراغان شده است و بیره قهای الوان و طاقتهای نصرت که زده اند اغلب را باد خاموش و خراب کرده و میکند اگر چه دوساعت متجاوز از شب رفته و هوا تاریک است و شهر دیده نمیشود اما پیدا و معلوم است که خیلی تشریفات برای ورود ما فراهم نموده اند و جمعیت مسلمان و غیره در اطراف کوچه ها و خیابانها زیاد است هر کس امشب در دریا باشد از این باد و طوفان خیلی صدمه با و وارد می آید از گار راه آهن تا منزل بیست دقیقه راه بود همینکه بمنزل رسیدیم در جلو عمارت عالی که خانه طومانیانس است و خودشان ساخته و باشه و بیره قهای الوان و قالی و قالیچه و چراغهای زیاد زینت داده و روشن کرده بودند پیاده شده از پله های زیاد بالا رفتیم این عمارت چهار مرتبه است مادر مرتبه سوم آن منزل داریم اطاقهای بسیار خوب منقح دارد مثل عمارت فرنگستان است تمام پیر مردها و محترمین تجار طایفه طومانیانس حاضر بودند بهر يك اظهار التفات و احوالپرسی نموده بعد باطاق مخصوص خود مان رفته راحت کردیم واقعا طایفه طومانیانس بسیار مردمان درستکار و تجار امین معتبری هستند اغلب ملتزمین ماهم در همین عمارت منزل دارند مگر وزیر دربار و وزیر هایون و مهندس الممالک و ناصر خاقان که در منزل فرج بیگ داماد مرحوم میرزا محمد علی خان کاشانی که در اینجا خانه دارد و اصلا ایرانی و حالا از معتبرین و متمولین باد کوبه است و یکنوع قبول عامه دارد دعوت داشتند وزیر دربار بعد از شام مراجعت نموده در همین جا منزل کرد ولی وزیر هایون و سایرین آنجا ماندند که روزها در حضور ما بودند و شبها بمنزل مشار الیه میرفتند شب را چون خسته بودیم زود تر شام خورده استراحت نمودیم (شهرها و منازل و استاسیونهای که از (ولاجسکی) تا باد کوبه) دیده و از آنها گذشتیم از استقرار است) (ولاجسکی در اینجا شام صرف شد) (زمیرنکا صرف نهار شد) (بیروزلا

﴿ روز یخشنبه بیست و سوم جمادی الاخره ﴾

امروز باید وارد بادکوبه بشویم دیشب وقتی که خواب بوده از قبه و گنججه گذشته ایم وقتی بیدار شدیم نزدیک شهر در بند معروف بودیم صحراها سبز و برعکف و خیلی باصفا بود اشجار جنگلی تک تک هم هست شهر قدیم در بند روی تپه واقع است ولی شهر تازه قشنگی روسها بای تپه در جلگه بنا کرده اند که خیلی خوب خواهد شد والان عمارات آزایی سازند علت اینکه این شهر را در بند میگویند این است که در اینمحل از یکطرف دریا و از طرف دیگر رشته کوه بزرگ قفقاز بهم نزدیک شده است بطوریکه زمین صاف فاصله میانه دریا و کوه تقریباً زیاده از دو سه هزار ذرع نیست و این شهر در بند را در میانه این زمین بنا کرده اند که از یکطرف شهر متصل بکوه و از طرف دیگر پیوسته بدریاست و در زمان قدیم که کشتی بخار نبوده و وضع حرکت و مسافرت وارد و کتی صموبت داشته است و گذشتن از کوه قفقاز مشکل بوده از دریا هم که کشتی نداشته اند که بحر پیمانی کنند ناچار میبایستی از این محل در بند بگذرند وقتی این شهر بنا شده است بجهت جلوگیری قشون خارجه و منع عبور به آن طرف خیلی محل اهمیت بوده است و در حقیقت در بند محکمی بوده حدود و اطراف این شهر مرتع خوبی هم هست علف و حاصل زراعت و اشجار و میوه جات و ارزاق همه چیز موجود است ترن در این شهر بقدر بیست دقیقه ایستاد جمعیت زیادی از مسلمان و ارمنی تبعه ایران و غیره بود همه قسم آدمی دیده شد بعد از آنجا حرکت کرده در ساعت دوازده رسیدیم به استاسیون (خاجاس) آنجا ترن ایستاد تهار خوردیم بعضی معارف و معتبرین ایرانیها مثل میرزا عبدالرحیم طالبوف معروف که بسیار مرد فهمیم آگاهی است و کتابها تصنیف و تالیف کرده و حالا خیلی پیر شده است و حاجی محمد باقر تاجر باشی ایران در قفقازیه که وقت رفتن ما بفرنگ بخراسان رفته بود و حالا آمده است با بعضی فونسلوهای خودمان که اینطرفها مأموریت دارند بحضور رسیدند بعد از یکساعت توقف از اینجا حرکت کردیم یک مقداری راه که آمدیم صحرا و کوه خشک و بی سبزه بود بعینه مثل کوهها طرف ایران بعضی جاهای صحرا هم از دور دهات دیده میشد ولی خیلی کم آبادی است وقت غروب چون خیلی در راه آهن خسته و کسل شده بودیم رفتیم با منزل وزیر دربار قدری صحبت داشته خودمان را مشغول کردیم بعد نزدیک بورود بادکوبه شده آمدیم بواگون خودمان از پنجره تری نگاه میکردیم چرخهای عمارات بادکوبه و قارها (برجهای چراغ بحری) که در دریا ساخته اند از دور نمایان شد اما باد و طوفان سختی شده بود که نمیشد پنجره را باز کرد در این بین جناب اشرف صدر اعظم و امیرال و سایر مهماندارها (آمده)

خوردند و بقدر ساعتی که گذشت شامشان تمام شده به ترن آمدند و حرکت کردیم و وزیر هایون عرض کرد موسی خان اعتبار السلطنه عموی ناصرخاقان که در خراسان از طرف وزیر دربار رئیس بنائی است و وزیر هایون هم ریاست پست خراسان را باو سپرده است و شخص کافی است از راه عشق آباد باینجا آمده و حالا در ترن منزل وزیر هایون است اسدخان پسر مرحوم میرزا محمد علی خان کاشانی هم که در ولایت قفقاز بوده باینجا آمده باوهم سفارش فرموده بودیم چند اسب و مادیان برای ما بخرد خریده و حاضر کرده آمده است تفصیل را عرض کند او را بحضور خواستیم بعضی سفارشات و دستورات العمل باو داده شد که اسب و مادیانها را از راه باد کوبه ورشت بطهران بفرستد بقدریک استاسیون که راه آمدیم آنوقت ما شام خوردیم و استراحت کردیم اجلال الدوله هم از طهران آمده که بطرف فرنگستان برود اینجا بحضور رسید و بعضی عریضه جات از شعاع السلطنه آورده بود تقدیم داشت و مرخص شده رفت جمعیت (روستوف) یکصد و چهل و پنج هزار نفر است که از این جمله بیست و پنج هزار نفر تبعه خارجه از ایرانی و عثمانی و غیره هستند

— ﴿ روز چهارشنبه بیست و دوم جمادی الاخره ﴾ —

وقتی از خواب بیدار شدیم ترن حرکت کرده میرفت تا وقت ظهر بجهت نهار ایستاد همراهان رفتند در استاسیون نهار خوردند ما هم در واگونی صرف نهار کردیم ساعتی بعد ترن حرکت نمود و ما مشغول تماشای صحرا و غیره بودیم وقت غروب ناصرالملک و وزیر هایون را خواسته قدری با آنها صحبت از تبریز و زمان قدیم داشتیم در این بین ترن ایستاد و شاهزاده محمد رضا میرزا دانی شعاع السلطنه از طهران باعرايض شعاع السلطنه رسید از خبر سلامت شعاع السلطنه خوشوقت شدیم قدری با او صحبت داشته بعد باتفاق وزیر دربار و سایرین رفتند در این استاسیون شام بخورند یکدسته سازنده قفقازی که نوای ایرانی میدواختند با کمانچه و طنبک و دایره و غیره در طرف دست راست ترن ما مشغول شدند بساز زدن قدری فاصله پشت سر آنها هم چند نفر روسی با زنهاى خودشان میان صحرا مشغول برقص روسی بودند و جگر میزدند چراغ نفتی زیادی هم بطور مشعل سرچوب کرده بجهت خودشان روشنائی قرار داده بودند دست چپ و واگون هم دو طرف سالدات و سر باز ایستاده موزیک هم میزدند بعد که ملتزمین شام خورده آمدند ترن براه افتاد یکساعت و نیم به نصف شب مانده خوابیدیم آن استاسیون که دیشب دو آنجا شام خوردیم تا ولاد قفقاز هیچده ورس مسافت داشت از نزدیکی آنجا گذشتیم

هدیه و نالی نمک و سایر مراسم احترامیه حاضر و موجود است در ساعت ده شب
خوابیدیم و ترن میرفت

— ﴿ روز سه شنبه بیست و یکم جمادی الاخره ﴾ —

امروز صبح که برخاستیم معلوم شد دیشب از يك پل طولانی گذشته ایم که در آن وقت خواب بوده ایم امین حضرت بیدار بوده و دیده است عرض میکرد خیلی طولانی بود تقریباً در نزدیکی شهر (یکاطری نوس-لاو) بوده است اسم پل (دنیپر) و طول آن یکربع ورس روسی است که دو بیست و پنجاه ذرع باشد این پل بر روی رودخانه (دنیپر) کشیده شده و موسوم باسم رودخانه است اتفاق دیگری که دیشب افتاده و امروز شنیدیم این است که وقتی ترن ما بجهت خوردن شام ایستاده بود يك ترن دیگر هم از راه رسیده در پهلوئی ترن ما ایستاده بود بکنفر خواسته بود از زیر ترن رد شود باین طرف بیاید در این بین ترن حرکت کرده چرخ واگون از روی کمر او میگذرد و او را دو نصف کرده فوراً تلف میشود صبح که ما تفصیل را شنیدیم محض اینکه چنین اتفاقی در موقع گذشتن ماروی داده است گفتیم امیرال آرسنیف را حاضر کردند بتوسط او چهار صد منات بورئه مقنول دادیم امیرال خیلی اظهار امتنان کرد بعد حرکت کردیم تاغروب ترن در حرکت بود و غیر از محل نهار که اندکی می ایستاد تا همراهان نهار میخوردند دیگر جایی توقف نکرد وقت مغرب بشهر (تفان روق) رسیدیم این شهر قدیمی است پنجاه و پنج هزار نفر سکنه دارد اینجا تشریفات رسمی باجنرال (مازوربی سیف) حاضر شده بود بقدریکربع ساعت ترن توقف نموده حرکت کرد مدتی رفته در ساعت هفت و نیم که تقریباً دو ساعت از شب گذشته بود رسیدیم بشهر (روستوف) قبل از وصول بشهر از روی رودخانه (دن) گذشتیم خیلی رودخانه طولانی است یکدفعه دیگر هم وقت رفتن به ورشو از روی این رودخانه عبور کرده ایم آن دفعه روز بود و حالا شب است شهر (روستوف) در کنار این رودخانه واقع است و خانه و عمارات شهر که طبقات عدیده است و در هر طبقه چراغهای زیاد روشن است و شعاع چراغها در رودخانه منعکس شده خیلی قشنگ و با تماشا است روی پل و اطراف رودخانه هم چراغ زیادی است از روی رودخانه عبور کردیم و در گار راه آهن ترن ایستاد حاکم شهر و غیره بادسته قزاق و موزیک در جلو ترن ایستاده بودند از ترن پیاده شدیم جناب اشرف صدراعظم با امیرال آرسنیف آنها را معرفی کردند از آنها احوالپرسی و تفقد شد و نا آخر صف نظام رفتیم آنها هم از حضور دخیله نمودند بعد مراجعت براه آهن کرده در واگون خود مان ایستاده تماشا میکردیم همراهان تماماً به رستوران گار رفته شام (خوردند)

نمایند بعد از امیرال احوال بررسی کردیم و ترن حرکت کرد بسرحد روسیه که پت ولا چسکی است رسیدیم آنجا از ترن اطیش پیاده شده از وسط گار گذشته داخل ترن اعلیحضرت امپراطور روس که برای سواری ما فرستاده اند شدیم و این همان ترن است که وقت آمدن سوار شده بودیم بسیار ترن خوبی است طول سالونی که ما متزل داریم هفت ذرع و عرض دو ذرع و نیم است بقدر دو سه ساعت طول کشید تا حمل و نقل بارهای ما و همراهان را از ترن اطیش بترن روس نمودند قوام السلطنه وزیر مختار ما هم که در اطیش مقیم است از اینجا مرخص شده با ترن اطیش برگشت و ما شام را در ترن روسها خورده استراحت کردیم چون امشب باید درست ملتزمین و همراهان جایجا شوند اول صبح ترن حرکت خواهد کرد

— (روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاخره) —

امروز صبح وقتی از خواب برخاستیم ترن حرکت کرده میرفت امروز هم باران می آمد و هوا ابرومه و سرد بود آوار پائیز کاملاً بروز نموده ولی ترن در کال گرمی و راحتی بود بهر شهر و آبادی که میگذشتیم حکام عرض راه با صاحبمنصبان و سر باز و موزیک نظامی بطریقیکه در دو سفر سابق از روسیه گذشتیم حاضر بودند و امیرال آنها را معرفی نموده اظهار التفات میشد و بعد ترن حرکت میکرد و میرقیم ماتهار را در ترن میخوردیم اما ملتزمین و همراهان وقت ظهر و وقت شام که هشت ساعت بعد از ظهر باشد در استاسیونهای مخصوص عرض راه که قبل از وقت اطلاع داده و خبر کرده اند پیاده میشوند شام و نهار میخورند و بقدر دو ساعت ترن توقف نموده بعد حرکت میکند خلاصه امروز تا شام وقت را همینطور در ترن گذرانیدیم و شب را هم در ترن خوابیدیم ولی امشب هم ترن ایستاد که صبح حرکت کند

— (روز دو شنبه بیستم جمادی الاخره) —

امروز باز ترن در ساعت شش بعد از نصف شب که تقریباً مقارن طلوع آفتاب است حرکت کرد از خواب که برخاستیم جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم فرمودیم به امیرال بگویند قرار بدهند دیگر ترن شب توقف نکنند زیرا که باید زود تر بیاد کوبه و بعد بسرحد ازس برسیم چرا که خبر کرده ایم تمام نوکرها در غره رجب در سرحد حاضر باشند جناب اشرف صدر اعظم رفتند و همینطور قرار دادند که ترن شب و روز راه برود تا انشاء الله زود تر برسیم تمام روز را در ترن باز بصحت و گذرانیدن وقت مشغول بودیم خبر و مطلب تازه نداریم مگر اینکه بهر استاسیون و شهری که میرسیم برسم معمول موزیک و تشریفات و حکومت

نهایت مهربانی را نموده اند و هم بفضل الله تعالی مملکت ایران در نهایت نظم و آسایش و ارزاق رو بفرآوری و ارزانی گذاشته است و عنقریب انشا الله وارد سرحد خواهیم شد نزدیک غروب وزیر هایون را خواسته روز نامه امروز را تقریر فرمودیم نوشت بعد از غروب نماز خوانده شام خوردیم در ساعت نه که سه ساعت به نصف شب مانده بود ترن ایستاد و ما استراحت کردیم

(*—•••••) (روز شنبه هیجدهم جمادی الاخره) (•••••—•)

امروز صبح در ساعت شش بعد نصف شب که تازه آفتاب طلوع کرده بود ترن حرکت کرد این محلی که دیشب ترن متوقف بود موسوم به (زلفاج) است و تمام شب را تا صبح اینجا باران آمده بود امروز هوا خیلی سرد بود راه امروز از کوهستان مرتفعی که از نقاط لهستان قسمت اطریش است میگذرد و اینجاها بیلاقات خیلی سرد است بخصوص حالا که نیمه میزان و فصل پائیز است تا دیروز که در بودا بست بودیم در این طرفهای فرنگستان اثری از پائیز نبود ولی از دیروز هوای بودا بست هم بهم خورد هوا تیره شد و آثار پائیز و سرما بروز کرد بارندگی و سرمای اینجاها هم که فوق العاده است ولی ترن در کمال سرعت و خوبی میرفت و باران هم در نهایت شدت می بارید از میانه کوههای زیاد و جنگل و چمن میگذشتیم به آبادیهای مختلف میرسیدیم اهالی اینجاها اکثر یهودی هستند و از سیای آنها پیدا است که یهودیهای کثیفی هستند نهار را در ترن خوردیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار بحضور آمدند قدری با آنها صحبت و فرمایش نموده و قدری نوشتجات خواندیم و نوشتیم دیگر کاری نداشتیم و متصل بتماشای صحرا مشغول بودیم و گاهی بانو کرها صحبت میداشتیم امروز از پنج تونل خیلی طولانی گذشتیم و اغلب راه کوه و دره های باصفا بود در ساعت پنج و سه ربع بعد از ظهر که تقریباً بعد از غروب آفتاب بود وارد سرحد اطریش شدیم که تا (پت ولاچسکی) ده دقیقه راه است باران هم باز می آمد همینکه بگمار راه آهن رسیدیم دیدیم در جلو گار (امیرال آرسنیز) مهماندار اعلی حضرت امپراطور روس و ارفع الدوله و وزیر مختار خود مان و (مسیو کاخانسکی) و (کنل ژیکویچ) و (بلنکار) و سایر مهمانداران تا اینجا باستقبال آمده و حاضرند امیرال و سایرین را به ترن خود مان خواستیم بحضور آمدند از دیدن امیرال خیلی خوشوقت شدیم زیرا که مرد بسیار محترم با ادب درست معقولی است اول که او را ملاقات کردیم پیغامات باعلی حضرت امپراطور را که اظهار مهربانی نموده و جوایب سلامت ما شده بودند رسانید ما هم تذکراتی که حاضر کرده بودیم باعلی حضرت امپراطور مخبره نمایم دادیم که در همان حال مخبره

سفر مشغول شد بعد نهار خوردیم عصری سوار شده بهمان جنگل و پارک و محل گلدکاری که دیروز رفته بودیم رفته گردش کردیم بسیار جای باصفائی است ظهیر الدوله و علاء المملک همراه ما بودند قدری گردش کرده مراجعت بمنزل نمودیم شب بعد از شام خواستیم باز بتیتر برویم بعد فسخ عزیمت کرده استراحت نمودیم ابتدا بواسطه هوای اطاق درست خوابان نمی برد قدری طول کشید تا درست استراحت کردیم

— (روز جمعه هفدهم هم جمادی الاخره) () —

امروز صبح چند دستخط و تلگراف نوشتیم امروز باید بسلامت از بودا پست بطرف طهران حرکت کنیم و بسرحد اطریش و روسیه از پت و لاجسکی عبور کرده به باد کوبه و آقستفا و ایروان و نخجوان و طرف تبریز انشاء الله برویم خبر کرده ایم حاجب الدوله با خرخانه و سایر ملتزمین اردوی ما که در تبریز هستند غره و جب در سرحد کنار ارس حاضر باشند و امروز از صبح زود همراهان مشغول جمع آوری اسباب و تهیه حرکت هستند و در هوتل هونگریا از فرنگی و ایرانی متصل در حرکت و آمد و شد میباشند اشخاصی که اسباب فروخته و طرف حساب و غیره هستند یا با ایرانیها آشنائی دارند وداع میکنند جمعیت و ازدحامی است در ساعت یازده صبح که یکساعت بظهر مانده بود حرکت کرده آمدیم به گار راه آهن از هوتل تا گار همه جا طرفین راه اهالی شهر ایستاده هورا میکشیدند و اظهار مهربانی می نمودند واقماً در تمام خاك اطریش و مخصوصاً در بودا پست بسیار خوش گذشت و اهالی از آداب انسانیت هیچ فروگذار نکردند مردمان اطریش و بجا رستان خیلی با ادب و مهربان هستند خلاصه بگار راه آهن رسیده داخل ترن شدیم اگرچه رسماً مسافرت نمیشود ولی اعلیحضرت امپراطور اطریش چنانکه پیش هم اشاره کردیم از فرط دوستی ترن مخصوص خودشان را همان طور که سابق بود غدن کرده اند حاضر کرده اند حاضر کنند که ما را تا سرحد اطریش برسانند بعضی سفرای ما هم که تا اینجا در رکاب ما بودند مثل علاء المملک و مؤید السلطنه و مفتخم الدوله از اینجا مرخص شدند که بمحل مأموریت و اقامت خود بروند کنت آنطوان خان هم که با ظهیر الدوله آمده بود مرخصی گرفت که تا یکماه دیگر بماند و بعد خواهد آمد بعد ترن حرکت کرد نهار را در ترن خوردیم بعد از نهار قدری بصحبت بانو کرها مشغول گشته بعد نماز خواندیم و شکر و حمد الهی را بجا آوردیم که سفری باین بزرگی و طول مدت نموده و لله الحمد کمال صحت مزاج حاصل است هم در تمام ممالک اروپا خوش گذشته و در تمام پای تخت های دول معظمه متحابه سلاطین عظیم الشان و رؤسا ملل

دستگاهی يك قسم از اسباب تفنگ ساخته میشود مثلا يك جالوله يك جا چقماق يك جا بسمهای تفنگ يك جا قاب و سایر لوازم آن ساخته میشود بعد بجای دیگر رفتیم که این اسبابهای مختلف را میزین نشسته امتحان میکنند که بی عیب و نقص باشد بعد در محل دیگر آنها را بهم متصل نموده تفنگ را تمام مینمایند و پس از اتمام چندین میز دیگر در اطاق دیگر تفنگها را امتحان نموده به نشانهای معین تیر میاندازند اگر نشانه رازد و صحیح و بی عیب بود دولت قبول میکنند و اگر نقص دارد رد میکنند و هرچه تفنگ بی عیب است که از چندین محل امتحان گذشت و میزین مهر مخصوص زدند آنها را در اطاق دیگر مامورین دولت در صندوقها گذارده می بندند و بمخزن ذخایر حربه دولت میبرند در آخر هم بجای رفتیم که آهن را در آنجا آب مینمایند که تفنگ از آن ریخته و ساخته میشود این کارخانه به شش کروور تومان پول ابراق تمام شده است و هر روزی سیصد و پنجاه عدد تفنگ تمام شده بیرون میاید و ماشین بخار آن قوت پانصد اسب دارد يك ماشین بخارید کی هم دارد که آن نیز زور پانصد اسب دارد و در صورت لزوم آنرا هم بکار میاندازند که در این صورت که هر دو ماشین کار کنند روزی هفتصد قبضه تفنگ از کارخانه بیرون خواهد آمد خیلی کارخانه معتبر خوبی است بعد از تماشای کامل مراجعت بمنزل شد نهار خورده عصر هم رفتیم بطرف پارك و جنگل اینجا گردش کردیم الحق جای بسیار خوب باصفائی است گلکاری که در اینجا دیدیم در پارك و جنگل و یاریس هم دیده نشد بعد بمنزل مراجعت کرده شب را بتیتر رفتیم چندین پرده بالا رفت همه رقص بود و در يك پرده هم قصه یوسف و زلیخا بود و همان جوض و فواره های الوان که از تابش الکتربك متلون بالوان مختلفه میشد و در سفر سابق دیده و نوشته بودیم باز دیده شد ساعت ده بمنزل آمده شام خوردیم یکدسته موزیگانچی مجارستانی در پای عمارت منزل ما مشغول نواختن بودند وزیر دربار هم در اینوقت با ترن بخار از راه رسیده بحضور آمد بعد از ملاقات او استراحت کردیم

— ﴿ روز پنجشنبه شانزدهم جمادی الاخره ﴾ —

امروز صبح که از خواب برخاستیم قوام السلطنه بحضور آمده عکس دخترهای آرشیدوشس فریدانند را که بر حسب وعده خود برای ما بتوسط او فرستاده بود بحضور آورد بعد عکس بزرگ پرنس بلغارستانرا وزیر دربار بحضور آورد قدری با او صحبت داشتیم چند صندوق از بارهای ما عقب مانده و تا امروز نرسیده بود گفتیم مونتق الملك و قوام السلطنه بمانند تا از عقب بیاورند در این بین خبر آوردند که رسید وزیر هایون را خواستیم بنوشتن روز نامه

تیاتر درازی که نزدیک به سن است نشستیم برده اول و دویم چندان تعریفی نداشت برده آخر که رقص بود و در دست هرزن رقاصه يك آناناس و کلاه آنها شبیه به آناناس و لباسشان بطرح میوه آناناس بود آمدند بازی و رقص کردند بی تماشا نبود در برده آخر از زمین يك نختی بیرون آمد در حالتی که دختری بسیار وجیه روی تخت ایستاده و اطراف سر و صورت او از تابش چراق مانند خورشید رخشان و چراقها بانواع الوان تعبیه شده بود بسیار تماشا داشت در مابین برده ها که می افتاد می رفتیم در بالکن بزرگی که بکوچه نگاه میکرد گردشی کرده بتیاتر بر میگشتیم بعد از تمام بازی آمدیم بمنزل شام خورده استراحت کردیم

(۰) — ﴿ روز سه شنبه چهاردهم جمادی الاخره ﴾ — (۰)

امروز روز عید مولود ما است صبح يك دسته موزیکانچی رئیس وزرای مجارستان فرستاده بود در جلو عمارت ماروبروی رود خانه دانوب موزیک بسیار خوبی زدند جناب اشرف صدر اعظم يك هزار تومان برسم تبریک عید تقدیم نمودند وزیر دربار مبلغی اشرفی صورت خودمان را که از طهران آورده بود تقدیم داشت وزیر هایون هم يك حلقه انگشتری الماس طرح جدید کار لندن پیشکش نمود نهار را در منزل خوردیم تلگرافهای تبریک از سلاطین اروپا و ولعهد خودمان و سایر رجال و علمای ایران رسیده بود همه را جواب دادیم طرف عصری رفتیم بالای کوه بودا بست که شهر بست واقع است جناب اشرف صدر اعظم و علاء الملک در کالسکه ما بودند گردش کاملی کرده مراجعت بمنزل نمودیم و شب به تیاتر رفتیم چند برده بود چیز نازه نداشت در مراجعت شام خورده استراحت کردیم امشب وزیر دربار و د کتر اد کاک باشخص انگلیسی که در رکاب است باراه آهن بشهر يکه دو ساعت مسافت نبود بست دارد رفته اند که مادیان خوب تحصیل و ایتباع کنند فردا مراجعت خواهند نمود

— ﴿ روز چهارشنبه پانزدهم جمادی الاخره ﴾ —

صبح برخاستیم جای خورده دو ساعت از آفتاب گذشته سوار کالسکه شده از خیابانها و کوچه های خوب بودا بست گذشته رفتیم بکارخانه تفنگ سازی شهر بودا بست در کالسکه ما جناب اشرف صدر اعظم و وزیر هایون و ناصر السلطنه بودند کارخانه در آخر شهر واقع است در جلو کارخانه رئیس فابریک و جمعی از اجزأ کار حاضر بودند قوام السلطنه رئیس کارخانه را معرفی کرد او خطابه در تشکر ورود ما بعرض رسانید بعد داخل کارخانه شدیم خیلی بزرگ و وسیع است همه جا را گشته ماشینها و دستگاہها را بدقت ملاحظه نمودیم در سر هر

بود که عموی او افترا باورده که برادر خود را کشته است خوب بازی بود چیز عجیبی که ساخته بودند يك قوی مصنوعی بود که در شگه را میکشید بقدری شبیه بقوی طبیعی بود که هیچ نمیشد فرق گذاشت بسیار غریب بود بعد بمنزل آمده شام خورده استراحت کردیم

— ﴿ روز دوشنبه سیزدهم جمادی الاخره ﴾ —

امروز صبح که از خواب برخاستیم بعد از یکساعت سوار کالسکه شده رفتم بگردش و تماشای باغی که در سر کوه و عمارت و قلعه کهنه بود است واقع است و وزیر هایون که سابقاً در ر کاب شاه شهید بفرنگ آمده آنجا را دیده بود وصف آنرا بعرض رسانید اما امروز خودش در ر کاب نبود موقوف الدوله و امیر بهادر جنگ و قوام السلطنه و امین حضرت همراه بودند آنجا رفته قدری تماشا کردیم بسیار جای خوبی است در مراجعت بمیدانی رسیدیم که بقدر دو بیست باب چادر زده بودند وزیر هرچادر يك دکان بقالی یا خرازی یا میوه فروشی و غیره بود خیلی بزرگ و وسیع و تمام امتعه و اطعمه و میوه جات را مرتب و منظم چیده بودند مراجعت بمنزل کرده‌ها خورده مختصر خوابی کردیم و بعد از خواب رفتم با کشتی بتماشای جزیره که در وسط رود خانه دانوب واقع است و تفصیل جزیره همان است که سابقاً نوشته ایم آنجا قدری تراموای هم سوار شدیم و در برگشتن با کالسکه آمدیم بمنزل بعد از مفارقت از خاک سرستان تلگرافی مبنی بر اظهار امتنان خود مان از زحمات اعلیحضرت پادشاه سرستان بایشان نموده بودیم حالا جواب آن رسید که از قرار ذیل است

تلگراف محبانه اعلیحضرت شاهنشاهی شما که خطاب بما کرده بودید نایل گردیده فوق الغایه بمن و ملکه مؤثر افتاد کمال خوشوقتی را داریم که اعلیحضرت شاهنشاهی شما چند ساعت گوارائی در پای تخت من گذرانیدید که اثر و یادگار آن برای ما باقی خواهد ماند و هرگز فراموش نخواهد شد آلکساندرامشب عید مولود ملست والحمد لله تعالی با کمال سلامت در شهر بودایست هستیم الحال تلگرافی از حاجب الدوله رسید در جواب تلگرافی که دیروز با و فرموده بودیم چون خبر برف و بارندگی تبریز را عرض کرده بود که انشاء الله اسباب ارزانی و فراوانی خواهد بود سواد تلگراف او را عیناً در روز نامه خودمان مینویسیم

غروب دوشنبه دستخطهای مبارک زیارت شد از تصدق خاکپای مبارک زنده ام کوه را برف زده است دو روز است بارندگی است خیلی رعد و برق است غلام مصطفی (

بعد از رسیدن این تلگراف خیلی خوشوقت شدیم و فرمودیم کالسکه حاضر نمودند سوار شدیم بنیات رفتم جناب اشرف صدر اعظم و علاءالملک و وزیر هایون در کالسکه با ما بودند در

باملسکه وسایرین وداع کرده اعلیحضرت پادشاه در کالسگه بامانا گدار راه آهن مشایعت کرده نهایت ادب واحترام را بجا آوردند واز آنجا وداع نموده مراجعت کردند ما داخل ترن که شدیم معلوم شد ترن را عوض کرده اند یعنی اعلیحضرت امپراطور اطربش ترن مخصوص خودشان را که ما وقت رفتن باسلامبول سوار بودیم مجدداً برای ما فرستاده اند اگر چه حالا که ما دوباره مسافرت وعبور از خاک بجاارستان واطربش مینائیم سفر مان غیر رسمی است ومخارج باخود مان است اما اعلیحضرت امپراطور ترن خودشان را مخصوصاً فرستاده اند که تا سرحد زوسییه مارا برسانند وبسیار ترن خوب راحتی است فرستادیم نزد رئیس ترن که زودتر حرکت نماید جواب داده بود که بحکم امپراطور محض راحت شاه دستور العمل داده اند که شب را توقف کنیم وروز حرکت نمایم وساعتی زیاده از چهل کیلو مترهم نباید بروم زیرا که شاید شاه خسته شوند ولی اگر صریحاً امر نمایند حرکت می کنیم ودیگر مسئولیت ندارم ما چون دیدیم اینطور جواب داده است فرمودیم بسیار خوب بماند صبح حرکت کند وماهم درواگون خود مان خوابیدیم اما صبح صدای صوت ترنهای راه آهن وحرکات عراده های واگونها که در ایاب وذهاب بود خیلی زحمت داد ونگداشت راحت بخوابیم

••• ﴿ روز یکشنبه دوازدهم جمادی الاخره ﴾ •••

امروز صبح وقت طلوع آفتاب ترن حرکت کرد وضع وحالت صحرا وراهها همان است که وقت رفتن مرقوم شده است صحراها هرچه رو بمجاارستان می رود وبفرنگستان نزدیک میشویم آبادتر وسبزتر وجنگل واشجارش بیشتر است وطرزین راه فرسنگها زراعت کنند مکه وزرت است خلاصه نهار را در ترن خوردیم دوساعت بقروب مانده رسیدیم بشهر بوداپست چنانکه نوشته ایم شهر کال عظمت را دارد ومتصل برآبادی وعمارت اینطرفهای می افزایند واقعاً یکساعت تمام ترن راه آهن درمیانه شهر بوداپست عبورمیکرد تا بگدار بزرگ رسیدیم آنجا پیاده شدیم اگر چه ورود ما رسمی نبود اما بقدری اهالی ورؤسای شهر احترام کردند که مافوق نداشت کالسگه های ممتاز اجزای بلدییه بالباس غیر رسمی سواره گدارد از هرجهت تشریفات احترامیه حاضر بود سوار کالسگه شده تا همان هتل (هونگریا) که سابق منزل داشتیم رفتیم اطراف کوچه ها وخیابانها تماماً زن ومرد ایستاده بودند وهورا میکشیدند نیمساعت بقروب مانده بمنزل رسیده دیدیم صدای پیانو از اطاق منزل ما می آید خیال کردیم کسی است پیانو میزند وارد اطاق که شدیم دیدیم چراغهای آن چهار تا روشن است وپیانو را کولک کرده اند خودش بنوای خوب ایرانی میزند قدری راحت کرده بعد رفتیم به تیاتر اوپرا نا آخرین برده ماندیم حکایت دختری

است که وقت رفتن هم عبور از آن کردیم هر وقت بهر تونل میرسیدیم فوراً میفرمودیم چراغها را روشن میکردند که قاب ما خفه نشود وقت مغرب بود که رسیدیم بگذار راه آهن شهر بلگراد اعلیحضرت (الکساندر) پادشاه سرستان باوزرا و جنرالهای خودشان و مقرداری سرباز و موزیک بطریق معمول درگزار حاضر بودند پادشاه اسلام نظامی ایستاده بودند از ترن پیاده شده با ایشاق دست دادیم واحوالپرسی کردیم پادشاه سیامی خوبی دارند و بدست و دو سال از سنشان گذشته است متوسط القامه مایل به بلند هستند لباس ماهوت گلی گلابتون دوز نظامی پوشیده و کلاه پوست سفیدی با دوتل بلندی که در جلو کلاه زده بر سر دارند مالدی الورود وزرا و همراهان خود مان را با ایشان معرفی نمودیم با همه دست داده تعارف کردند و ایشان هم اجزای خودشان را معرفی نمودند بعد من با پادشاه در در شگه سربازی که چهار اسب با آن بسته بودند و یک نفر کالسکه چی مهار کرده بود سوار شده سایرین هم در کالسکه های دیگر روانه شهر شدیم طرفین کوچه و خیابانها سرباز و سوار بصف ایستاده و پشت سر آنها اهالی شهر از زن و مرد اجماع زیادی داشتند اما هوا خیلی تاریک بود که درست اشخاص دیده نمیشدند شهر بلگراد اگر چه شب است که دیده می شود ولی از شهر صوفیه آباد تر است زیرا که قدیم تر و کهنه تر است خیابانهای مستقیم و قهوه خانهای خوب دارد بقدر نیمساعت راه آمدیم نارسیدیم بهوتلی که جهت راحتگاه ما و همراهان حاضر کرده بودند پادشاه در اطاق مخصوص قدری نشسته بمنزل خودشان رفتند که آنجا برای ورود ما جهت صرف شام حاضر باشند و چون عمارت دولتی کوچک است و باندازه جمعیت ما نیست آنجا را فقط برای شام حاضر کرده اند ما هم بقدر یکساعت فاصله سوار شده با همراهان و مهماندارها بعمارت دولتی رفتم پادشاه آمدند قدری صحبت داشتیم و هیئت کرد ییلو ماتیک را که حاضر بودند بما معرفی نمودند بعد ما که سرستان را که در اطاق دیگر حاضر بودند ملاقات کردیم و نوکرهای خودمان را با ایشان معرفی نمودیم ملکه سی و دو سال دارند از نجبای مملکت سربی هستند بعد باتفاق اعلیحضرت پادشاه و ملکه و وزرای خودمان و وزرای سرب و هیئت کرد ییلو ماتیک مقیم بلگراد بسر شام رفتم هوا خیلی گرم بود درب محاذات پشت سر خودمان را فرمودیم باز کردند قدری هوا بهتر شد ملکه سرستان در وسط میز و مادر طرف دست راست ایشان و پادشاه سربی در دست چپ ملکه بودند زنهای معتبر دیگر هم در سر میز بودند جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار طرف دست راست و سایر نوکرهای ما مثل موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و علاء الملک و ناصر السلطنه و امین حضرت و موثق الملک و غیره در اطراف دیگر میز نشسته بودند در سر شام بتر جمی مهند الممالک با ملکه صحبت میداشتیم بعد از شام (با ملکه)

وارد عمارت شده قدری راحت کردیم بعد نواب برنس اول نشانی خودشان را آورده بما
تقدیم نمودند ما هم بسینه زدیم مامورین خارجیه وقونسولهای مقیم صوفیه را بحضور آورده
معرفی کردند باهريك على قدر مراتبهم ملاطفت نموده بعد عرض کردند کالسگه حاضر است
با اینکه خسته بودیم برحسب اصرار برنس ومیل خود مان با ایشاق سوار کالسگه شده رفتیم
بتماشای مشق قشون ساخلوی شهر صوفیه چند فوج سرباز و چند باطری توپ بود اول مشق دشتیان
نمودند و بعد يك فاصله محار به گرفتند وشلیک کردند پس از آن فرمان ستون دادند بعد يك فرمان
ستون قطار دادند و يك فرمان فرار دادند بعد از آن دفیله کردند نواب برنس هم متصل باما صحبت
میداشتند وعلاالملک ترجمه میکرد وخوب ترجمه مینمود بعد از اتمام مشق مراجعت بمنزل کردیم
در کالسگه ما هم برنس ووزیر دربار وعلاالملک بودند مملکت بلغارستان تقریباً چهار ملیون
جمعیت دارد وچهل وپنجمزار نفر قشون همیشه درزیر اسلحه دارد ولی در موقع جنگ سیصد
هزار قشون حاضر میکنند شهر صوفیه پنجاه وهفت هزار نفر جمعیت دارد بعضی هونلهای خوب
تازه ساخته اند ویک کلوب نظامی دارد که ماشام را در آنجا باید بخوریم دوساعت از شب رفته
بسر شام رفتیم که در تالار بزرگ کلوب حاضر کرده بودند تالار خیلی قشنگ خوبی است اما
خیلی گرم بود در سر شام نواب برنس صحبت میداشتند ومهندس الممالک ترجمه مینمود بعد از
شام باطاق دیگر رفتیم آتشیازی مختصری کردند آنوقت سوار کالسگه شده بانواب برنس
بگمار راه آهن آمدیم برنس تا داخل ترن هم مارا همراهی ومشایعت کرده بسیار اظهار مهربانی
نمودند ووداع کرده رفتند ما هم چون خسته بودیم وهوا هم گرم وقال ومقال وصوت لکموتیف
راه آهن مانع استراحت بود آخر فرمودیم درهای واگون خود مارا بستند و خوابیدیم

— ﴿ روز شنبه یازدهم جمادی الاخره ﴾ —

امروز باید بشهر (بلگراد) پای تخت سرستان وارد شدیم آنجا هم برحسب دعوت اعلیحضرت
بادشاه سربی باید يك شام رسمی با ایشان صرف نموده از آنجا به بوداپست برویم صبح که
از خواب برخاستیم همینطور ترن در حرکت بود ومیرفت نهار را باز در ترن خوردیم مانندزمین
هم تماماً در ترن صرف نهار نمودند چون واگون رستوران در ترن هست اما قدری کوچک
بوده همراهان دو دسته شده ودو مرتبه غذا خورده بودند بعد از ظهر در يك استاسیون
ترن قدری مکث کرد جمعیت زیادی از فرنگی واهل سرستان از زن و مرد بجهت تماشا دیدن
ما جمع شده بودند بعد از يك ربع ساعت ترن حرکت کرد و رفتیم دختری در اینجا دسته گلی
بما داد ما هم از سکه های طلای ایران باو دادیم امروز تاغروب از نه تونل گذشتیم تونل آخری
خیلی طولانی بود وبقدر ده دقیقه طول کشید تا از آن گذشتیم این همان راه وهان تونلهائی

بهر يك اظهار التفاتی شد وزیر خارجه راهم از اینجا مرخص کردیم رفت و ترن حرکت نمود تقریباً نزدیک غروب بود که روانه شدیم دو ساعت از شب رفته در ترن شام خوردیم و طرخان باشا راهم بعد از شام خواسته اظهار التفات و رضایت از زحمات او نموده مرخص کردیم چون نصف شب بسرحد عثمانی میرسیم از آنجا مراجعت خواهد کرد بعد استراحت کردیم

— ﴿﴾ (جمعه دهم جمادی الاخره) ﴿﴾ —

صبح که از خواب برخاستیم ترن میرفت و شبانه از (خرمن لی) سرحد عثمانی گذشته بودیم و مهماندارهای بلغاری وارد شده بودند وضع و حالت راه و صحراها همان است که وقت رفتن نوشته ایم نهار را در ترن خوردیم بهر شهر و آبادی که از بلغارستان میرسیدیم سرباز و موزیک و اجزا بلدی و غیره بجهت احترام حاضر بودند چهار ساعت بعد از ظهر لباس رسمی پوشیده ملتزمین هم ملبس بلباس رسمی شدند چونکه امشب شام را بر حسب دعوت پرنس بلغارستان (پرنس فردیناند) باید در شهر صوفیه و عمارت ایشان بخوریم یکساعت فاصله رسیدیم بنگار صوفیه نواب پرنس فردیناند باوزرا و صاحبمنصبان بلغارستان و دو دسته سرباز و موزیک در کنار حاضر بودند ترن ایستاد و پرنس را ملاقات کرده دست دادیم خلقت و سیاهی پرنس همان است که نوشته ایم از طرف پدر شاهزاده آلمان و از طرف مادر فرانسوی هستند قدری در اطاق نگار مکث کرده همانجا نشان دوات ایران را از درجه قدس بدست خودمان به پرنس دادیم تشکر نمودند بعد جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و موق الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملک و وزیر هایون و سردار مکرم و ناصر السلطنه و امین حضرت و سایر همراهان خودمان را معوفی کردیم نواب پرنس بهر يك دست داده ایشان هم همراهان خود را معرفی نمودند بعد سوار کالسکه شده بطرف شهر صوفیه ندیم اگر چه شهر صوفیه از همین جا شروع میشود و یک خیابان وسیع طولانی میرود تا نزدیک عمارت پرنس اما هنوز اوایل خیابان آباد نیست و تک تک خانه دارد ولی بالا های خیابان و مجبوحه شهر خوب آباد و خیلی پاکیزه و تمیز است شهر صوفیه تازه طرح واحداث شده و بیست و دو سال است که اینجا روبه آبادی گذاشته است اصل وضع و طرح ابنیه و عمارات و خیابان و کوجه ها همان طرح و وضع شهر های فرنگ است اما کوچک و مختصر تر و کم آبادی است من بعد خوب خواهد شد اهالی شهر در اطراف کوجه هورا می کشیدند و پیدا است که ملت جوانی است و تازه رو بترقی گذاشته هنوز اهالی تمول و ثروتی ندارند همینطور رفتیم تا رسیدیم بعمارت پرنس پیاده شدیم قراول احترام در سر سرای پله بود اصل عمارت هم تازه ساخته شده و متوسط اما خیلی پاکیزه است

استراحت کردیم چون دو ساعت بعد از ظهر باید حرکت کنیم قبل از وقت لباس رسمی پوشیده آمدیم به اطاق پائین منتظر آمدن اعلیحضرت سلطان بودیم اشخاصی که از ملتزمین ما در حضور بودند جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و ظهیر الدوله و وزیر همایون حاضر بودند علاءالملک آمده عرض کرد که اعلیحضرت سلطان يك مدال مرصع که موسوم به نشان افتخار است بتوسط نوری بيك باش کاتب که منشی باشي خودشان است بجهت ما فرستاده اند گفتیم بیاورند آمد بحضور و تقدیم نمود چون در این موارد باید مبادله مدال از طرفین بشود و ما مدال مخصوص نداشتیم که برای اعلیحضرت سلطان اهدا نمائیم بتوسط نوری بيك پیغام دادیم که مخصوصاً به یادگار امروز و این محبتهای زیاد اعلیحضرت سلطان که در اینجا نموده اند بعد از ورود بطهران مدالی اختراع میکنیم که مخصوص برای خانواده خودمان و سلاطین بزرگ باشد و اولین آن مدال را با هیئت سفارت مخصوص محترمی برای اعلیحضرت سلطان خواهیم فرستاد که علاقه سینه نموده یادگاری از ما داشته باشند نوری بيك مرخص شده رفت و بفاصله ده دقیقه اعلیحضرت سلطان خودشان آمدند در اطاق نشستیم سیگاری کشیدند تمام و رجال دولت عثمانی و وزرای ما و سلطان لباسهای رسمی پوشیده حاضر بودند باتفاق اعلیحضرت سلطان بیرون آمده در درشگه رو بازی که دو اسب سفید درشت قوی بان بسته بودند سوار شدیم و سلطان خودشان مهار اسبها را در دست گرفته می‌راندند آمدیم تا دم در باغ همانجا که روز ورود ما را استقبال کرده بودند مشایعت نمودند از کالسکه پیاده شده در اطاق درب باغ با اعلیحضرت سلطان معانقه و وداع کامل نمودیم واقعاً منتهای پذیرائی و مهربانی و محبت را در این چند روزه توقف ما نمودند که هیچوقت از خاطر محو و فراموش نخواهد شد بعد از هم جدا شده آمدیم بکنار بوغاز تا اینجا پسر اعلیحضرت سلطان و خلیل رفعت پاشای صدر اعظم ما را همراهی و مشایعت نموده از آنجا برگشتند ابتدا به کشتی کوچک سرور شده قدری که رفتیم به کشتی بزرگ داخل شدیم تا اینجا هم برادرزاده اعلیحضرت سلطان و مشیر پاشا که رئیس مجلس و کلاست همراه آمده دست داد از آنجا آنها را مرخص کردیم توفیق پاشا وزیر امور خارجه و طرخان پادشای وزیر خارجه سابق که مهماندار ماست در کشتی با ما هستند ناموقی که مرخص خواهند شد يك قدری با کشتی بزرگ در بوقاز گردش کرده آمدیم بهمان نقطه که روز ورود سوار کشتی شده بودیم آنجا باز کشتی کوچک را آوردند سوار شده به اسکله (سان استفانو) آمده پیاده شدیم بکالسکه مخصوص سوار شده آمدیم سر راه آهن ترن بخار در جلو حاضر بود این ترن همان ترن ووا گونهای سابق است که سوار شده بودیم داخل ترن شدیم تبعه ایران هم همه در کنار راه آهن آمده جلو ما با بیرق ایران ایستاده بودند

امروز با اسم ایاصوفیه معروف است

— ﴿ روز پنجشنبه نهم جمادی الاخره ﴾ —

امروز از اسلامبول حرکت میشود صبح از خواب برخاسته بعد از ادای نماز از اطاق خودمان آمدیم بیرون در سرسرای عمارت سلطان که بسیار جای عالی منزّه خوش هوائی است نشستیم وزیر هایون و ندیم السلطان را خواستیم ندیم السلطان روز نامه های اروپ و عثمانی را میخواند و بعرض میرسانید و وزیر هایون هم روز نامه ایام توقف اسلامبول را می فرمودیم و مینوشت در این بین علاء الملک آمده عرض کرد که اعلیحضرت سلطان بعضی چیزها برسم یاد بود برای ما فرستاده اند فرمودیم بیاورند امین بیک پیشخدمت مخصوص اعلی حضرت سلطان بیک نفر آقایان خواجه سرای آمده و چند نفر فراش خلوت اسبابها را در میانه پارچه سفید بزرگی پیچیده و در دست داشتند فرمودیم باز کردند چند فقره اسباب خیلی نفیس اعلی بود از جمله یک اسباب تحریر طلای مثبت کاری بود در میانه جمبه مخملی و دیگر دو ظرف طلای آنجوری بود با دو در طلا که سرهای آنها جواهر نشان بود و آنها را در سینی طلای قشنگی گذارده بودند و دیگر یک جمبه بزرگ تحریر بود که جای نوشتهجات و کاغذ و پاکت و سایر لوازم التحریر داشت که جمبه را موزیک و خاتم کاری از سنگ های شفاف و صدف وغیره کرده و در نهایت خوبی ساخته بودند در جواب اعلیحضرت سلطان اظهار امتنان کردیم و یک انقیه دان هم بیادگار با امین بیک داده شد بعد با طاقهای صندوقخانه که موقوف الملک منزل دارد رفتیم مشغول باربندی اسبابهایی که از جواهرات سوغاتی وغیره خریده بودیم بودند و موقوف الملک عرض میکرد که این جواهرات را خیلی گران خریده اید مثلا انگشتریهای سیصد چهار صد تومانی را که حالا پول داده ایم در طهران خیلی کمتر قیمت می کنند و اسباب ضرر است فرمودیم چاره نیست حالا دیگر خریده ایم بعد بتالار بزرگ این عمارت که خیلی عالی و مزین است رفته نشستیم وزیر دربار بحضور آمد قدری با او فرمایش و صحبت داشتیم چون بعلاء الملک سپرده بودیم دو نفر خواجه سیاه کوچک بجهت ما بخرد که بطهران ببریم با اعتضاد السلطنه درس بخوانند و او را مشغول کنند علاء الملک خواسته بود اتباع نماید این خبر با اعلیحضرت سلطان رسیده بود حالا دیدیم بتوسط آغا باشی خودشان دو تا خواجه سیاه کوچک برای ما فرستاده اند یکی موسوم به (جعفر) و دیگری موسوم به (نصب) خیلی خواجه های خوبی هستند آنها را قبول کرده با اعلیحضرت سلطان بیغام دادیم که تا این درجه مهربانی و محبت مینمایند نهایت امتنان را داریم بعد آمدیم نهار خورده بعد از نهار قدری (استراحت)

او خواند چنانکه تا امروز نیز درمیانه یونانیها این اسم بسیار است و دخترهای خود را صوفیا نام گذارند مسجد ایا صوفیه طولش از شرق بغرب دو یست و شصت ونه و عرضش از شمال بجنوب دو یست و چهل و سه و ارتفاعش از سطح زمین تا بالای گنبد یکصد و هشتاد و هشت قدم است این عمارت از سیزده قرن ونیم تا کنون چند دفعه خرابی و اندراس یافته باز تعمیر کرده اند ابتدا در زمان (واسیل) قیصر روم که از اهل مقدونیه بوده بواسطه زلزله شدید یکی از طاقهای چهار گانه که گنبد روی آنها سوار است خراب میشود با مهارت تامه دوباره تعمیر میکنند دویم در عهد قیصر رومان طاقی دیگر از این چهار طاق منهدم میگردد باز مرمت مینمایند سوم در زمان (واسیل) قیصر ملقب به کشنده بلغاریان بواسطه زلزله شدید قسمتی از گنبد آن خراب شده مشارالیه تعمیر مینماید چهارم در دور (اندرونیک) قیصر در گنبد علامت و آثار خرابی ظاهر میشود وی از مالیه زوجه خویش مبالغی خطیر صرف کرده از خارج بعضی پشیمانها که امروز هم موجود است بر آن می افزاید تا از خطر انهدام مصون ماند بعد بازیکی دو دفعه از خارج و داخل جزئی خرابی پیدا کرده امپرا طور های آن عصر مرمت و اصلاح میکنند در سال ۸۵۷ هجری چون سلطان محمد خان فاتح فتح قسطنطنیه کرد این کلیسا را مسجد نمود و مناره آجری و یکباب مدرسه نیز بر آن علاوه کرده موقوفات بسیاری بر آن مقرر داشت سلطان با یزید ولی نیز مناره دیگر ساخته بر موقوفات آن بیفزود سلطان سلیم خان ثالث دو مناره و سلطان مراد ثالث در داخل دو سنگاب مرمر و چهل محفل مرمر و سلطان مراد رابع کرسی از سنگ در این بنا ساخته و بدانی افزودند و سلطان محمود خان یکباب کتابخانه و یک احسانخانه بدین بنا بیفزود و در داخل مسجد نزدیک بحراب محفل از سنگ مرمر بنا نمود لوحه های بزرگ نیز در عهد سلطان محمود اول نصب شده که خط خطاط مشهور تکه جی زاده ابراهیم افندی است و چهل چراغی که در وسط مسجد آویخته است با آن آیاتی که در سقف نوشته اند در عهد سلطان محمد خان ثالث تهیه و نصب شده است و سابق بر آن بجای این چهل چراغ قندیلی کروی الشکل از طلا آویزان بوده است در جوار ایا صوفیه پنج مقبره است یکی مخصوص سلطان سلیم ثانی و ضمیمه او (نور بانو) و پسر و دخترش و دختر و پسر سلطان مراد ثالث و غیره که جمعا چهل و دو نفر از خانواده آل عثمان در آنجا مدفونند دویم سلطان مراد ثالث و پنجاه و سه سفر نفر از متعلقانش سوم سلطان محمد خان ثالث و از کسانش بیست و پنج نفر چهارم مصطفی خان اول و سلطان ابراهیم و سیزده نفر از متعلقانش پنجم سلطان مراد خان ثالث و چهار پسر و یک دخترش خلاصه چون یک ایا صوفیه دیگر هم هست بدین واسطه این را ایا صوفیه کبیر می گویند و محله اطراف آن نیز

صفات الهیه است و لفظ صوفیه دلالت بر حکمت کند این کلیسا را نام ایا صوفیه گذاشته و (ایا) در زبان یونانی بمعنی مقدس است بعد از این بنای چوبین در زمان سلطنت (اکادیوس) قیصر سوخته منهدم گردید (دوسیوس) فرزند (اکادیوس) مجدداً موضع سوخته را بوضع و ترتیبی احسن بنا کرده نام وی تغییر نداد در دور پادشاهی (یوسینایوس) بواسطه بعضی شورش و اغتشاش شد قیصر بدین خیال افتاد که باز این بنا را بوضعی دلبذیر عمارت نماید و آنچه امروز مانده است از آثار او است معمار و مهندس این کلیسا دو نفر از معماران و مهندسان معروف آن عصر بوده اند یکی از اهالی (ترحاله) موسوم به (آنتیموس) و دیگری از اهالی (معیات) موسوم به (ایسیدور) (آنتیموس) این بنای بزرگ را بشکل معابد قدیم بنا کرده و گنبد مرتفع آن را بشکل نیم دایره ساخته که بر روی چهار طاق سوار است و این چهار طاق از خارج بشکل ربع دایره مینماید و شبیه است به صلیب حضرت مسیح پس از اتمام این بنا زلزله سختی شده گنبد منهدم گردیده است مجدداً (ایسیدور) معمار باغات برادر زاده خویش که ویرانیز (ایسیدور) میگفتند گنبد را بر افراشته و از نو بنا کرده است (ایسیدور) این گنبد عالی را بیضای الشکل بر روی هشت ستون سنگ (کرانیت) چقماق قرار داده که ارتفاع هر یک چهل و پنج قدم است و بر روی آن طاق زده طبقه ثانی از برای آن وضع کرده است و این طبقه دویم خاص به نشیمن نسوان بوده است و این طبقه نیز دوازده ستون کوچک از جنس سنگ ستونهای زیر دارد در بالای آن گنبد است و این دوازده ستون تقلید از دوازده برج است که منجمین در آسمان فرض کرده اند من حیث المجموع ستونهای که نگاهداری و حفظ این بنای معظم را میکنند در طبقه سفلی چهل و در طبقه علوی شصت عدد است هشت ستون آن سنگ سماق قرمز است که از یکی از معابد مخصوص پرستش آفتاب واقعه در روم بدیجا حمل و نقل کرده اند و چهار ستون یشم سبز و شش ستون مرمر سفید از شهر (افس) از معبد قمر آورده اند و مابقی را از معابد (آنه) و (تروا) و سایر اماکن قدیمه حمل نموده اند تا در سال ۵۶۸ میلادی باین اسباب مهیا بنای جامع ایا صوفیه با تمام رسید است و درون آن تمام بکار استادان و نقاشان ماهر آن عهد منقش و مصور بوده و غالب اشکال از باب انواع و خدایان قدیم یونانیان و صور ملائکه مقدسین بوده است چون کلیسا تحویل بمسجد شد بسنت اسلامیة و قانون این دین مبین که باید خانه خدا خالی از زینت و پیرایه باشد تمام آن نقشها و صورتها را حک کرده اند (یوستیانوس) قیصر باز این بنا را باسم ایا صوفیه خواند ولی وجه تسمیه آن بر وجه نخستین نبود صوفیا اسم زنی از مقدسات مشهوره بوده و نظر باحترام وی این بنا را باسم

گذشته بمنزل آمده نهار خوردیم بعد از نهار اندکی استراحت کرده وقتی بیدار شدیم اعلیحضرت سلطان از پاره منسوجات که در کار خانهای خودشان بافته می شود برای ما هدیه فرستادند خیلی ممتاز بود واقماً اعلیحضرت سلطان آنقدر در این چند روزه اظهار مهربانی نموده اند که اندازه ندارد بعد قدری کاغذ خوانی داشتیم ساعتی بخواندن آنها مشغول شده و چون فردا باید از اسلامبول حرکت کنیم دستور العمل بارها و کارهای لازمه داده میشد یکساعت بغروب مانده ظهیر الدوله را خواسته يك قبضه قه مرصع به نعل که از جواهرات قدیم خزانه است و این سفر همراه آورده بودیم و بکرشته تسبیح مروارید که آنهم خیلی نفیس بود بجهت یادگار مخصوص خودمان که این سفر باسلامبول آمده ایم بصحابت او برای اعلیحضرت سلطان فرستادیم و گفتیم اظهار امتنانهای زیاد ما را از مهر بانیهای موفوری که نموده اند برساند رفت رسانید و معلوم شد با کمال گرمی پذیرفته و اظهار مودت زیاد پیغام فرستاده اند نیمساعت از شب گذشته بشام رسمی در منزل مخصوص اعلیحضرت سلطان دعوت داشتیم جناب اشرف صدر اعظم را خواسته در کالسکه نشسته با آنجا رفتیم سلطان در جلو پله استقبال کرده پذیرائی نمودند این همان عمارت و اطاقی است که شب اول در آنجا شام خوردیم امشب هم ترتیب میزها نظور بود فرقی که داشت آن شب در سر شام و زراً دولت عنانی با وزراً و نوکرهای ما بودند امشب تمام سفرای مقیم را دعوت نموده بودند با وزراً ما بعد از شام بتالار بزرگ بالا رفته در اطاقی مخصوص با اعلیحضرت سلطان نشستیم جناب اشرف صدر اعظم هم در حضور ما بودند سلطان پسرها و برادر زادگان خود شازرا خواسته آمدند پیش ما یکی یکی را معرفی کردند همه جوانهای خوب با علم و ادب هستند خیلی صحبت داشتیم این عمارت از يك طرف بشهر اسلامبول نگاه می کنند که سر انگیز بشهر است امشب تمام شهر و خارج عمارات را چراغان بسیار ممتازی کرده بودند که از این بالا خیلی تماشا داشت آنشازی کاملی هم کردند که بسیار خوب و مثل آتش بازی فرنگستان بود در آخر شب با اعلیحضرت سلطان وداع کرده آمدیم بمنزل استراحت نمودیم

۴-۰ ﴿﴾ (جامع کبیرا یا صوفیه) ﴿﴾ ۰-۰

(بزبان فرانسوی سنت صوفی) و (بیونانی ایا صوفیا) مسجد ایا صوفیه در جنب سرای توپ قابو و در سمت شرقی دایرة وزارت عدلیه واقع شده است نخستین بنای آن در سال سیصد و بیست و پنج میلادی بواسطه قیصر قسطنطین از چوب شده و قیصر مشار الیه اول سلطانی است که بحضرت مسیح ایمان آورده و کیش نصرانیت اختیار کرد و چون حکمت و مقدس از

— ﴿ روز چهارشنبه هشتم جمادی الاخر ﴾ —

امروز صبح بعد از خواندن نماز و صرف چای بعضی کاغذها و نوشتجات ملاحظه نموده تلگرافات و غیره هم از ابران رسیده بود جناب اشرف صدر اعظم آوردند بعرض رسانیده احکامی که در جواب آنها لازم بود صادر گردید بعد برای تماشای مسجد ایا صوفیه و عمارت دلمه باغچه سی حرکت کردیم کالسکه حاضر بود با جناب اشرف صدر اعظم و طرخان پاشای مهماندار سوار شده ابتدا رفتیم به ایا صوفیه اینجا ابتدا کلیسا بوده است و در زمان سلطنت قیصر قسطنطنین که سیصد و بیست و پنج سال از میلاد مسیح علیه السلام گذشته بود باچوب بنا کرده بودند و یکی دو مرتبه سوخته نادر زمان سلطنت (یوسینا یوس) اینجا را بدست معماران ماهر باسنگ و آهک و آجر بنا کرده در این پنجاه هم از بعضی زلزله های شدید پاره خرابیها هم رسانیده و همینطور کلیسا و معبد نصاری بوده تا سال هشتصد و پنجاه و هفت هجری که سلطان محمد خان فاتح اسلامبول را فتح کرده این مکان را مسجد نمود و از آن بعد همینطور سلاطین عثمانیه بر آن بنا افزوده اند که تا امروز در نهایت عظمت و استحکام این جامع عظیم و بنیان رفیع باقی است و شرح حال و تاریخ و وضع بنای این مسجد از قرار است که از روی تحقیق در ذیل روزنامه امروز مفصلاً نگارش میشود خلاصه طول این مسجد که زیر بناست دو یست و شصت و نه قدم و عرض دو یست و چهل و سه قدم و ارتفاع آن از سطح زمین تا بالای گنبد یکصد و هشتاد و هشت قدم است اغاب اشخاصی که به مسجد داخل میشدند خادم مسجد يك کفشی با آنها میداد که روی کفش خود پوشیده با کفش دویم داخل مسجد می شدند در این موقع این آیه مبارکه بخاطر مان آمده (فاخلع نعلک انک بالواد المقدس طوی) از عجایب این است با اینکه اینجا کلیسا بوده است محراب کلیسا با قبله ما آنقدر انحرافی ندارد که حالا محراب مسجد قرار داده اند بالجمله از دیدن این مسجد خیلی لذت بردیم بعد بیرون آمده چند قطعه عکس انداختیم و سوار کالسکه شده از پل طولانی که سابقاً نوشتیم میانه اسلامبول و بیک اوغلی است گذشتیم چهار صد و هفتاد و شش متر طول این پل است يك پل طولانی دیگر هم در طرف بالای بوغاز است روزی سیصد و پنجاه لیره دولت از عابرن پل باج میگیرد بعد آمدیم بدولمه باغچه سی داخل عمارت شدیم الحق بسیار عمارت عالی مزین است تالار بزرگ اینجا از تالار بزرگ عمارت بهارستان که سه سالار مرحوم در طهران ساخته است خیلی بزرگتر است تمام درها بطرف دریا و بوغاز باز می شود خیلی منظر اینجا شبیه است به عمارت هوتلی که در اوستاند منزل داشتیم بسیار خوش منظر است نیماعت از ظهر (گذشته)

(مدامش بخت و دولت یار گردان) « (*) » (ز نخل عمر برخوردار گردان)
خیلی این اشعار را بفال نیک گرفتیم بعد از آن اعلیحضرت سلطان يك قرآن خطی خیلی ممتاز بما یادگار دادند و کمال مهربانی را نمودند از آنجا آمدیم بعمارت مخصوص خود سلطان پسر و دختر کوچک ایشان را آوردند سن پسر شاق شش سال و دختر شان نه ساله است واقعاً بگمانگی نمودند و از دیدن آنها خیلی لذت بردیم باصغر سن خیلی مؤدب و معقول بودند يك نشاق تمثال خود مان را به پسر سلطان و نشاق و حمایل آفتاب را بدختر ایشان دادیم اظهار امتنان نمودند هر دو را گرفته بوسیدیم فی الواقع همان قدر که از دیدن اولاد خود مان مشعوف میشدیم از ملاقات آنها لذت بردیم پسر اعلیحضرت سلطان قدری میانوزد باکی سن بسیار خوب زد بعد با سلطان وداع کرده آمدیم فابریک چینی سازی ایشانرا هم دیدیم خیلی خوب کار میکنند سه نفر هم از شاگردان ایرانی علاء الملک آنجا کذارده است کار میکنند از آنجا بمنزل آمده قدری استراحت کردیم نوری بیک باش کاتب اعلیحضرت سلطان را بجهت پاره کارها و امورات خواسته بودیم عرض کردند آمده است او را خواسته پاره فرمایشات کردیم مرخص شده رفت شب را در منزل شام خوردیم ولی قرار است که بتیتر مخصوص سلطان که در همین عمارت است برویم سه ساعت از شب رفته ظهر الدوله آمده عرض کرد که رئیس تشریفات سلطان آمده میگوید اعلیحضرت سلطان منتظرند برخاسته باین آمدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و موثق الدوله و سردار کل و ظهیر الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملک و وزیر هایون و موثق الملک و وکیل الدوله و امین حضرت همراه ما بودند میانه گداری این عمارت راهی است که از طبقات زیر بعمارت مخصوص سلطان میرود ظهیر الدوله و رئیس تشریفات اعلیحضرت سلطان جلو ما افتادند در وسط گداری که رسیدیم اعلیحضرت سلطان باخواص خود شان مارا استقبال نموده باتفاق ایشان روانه شدیم اغلب دیوار این گداری به پرده های جنگ سلاطین عثمانی مزین است که دلیل برجالات قدر این خانواده و خیلی تماشائی است یکی را سلطان بما نشان میدادند و احوال آنها را بیان میکردند تا رسیدیم بیای پله تیتر بالا رفتیم داخل تالار مخصوص شده با اعلیحضرت سلطان نشستیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار هم در (لژ) ما بودند اعلیحضرت سلطان با صدر اعظم ما بتیتر کی صحبت میداشتند این تیتر اگرچه خیلی کوچک است ولی بسیار ممتاز و خوب ترتیب داده اند چند پرده بازیهای خوب بیرون آوردند بعد از اتمام بازی برخاستیم و اعلیحضرت سلطان تا وسط گداری مارا مشایعت نموده وداع کردیم مراجعت نمودند ماهم بمنزل آمده استراحت کردیم

اعظم) (توفیق پاشا وزیر امور خارجه) (سرعسکر وزیر جنگ رضا پاشا) (وزیر داخله ممدوح پاشا) (وزیر علوم زهدهدی پاشا) (وزیر مالیه رشاد پاشا) (مستشار صدارت عظمی توفیق پاشا) (وزیر بحریه حسن پاشا) (رئیس توپخانه ذکی پاشا) (وزیر نافع و تجارت ذهنی پاشا) (وزیر اوقاف غالب پاشا) (رئیس دفتر خاقانی رضا پاشا) نسبت بهر يك احوال پرسی و اظهار التفات کردیم مرخص شده رفتند آنوقت ظهیر الدوله آمده عرض کرده سفرای خارجه میخواهند بحضور بیایند فرمودیم بیایند جناب اشرف صدراعظم هم حضور داشتند سفرای آمدند و يك يك معرفی شده با همه تعارف و تفقد کردیم دوسه نفر از ایشان سفیر کبیر هستند و مابقی وزیر مختار و شارژد افرو اجزاء سفارتخانهها بودند در میانه آنها مسیو (زیناویف) سفیر کبیر دوات روس را دیدیم که چند سال قبل در طهران وزیر مختار بود با او خیلی صحبت داشتیم با هیجده سال قبل که او را در طهران دیده بودیم هیچ صوره تفاوت نکرده است بعد هم با سفیر کبیر المان خیلی حرف زدیم و مرخص شده رفتند امروز خیلی خسته بودیم و تا یکدرجه کسالت مزاجی هم داشتیم شب را اعلیحضرت سلطان مارا دعوت بشام مخصوص نموده بودند نظر بکسالتی که داشتیم عذر خواستیم و در منزل شام خورده استراحت کردیم

○— ﴿ روز سه شنبه هفتم جمادی الاخره ﴾ ○—

صبح برخاستیم نماز خوانده شکر و حمد الهی را بجای آوردم که امروز حالتیم بهتر است و رفع کسالت شده بعد آمدند عرض کردند چند نفر جواهری آمده بعضی پارچه های جواهری خوب دارند چون میخواستیم نا تمامی سوغات سفر خود ما را در اسلامبول بخریم فرمودیم آنها را بحضور آوردند پاره انگشترها و جواهرات دیگر خریدیم ندیم السلطان هم در حضور روزنامه میخواند بعد جناب اشرف صدراعظم فرستادند که شیخ جمال الدین شیخ الاسلام دولت عثمانی که مریدی بسیار محترم است میخواهد بحضور بیاید جناب ایشان را بحضور پذیرفتیم و قدری صحبت داشتیم رفتند پس از آن نهار خورده بعد از نهار بر حسب دعوت اعلیحضرت سلطان بموزه و کتابخانه ایشان رفتیم خودشان هم با بعضی از علمه خلوت و مخصوصین خودشان حضور داشتند امیر بهادر جنگ و بعضی دیگر از ماترین ما هم همراه ما بودند خیلی اشیا نفیسه دیدنی در موزه بود همه را خود اعلیحضرت سلطان بما نشان میدادند و تماشا میکردیم کتابخانه ایشان قریب بیست هزار جلد کتاب دارد يك مرقع خط میر عماد هم آنجا بود آن را برداشته بطور تفأل باز کردیم این شعر آمد

(آلهی تا جهانرا آب و رنگ است) « (۰) » (فلك را سیر و گیتی را درنگ است)

خودمان برای اعلیحضرت سلطان حکایت میکردیم وضع میز شام و ما کولات بسیار ممتاز و پاکیزه و خوب و مثل میزهای عالی اروپ بود موزیکانچیههای مخصوص سلطان هم نواهای عثمانی و عربی را در کمال خوشی مینواختند بعد از شام با اعلیحضرت سلطان رقتیم بیالخانه پسرهای سلطان و وزیران هم حضور داشتند چراغان باشکوهی کرده بودند و آتشبازی خیلی خوبی نمودند تماشا کردیم بعد عازم مراجعت شدیم اعلیحضرت سلطان تا پای پله درب عمارت مارا مشایعت نمودند با ایشان وداع کرده آمدیم منزل خیلی خسته بودیم استراحت نمودیم

•—•—• (روز دو شنبه ششم شهر جمادی الاخره) —•—•

امروز باید بسفارتخانه خودمان رفته بر حسب استدعا و دعوت علاءالملک سفیر کبیر نهار را در آنجا صرف نمائیم صبح که از خواب برخاستیم جناب اشرف صدر اعظم را خواسته قدری در خلوت با ایشان فرمایش و صحبت فرمودیم بعد کالسکه حاضر کرده بودند که سوار شویم باتفاق جناب اشرف صدر اعظم و طرخان پاشای مهماندار سوار شده ابتداءً از جلو عمارت توپخانه گذشته بعضی مدارس جدید هم که اعلیحضرت سلطان برای تحصیل مردم بنا کرده اند در عرض راه دیدیم حقیقه سلطان خیلی اسباب ترقیات در عهد سلطنت خودشان تهیه و تأسیس نموده اند از آنجا گذشته بکنار بوغاز رسیدیم کشتی کوچکی حاضر کرده بودند با جناب اشرف صدر اعظم و مهماندارها سوار آن کشتی شده آمدیم بطرف اسلامبول که شهر قدیم است از کشتی بیرون آمده کالسکه حاضر بود سوار شده آمدیم بسفارتخانه خودمان تقریباً از منزل که باغ و سرای یلدوز باشد تا اینجا یکساعت راه است علاءالملک سفیر کبیر با اجزاء سفارت در جلو درب سفارتخانه حاضر بودند از کالسکه پائین آمده وارد عمارت شدیم این عمارت را مرحوم حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله سهسالار بنا کرده است و در زمان سفارت مرحوم حاجی محسن خان مشیرالدوله تکمیل شده است بسیار جای خوبی است علاءالملک هم خیلی بر آن افزوده و خوب نگاه داشته است در مرتبه پائین میز نهاری برای جناب اشرف صدر اعظم و سایر همراهان ترتیب داده و نهار مخصوص مارا در بالا تهیه و ترتیب کرده بودند رفتیم بالا خوردیم بعد پائین آمده علاءالملک اجزاء سفارت و معارف تبعه ایران را معرفی نمود بعد از آن عکس آمده در جلو عمارت عکس گروهی انداختیم حقیقه علاءالملک خیلی خوب از عهده خدمات خود برآمده است بعد از آن سوار شده بمنزل مراجعت کردیم جناب اشرف صدر اعظم عرض کردند وزراً دولت عثمانی آمده شرفیاب شوند آنها را بحضور خواستیم بک یک را معرفی کردند اسامی آنها از اینقرار است (جناب خلیل رفعت پاشا صدر

که فرنگها آباد نموده اند و حالا قسمت معتبر آبادی شده که محله اروپائینها و از سایر امکانه اسلامبول غیر از سرای یددوز که بسیار مجلل و عالی است اشبه بشهر های اروپاست همانطور عمارات مرتفع و هوتلهای خوب و قهوه خانه و رستورانهای ممتاز دارد اگر چه نمیتوان مثل فرنگستان گفت ولی بالنسبه خوب است اما قسمت چهارم طرف اسکودار است که در قسمت آسیای عثمانی واقع است و دریا فاصله میانه این طرف و آن طرف است و از حیثیت بنا و عمارات این قسمت که قسمت چهارم باشد پست تر است و باجمه از این چهار قسمت دو قسمت آن که یکی سرای یددوز باشد در نهایت نظافت و پاکیزگی و قشنگی است که پهلو پهلوی قصور عالیة اروپا میزند و دیگری که بك اوغلی باشد نیز بالنسبه بد نیست و تا یکدرجه پاکیزه و مرغوب است اما کوچها و خیابانهای خیلی تنگ کم وسعت دارد ولی دو قسمت اسلامبول واسکو دار یا کیزگی و نظافتی چندان ندارد اما بوغاز الحقی مذهبات صفا و تماشا را دارد و از گردش در آن خیلی توصیف و تمجید می کنند

خلاصه امشب شام را در ساعت يك از شب رفته باید با اعلیحضرت سلطان بخوریم سوار کالسکه شده باوزرا و همراهان بعمارت سلطان رفتیم این عمارت که منزل ماست چنانکه نوشتیم اتصال بعمارت منزل خود سلطان دارد و از داخل هم راه بانجا دارد عمارت متعدد مفصلی است که بهم دیگر متصل است از خارج هم از توی باغ و خیابان راه است که با کالسکه بقدرسه چهار دقیقه طول آن نمیشود اطراف خیابان و راه مارا چراغان کرده بودند وقتی بعمارت مخصوص اعلیحضرت سلطان رسیدیم ایشان نادم در مارا استقبال نموده بودند باتفاق داخل عمارت شدیم جمعی از وزرا و رجال دولت عثمانی حاضر بودند قدری با اعلیحضرت سلطان صحبت داشتیم بعد اطلاع دادند که وقت شام است باطاق شام رفتیم اطاق جمع خویست و میز که گذارده اند از دو طرف میزیکه بیرون و تو باشد مدعوین می نشینند و شام میخورند در کله میز که بالای اطاق بود فقط من و اعلیحضرت سلطان پهلوی هم نشسته بودیم و بفاصله چند صندلی که حریم داده بودند صدر اعظم ما و صدر اعظم سلطان بودند دیگر این طرف میز کسی نبود بعد از دو گوشه طرفین میز شروع شده سابرین نشسته بودند تا پائین از طرف توی میز هم رو بروی ما و سلطان بعض شاهزادگان و پسرهای اعلیحضرت سلطان (نواب احمد افندی) (نواب برهان الدین افندی) (نواب سلیم افندی) (نواب توفیق افندی) و (نواب عبد القادر افندی) بودند که بعد از ده دقیقه توقف ما سر میز رسیدند و اعلیحضرت سلطان انها را بما معرفی نمودند و پهلوی آنها از یکطرف سردار مکرم و از طرف دیگر وزیر هایون بود و وزیر دربار بجهت کسالت موثق الدوله بشهر رفته بود او را بیاورد بعد از شام رسید در ضمن شام از حالات مسافرت (خود)

و فکر و خیال که در پیشرفت امور و تدبیر مهمام دولت و ملت خود دارند زیاد از اقتضای عمری که نموده اند شکسته شده اما اصل بنیه محکم و عنصر شاق در کمال قوام و استقامت است انشاء الله سالهای سال سلامت میگذرانند و از همه بالاتر و بهتر رسم ادب و مهربانی و جامعیت جهات مسلمانی و اخلاق حمیده ایشان است که جاذب قلوب و پسندیده و محبوب است و در حالت هر يك اثر مخصوصی دارد

خلاصه يك چند ساعتی در منزل استراحت کردیم این عمارت منزل ما بسیار عالی است و میتوان گفت همسر قصور عمارات عالیة فرنگستان است بلکه بجهاتی بهتر از دو طرف بیارک و باغ یلدوز نگاه می کند و این باغ یلدوز که در میانه عثمانی معروف بسرای است چنانکه نوشتیم يك شهری است که در آن عمارات عدیده و جنگل و شکار گاه و دریا چه و اسباب تفریح همه قسم فراهم است و من جمله سر باز خانهای ممتاز دارد که بقدر سی هزار قشوق منظم در این پارک سکنی دارند فی الواقع ارك عظیمی است که اطراف تمام سرای را حصار و دیواری بسیار محکم و استوار بنا نموده اند که احدی بدون اجازه دولت حق ورود و دخول با آنجا ندارد و چون در بلندی واقع است در بعض نقاط آن بوغاز هم پیداست اما طبعاً نمو اشجار اینجاها از درختهای فرنگستان کمتر است. و چنانکه ساحل تمام دریا های فرنگ مملو از اشجار بلند قوی است این ساحل آنطور نیست درختها کم قوت تراست مگر بعضی از نقاط که خیلی کهنه باشد در این سرای یلدوز موزه و کتابخانه و باغ وحش و چندین فابريك و حرمخانههای معتبر متعدد و تمام لوازم يك دستگاہ سلطنت بزرگ عثمانی تهیه شده است و میتوان گفت اسلامبول منقسم بر چهار شهر است که هر چهار از هم جدا است و يك قسمت از آن چهار شهر اسلامبول است که همه را در خارج بنام اسلامبول میخوانند قسمت اول همان اسلامبول است که قدیم ترین آبادی این محل است و مسجد ایاصوفی و سایر مساجد عالیة و عمارات دولتی باعالی و غیره در آن قسمت واقع است و يك رشته بوغاز فاصله میانه شهر اسلامبول است باین طرف که بواسطه دو بل طولانی بهم وصل شده است و سرای یلدوز که در حقیقت ارك دولت و خودش بمنزله يك شهری است در این طرف واقع شده با مقدراتی ابنیه و عمارات دولتی که قبل از عهد سلطنت سلطان حالیہ سایر سلاطین عثمانی در کنار دریا بنا کرده اند که مجاور قصر یلدوز است مثل عمارت دوله باغچه سی و توپخانه عامره و مسجد سلطان عبدالعزیز و غیر و غیره که خارج از محوطه سرای حالیہ سلطنت اما بنام مجاور قصر یلدوز خوانده میشود و در ضمن سایر مردم هم خانها و عمارات و دکا کین و قهوه خانه و غیره در اطراف یلدوز ساخته اند که موسوم به مجاور قصر یلدوز شده است و يك قسمت دیگر که قسمت سوم باشد شهر و آبادی (بك اوغلی) است

راه است که مردم بجهت تماشا و دیدن ما از مناظر بکوچه نگاه میکردند همینکه اول باغ و سرای یلدوز رسیدیم اعلیحضرت سلطان در جلو درب عمارت با استقبال ما آمده حاضر بودند از کالسکه پیاده شده با ایشان دست داده و معانقته کاملی که از روی فرط محبت و صمیم قلب بود بعمل آمد و واقعا از ملاقات ایشان بی اندازه مسرت و ابتهاج برای ما دست داد بعد بانفاق ایشان داخل عمارت کوچکی که در جلو سر در باغ ساخته اند شده در آنجا قدری صحبت داشتیم از ورود ما بسیار اظهار خوشوقتی نمودند ماهم از اینکه در خاک عثمانی از اول تا بحال کمال خوشی و حسن پذیرائی را دیده بودیم اظهار امتنان نمودیم و با اعلیحضرت سلطان در در شگفه مخصوص نشسته علاءالملک سفیر کبیر ماهم بجهت مترجمی و بروی مانثست در شگه در باغ میرفت و ما با اعلیحضرت سلطان صحبت میداشتیم خیابانهای باغ یلدوز بسبک و طرح پارکهای خوب فرنگستان ساخته شده و در نهایت قشنگی و نظافت و پاکیزگی است از چندین باغ و عمارت و خیابان گذشته تا بعمارت مخصوص که جهت منزل ما معین کرده اند رسیدیم و این عمارت همان عمارتی است که چند سال قبل اعلیحضرت امپراطور المان را هم که با سلامبول آمده بودند در اینجا پذیرائی کرده بودند از پله های عمارت بالا رفتیم اعلیحضرت سلطان تا تالار بزرگ این عمارت که خیلی مجالی و عالی باشکوه است با ما همراهی کرده در آنجا خودشان وزرا و صاحبمنصبان و رجال دولت عثمانی را که حاضر بودند بما معرفی نمودند ماهم صدر اعظم خودمان و وزیر دربار و سردار کل و ناصر الملک و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و سردار مکرم و وزیر همیون و مهندس الممالک و سایر همراهان خودمان را با اعلیحضرت سلطان معرفی کردیم و سلطان با هر يك دست داده اظهار مهربانی نمودند بعد با ما دست داده وداع کرده بمنزل خودشان رفتند و ما قدری استراحت کرده بفاصله نیمساعت بباز دید ایشان رفتیم عمارت مخصوص سلطان نزدیک بهمین عمارت منزل ماست اعلیحضرت سلطان خیلی اظهار خوشوقتی نمودند از اینکه واقعه پاریس و سوء قصدی آن خبیث در باره ما نموده بود الحمد لله بخیر گذشته است بعد از قدری صحبت مراجعت بمنزل شد اعلیحضرت سلطان در مراجعت تا پای پله مارا مشایعت نمودند الحق ذره از اظهار مهربانی و دوستی فرو گذار نمی نمایند

لازم است که در این مورد از شکل و شمایل و حالات و عادات مخصوصه اعلیحضرت سلطان مختصری بنویسیم اعلیحضرت سلطان که پادشاهی بزرگ و مدت بیست و پنج سال است سلطنت مینماید پنجاه و هشت سال از سنشان گذشته است متوسط القامه و باریک اندام هستند محاسنی تا یکدرجه بلندی مایل که موی سیاه آن زیاد تر از سفید است چبه و سیای روشن و پیشانی بلند و سری پرفکر و تدبیر دارند و از وجنات حال و ناصیه ایشان پیداست که از کثرت کار

بود که بما معرفی میکردند و الحاق بسیار عمارات عالی ممتازی است اگر چه ابنه شهر اسلامبول و عمارت عمومی اهالی شهر بدرجه ارتفاع و عظمت بناهای اروپا نیست ولی عمارات دولتی کمال امتیاز را دارد کشتی ماهمه جا آمده تا محاذی قصر یلدوز و باغ مخصوص اعلیحضرت سلطان رسیده اینستاد و اندکی نگذشت که دیدیم کشتی کوچک قشنگی از طرف ساحل بجانب مای آید همینکه نزدیک رسید لنگر انداخت معلوم شد بردار زاده اعلیحضرت سلطان نواب توفیق افندی با سعید پاشا رئیس دارالشورای کبری عثمانی هستند که باستقبال ما آمده و از جانب اعلیحضرت سلطانی تهنیت و تبریک ورود و تبلیغ سلام بما نموده مارا باز ورق بخاری سلطانی باسگله رسانند شاهزاده با پاشا داخل کشتی ما شدند و بدآب عثمانی تنی کرده دست دادیم شاهزاه خیلی جوان است باید بیست و پنج سال داشته باشد کوتاه قامت و سفید روی است و سبیل زرد نازکی دارد آثار نجات از سبک و سپای ایشان پیداست بعد باتفاق شاهزاده و جناب اشرف صدر اعظم و پاشای رئیس دارالشوری و وزیر دربار خود مان و وزیر خارجه عثمانی و وزیر هایونی و طرخان پاشای مهماندار و امین حضرت داخل کشتی کوچک شده قایقچیهای عثمانی بالباس مخصوص پاروزه مارا باسگله رسانیدند در جلو اسگله اول ساحل نواب شاهزاده عبدالقادر افندی پسر اعلیحضرت سلطان با جناب خلیل رفعت پاشای صدر اعظم دولت عثمانی و بعضی دیگر از پاشاهای محترم ایستاده منتظر ورود و پذیرائی ما بودند پسر اعلیحضرت سلطانرا بما معرفی نمودند دست دادیم و احوال پرسی کردیم باید سن شاهزاده بیست سال باشد لباس ایشان نظامی است بسیار خوش ترکیب و باوقار و نجیب مؤدب هستند بعد جناب خلیل رفعت پاشا صدر اعظم عثمانی را معرفی نمودند پیر مردی است شصت هفتاد ساله و بلند قامت از رجال محترم معتبر دولت عثمانی است بعد باتفاق شاهزادگان عظام سوار کالسگه شدیم سایر همراهان هم بکالسگه های دیگر سوار شده روانه قصر و باغ یلدوز که مقر سلطنت عظمی و منزل اعلیحضرت سلطان عثمانی است گردیدیم از لب بوغاز که سوار کالسگه شدیم بلافاصله راه سر بالا شده که کالسگه بزحمت میرفت از یکی دو کوچه و خیابان که گذشتیم به اول باغ یلدوز رسیدیم که تقریباً زیاده از پانصد قدم مسافت این راه از بوغاز تادرب سرای سلطنت نیست و باغ عمارت یلدوز در حقیقت يك شهر کوچکی است که محوطه آنرا دیوار گذاره اند که مخصوص با اعلیحضرت سلطان و خانواده سلطنت است نمیتوان فقط باغ و عمارتش خواند بلکه در واقع ارك سلطنتی است در کمال وسعت و بزرگی خلاصه از جلو دریا تا اول باغ یلدوز طرفین راه عساکر عثمانی بالباسهای مخصوص بجهت احترام ما با موزیک و صاحبمنصبان نظامی در کمال آراستگی و انتظام ایستاده بودند عمارات دو سه مرتبه مختصری هم در اطراف

سواره گارد مخصوص در جلو راه بودند از ترق تا کنار بوغاز مسافت چندانی نبود بقدر پنج دقیقه راه آمده بکنار بوغاز رسیدیم در اول بوغاز چندین قایق بزرگ ممتاز اعلی حاضر کرده بودند ماو چند نفری از همراهان ومهماندارهای عثمانی سوار يك قایق شده سایر ملتزمین هم در قایقهای دیگر سوار شدند دریا در کمال سلامت و آرامی بود وماهم بانهایت راحت وآسودگی رفتیم تا نزدیک کشتی بزرگ رسیده از قایق داخل کشتی شدیم این کشتی موسوم به (عزالدین لو) است قوت سیصد اسب و یک ملیون کیلو گرام وزن دارد وعمله جات این کشتی یکصد و پنجاه نفرند از دور جزیره (آده) پیدا بود کوه (بورسه) هم در این جاها نمایان است خلاصه بقدر ده کشتی بزرگ وسی چهل قایق بزرگ و کوچک هم ایرانیان تبعه خود مان که در اسلامبول توقف دارند سوار شده باستقبال آمده بودند و در کشتیهای خود چند دسته موزیکانچی نشانده کشتی بزرگ سواری ما را محاصره نموده ومتمصل فریاد میکردند (پادشاه ایران وشاهنشاه وطن ما سلامت باشد) وخوش آمد وتهنیت ورود می گفتند و بعضی بزبان ترکی می گفتند (پادشا هم چوق یاشا) وفریاد سلام و صلوات اظهار شعف ومسرت فراوان مینمودند و در اطراف کشتی مادایره وار حرکت میکردند ما هم در جواب آنها دست و دستمال تکان داده اظهار التفات ومهربانی میکردیم و واقعاً از این نوع پادشاه برستی آنها مشعوف بودیم و از جهت عمده دیگر اینکه داخل شهر اسلام شده اهالی مملکت خود ما را می بینیم وبوی مسلمانی شنیده میشود نهایت شکر ومسرت حاصل بود حالت ما هم در دریا بحمد الله خیلی خوب بود ومطلقاً کسالت واقتلابی روی نداد وضع دریا وساحل در این حال که ما سیر و حرکت میکنیم از اینقرار است طرف دست راست هرچه نگاه میکنیم آب دریاست وساحل پیدا نیست وسمت دست چپ بساحل نزدیک است و کم کم دور نمای شهر اسلامبول مرئی میشود که عمارات چند مرتبه دارد و گلدسته ها ومناره های مساجد و گنبد های بلند جامع ایا صوفی ومسجد سلطان وغیره نمایان است وطر خان پاشا مهماندار ما همه جا را بما معرفی میکرد و یکدسته موزیک هم در کشتی خود ما بنوای ایرانی مترنم بود همینطور آمدیم تارسیدیم بحاذی آبادی عمده شهر کم کم ساحل اسکودار که طرف مقابل اسلامبول ودر واقع خاك آسیاست بما نزدیک میشود واز اینجا کم کم داخل بوغاز شده در جلو ما مستقبلین وتماشای زیادی از شهر اسلامبول و طرف (اسکو دار) و (بك اوغلی) و (یلدوز) که سرای سلطنتی در آنجاست باقیها جلو کشتی ما آمده از اطراف میرانند دستمال تکان میدهند بسیار رضع خوشی دارند و کشتی ما همینطور می آید واز جلو عمارات دولتی وسلطنتی عثمانی که کنار بوغاز در طرف (یلدوز) واقع است میگنوریم من جمله عمارت نوبخانه و عمارات سلطان عبدالعزیز خان مرحوم ودیگران

خواهیم شد عرض کردند در ساعت یازده که یکساعت قبل از ظهر باشد به اول شهر خواهیم رسید بعد مشغول تماشای صحرا بودیم و ترق راه می پیود از آدرنه که گذشتیم دیگر صحراها آبادی ندارد و هیچ زراعت دیده نمی شود اگرچه آدرنه سابقاً پای تخت عثمانی بوده و حالاً هم شهر بسیار معتبری است که میگویند قریب یکصد هزار نفر جمعیت دارد اما اطراف آن از اینطرف که راه آهن می رود خیلی با بر و کم آبادی است جنگل هم ندارد فقط يك رودخانه دیده شد که اطراف آن قدوری درخت بسید و اشجار مختلفه داشت و فی زیاد هم مثل رودخانه جا جرود در کنارهای آن روئیده که بعضی را چیده و بعضی را می چیدند که خشک کنند بعضی جام در صحرا چند نفر سواره عثمانی با اسلحه مثل قراسورانی ایران ایستاده سلام نظامی میدادند از چند استاسیون هم که گذشتیم در هر استاسیون چند نفری سر باز حاضر بودند و سلام میدادند دیگر آبادی و جمعیت زیادی دیده نشد تا نزدیک شهر اسلامبول زمینها هم مثل ایران خشک و کم آبادی است اگرچه در بهار سبز بوده است ولی حالا چون علفها خشک شده و اوایل پاییز است هیچ خضارت و طراوتی ندارد نزدیک شهر که رسیدیم خودمان و همراهان لباس رسمی پوشیده و قنیم نارسیدیم بکنار دریای مار مارا که از يك گوشه خودش را نموده و نزدیک براه آهن شده است مدتی هم از کناره این زبانه دریا بمسافت دورو نزدیک طی راه میکردیم آبادی و عمارات و کلیسای (سان استفانو) دیده شد ابنیه و عمارات آنجا دوسه مرتبه و بوضع عمارات فرنگ است اما به آن درجه پاگیزه عالی نیست در آخر این آبادی که نزدیک بوغاز و تقریباً شهر اسلامبول اوایل است ترن ایستاد و شخص مسن محترمی که بنظر متجاوز از پنجاه سال دارد یا بعضی از صاحب منصبان و معتبرین دولت عثمانی در جلو ترق آمده بسبب عثمانی سلام دداند معلوم شد (توفیق پاشا) وزیر امور خارجه دولت عثمانی است که تا اینجا باستقبال آمده و مارا دعوت کرد که از ترن آهن پیاده شده سوار کالسگه ها شویم که بعد بقایق و کشتی بزرگ داخل شده از بوغاز اسلامبول گذشته در جلو سرای یلدوز که مقر سلطنت سنیه عثمانیه است پیاده شده با اعلیحضرت سلطان ملاقات نمایم ابتدا وزیر خارجه را در توی ترق خواسته ملاقات کردیم بسیار مرد عاقل سالم ساکتی است تبریک ورود مارا بمملکت عثمانی و شهر اسلامبول از طرف اعلیحضرت سلطان تبلیغ و اظهار نمود و ما موریت خود را باستقبال ما بترکی بیان کرد و علاءالملک سفیر کبیر که حاضر بود ترجمه نمود ما هم مراتب خرسندی و امتنان خود مان را که در ورود بخاک عثمانی بر ما خوش گذشته است و اشتیاقی که بملاقات اعلیحضرت سلطان داشتیم اظهار فرمودیم بعد از ترن پیاده شده سوار کالسگه های دولتی شده تا کنار بوغاز رانیدیم یکدسته سر باز احترام طرفین راه باموزیک مخصوص عثمانی که بنوای سلام ایرانی مترنم بود و یکدسته

حاضر بودند در واقع اینجا وضع بالمره تغییر کرد چند زن دیدم که با چادر سیاه توی کالسکه نشسته بودند ولی رو بند نداشتند نصف صورت خود را گرفته بودند معلوم شد زنه‌های مسلمان هستند زن فرنگی وارمنی هم بود اما خیلی کم و در بالا خانها بودند جزو جمعیت مردم نبودند از اینجاها هم رد شده بقدر یکساعت راه که رفتیم رسیدیم بشهر (آدرنه) اگر چه خود شهر تا راه آهن قدری مسافت دارد اما در استاسیون راه آهن اجتماع زیادی از عثمانیها بود بود و یک فوج سواره و توپخانه با کمال نظم و آراستگی در جلو راه ما حاضر بودند سلام دادند و ترن در استاسیون ایستاد طرخان پاشا که سابقاً اشاره با اسم او کردیم در اینجا بحضور رسید مشاویه سابقاً وزیر خارجه دولت عثمانی و یکوقتی هم حاکم جزیره کريت بوده است پیرمردی محترم و در واقع رئیس مهمانداران است از طرف اعلیحضرت سلطان لازمه مهربانی و محبت و مهمان نوازی و پذیرائی را بجا آورد ساعتی فاصله تلگراف اعلیحضرت سلطان هم رسید که تبریک ورود ما را بخاک خودشان گفته و اظهار بشاشت و شوق بملاقات ما نموده بودند ماهم جوابی که لازم بود دادیم و از ترن پیاده شده از جلو صفوف نظامی گذشتیم و بعد در اطاقی که معین کرده بودند بقدر ساعتی نشستیم شربتی صرف کرده بعد بجلو خان آنطرف استاسیون که بشهر آدرنه نگاه میکنند رفتیم سرباز و توپچی و سواره که در استاسیون حاضر شده بودند همه در کمال نظم و آراستگی از حضور ما دفیله نمودند سبک و وضع قشون دولت عثمانی و دمشق آنها به نظام المان شباهت کامل دارد صاحبمنصبان نظامی را که حاضر بودند مورد تمجیدات و تحسینات داشته به ترن معاودت نمودیم از قراریکه عرض کردند ترن چند ساعت در اینجا متوقف است که بعضی واگونها را تغییر و تبدیل دهند و باز دو دسته بکنند که چون سنگین است سریع تر حرکت کرده و زود تر بمنزله برسد و ما با حالت خستگی و کسالت و میلی که بخواب داشتیم توی رختخواب افتاده منتظر حرکت ترن بودیم و غدغن نمودیم اطاقی و اگون وزیر هاپون را که از ما دور بود و بجهت فرمایشات و تقریر روز نامه سفر لازم بود که نزدیک ما باشد از میسانه ترن باز کرده آوردند نزدیک واگون ما بستند در این بین ترن حرکت کرده و ما استراحت کردیم

(*) — روز یکشنبه پنجم شهر جمادی الاخره (*) — (*)

امروز صبح وقتی بیدار شدیم که ترن در حرکت بود برخاسته نماز خواندیم و شکر و حمد الهی را بجا آوردیم که در کمال سلامت هستیم و امروز وارد اسلامبول میشویم صبح اول کسیکه بحضور آمد جناب اشرف صدر اعظم بودند پرسیدیم در چه ساعت وارد اسلامبول

بودند از جلو ترن دیدیم ایستاده سلام نظامی دادند ما هم جواب داده ایشان را دعوت به ترق نمودیم آمدند بالا دست داده بس از قدری صحبت آمدیم پائین از جلو صف سر باز گذشته احوال بررسی کردیم و وضع سر باز و صاحب منصب بلغاری بعینه از روی وضع نظام روس تقلید و اقتباس شده است چه لباس صاحب منصب و سر باز و چه در حالت و حرکات و فنون و آداب عسکریه معلوم میشود که از هر جهت دولت روس را مدل خود قرار داده اند و بسیار سر باز های خوبی بودند بعد بیکی از اطاقهای گار که بجهت نشستن ماقرار داده بودند رفته وزراً و همراهان خود مان را بنواب پرنس معرفی کردیم ایشان هم امناً و کار گذران خود شان را با معرفی نمودند بقدر ده پاتزده دقیقه آنجا نشسته میوه و شربتی صرف کرده بانواب پرنس قدری صحبت داشتیم سن پرنس باید میانه چهل و پنجاه باشد خلقت بلند قد و تنومند و خوش اخلاق و خوش رو و مهربان هستند ریش کمی زیر چانه دارند کلاه پوست سفید و لباسی مثل لباس صاحب منصبان روسیه در برداشتن بعد از طی صحبت آمدیم بای ترن با پرنس دست داده و وداع کرده آمدیم بالا قرار شد در مراجعت که از اینجا میگذریم بکشام مهمان پرنس باشیم ترن ما حرکت کرد و بقدر هزار ذرع رفته متوقف شد در واقع امشب را پهلوی شهر صوفیه خواهیم ماند و صبح ترن حرکت میکنند

••• ﴿ روز شنبه چهارم شهر جمادی الاخره ﴾ •••

امروز باید صبح زود ترق از صوفیه حرکت کرده به (آدرنه) برویم در ساعت شش صبح حرکت کردیم راه قدری سر بالا بود و آگونهای ترق ما را چون خیلی بهم بسته بود دو قسمت کرده نصفی که مادر آن بودیم بیگ لکموتیف بسته از جلو بردند و نصف دیگر را به لکموتیف دیگر بسته از عقب آوردند یک دو ساعتی اینطور رفته بعد دوباره بهم دیگر وصل کردند صحرا های این حدود خیلی کم زراعت است و تقریباً زراعت منحصر به زرت و گند مکه است که غالب جاها کاشته اند ولی این زراعت هم بالنسبه کمتر از سابق شده است جنگلها هم خیلی کوچک و منفرد و کم است صحرا ها اغلب خشک و لم بزراع مردمانی که جلو استاسیونها می آیند خیلی فقیر و بد لباس هستند شخص که از اروپا مراجعت میکنند اینطرفها که در عدم آبادی و تمول نقطه مقابل اروپاست در نظرش غریب می آید خلاصه دو ساعت بغروب مانده بود که به اول خاک عثمانی رسیدیم آنجا مهمانداران بلغاری مرخص شده رفتند اسم محل سرحد (خرم نلی) است از مهمانداران محترم عثمانی دونفر دیگر شان اینجا بحضور رسیدند سر باز عثمانی موزیک هم بود جمعی نیز از اهالی عثمانی که کلاههای فینه قرمز داشتند در استاسیون

شبیبه به گیلک و مازندرانی بعضی اسب سوار چوپانهای اینجا همه بالباسهای کثیف مشغول چراییدن خوک و گوسفند هستند جنگلهای کوچک هم دارد طرف عصر به بعضی کوهها و دره ها رسیدیم که خیلی شبیه به بابا باغی و دره دیز را گلین قبه آذر با بجان است و از نقاط اطراف طهران بدره جا جرود و حدود آنجا شباهت کامل دارد و همه جا کوه و نشیب و فراز زمین را بریده و هموار کرده راه آهن را برده اند امروز از پنج تونل گذشتیم که یکی بزرگ و چهار دیگر کوچک بود حاصل زراعت این حدود تماماً زرت است مردم سر بستان خیلی فقیر و کم بضاعتند اغلب عمر معاش و راه د خلشان این است که گله خوک را چاق و فربه کرده بفرونگیان میفروشند از قراریکه گفتند سالی بیست میلیون خوک از سر بستان بخارجه فروخته میشود صحراهای این حدود اغلب کوه و تپه و جنگلهای کوچک دارد آبادی و عمارات بسیار کم است همینطور آمدیم تا یکساعت از شب گذشته بسرحد سر بستان که اول خاک بلغارستان است رسیدیم اینجا مهمانداران سرب میسرخص شدند و از بلغاریستان سر باز و موزیک در جلوگزار راه آهن حاضر بود با یک نفر از وزرای بلغاری و یک نفر صاحب منصب نظامی این ایالت که برسم مهمانداری آمده بودند اطاقهای ترقی ماراهم عوض کرده و اگونهای ترقی مخصوص نواب پرنس بلغارستان را آورده بودند تا این تغییر و تبدیلات میشد مادر جلو عمارت گزار که صندلی و قالی و میزی گذارده بودند قدری نشستیم خیلی ناریک و مختصر بود شخص که آن عمارات عالییه و آثار عظیمه و اعمال بزرگ اروپا را ملاحظه میکنند وقتی با پنجاها رسیده این وضعها را می بیند تفاوت درجات ترقی و تنزل و اختلاف مراتب تمدن را سیر کرده از کینه امور آگاه میشود و مایه بسی تعجب است که این انسان همان نوع انسان است که در آن نقاط زمین به آن مقامات عالیه و درجات ترقی و عظمت و علم و صنعت رسیده و در این نقاط زمین با قرب جوار هنوز در درجه طفولیت مانده و تازه میخواهد جانی بگیرد اگر چه این طرفها هم حالا هم قسم اقدامات کرده و شروع بکار نموده اند ولی معلوم است که (زین حسن تا آن حسن فرقی است زوف) خلاصه یک نفر از صاحب منصبان محترم دولت عثمانی هم که همیشه در بلغارستان بجهت امور آنجا متوقف است با اجزای خودش در اینجا شرفیاب شد خیلی مرد آبرو مندی بنظر آمد منتظم السلطنه پسر صدیق الملک مرحوم هم که از طرف دولت ایران بسمت وزیر مقیمی آزان دیپلوماتیک بلغارستان است و متوقف صوفیه میباشد با اجزای سفارت خود بحضور آمد بعد از قدری توقف که ترنها عوض و بدل و بارها حمل و نقل شد داخل ترن شده حرکت کردیم زمانی نگذشت که بشهر صوفیه پرنس نشین بلغارستان رسیدیم صدای موزیک نظامی بلند شد و نواب پرنس فرو بناند پرنس بلغارستان که با امنای خودشان در گزار حاضر شده

(بودند)

در ساعت هشت و چهل دقیقه بعد از ظهر بسرحد سرستان رسیدیم لدی الورود ماترن بزرگ مفصلی که در میان آن علاءالملک سفیر کبیر اسلامبول با مهماندارهای دولت علیه عثمانی و مهمانداران دولت سرستان بودند وارد شده در اینجا اجزاً و مأمورین سه دولت باهم تصادف نموده یکی مهمانداران دولت اطریش از جنرال سیرین که باید از اینجا مرخص شوند دیگر دسته مهماندهای های سرب که مارا تاسرحد عثمانی می‌رسانند و یکی دیگر مهمانداران محترم دولت عثمانی که از سرحد سرب مارا تا پای تخت خود شان باید برسانند ابتدا مهماندارهای اطریش را خواسته اظهار رضایت و خوشنودی کامل از اینکه در خاک دولت اطریش بسیار بما خرش گذشته است از آنها فرمودیم وهم گفتیم امتنان مخصوص مارا باعلیحضرت امپراطور اطریش برسانند و بهر يك اظهار محبت نموده آنها را مرخص کردیم رفتند بعد علاءالملک مهمانداران سرستانرا بحضور آورده معرفی نمود و ترن حرکت کرده بفاصله پنج دقیقه بشهر (بلگراد) پای تخت سرب رسیدیم و تقریباً در این وقت چهار ساعت از شب گذشته بود که ساعت ده باشد آنجا پیاده شده بسرب باز و صاحبمنصب و اهالی شهر که حاضر شده بودند تقدی کرده باطاق مخصوص گار رفتم نشستم شربت صاف کرده مراجعت بترن نمودیم جناب اشرف صدر اعظم مهمانداران دولت عثمانی را که اینجا آمده بودند معرفی نمودند اسامی کلیه مهمانداران عثمانی که در اینجا معرفی شده و بعد در سرحد خاک عثمانی بحضور رسیده اند از ایقرار است (طرخان پاشا از اعضای شورای دولتی) (شا کر پاشا مشیر ارکان حرب معینه سینه) (غالب بك تشریفاتی خارجی) (فریق احمد علی پادشا از حجاب اعلیحضرت سلطان) (شکری پادشا و توفیق بك میر آلی و رضابك قائم مقام و سلیمان بك لقول آغاسی و نظیف بك یوز باشی که اینها نیز از حجاب اعلیحضرت سلطان هستند) بعد از مرخصی آنها شام خورده استراحت کردیم و ترن هم در شهر (بلگراد) تا صبح توقف نمود

— (روز جمعه سوم جمادی الاخر) —

امروز صبح که از خواب برخاستیم فرستادیم وزیر هایون را آوردند روز نامه ررز قبل را فرمودیم نوشت بواسطه اینکه دیشب از بس صوت ترن راه آهنهای مختلف که در عبور و مرور بود بگوش میرسید و مانع از استراحت بود خوابمان نبرده صبح هم در ساعت شش که ترن حرکت کرد برخاستیم خیلی کسل بودیم هوای اینجا هم در نهایت گرمی بود لباسمانرا در آورده قدری خوابیدیم بعد برخاسته نهار خوردیم طبیعت زمین و کوه و هوای این مملکت خیلی فرق باقرنگستان دارد و شبیه بخاک ایران و صفحات مشرق زمین است رعایا بالباسهای

همراهان ما در سر میز شام با ما بودند اینجا بسیار عمارت خوبی است بعد از شام در بالکن این عمارت که بشکل نیم دایره ساخته شده و چراغان قشنگی کرده بودند از بالای سر ما چراغ الکتریک را بطور (فریکتر) بشهر و درختها می انداختند تماشای خوبی داشت میزی در اطاق بود که روی آن یکدسته اسباب گوش تلفون بود که به او پراو صل کرده بودند هر کس از آنها بگوش میگذاشت صدای ساز و آواز او برادر کمال خوبی می شنید بعد از شام قدری توقف کرده بطور غیر رسمی رقتیم به او پرا آنجا هم قدری مانده امشب دیگر مثل دیسب نبود زود تر بمنزل آمده خوابیدیم

— ﴿ روز پنجشنبه دویم جمادی الاخره ﴾ —

امروز باید از بودا پست بطرف مملکت عثمانی و اسلامبول حرکت کنیم صبح در ساعت ده از نصف شب گذشته که تقریباً چهار ساعت بعد از طلوع آفتاب میشود لباس پوشیده نشان و حمایل دولت اطریش را زدیم جناب اشرف صدر اعظم مسیو وامبری و بعضی از اهالی بودا پست را بحضور آوردند بهر يك از اظهار التفاقی کرده يك حلقه انگشتری خود مانرا به مسیو وامبری یادگار دادیم در ساعت ده و نیم نواب پرنس فرمانفرما با صدر اعظم هو نگری و رجال دولتی آمده با اتفاق مارا براه آهن بردند در اطراف خیابانها تا گار راه آهن همه جا مردم از زن و مرد ازدحام کرده و متصل میگفتند شاه زنده باد الحق بوضع بسیار خوشی مارا مشایعت و مهمانی و اظهار محبت و مهر بانی کردند در گار راه آهن از نواب شاهزاده فرمانفرما و وزرا بجا رستان اظهار امتنان نموده و سوار ترن شده بطرف سر بستان را ندیم اغلب جاها از کنار رودخانه دانوب عبور میکردیم خیلی رودخانه عظیم معتبر است از این رودخانه کشتیها همه دنیا مرارده و آمد و رفت میکنند او ایل راه قدری از دره و تپه و کوه گذشته بعد بصحرا و جلگه مسطحی افتادیم که اغلب اراضی زراعت زرت و گند مکه است تقریباً سی چهل فرسنگ از راه تمام صحرا از همین زراعت بود و از قراریکه گفتند خود گند مکه را آرد کرده نان میکنند و میخورند و چوب آترام کوبیده بگوسفند و گاو میدهند زرت هم در این صفحات زراعت معتبری است مثل چغندر و سیر و سیب زمینی در المساق اطریش که در آن صفحات زیاد میکارند نهار را ما و همراهان در ترن خوردیم از بودا پست تا سرحد اطریش و هو نگری که داخل خاک سر بستان میشود از استاسیونها و آبادیهای بسیار گذشتیم و بهر شهر و استاسیون که میرسیدم سر باز و صاحب منصب و اجزأ بلدیة آنجا حاضر برای پذیرائی بودند و ما هم از ترن پیاده شده تا مصرف سر باز رفته مراجعت میکردیم و نسبت با آنها تفقد و احوال پرسی میشد

— ﴿ روز چهار شنبه غره جمادی الاخر ﴾ —

امروز صبح بعد از ادای نماز و صرف جای عرض کردند که جنرال مهماندار بعضی اهالی بودابست را میخواهد بحضور بیاورد فرمودیم بکنفر رئیس کارخانه اسلحه سازی بود که بحضور آمده يك قبضه تفنگ و يك قبضه قداره هم تقدیم نمود بداعت این قداره این است که هر وقت تیغه آنرا از غلاف بیرون می آورند جلد قداره کوتاه می شود و وقتی که غلاف مینمایند بهمان اندازه قداره جلد هم بلند میشود از این نوع قداره چند قبضه سفارش دادیم بسازند بیاورند بعد مسیو و امبری بحضور آمد قدری با او صحبت داشتیم از صحبتهای شیرین او انسان لذت کامل میبرد بعد قدری از منسوجات بودابست خواسته بودیم که ملاحظه نمائیم همینطور که در همه چیز مجارستان ترقی کرده است در منسوجات چه طور است دیدیم بسیار خوب است قدری خریدیم بعد از آن نهار خورده استراحت کردیم طرف عصر کالسکه خواسته سوار شدیم ابتدا بعمارت پارلمنت مجارستان که می سازند رفتم هنوز تمام نشده و مشغول کار هستند از یکصد و يك پله بالا رفتم بسیار عمارت عالی متمایز است عمارت و بنا از این بهتر نمی شود تمام ستونهای این عمارت از سنگ مرمر سبز است که معدن آن در خود بودابست موجود است و زمین اطرافها از سنگهای قشنگ الوان موزیق شده است تالار بزرگی دیدیم اگر چه عرض و طول آن را نپرسیدیم اما میانه سی و چهل ذرع طول آن بنظر مان آمد بالکن خیلی قشنگی دارد که منظر آن شهر بودابست و رودخانه دانوب است بسیار باروح و خوش منظر است از این ابنیه عالی و آبادی کاملی که در این شهر ملاحظه میشود پایه خیالات بلند اهالی و هوش آنها را معلوم میکند که تاچه درجه است از آنجا آمدیم پائین و بتاشای جزیره که در شهر بودابست میانه رودخانه دانوب واقع است رفتم این قطعه زمین که در وسط رودخانه واقع شده به بزرگی يك و نیم باغ شاه طهران میشود و این جزیره متعلق بپدر پرنس فرمانفرمای اینجا است خیلی آنجا را قشنگ و پاکیزه درست کرده اند کمال صفا را دارد گردش کاملی کردیم از مردم شهر هم دسته دسته بجهت تماشا دیدن ما جمع شده بودند و متصل بزبان هونگری میگفتند (الیان) یعنی زنده باشید وضع این جزیره و رودخانه دانوب و اطراف اینجا را خیلی شبیه رودخانه ارس که از صحرای مغان میگذرد دیدیم همانطور جنگلهای تک تک و سبزه و جاهای باصفای خوب دارد هر قدر در تعریف آنجا بنویسیم کم است مراجعت بمنزل کرده چون شب را در عمارت کلوب شهر مهمان دولت بودیم در ساعت شش بعد از ظهر بالباس نیم رسمی با آنجا رفتم نواب شاهزاده فرمانفرما و وزرای مجارستان و اغای از

کردند ششصد ذرع طول این بل است که تمام از آهن ساخته شده راه کالسکه در وسط و دو راه پیاده رو در دو طرف است که بکمال سهولت و راحت مردم عبور و مرور مینمایند رفتیم تا خانه پرنس فرمانفرمای مجارستان کارت ویزیت گذاریم بعد آمدیم از بلوار های خیلی بزرگ که ساخته اند گذشتیم جمعیت زیادی در اطراف راهها و خیابانها برای تماشا و دیدن ما جمع بودند و هورا می کشیدند همینطور رفتیم تا از پارک و جاهای باصفای شهر گذشته بعمارت اسب دوانی رسیدیم از پله ها بالا رفته در بالا خانه قدری نشستیم اسب دوانی تمام شده بود مردم در پائین عمارت ایستاده بودند شربتی در آنجا صرف کرده نیمساعت نشسته مراجعت بمنزل نمودیم مسیو و امبری سیاح معروف آمد او را ملاقات کردیم بسیار خوب فارسی حرف میزند شاه شهید را هم در همین جاملاقات کرده است از مسافرتی که بایران و ترکستان و سایر نقاط نموده است از او تحقیقات میگردیم و عرض میکرد بسیار سرد خوب فهمیده عالمی است و شیرین صحبت میدارد در زمانی که عزیز خانی سردار کل در تبریز پیشکار ما بود بتبریز آمده و ما را در آنجا دیده است و آنوقت ما دوازده سال داشتیم خیلی با او صحبت کردیم و از اطلاعات او لذت بردیم چون امشب شام را در همین هتل (هنگاری) که منزل ماست مهمان شاهزاده فرمانفرمای مجارستان هستیم وقت غروب شاهزاده آمدند نشان تمثال ما را که بایشان داده بودیم زده بودند ما هم نشان اول دولت اطریش را زده بودیم باتفاق ایشان بسر شام رفتیم وزیر اورجال بزرگ دولت اطریش و مجارستان هم بودند شام صرف شد در بین شام موزیک مجار را میزدند بسیار خوب بود و بگوش مالذت میداد شبیه موزیک ایران است بعد از شام در ساعت هفت و نیم با شاهزاده و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و سردار کل و ناصر الملک و موثق الدوله و وزیر همایون به او برای بودا بست رفتیم بسیار خوب تماشا خانه ایست بازی گل بود دخترها که دسته های گل داشتند از میانه همیدگر که رد می شدند و دسته گل را تکان میدادند بهر طرف که میرفت رنگ مخصوصی میشد قریب دو بیست نفر دختر تماماً دسته های گل در دست و یک دختری را که بهتر از همه میرقصید در میان گرفته تماماً باهم میرقصیدند بعد پرده افتاد و دوباره که بالا رفت از میان سن حوضی بزرگ و چندین فواره بلند نمایان شد که هر کدام پنج شش ذرع می جست و بواسطه تابش الوان مختلف الکتریسیته طوری تمبیه کرده بودند که فواره ها آن با آن متلون به الوان مختلف از سبز و زرد و قرمز و غیره میشد هر قدر بخواهیم تعریف بساط رقص و وصف نمائیم آنجا را بنویسیم از حیز نگارش و توصیف خارج است الحاق از تیاتر های اعلائی فرنگستان است در ساعت نه و نیم بمنزل آمده استراحت کردیم

رفت خلاصه کم کم هوا تاریک شد ساعت هفت بعد از ظهر که تقریباً سه ربع از شب رفته بود وارد شهر بودا پست شدیم نواب (آرشیدوک ژوزف اگوست) فرمانفرمای مجارستان و رئیس وزرای مجارستان با سایر وزرا و حاکم شهر و تمام اعیان و صاحبمنصبان نظامی و قلمی در گار راه آهن حاضر بودند باشاهزاده دست دادیم ایشان تمام همراهان خود را بما معرفی نمودند سوار کالسگه شده رفقیم بطرف منزل ابتدا از يك خیابان عریض طولانی خیلی قشنگی گذشتیم که طرفین آن همه جا اهالی شهر ایستاده بودند و چون تاریک شده بود و چراغها را روشن کرده بودند درست مارا نمیدیدند ولی متصل فریاد میکردند (ایلیا) (ایلیا) و این لفظ بزبان مجاری کلمه تهنیت و دعا و مثل لفظ هورای فرانسه و روس است در کالسگه با شاهزاده صحبت میکردیم تا رسیدیم به هوتلی که موسوم به (هوتل) هنگاری است و بجهت منزل مامعین کرده اند در کنار رود خانه دانوب واقع و بسیار هوتل عالی خوبی است شاهزاده با ما وداع کرده رفتند و مادر اطاقهای منزل خود مان شام خورده استراحت کردیم منتزمین هم در منزل خود قرار گرفتند علاءالملک سفیر کبیر اسلامبول که از کنتر کسویل با اسلامبول معاودت کرده بود حالا بانجا آمده است که قرار ترتیبات ورود مارا با اسلامبول جناب اشرف صدر اعظم با او بگذارند

(روز سه شنبه پست و نهم جمادی الاولی)

امروز در بودا پست توقف است صبح که از خواب که برخاستیم دندانم قدری درد میکرد یعنی جای دندان عاریه درد میکند قدری نشاسته در دهن گرفته بعد رفتیم بحمامی که در همین هوتل منزل خودمان است حمام این هوتل از حمام سایر جاها که میرفتیم خیلی بهتر است هم گرم و هم آبش خوب بود از حمام که بیرون آمده باطاق آمدیم دکتر ادکاک آمد دندان مارا دید و يك دوائی زد که بی حس کرد بعد جناب اشرف صدر اعظم آمدند قدری صحبت کردیم رفقیم سرنهار در آن بین مسیو (وام بری) سیاح مشهور که کتاب (فو درویش) را نوشته است آمده خواست بحضور بیاید چون سرنهار بودیم بوقتی دیگر مو کول شد بعد از نهار قدری خوابیده سه چهار ساعت بعد از ظهر سوار شده بگردش و تماشای شهر رفتیم حقیقه عجب شهر قشنگ با صفائی است در این سفر فرنگستان غیر از شهر های پای تخت اروپا که خیلی عالی و مزین است از سه شهر که (ورشو) و (بودا پست) و (کاون) باشد خیلی خوشمان آمده است رود خانه دانوب از میان شهر بودا پست میگردد و بلخچندین پل این دو نیمه شهر بهم متصل است از پل بزرگی که روی رود خانه است عبور کردیم از قراریکه عرض

یا پای پلہ عمارت مارا مشایعت کردہ مراجعت نمودند بمنزل آمده آخر شب آفا سید حسین را فرمودیم روضہ خوبی خواندہ آنوقت استراحت نمودیم

۴۰ — (روز دوشنبہ بیست و هشتم جمادی الاولی) — ۴۰

امروز باید انشاء اللہ تعالیٰ از وینہ حرکت کردہ بطرف بودا پست واسلامبول برویم صبح برخاستہ نماز خواند مشغول جای خوردن بودیم کہ صنیع السلطنہ از پاریس وارد شدہ بحضور رسید و معلوم شد سفارشها و فرمایشات مارا بخوبی و درستی انجام دادہ و اینجاسر رسیدہ است با او قدری از حالات پاریس و کارها استفسار نمودہ و صحبت داشتیم سر ساعت ده ونیم لباس رسمی پوشیدہ حاضر حرکت شدیم خبر دادند کہ اعلیحضرت امپراطور میبایند کہ باتفاق بگدار راه آهن برویم ایشان را استقبال کردہ باتفاق سوار کالسگہ شدہ رفتیم بگدار راه آهن ہمراہ اعلیحضرت امپراطور رئیس وزرا و وزیر دربار و وزیر تشریفات خودشان بودند در گار ہم صاحب منصبان کل قشون ساخلوی وینہ حاضر بودند اندکی در گار مکث کردہ بعد با اعلیحضرت امپراطور وداع نمودیم و از مفارقت ایشان نهایت ملالت را داشتیم و اظهار امتنان خود را از پذیرائینها و مہربانیهای ایشان نمودہ اعلیحضرت امپراطور ہم با کمال گرمی و خصوصیت وداع نمودند تا وقتی ہم کہ در ترن سوار شدیم ایستادہ بودند بعد ترن حرکت کرد قدری کہ راه آمدیم از آبادی شهر وینہ خارج شدہ بصحرای سبز بر جنگل طولانی افتادیم از کنار شهری گذشتیم کہ اسم آنرا گفتند (برزبورغ) است بعد از روی رود خانہ دانوب کہ پل عریضی بستہ اند راه آهن گذشت عرض این رود خانہ در اینجاها تخمیناً سیصد متر است بعد از مدتی رسیدیم بہ (اسکوئی گارد) کہ ناشہر (بودا پست) دوساعت راه است اینجاها باز وضع و طبیعت زمین و هوا و کوء و جنگل تغییر میکند اندک شباحتی بمشرق زمین دارد در جلو ہراستاسیون ہم حکومت محلیہ و صاحب منصب نظامی باقشون ہر محل برای پذیرائی حاضر و جمعی از اہالی مجارستان نیز بہت دیدن ما مجتمع بودند و جنرال مہماندار در ہر جا حاکم و صاحب منصبانرا معرفی مینمود نہار را ما در واگون خودمان صرف نمودہ ہمراہان ہم در سالون عمومی ترن نہار خوردند ہمہ جا از کنار رود خانہ دانوب عبور میکنیم این رود خانہ بسیار رود عظیمی است و از خیلی جاہا میگذرد و ممالک عظیمہ را سیراب مینماید بقدری عریض و عمیق است کہ کشتی بخار در آن سیر و حرکت میکنند وزیر ہایون عرض میکرد در سفر سابق کہ باشاہنشام شہید طاب تراد بفرنگستان آمدہ بود شاہ شہید از وینہ بہ بوداپست را با کشتی از روی رود خانہ دانوب رفتہ بودند و ما ہم اگر انشاء اللہ سفر دیگر بہ اروپا آمدیم ہمینطور با کشتی خواهیم

زاه آهنهای امروزه محمولات خود را با چهار یابان حمل مینموده تمام اینها را نشان میدادند و از جمله تونل ایتالیا را که باز کرده اند در تیار نمودند که بقوت علم و هندسه چیه کوه عظیمی را سوراخ کرده اند که انسان مات و متحیر میباید این پرده افتاد و پرده دیگر بالا رفت بازی رقص شروع شد و خیلی خوب رقصیدند واقعا برای وین را نمیتوان گفت از جا های دیگر پست تر است بلکه بباره جهات مزین دارد در پرده آخر اعلیحضرت امپرا طور وداع کرده رفتند و ما تا آخر ماندیم بعد از اتمام بمنزل آمده استراحت کردیم

(*) — روز یکشنبه بیست و هفتم جمادی الاولی () —

امروز قرار بود طرف صبح بشکار برویم چون چالتم چندان مساعدت نداشت موقوف کردیم فقط قدری سوار کالسکه شده در جنگل وینسه که (پرات) میگویند گردش کردیم بسیار باصفا است و گردشگاه عمومی شهر وینسه همین نقاط است امشب باید بقصر (شونبرون) برویم و شام را با اعلیحضرت امپرا طور در آنجا صرف کنیم شش ساعت و نیم بعد از ظهر با جناب اشرف صدر اعظم و جنرال مهماندار و وزیر دربار در يك کالسکه نشسته و سایر همراهان هم از عقب ما در کالسکه های دیگر سوار شده رفتیم بطرف (شونبرون) از میانه شهر و کوچهای خیلی طولانی گذشتیم جمعیت زیادی در اطراف معابر برای دیدن ما ایستاده بودند رفتیم تا رسیدیم به جلو قصر شونبرون اعلیحضرت امپرا طور تا جلو پله عمارت ما را استقبال نمودند پیاده شده دست دادیم و رفتیم باطاق مخصوص آنجا قدری نشسته با ایشان صحبت داشتیم جناب اشرف صدر اعظم هم بودند وقت شام که رسید خبر دادند رفتیم بمر شام تمام آرشید و شسها و آرشیدو کها بودند هر قدر از صفای شونبرون بنویسیم کم است رو بروی این عمارتی که شام میخوریم خیابانهای شونبرون که سر بالا میروند تا به تپه و کوهی منتهی میشود پیداست تمام خیابانها را از دو طرف درخت نشانیده و اشجار را باقی بطوری پیراسته و آراسته اند که همه مثل گنبد مسدور سبز یا بشکل پیرامیدی (مخروطی) و غیره میباشد دیگر گلمکاری آنقدر خوب و مرتب و موزون است که از حد وصف بیرون است آبشاری هم میانه اشجار جاری است که نهایت صفا را دارد همین که شام خوردیم و شب تاریک شد رفتیم جلو ایوان و بالکن که باین خیابانها نگاه میکنند يك چراغانی کرده و آتشبازی نماسازی نمودند که بهتر از آن تصور نمی آید قدری سردمان شد پالتو خواستیم پوشیده تا آخر آتشبازی توقف و تماشا کردیم بعد با اعلیحضرت امپرا طور وداع نموده بانهایت امانت از مهربانیهای ایشان بطرف منزل روانه شدیم اعلیحضرت امپرا طور

قدری تماشا کردیم متصل کالسگه و درشکه است که از این میدان عبور می کنند و جمعی از اهالی شهر آمده از پائین مقابل عمارت ما ایستاده اند که مارا به پشند و هروقت مارا میدیدند کلاه برداشته هورامی کشیدند و اظهار خوشوقتی مینمودند چون خبر کرده بودیم که امروز بتماشای قورخانه برویم قوام السلطنه آمده عرض کرد کالسگه و لوازم حرکت حاضر است جناب اشرف صدراعظم را خواستیم آمدند باتفاق ایشان و جنرال مهماندار سوار کالسگه شده رفتیم بطرف قورخانه صاحبمنصبان نظامی دولت اطریش در آنجا حاضر بودند گردش کاملی کرده توپهای جدید الاختراع اطریش را دیدیم که خیلی شبیه بتوپهای فرانسه است ولی هنوز اناما زورهای دولت بطور درستی آنها را قبول نکرده اند و مشغول امتحانات هستند که اگر باز نواقصی داشته باشد رفع شود چون در این سفر میخواستیم بعضی اسلحه و لوازم حربیه خریداری نمائیم و همیشه در سوابق این قبیل چیزها را از دولت اطریش برای دولت ایران ابتیاع کرده اند و از همه جا برای ما مناسب تر است لهذا بجناب اشرف صدر اعظم فرمودیم بامیرزا کریمخان سردار مکرم وزیر قورخانه که همراه است قرار بدهند دو عراده توپ یازده سانتیمتری برای بنا در ایران و هفت عراده توپ هشت سانتیمتری و هشت عراده هفت سانتیمتری و چهار هزار قبضه تفنگ و رندل و یک دستگاہ نورد که آهن و برنز را صفحه میکند و یک دستگاہ چرخ شرنیل سازی که خیلی بکار دولت میخورد ابتیاع نماید و همین جا عمل ابتیاعات را تمام کردند آمدیم بیرون و چون نهار را در سفارت خود مانده ایم قوام السلطنه هستیم با آنجا رفتیم سفارت ایران خوب محلی واقع شده و مبیل عمارت را قوام السلطنه اغلب از پارچه های ایرانی کرده است و خیلی خوب ترتیب داده حق سفارتخانه دولت این است که همینطورها مزین باشد و الحاق قوام السلطنه خوب خدمت می کند نهار فرنگی و ایرانی مخلوط بهم تهیه کرده بود بعد از نهار بمنزل آمده قدری استراحت کردیم و چون شام را در منزل نواب ولیعهد دولت اطریش دعوت داریم در ساعت شش بعد از ظهر بانجا رفتیم عمارت منزل ولیعهد موسوم بعمارت (بلور) است و بسیار عمارت مزینی است اعلیحضرت امپراطور و تمام خانواده سلطنتی بودند خیلی مجلس عالی باشکوهی ترتیب داده بودند و شام مجلی صرف شد نواب ولیعهد بسیار مؤدب و مهربان و خالقه بانند قامت و خوش ترکیب و خوش رو هستند در ساعت هفت و نیم که از شام فراق حاصل شد باتفاق اعلیحضرت امپراطور رفتیم به برای وین برای عالی مزینی است بازی عقل و جهل بود و مینمود که چه قسم این دول عالی اروپ خود شان را از تاریکی جهل و نادانی بهدایت علم و قوت دانش بروشنائی کمال و جلال و اوج نیکبختی و اقبال رسانیده اند مثلا آنوقت که بعوض چراغهای برق و گاز شمعهای بیه یاروغن کمنجد و غیره داشته اند و بجای

راحت کرده بانو کرها و ملتزمین خود مان که در حضور بودند بصحبت مشغول شدیم در ساعت هفت و نیم بعد از ظهر رفتیم بمنزل اعلیحضرت امپراطور که در همین عمارت است از اطاقهای مزین متعدد گذشتیم و در تالار موسوم به (الکساندر) شام با اعلیحضرت امپراطور صرف کرده درمیانه شام خیلی صحبت داشتیم و مهندس الممالک در پشت سر ما ایستاده مترجمی میکرد و زراً ما هم در سر سفره امپراطوری بودند بعد از شام با اعلیحضرت امپراطور وداع کرده بمنزل آمده استراحت نمودیم

— ﴿ ۲۰۵ ﴾ (روز جمعه بیست و پنجم جمادی الاولی) (۲۰۵) —

امروز در وینه توقف است قدری کسل و خسته راه آهن دیروز بودم از خواب که برخاستم وزیر هایون را خواسته قدری روزنامه سفر را فرمودیم نوشت بعد و کیل الدوله بحضور آمد قدری نوشتجات و تلگرافات بطهران و غیره فرمودیم تحریر کرد بعد سفرای خارجه مقیم دربار اطریش بحضور آمدند هرچه سفرای کبار بودند در تالار مخصوص جداگانه پذیرفته شدند و وزرای مختار در سالون بزرگ حاضر شده بودند بعد از ملاقات سفرای کبار با آنجا رفته با هریک از وزرای مختار هم دست داده احوال پرسى کردیم پس از آن نهار خورده باز وزیر هایون را خواسته قدری روزنامه سفر را فرمودیم نوشت ساعتی هم استراحت کرده از خواب که برخاستیم نماز خوانده چون ساعت پنج بعد از ظهر باید شام رسمی با اعلیحضرت امپراطور و خانواده سلطنت اطریش صرف شود نیمساعت بوقت مانده لباس رسمی پوشیده حاضر شدیم اعلیحضرت امپراطور آمدند و باتفاق خودشان ما را بسر شام بردند در سالون جلو اطاق شام نواب ولیعهد و آرشیدوکها و آرشید و شسها خانواده سلطنتی تماماً با وزرای ما و رجال دولت اطریش حاضر بودند بعد وارد تالار شام شدیم و صرف شام شد در میانه شام اعلیحضرت امپراطور تسبیح سلامتی ما کرده و نطقی مبنی بر اظهار مودت و اتحاد دولتین و خوشوقتی از ورود ما بپای تخت خودشان نمودند ما هم بعد از قدری فاصله جوابی هانطور مبنی بر خصوصیت و یکجهتی و امتنان از پذیرائی ورود خود مان نموده جام شربتیی سلامتی اعلی حضرت امپراطور خوردیم و الحاق مجلس شام بسیار عالی مزین باشکوهی بود بعد از شام با اعلیحضرت امپراطور و خانواده محترم امپراطوری وداع کرده بمنزل آمدیم

— ﴿ ۲۰۶ ﴾ (روز شنبه بیست و ششم جمادی الاولی) (۲۰۶) —

صبح که از خواب برخاستیم آمدیم در بالکن عمارت که بیدان بزرگ جلو عمارت نگاه میکند

با ایشان ملاقات کردیم نواب ولیعهد (آرشیدوک فرانسوا فریدیناند) و سایر گراندوکها و وزرا و امرای خودشان را که همه بگزار آمده بودند بما معرفی نمودند بعد ما هم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و سردار کل و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملک و وزیر هایون و ظهیرالدوله و مهندس الممالک و سایر همراهان را باعلیحضرت امپراطور معرفی کردیم و باتفاق تا سردسته سرباز احترامی که در گار حاضر بودند رفته و برگشتیم از گار بیرون آمده باعلی حضرت امپراطور در کالسکه رو بازی نشسته بطرف منزل را ندیم و در بین راه با ایشان بزبان فرانسه صحبت میداشتیم حقیقه از سیاهی ایشان آثار نجابت و بزرگی و همه قسم اخلاق و صفات حسنه آشکار و هوید است طرفین راه و خیابانها مرد وزن زیاد بلکه تقریباً تمام اهل شهر وینه دو پشته و سه پشته ایستاده هورا می کشیدند و دستمال تکان میدادند و از روی کمال ادب و احترام و مهربانی پذیرائی میکردند و طرفین کوچه و خیابان از گار الی عمارت دولتی موسوم به (هوف بورگ) که منزل مارا آنجا قرار داده و اعلیحضرت امپراطور هم هانجا سکنی دارند سرباز و سوار و توپخانه با دسته جات موزیگانچی در کمال نظم و آراستگی ایستاده بودند الحق قشون اطریش منتهای نظم و آراستگی را دارد همه خوش لباس و جوانهای بلندقد خوش اندام و در نهایت شکوه بودند شهر وینه هم بسیار خوب شهری است خیابانهای وسیع و عمارات عالی شش مرتبه دارد و از منظرها و دریچه های عمارات که بکوچه باز بود زنها و جوانها دستمال تکان میدادند و اظهار مسرت از ورود ما میکردند ما و اعلیحضرت امپراطور هم جواب تعارفات مردم را با دست و سر میدادیم وقت مغرب بود که بمنزل رسیدیم وزیر دربار و وزیر تشریفات اعلیحضرت امپراطوری در جلو در عمارت حاضر بودند جلو ما افتاده ما بافضاح اعلیحضرت امپراطور از پله ها بالا رفته داخل عمارت خیلی عالی مزین شدیم و از اطاقها و سالونهای ممتاز گذشته تا وارد تالار بزرگی شدیم که پرده های کار گوبان اتلی در آنجا بود و آرشید و ششهای محترمه سلطنتی با تمام وزرا و رجال معتبر و جنرالهای بزرگ دولت اطریش در آنجا ایستاده بودند اعلیحضرت امپراطور آنها را بما معرفی نمودند ما هم باغلب آنها دست داده تعارف کردیم و اعلیحضرت امپراطور اطاقهای مارا بما نشان داده مراجعت بمنزل خود شان نمودند و جوق ما بایستی بباز دید ایشان برویم حاضر شده بودیم که برویم بملاحظه خستگی و کسالتی که از حرکت امروز داشتیم اعلیحضرت امپراطور مخصوصاً یکنفر از اجودانهای خودشان را فرستاده و بیغام داده بودند که بملاحظه آثار خستگی که از حالت شما احساس کردم راضی بزحمت شما نیستم که بملاقات من بیایید قدری راحت کنید چون شام را باهم خواهیم خورد همان وقت که می آئید بهوض باز دید محسوب خواهد بود ما هم قدری

﴿ روز پنجشنبه بست و چهارم جمادی الاولی ﴾

امروز باید از ماریم باد به وین برویم صبح ساعت شش بعد از نصف شب که تقریباً چون اول میزانی است وقت طلوع آفتاب بود برخاسته رسماً حاضر حرکت شدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و سایر همراہان ہم تماماً لباس رسمی پوشیده حاضر شدند در ساعت هفت حرکت کردیم اغلب اہالی ماریم باد از زن و مرد در جلو دیب ہوتلی کہ ما منزل داریم اطراف کالسگہ را گرفته و میخواستند ما را دیدہ خدا حافظ کنند ہمینکہ بیرون آمدیم کہ سوار شویم تماماً صدا بہ (ہورا) و (شاہ زندہ باد) بلند کردہ در نہایت مہربانی ما را مشایعت نمودند ما ہم بواسطہ بست روز توقف در اینجایک حالت انس والفتی با اہالی این شہر ہرسانیدہ بودیم کہ حرکت امروز از اینجا بسیار بجا مؤثر بود خصوصاً در وقت حرکت کہ از تمام مناظر بالا خانہای عمارات نیز متصل مردم دستمال تکان میدادند و تعارف میکردند ما ہم با طرف نگاہ میکردیم و بادست و سرجواب تعارف و اظهار ادب و انسایت آنہارا میدادیم خلاصہ حالت وداع و مفارقت از ہرچہ شخص انس با آن گرفت خیلی مؤثر و حزن انگیز است ہمینطور آمدیم از خیابانہا و جلو عمارات گذشتہ تارسیدیم بگگار راہ آہن در گار مہماندارہای دولت اطریش بالباس رسمی حاضر بودند قوام السلطنہ آنہا را معرفی کرد اسامی ایشان از اینقرار است جنرال (بارون برت ہیس ہم) مہماندار اول کہ رئیس بر تمام مہمانداران ماست مردی است مسن و بلند قامت و با بنیہ باید قریب شصت سال دانستہ باشد مہماندار دیگر (مسیو دوپریٹی) وزیر مختار اطریش مقیم طہران است کہ با اینجا آمدہ از اہل مجرستان و با ہمہن لباس مجاری است دو نفر ہم اجزای مہمانداری هستند کہ یکی (کلای بارین کیزل) است کہ سابقاً در طہران بودہ و زبان فارسی میداند و دیگری مسیو بہ (لیوتیان دوسولا چردا) خلاصہ سوار واگن شدیم و ترن حرکت کرد ملتزمین ہم ہر یک در محل مخصوص خود قرار گرفتند از اول شہر یکہ گذشتیم (بیل سن) است و شہر دویم (اشترا کرینخ) ترقی ما امروز خیلی بر اہت میرفت از دو تا تونل ہم گذشتیم نہار را در ترن خوردیم از ہر شہر و آبادی کہ میگذشتیم قشوق در جلو گار راہ آہن آمدہ رسم سلام و احترام نظامی بجای آوردند در ساعت پنج و چہل و پنج دقیقہ بعد از ظہر در شہر (وین) بگگار (فرانسوا زرف) رسیدیم در حالتی کہ دارای نشان و حمایل دولت اطریش و ملبس بالباس رسمی بودیم اعلیحضرت امپراطور اطریش و پادشاہ مجرستان ہم بالباس رسمی و نشان و حمایل دولت ایران و شمال شاہ شہید در گار حاضر بودند ترن ایستاد و از واگن پیادہ شدہ با امپراطور دست دادہ در کمال گرمی و مہربانی

— (روز چهارشنبه بیست و سوم جمادی الاولی) —

صبح از خواب برخاسته رفتم بجهت آب خوردن قدری گردش کرده و آب خوردیم امیر بهادر جنگ و آبدار باشی و دکترا دکا و میرزا ابراهیمخان دکترا در حضور بودند بعد بحال زیناستیک رفتم قدری در آنجا بدن خود مانرا با پارۀ اسبابها که مالش میدهد مالش داده گرم کردیم بعد آمدیم منزل قدری عکس آورده بودند تماشا کردیم بوزیر هایون فرمودیم حالات و امای آنچه عکس انداخته بودند در زیر آنها نوشت و روز نامه سفر را هم تقریر کردیم نوشت جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار بحضور آمدند قدری با آنها صحبت داشتیم بعد قوام السلطنه آمده عرض کرد که پرنس (مترنیخ) بازوجه و پسر و دختر خود بجهت وداع بامواتشکر از نشانی که بابشان داده ایم آمده اند میخواهند بحضور بیایند آنها را خواستیم آمدند نشسته قدری با ایشان صحبت داشتیم بسیار خانواده محترم با محبتی هستند پرنس و پرنس عکس خودشان را بنماید گار دادند ما هم وعده کردیم که يك نسخه روز نامه سفر خودمان را بعد از چاب برای ایشان بفرستیم بعد وداع کرده رفتند نهار خوردیم بعد از نهار پرنس (شن بورغ) هم که پرروز بخانه و شکار گاه او رفتم با برادر خود جهت وداع آمده بود سن این پرنس زیاده از جهل سال نباید باشد برادرش خیلی جوان است بسیار مقبول هستند بعد که ایشان هم رفتند نماز خوانده کالسکه خواستیم باموثق الدوله و وزیر هایون و قوام السلطنه بکالسکه نشسته رفتم اول تازدیک جنگلهای زیر ماریم باد بعد به کافه ایگر لندن رفته در جلو قهوه خانه که چند روز قبل هم یکبار رفته بودیم و منظر بسیار خوبی دارد آنجا در سر میز مخصوصی که بجهت ما معین کرده بودند نشستیم از یکطرف ما پیر مردی نشسته بود يك روز نامه سرچوب کرده در دست داشت گاهی روز نامه میخواند و گاهی مات و بهوت بما نگاه میکرد و از طرف دیگر پیر زنی پهلوی مادر سر میز دیگر نشسته چشمش را بما دوخته بود حال این پیر مرد و پیر زن خالی از غرابت نبود خدمتکارهای این میز خدمتکار نمره شش و چهارده بودند که خیلی مقبول و آراسته هستند رسم است در سر تمام این میزها زن خدمت میکند کار مرد نیست اغلب این زنها جوان و هممان لباس مخصوص دویت سال قبل اینجا ملبس هستند که لباس قشنگ خاصی است و آستین آنها تصرف بالا است و وضع تمیز پاکیزه دارند خلاصه يك فنجان چای خورده بعد برخاسته بطرف منزل روانه شدیم امشب چون شب آخر توقف مادر ماریم با داست آنشازی تهیه کرده بودند دو ساعت از شب رفته روشن کردند بسیار خوب و با تماشا بود بعد شام خورده چهار ساعت و نیم از شب رفته استراحت کردیم

(روز)

(۰—۰۰) ﴿ روز سه شنبه بیست و دوم جمادی الاولی ﴾: ﴿ ۰۰—۰۰)

امروز صبح بر حسب دستور العمل دکترا دکتراد کاک بحمام ژیناستیک رفته کمر و دست و پای خود مانرا به بعضی ماشینها دادیم مالش خوبی داد دکتراد کاک قلب مارا گوش داده خیلی تعریف کرد که الحمد لله خوب کار می کنند بعد بمنزل آمده قدری دستخط و نوشتجات در پشت کارت بستن لها برای طهران نوشتیم بعد با جعبه حساب قدری حساب جمع و تفریق کردیم هوای امروز خیلی بد و گرم بود نهار خورده خوابیدیم سه ساعت بعد از ظهر کالسکه خواسته سوار شدیم چون در نزدیکی ماریم باد یک پرنس معتبر دیگری هم که اسمش (پرنس شن بورخ) است منزل و بیلاق و شکارگاه دارد و امروز او مارا دعوت بشکارگاه خود نموده بود با آنجا رفتیم از نوکرهای ما کسانی که همراه بودند امیرها در جنگ و ناصر السلطنه و آقا سید حسین و سقا باشی و دکتراد کاک بود پرنس در نهایت احترام پذیرائی نموده مارا بشکارگاه برد مرال اول که بیرون آمد بواسطه اینکه شکارچیها میانه ما و مرال حایل بودند تیر اول را با ملاحظه انداختیم نخورد تیر دوم را که انداختیم بمرال خورد و فوراً افتاد ولی دو باره بلند شده رفت و فردای آروز او را پیدا کرده بمنزل آوردند بعد مرال دیگر بیرون آمد چون خیلی دور بود نزدیم پس از آن جای خود را تغییر داده بمحل دیگر رفتیم آنجا هم دو مرال دیگر بیرون آمد یکی تیر بود که تند در رفت و دور شد که تیر باو نرسید مرال دیگر که ماده بود بیرون آمد خیلی درشت بود بان که تیر انداختیم فوراً بزمن خورده سر تیر خوابید آنرا هم آوردند بسیار شکار خوبی شد بعد بمنزل آمده شب را با اینکه خسته بودیم بتیتر رفتیم پرده اول خیلی بیزه بود شخصی شبیه بمت شده و تقابید مست میکرد پرده دوم یک پسر و یک دختر بودند کوچک و بزرگ قدری خوب ژیناستیک بازی کردند که دو تمام این مدت مسافرت فرنگ چین بازی ژیناستیک ندیده بودیم از جمله بازیهای ژیناستیک آنها این بود که زردبان دو سری آوردند که ده پله داشت یک نفر از آنها آمد جلو زردبان و معاق زده باها را بسمت هوا بلند کرد و دو دست را بزمن گذارده و اروونه بنای راه رفتن گذاشت تا پای پله زردبان رسید هانطور بنا کرد از زردبان بالا رفتن تا بسر زردبان رسید و از آنطرف بهمین شکل که پاها هوا و دستها بزمن بود از زردبان سر از بر شد و بعوض اینکه یک دست خود را اول در یک پله زردبان گذارده محکم شود بعد دست دیگر را بجای آن بگذارد در برگشتن دو دست را یکدفعه به پله ها گذارده تا پائین زردبان آمده یکدفعه تمام اهل مجلس دست زده اسباب حیرت همگی شد خلاصه یک پرده با آخر مانده اجم بمنزل استراحت کردیم

برنس مترنیخ نشستند سایر همراهان هم در سرنهار بودند بعد از نهار مسیو (کرونفلد) که اول بیانو زن اروپا است بنا کرد به بیانو زدن و دختر برنس هم ویان میزد و با بیانو مطابق کرده بسیار بسیار خوب زدند رفتم بموزه برنس که در این عمارت دارد همه قسم اشیاء کهنه در اینجا موجود است چونکه خانواده برنس خیلی قدیمی است و پدران ایشان خدمات عمده بدولت اطریش کرده اند و در زمان ناپلیون برنس مترنیخ بزرگ سفارت و وزارت داشته و حالات او در تواریخ اروپا مفصلاً مسطور است از جمله چیزهاییکه دیده شد مدل و نمونه اول راه آهن و بخار بود که کوچک آنرا ساخته پدران برنس به قیمت گزاف خریده و بیادگار در اینجا گذاشته اند اغلب سکه های قدیم ایران و اروپا و غیره دیده شد که در جاهای مخصوص با نهایت نظم و ترتیب گذاشته اند بعضی جانور ها که خیلی قدیم است و در لای خاک متحجر شده آنها را بیرون آورده در موزه نگاه داشته اند و بعضی راهم در توی شیشه با الکل حفظ کرده اند دیگر کتب خطی قدیم ایرانی چند جلد دیده شد که بخط خوش نوشته اند مرقع و قطعات ایرانی بخط جلی اعلی نیز بود کتب فرنگی بسیار از هر قبیل و نفایس قدیمه و تاریخی و اشیاء خوب و قالبهای مرغوب قدیم ایران در آنجا موجود بود دیگر صورت نایب السلطنه مبرور عباس میرزا که در نهایت شباهت کشیده اند با صور بعضی سلاطین دیگر که در آن عهد در مشرق زمین سلطنت داشته اند دیده شد که همه را در کمال خوبی نگاه داری کرده اند خلاصه گردش کاملی در موزه برنس کرده بعد با اتفاق برنس و زوجه و دختر ایشان رفتم بچنگل بیرون عمارت تمام اطراف عمارت برنس جنگل کاج است و خیلی اشجار کهنه دارد در کنار جنگل محلی است که برای شکار کبوتر درست کرده اند یک کنت معتبری هم که اشاره باسم او کردیم همراه ما بود اسمش (کنت هانون کور) است و آن روز اول هم که بمنزل برنس آمدم اینجا بود تقریباً چهل سال دارد خیلی هم با ثروت و متمول است سیاحتهای عمده کرده و از قراریکه میگفت ده سفر بینگی دنیا و چین و هند و آفریقا تا (نیاترا) که دریاچه (ویکتوریا) میگویند مسافرت نموده است قریب ده هزار گوسفند زاینده و چهار هزار گاو و یکصد مادیای دارد شکارچی هم هست و تا حال در این سفرها که رفته هشت ببر شکار کرده است از اهل اطریش است و از قراریکه گفتند میخواهد دختر برنس مترنیخ را برای خود خواستگاری و تزویج کند خلاصه چندین کبوتر در آنجا زدیم بعد برگشتیم به عمارت و با برنس و پرنس و سایرین وداع کرده مراجعت بمنزل نمودیم از مغرب گذشته بود که وارد منزل قدیم شب را چون قدری خسته بودیم زود تر شام خورده استراحت نمودیم

(*) — ❦ (روز یکشنبه بیستم جمادی الاولی) ❦ — ۰ .

امروز صبح ببادت هر روزه برای خوردن آب رفتیم بعد که مراجعت بمنزل شد بواسطه اینکه روز یکشنبه وعید اهالی بود جمعیت زیادی از مردم ما ریم باد در جلو هتل ما جمع شده بیرقهای رنگارنگ در دست داشتند و موزیک هم میزدند تماشای خوب داشت اطفال مدارس هم با همایل های رنگارنگ میامدند و میگذشتند بعد نهار خوردیم و مختصر استراحتی کرده سوار شدیم رفتیم بقهوه خانه (ایگر لندن) که چشم انداز و منظر بسیار خوبی دارد جناب اشرف صدر اعظم هم آنجا بودند منظر جلو قهوه خانه خیلی شبیه است بمنظر صاحبقرانیه شمیران بطرف طهران آنجا يك فنجان جای خوردیم بعد رفتیم بخانه شخصی ماریمادی که دو یست سال قبل اینجا منزل داشته و این کوه ها و جنگل اطراف و جای شهر تمام ملک و مراتع گوسفندان او بوده است مجسمه خود او و زنش را ساخته در اطاق خودش گذاشته و وضع اطاق و مبیل و اسباب او را بهمان حالت دو یست سال قبل نگاه داشته اند که محل ملاحظه و تماشاست بعد رفتیم با طاقی که تیر اندازی مینمایند اشکال مختلفه دارد مدتی آنجا نشانه زدیم بعد مراجعت کرده قدری در صحرا و جنگل اطراف ماریماد گردش کردیم در میانه جنگل کنار دریا چه عکاسی را گفتیم عکس ما و جناب اشرف صدر اعظم و امیر بهادر جنگ و وزیر هایون و قوام السلطنه و ناصر السلطنه را انداخت که یادگار محل این مکان باشد بعد بمنزل آمده شام خورده استراحت کردیم

۰ — ❦ (۰) (روز دو شنبه بیست و یکم جمادی الاولی) (۰) ❦ — ۰ .

امروز باید برویم بقصر و خانه پرنس (مترنیخ) که بنهار مهمان هستیم صبح بعد از خوردن آب و گردش و تیر اندازی مختصری مراجعت بمنزل نموده کالسکه حاضر کردند ما و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و وزیر هایون در يك کالسکه و شاهزاده مونتق الدوله امیر بهادر جنگ و قوام السلطنه در کالسکه دیگر با کنت رئیس پلیس اینجا آمدند بقدر یک ساعت راه بود با آنجا که رسیدیم خود پرنس و پرنسس زوجه پرنس و دختر و پسر ایشان با کنت که میخواهد داماد پرنس بشود جلو کالسکه آمده بانهایت ادب ما را پذیرائی نمودند چون دفعه سابق که اینجا آمدیم وزیر هایون در سوئیس بود و اینجا حاضر نبود او را به پرنس معرفی کردیم با سایر همراهان آشنا بود از یله ها بالا رفته وارد تالاری شدیم که جهت راحت ما حاضر کرده بودند آنجا قدری نشسته با پرنس و پرنسس صحبت داشتیم بعد اطلاع دادند که وقت نهار است رفتیم بسر نهار در وسط ما نشستیم و بکطرف ما پرنسس و طرف دیگر دختر ایشان و روبرو خود

ایرانی میزدند به مراقبت قوام السلطنه خیلی ترتیبات خوب برای تشریفات ماداده شده است و اقامت قوام السلطنه خیلی خوب خدمت میکنند و مراقبت از حال همه دارد که همراهان و ملتزمین مادر کال آسودگی باشند خلاصه از همان راه بیرون آمده کالسگه حاضر کردند ما با امیر بهادر جنگ و وزیر هایون و قوام السلطنه در یک کالسگه نشسته قدریکه آمدیم رسیدیم بدان کان عکاسی که در جلو عمارت زینا ستیک و حمام کارلس باد واقع است تشریف کردند که خوب عکاسی است جناب اشرف صدر اعظم همانجا ایستاده بودند داخل عکاسخانه شدیم پیرمردی عکاس که عکس ما را خواست بیاندازد ما را مجبور میکرد که موضعی مخصوص بایستیم دست بسرو روی ما میگذاشت و هرچه قوام السلطنه و دیگران میگفتند متعرض نباشد دست نمیکند قدری مبرم بود خلاصه چند قسم عکس انداخته بعمار زینا ستیک و حمام رفتم تقریباً انجام همان وضع حمامهای ماریم باد را دارد ولی قدری مفصل تر است یک نفر هم زبان ایرانی یاد گرفته بود حرف میزد بدنبود مترجمی میکرد از آنجا پائین آمده با جناب اشرف صدر اعظم و امیر بهادر جنگ و وزیر هایون در کالسگه نشسته از کومه های شهر کارلس باد گذشتیم خیلی شهر قشنگ معمور خوبی است مردم مانش خیلی با ادب و مهربانند همه جا (ویولوشاه) میگفتند و اظهار مهربانی میکردند از جلو کلیسای عظیمی گذشتیم که دو گنبد مطلقاً و نیم گنبد که طلا و آهن با هم مخلوط است دارد بعد رفتم در آخر شهر بکارخانه بلور سازی ماریم باد که خیلی اعلی است آنجا پیاده شدیم صاحب کارخانه و اجزا را اقوام السلطنه معرفی کرد یک ظرف جای گل هم تقدیم نمودند بسیار اعلی و ممتاز بود بعضی ظروف هم دستور العمل و سفارش دادیم که برای ما حاضر نمایند بعد باصل کارخانه که بلور آلات ساخته میشود رفته تماشا کردیم جایی که سنگ را آب میکنند و عمه جات از توك سیخهای آهن بلور را گرفته بیرون میاورند و بطرح های مختلف ظروف و اسباب میسازند و بعد در جای دیگر عمه جات تراش میدهند تمام کارخانه و اعمال بلور سازی را بدقت دیدیم خیلی محل تمجید و تحسین بود بعد از آنجا بیرون آمده بگزار راه آهن آمدیم و سوار شده بفاصله دوساعت رسیدیم بماریم باد و قتیکه وارد منزل شدیم نیمساعت از شب رفته بود با اینکه بنهایت خسته بودیم عرض کردند بیستار باید رفت با خستگی رفتم بدیاتر جناب اشرف صدر اعظم و سایر نوکرها هم بودند وزیر دربار امروز حاضر نبود مختصر کسالتی داشت در منزل او را دیده از حالتش جويا شدیم بهتر شده بود او هم با ما به تیاتر آمد اما بازی تیاتر امشب خیلی خنک و بی مزه بود در برده آخر بمنزل آمده استراحت کردیم

باد) وقت رفتن آمدیم منزل جناب اشرف صدر اعظم و بعضی از نوکرها همراه ما بودند رفیق بگزار راه آهن از آنجا ترق مخصوص بجهت مسافرت ما حاضر کرده بودند سوار شدیم از ماریم باد به کارلس باد ترق معمول یکساعته می‌رود اما بجهت اینکه ما می‌خواهیم ترن آهسته برود دو ساعت ربع کم مارا بردند از هفت تونل کوچک و بزرگ عبور کردیم صحرا همه جاجنگل کاج وغیره و قدري هم زمین زراعت است چون او اواخر ماه سنبله است و اینجا هم بی‌بلاق است برگ درختها کم کم رو بزودی گذاشته و حالت خزان پیدا کرده است در صحرا هم مشغول زراعت گندم و جو هستند یکی دو قطعه زمین هم دیده شد که زراعت نازه سبز شده است قریب بظهر بود که بگزار راه آهن کارلس باد رسیدیم حاکم شهر کارلس باد با تمام اجزای نظامی و قلمی سرباز و مراسم تشریفات در گار حاضر بودند قوام السلطنه وزیر مختار آنها را معرفی کرد ما هم نسبت بهر کدام تفقد و اظهار مهر بانی کردیم بعد سوار کالسکه شده حرکت نمودیم از میان خیابانها و کوچه ها عبور کرده تا به پاوینی (یعنی کلاه فرنگی مانند جانی) که بجهت خوردن آب معین کرده اند رسیدیم آب این چشمه کارلس باد مخصوص باشخاصی است که در کبد شان علتی باشد رفع مینماید تقریباً بیست و یکروز مدت خوردن این آب است و در فصل بهار باید خورد تخمیناً سالی پنجاه نفر جهت خوردن این آب باین محل میانید جمعیت سکنه دائمی شهر کارلس باد پنجاه هزار نفر است ولی در فصل آب خوردن جمعیت زیاد از اطراف باینجا میانید اما حالا بواسطه نزدیکی باین فصل و موقع گذشته است و کمتر مردم باین محل میانید چشمه آب در وسط پاوین مزینی است که بزرگتر از پاوین کمتر کسویل است و آب که از چشمه خارج میشود در میان حوضی است که بالطبع خودش فور آن دارد و بقدر دو ذرع متجاوز از زمین می‌جهد بقدری گرم است که متصل بخار از آن متصاعد میشود و درکنار چشمه دخترها بالباسهای بسیار تمیز پاکیزه ایستاده استیکانی که برای خوردن آب است سر چوب بلندی کرده آب را از فواره داخل استیکان میانید و قدوری نگاه میدارند تا سرد می شود آنوقت میدهند میخورند درنوی این پاوین بقدری جمعیت بود که نیشد راه رفت دسته های گل را که نوی این آب میگذازند فوراً روی آن بسته میشود که حالت حجریت هم می رساند چند دسته از آن گلها آوردند بموتق الملك سپردیم که در طهران بما بدهد و میرزا ابراهیم خان را فرمودیم برود عکس اغلب انجاها را بردارد بعد از آنجا به هتل مخصوصی که برای ما معین نموده بودند رفته آنجا نهار خوردیم هتل بسیار عظیمی است عمارت خیلی مفصلی دارد چندین مرتبه و تمام باجرانهای الکتریک روشن میشود ملتزمین ما هم در تالار دیگر نهار خورده‌اند در مراجعت از همان تالارها گذشتیم یکدسته موزیکانچی هم بود که سلام

ما خوب و نافع بود که د کتراد کاک آنها را بمانشان داد من جمله چیزی است که مثل مشمت بکمر و پشت میزند و شخص حال می آید دیگر ماشینی است که دست را مالش میدهد و مواظب تمام این ماشینها دختر های جوان هستند که اشخاص را بر حسب دستور العمل اطباء بهر ماشینی که لازم است سوار میکنند مرضی که بجهت معالجه باینجا می آیند و حکیم آنها را ملاحظه می کند بدقت هر چه تمامتر امراض آنها را معین نموده دستور العمل معالجه را از خوردن آب و رفتن حمام و مالش ماشینها و غیره در یک ورق کاغذی نوشته بریض میدهد و مریض آن نسخه را بند مطلقا میکند و بیکطرف سینۀ خود می آویزد وقتی بان مکانها میرود نسخه ها را دخترها میخوانند و اعمال مریض را بجری میدارند بعد از قدری توقف در آنها رفتیم باطابق دیگر که اسبابی در آنجا تعبیه کرده اند مانند دولابی بزرگ بقدر نشستن یک نفر آدم روی صندلی که سرش از دولاب بیرون است و تمام دیوار این دولاب را چراغ الکتریک نصب کرده اند و قیقه شخص آنجا نشست و در را بستند سر آدم را بیرون میگذارند و اطراف گردن شخص را هم از پتو میگیرند که هیچ منفذی باقی نمی ماند و این چراغها طوری آن محوطه را گرم مینماید که انسان عرق میکند و هر کسی بکریع ساعت در آنجا توقف نمود بقدر ده بیست مثقال عرق میکند و از وزن او کسر میشود اغلب این اسبابهای ژیمناستیک برای اشخاصی است که میخواهند لاغر بشوند و باینجا آمده معالجه می کنند خلاصه از آنجا بمنزل آمده نهار خورده قدری استراحت کردیم بعد از خواب که سه ساعت بعد از ظهر بود رفتیم بشکار سوار کالسکه شده تاسر کوه توی جنگل که شکار گناه است رفته آنجا پیاده شدیم چهار کومه در آنجاست که یکی رازن و دختر پرنس مترنخ نشسته بودند یکی دیگر را وزیر دربار نشست یکی راهم کنت رئیس پلیس که مراقب انظم اطراف مادر ما زیم باد است نشسته بود یکی را هم ما نشستیم پیاده زیاد هم در اطراف بودند قال و مقال زیادی کردند چند تاشوکا و خر گوش و کبک بیرون آمد ما دو تاشوکا و یک خر گوش و دو کبک زدیم وزیر دربار هم دو تاشوکا زد خیلی خوب شکاری شد اینکه می گفتند شکار گاههای فرنگستان را تبحر دور آن میکشند مطلقا اصل و صحت نداشت خیلی شبیه بهمان وضع شکار گاههای خودمان است و بسیار در اینجاها زدن شکار اشکال دارد یک ساعت و نیم از شب گذشته در کال خستگی مراجعت بمنزل کرده شام خورده استراحت نمودیم

— ﴿ روز شنبه نوزدهم جمادی الاولی ﴾ —

باز بر حسب معمول رفتیم به محل آب خوردن امروز در ساعت ده صبح باید برویم به (کارلس باد)

و بمرض میرساند که مایهٔ حیرت بود خلاصه پس از صحبت و فرمایشات با او وقت تیار شده بود رفتم به تیار جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و موقوف الدوله و وزیر هایون همراه ما بودند چندین قسم بازی های مختلف خوب در آوردند که تماماً محل ملاحظه و تعجب بود من جمله بازی ژیمناستیک بود که چند نفر آمده بانواع و اقسام معلق میزدند سه نفر رویهم رفته می ایستادند و از بالای یکدیگر خود را پرت میکردند و در حین پائین آمدن معلق زده روی زمین قرار می گرفتند بعد دو نفر آمدند در یک چهار چوب نقاشی که کاغذ سفید گذارده بودند در پنج دقیقه برده نقاشی قشنگی تمام کردند و بعد حرکات مضحک نمودند که خیلی خنده داشت بعد زن بسیار خوشگلی آمد لباس گلی رنگی پوشیده بود اول سه ناچتر در دست گرفت هر کدام را بهوای انداخت دیگری را میگرفت که هیچ يك بزمن نمیخورد بعد سه تا کلاه آورد هر سه را بهوای انداخت و سر خود را زیر آنها میگرفت که متصل یکی از آنها در سرش و دوتای دیگر در هوا بود بعد يك لاله که شمع زده و روشن کرده بودند روی سر خود گذاشت و يك چوبی بلند در دست داشت که سر آن يك کاسه بود و متصل با چوب دور میگردانید و بادست دیگری سه بشقاب داشت که بهوای انداخت و متصل یکی در دست او و دوتا در هوا بود و هیچیک بزمن نمی افتاد و در ضمن که بادستهای خود مشغول این حرکات بود چراغ روشن را که بر پیشانی خود گذارده بود حرکت میداد بطوریکه از روی پیشانی ببالای سرش آمده کم کم آورد بشت سرش نگاه داشت و گیلان شرابی که روی میز بود بادندان خود برداشت و دوباره چراغ را بحرکت عیدیه آورد بالای سرش بطوریکه سر را بالا برد گیلان شراب را خورد بقدری این حرکات و کارهای اومشکل بود که انسان از مشاهده آن مات و متحیر می ماند بعد شخصی آمد ویلنی در دست داشت خیلی خوب زد و بعد ویلن را بدست گرفته کان آنرا بادوزانوی خود گرفت و باز او در کمال خوبی ویلن رازد دیگر انواع حرکات عجیب و ضریب کرد که خیلی خنده و تماشا داشت در آخر بمنزل آمده استراحت کردیم

(روز جمعه هیجدهم جمادی الاولی)

صبح بمادت معهوده رفتم بمحل آب خوردن آب خورده راه رفتم بعد مراجعت کرده بحمامهای اینجا ماشین جلو حمامها رفته پیاده شده قدری تماشا کردیم وزیر هایون هم که نازه آمده و اینجاها را ندیده امروز ملتزم رکاب بود جناب اشرف صدر اعظم هم که بحمام رفته بودند اینجا بحضور رسیدند از تماشای حرکات عجیب و غریب ماشینهای ژیمناستیک تفریحی نموده بعد خودمان هم سوار شدیم چند ماشین بود که حرکات آنها برای قلب و مزاج

ماهم بطمع شكار بک از کالسگه پیاده شده ازمصدق الملک جو یا شدیم که تفنگ ساچه مری همراه داری عرض کرد خیر در صورتی که وقت حرکت خود مان باو فرموده بودیم لازم نیست چون موقع شکار بودنی اختیار خلقمان تنگ شد بعد تفنگ رئیس پلیس را گرفته مقدار زیادی باشکار چیها پیاده رفتیم دو تا توله خوب هم همراه می گشت دو تا بچه آنها را خواستیم فرستادند اتفاقاً هر چه گشتیم کبکی نبرد مگر یک خرگوشی از دور فرار کرد خیلی دور بود تیری انداختیم تقریباً امروز بشکل شکار خود مان در ایران گردش کردیم نزدیک غروب آمدیم منزل توکرها همه حاضر بودند شام صرف شد بعد از شام تا نصف شب بیدار وبصحبت مشغول بودیم بعد استراحت کردیم

﴿ روز پنجشنبه هفدهم جمادی الاولی ﴾

صبح برخاسته رفتیم بهمان نقطه که آب میخوردیم آب خورده قدری راه رفتیم بعد بمحکم رفته مراجعت بمنزل نمودیم نهار صرف نموده قدری کاغذ نویسی کردیم بعد سوار شده رفتیم بمحل ژیمناستیک که جهت صحت مزاج بدستور العمل اطباء پهلوی حمامهای آب گرم ماریم باد ساخته ومهیا کرده اند وهراسبانی مخصوص رفع یکه قسم کسالتی است که در اعضا واعصاب عارض میشود وبجراحت فوق العاده بواسطه آن اسباب رفع میشود بعضی جاها وآلات واسباب مختلفه است که شخص روی آنها می نشیند حرکات عجیب وغریب بانسان میدهد که خیلی مضحک است بعد رفتیم بکنار خط راه آهن در این بین ترن راه آهن المان رسید بعد معلوم شد که وزیر هایون هم در آن ترن بوده است قدری گردش کرده آمدیم بمنزل بورود منزل دیدیم وزیر هایون از راه رسید تفصیل مسافرت وجهت تاخیر آمدن او را جو یا شدیم تمام گذارشات سفر خود را عرض کرد معلوم شد برای کار نمبر و کارت بستانال از (لاهه) پای تخت هلاند بشهر (هارلم) رفته سه شب در آنجا مانده است واز او پذیرائی واحترامات کرده اند وبمحل سده دریا که دوات هلاند بجهت اینکه زمین هلاند را آب نگیرد کورورها خرچ کرده ساخته است او را دعوت نموده با آنجا رفته وملاحظه کرده است وبعد که کارهای بستی ودولتی خود را در آنجا تمام کرده بشهر (کلون) المان آمده واز ترن خارج مانده یک شب مجبور بتوقف آنجا گردیده وبعد جهت خریدن اسباب ومشین چاپ اعلا نات و کارت بستانال بشهر (بال) سویس رفته آنجا هم بزحمات زیاد کارهای خود را انجام داده چون نزدیک بشهر (سوکترن) سویس که از جاهای باصفای ممتاز اروپاست بوده با آنجا رفته تاقله کوه (من بلان) سویس که راه آهن سر بالا دارد ونازیر برف رفته سیاحت کامل نموده است واز آنجا تفصیلات عجیب وغریب حکایت میکرد (وبعرض)

خوردیم و یکساعت از شب گذشته هم شام صرف شد بعد از شام جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند قدری با ایشان صحبت و فرمایش نمودیم تا ساعت یازده بیدار بودیم بعد استراحت کردیم

○ — (روز سه شنبه یازدهم جمادی الاولی) — ○

صبح رفتم به آب خوردن و راه رفته چند قطعه عکس انداختیم بعد آمدیم بمنزل پرنس مترنیخ با پسر و دختر و زوجه اش بر حسب دعوت ما آمده و حاضر بودند جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار هم حضور داشتند قدری نشستیم از همه جا صحبت داشتیم بعد رفتم سر نهار نهار خوبی در اطاق جناب اشرف صدر اعظم حاضر کرده بودند بعد از نهار آمدیم بمنزل خود مانع به پرنس نشان درجه اول خارجه و پرنس زوجه اش نشان آفتاب و بدخترش يك حلقه انگشتری الماس و يك تخته قالیچه و به پسرش يك قطعه نشان درجه دوم خارجه دادیم خیلی اسباب خوشوقتی آنها شد بعد مرخص شده رفتند قدری خوابیده بعد از خواب کالسکه خواسته سوار شدیم رفتم تا نزدیک راه آهن و قریب بغروب بمنزل آمدیم جای صرف شد ساعت هفت بعد از ظهر رفتم به تیاتر بازی ژاپونیهارا در دو پرده در آوردند چندان خوب نبود جمعیت زیادی بود تا ساعت نه در تیاتر بودیم بعد از مراجعت بمنزل شام خوردیم و تا ساعت یازده بیدار و بصحبت با پیشخدمتها مشغول بودیم بعد خوابیدیم

— (روز چهارشنبه شانزدهم) —

صبح بعادت هر روزه رفتم آب خورده راه زیادی رفتم و آمدیم منزل نهار صرف شد جناب اشرف صدر اعظم هم در سر نهار بودند بعد از نهار پرنس مترنیخ و پسرش از برای تشکر اینکه با آنها نشان داده بودیم شرفیاب شدند بعد مرخص شده رفتند (پالیسا کوف) که از برای معالجه با اینجا آمده بود و نیز امروز چون میرفت آمد شرفیاب شد و مرخص گردید ساعت نه بعد از ظهر سوار شده رفتم به تیراندازی در آنجا موید السلطنه يك توپ ما کسیم حاضر کرده بود پیشکش کرد چند تیر از آن انداختند در دوازده تیر که می انداخت گیر میکرد علت آنرا سؤال کردیم بعد درست کردند و تمام تیر آن بيك نقطه میخورد خیلی خوب توپی است خیال داریم ده عراده از این قسم توپ اکتیاع نمائیم که بایران حمل کنند بعد چند تیر تفنگ انداختیم جای صرف شد چهار قبضه تفنگ هم خریدیم چون وقت داشتیم سوار کالسکه شده رفتم تا نزدیک راه آهن امیر بهادر جنگ و ناصر السلطنه و امین حضرت و ناصر خاقان در ر کاب بودند رئیس پلیس اینجا با چند شکارچی دیگر کبک زیادی زده بودند و در صحرا گردش میکردند

که بیایند راهنمایی کنند بلکه از مرالهای روز گذشته که دیده بودیم پیدا کرده شکار کنیم چون روز یکشنبه بود خود پرنس نیامده ولی شکارچی خود را فرستاده بودند چون وقت گذشته بود قرار شکار را فردا گذاشتیم و بکالسکه نشسته وزیر دربار و امیر بهادر جنگ هم در کالسکه حضور ما بودند از راه دیگری که تمامش از میانه جنگل و بسیار باصفا بود مراجعت بمنزل کردیم نیمساعت از شب گذشته به تیاتر رقتیم اسم آ کتریس تیاتر اینجا (بوکاجی) است خیلی خوب بازی میکنند و امشب مخصوصاً بازیهای تماشائی در آورده و حرکات خوب کردند جمعیت زیادی از هر طبقه در تیاتر بود در سه پرده بازی کردند ساعت سه از شب گذشته آمدیم منزل شام خوردیم امیر بهادر جنگ و ناصر خاقان در حضور بودند تا ساعت یازده بصحبت مشغول بودیم بعد استراحت نمودیم

— ﴿ روز دوشنبه چهاردهم جمادی الاولی ﴾ —

صبح رفتیم بچنگل بالا آب صرف نمود راه رفتیم موق الدوله و امیر بهادر جنگ و امین حضرت وقوام السلطنه و مهندس الممالک و مؤید السلطنه و میرزا ابراهیم خان د کتر و کنت در حضور بودند در بین گردش چند تیر انداختیم و خیلی خوب زدیم بعد از تمام آب خوردن و راه رفتن نزدیک ظهر آمدیم منزل دختر آج فروشی آمد قدری اسباب عاج از او خریدیم بعد از صرف نهار قدری استراحت کرده از خواب که بیدار شدیم نماز خوانده کالسکه خواستیم سوار شده رفتیم بچنگل برای شکار مرال پرنس (مترنخ) و زوجه و دختر و پسرش در نقطه که در جنگل حصار کرده بودند حاضر بودند سه کومه بود اولی را من نشستم دومی را وزیر دربار نشست سومی را پرنس و خانواده اش در این بین يك مرال بیرون آمد من يك تیر انداختم بگردن مرال خورد و افتاد مصدق الملك دوید که سر او را ببرد برخاست و فرار کرد شکارچی های پرنس او را دوره کرده نگذاشتند فرار کنند در این بین نیمه جانی برای او باقی بود که دختر پرنس يك تیر باو انداخت فوراً خوابید يك مرال دیگری از جلو وزیر دربار گذشت باتشنگ ما او يك تیر انداخت و سر تیر مرال خوابید الحق خیلی خوب زد کنت که رئیس پلیس و همه جا همراه ماست يك مرال هم طرف پائین او زده بود شکار خوبی بردیم و خیلی روز خوشی گذشت و بقدری پرنس و خانواده او مهر بانی نمودند که مافوق نداشت خیلی ممنون شدیم و پرنس و خانواده اش را فردا بنهار دعوت کردیم که باهم نهار بخوریم بعد خدا حافظی با ایشان نموده با وزیر دربار و وقوام السلطنه و علا السلطنه بکالسکه نشسته مراجعت کرده نزدیک غروب وارد منزل شدیم جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم منزل نبودند و جای

آمد بیاد گار دادیم بعد از راه پائین پارك آمدیم بگزار راه آهن در قریه (شماسنی) که یکی از دهات پرنس است مرال زیادی در جنگل دیدیم پیاده شده خواستیم تیر پندازیم نشد بعد خواستیم يك مارخی برویم که تیر پندازیم فرار کردند از دور مایک تیر طپانچه انداختیم نزدیک غروب آمدیم منزل شام صرف شد چون امشب شب عیدی برای اهالی اینجا بود سه ساعت از شب گذشته مثل شب اول ورود ماسرباز و موزیک حاضر شده و چراغان مفصلی کردند تماشای خوبی داشت بقدر سه چهار هزار نفر زن و مرد برای تماشا جمع شده بودند وزیر دربار تشبیه خوبی کرد چون اغلب زن بودند و کلاههای رنگ رنگ در سر داشتند گفت بیک تپه بزرگی شبیه است که همه جور گلی در آن کاشته شده باشد آوازه های خیلی خوب خوانند و موزیک زیادی زدند مهتاب و چراغ الکتریک فروغ و صفای غربی باین صفحه ما ریم باد داده بود فواره که جلوعمارت میجست و نور چراغ الکتریک از اطراف باقی تابیده بود خیلی تماشا داشت خلاصه بعضی از پیشخدمتها هم حضور داشتند شب را تا ساعت یازده بصحبت و تماشا گذرانده بعد استراحت کردیم امشب تذکره الشعراء امیر دولت شاه سمرقندی را از منزل آورده بودند ملاحظه میکردیم این اشعار در اینجا دیده چون خوب بود در اینجا نوشتیم

- (مارا هوس صحبت جان پرور یار است) (ورنه غرض از باده نه مسقی نه خمار است)
 (آتش نفسان قیمت میخانه شناسند) (افسرده دلان را بخرابات چکار است)
 (در مدرسه کس را نرسد دعوی توحید) (منزل گه مردان موحد سر دار است)
 (تسبیح چه کار آید و سجاده چه باشد) (بر مرکب بی طاقت روح اینهمه بار است)
 (ناصر اگر از هجر بنالد عجبی نیست) (مهجور زیار است و بریشان زد یار است)

— ﴿ روز یکشنبه سیزدهم جمادی الاولی ﴾ —

صبح برخاسته بعد از هر روزه رفتیم بجنگل آب خورده راه زیادی رفتیم حقیقه جای باصفائی است که شخص از تفرج و گردش در آن خسته نمیشود تا نزدیک ظهر بمنزل آمده نهار خوردیم بعد از نهار چند نفر از پرنسهای اینجا را با دو پرنس قوام السلطنه بحضور آورد قدری صحبت داشته و اظهار مهربانی با آنها نمودیم مرخص شده رفتند دو ساعتی استراحت کردیم ساعت چهار بعد از ظهر کالسکه خواستیم سوار شده رفتیم بطرف راه آهن وزیر دربار و امیر بهادر جنگ و قوام السلطنه و ناصر خاقان در رکاب بودند از خیابان و جنگلهای خیلی باصفا گذشته رسیدیم بصحرائی که در اینجا احتمال شکار میدادیم کنت را فرستادیم نزد پرنس (مترنیخ)

معتبری مرده بود با موزیک و دستگامه زیادی جنازه او را برداشته بودند تماشا کردیم پرنس همه جا جلو افتاده راهنمایی میکرد تقریباً از ما ریم باد تا قصر پرنس يك فرسنگ و نیم راه بود و همه جا از جنگل رو بجنوب میرفتیم تا وارد شدیم به پارک خیلی پیراسته و آراسته که قصر پرنس در آن پارک واقع است این پارک مطلقاً دیواری ندارد و این عمارت مقبول در وسط واقع است در جلو در ورود محوطه ایست که حوض بسیار قشنگی در وسط آنست و اطراف حوض گلکاری موزونی کرده و چنان حسن صناعت بکار برده اند مثل اینکه استادان ماهر در روی طلا مینا کاری کرده باشند اطراف و دوره قصر هم گلکاری است نهایت خوبی و صفا را دارد از در عمارت که داخل میشوی يك دالانی در وسط عمارت است که طول آن تقریباً سی ذرع میشود و عمارت و اطرافها در دو طرف دالان واقع است و وضع خیلی شبیه است بعمارت نایب السلطنه که در باغ شمال تبریز بنا شده است از دالان وارد میشود به سرسرائی که پله عمارت است و در بالای يك گالوی دارد که تقریباً بیست ذرع طول آن است و صورت های سلاطین و امپراتوران و بعضی شاخ مرال و غیره در گالری نصب کرده اند خروس سیاه که در جنگل قراداغ دیده و شنیده بودیم در فرنگستان هم هست و در این گالری دیدیم که سر آن را (آمبه) کرده بودند و خیلی قشنگ بود از آنجا داخل شدیم باطاقهای قصر خیلی خوش مبل بود روی پارچه نیم کتھا پوست ببر و پانگ افتاده بود حقیقه مباحای خیلی نفیس اعلی در آنجا دیدیم در یکی از اطرافها اندکی توقف کرده و چند کلمه صحبت داشته بعد آمدیم در پارک برای گردش حقیقه گلکاری این محوطه منتهای امتیاز را دارد صفحه گلکاری بعینه نقش فرش قالی است يك مغاره اخته بودند از چهار درخت که صنعت آنرا در ایران ندیده بودیم درختش شبیه است بدرخت یاس ولی ساقه آن کلفت و مولد است خوب درختی است فرمودیم از جنس آن بیاورند که در طهران کاشته شود از دور که شخص نگاه میکرد گمان مینمود که میان چهار درخت مغاره است وقتی که داخل میشدی يك حوض قشنگی در وسط بود و اطراف آن پلاهای خیلی مقبول داشت که انواع گاهها کاشته بودند و راهی از آن طرف مغاره داشت که باز پارک داخل میشد خیلی شکل و وضع بدی در دست کرده بودند يك نوع درخت بیدی در آنجا دیدیم که در برق دیده بودیم و موسوم به بید قرمز است ولی ساقه این باندازه قطور و کلفت بود که اسباب تعجب شد درخت تبریزی مولد زیادی در این پارک دیدیم که خیلی تماشائی بود بقدر دو هزار اصله از این جنس زیاد تر بود خلاصه جای صرف شد پرنس زن و دختر خیلی مقبول معقول نجیبی دارد با آنها اظهار التفات نمودیم چند تیر انداختیم چهار و پنج بول در هوا زدیم و آنها را بزن و دختر پرنس و خواهر و وزیر مختار انگلیس که بایران خواهد

قدیم فرنگستانی ساخته است نزدیک بغروب وارد منزل شدیم یکساعت از شب گذشته شام خوردیم دو ساعت ونیم از شب رفته در جلو هتل آتشیازی حاضر کرده بودند که از بالکن خوب پیدا بود آتشیازی خیلی خوبی بود بعد از تماشا به اطاق خود مان آمدم آقا سید حسین روزه خواند بعد استراحت کردیم

— ﴿ روز جمعه یازدهم جمادی الاولی ﴾ —

صبح د کتر ادکاک آمد ما را از خواب بیدار کرد برخواسته رفتیم بمحل معهود برای آب خوردن و پس از خوردن آب راه زیادی رفتیم هوای امروز بازمه و ابر سرد است و بواسطه سردی هوا زود تر از همه روزه مراجعت بمنزل کردیم ناصر السلطنه را فرستادیم سی چهل جلد کتاب آورد از تواریخ هندوستان که همه بزبان فارسی بود ندانستیم چه طور شده که بدست کتاب فروش اینجا افتاده بود دو جلد هم اشکال تخت جشید و خطوط قدیمه ایران بود که شرح آنرا هم نوشته بودند همه را خریدیم مهندس الممالک روز نامه میخواند بعد قدری از آن تاریخ خواندیم بعد از نهار ساعتی استراحت کردیم از خواب برخاسته نماز خوانده کالسکه خواستیم و سوار شده رفتیم بعضی جاهای خوب این صفحه را گردش و تماشا کردیم چند قطعه هم عکس انداختیم موق الدوله و ظهیر الدوله و قوام السلطنه همراه بودند یکساعت بغروب مانده آمدم بمنزل فرستادیم ناصر خاقان را آوردند فرمودیم قدری کتاب خواند یکساعت از شب گذشته رفتیم به تیاتر در سه پرده بازی کردند خیلی خوب تیاتری بود ساعت نه شام صرف شد بعد از شام هم تا مدتی امیر بهادر جنگ و ناصر خاقان در حضور بودند تا ساعت یازده بصحبت مشغول بودیم بعد خوابیدیم

•• — ﴿ روز دوشنبه دوازدهم جمادی الاولی ﴾ — ••

صبح بعادت هر روزه رفتیم به آب خوردن و راه زیادی رفتیم امیر بهادر جنگ هم در رکاب بود مراجعت بمنزل کرده نهار خوردیم بعد از نهار قوام السلطنه حاکم این ایالت را بحضور آورد مرد معتبری است با او صحبت شد مرخص شده رفت چون وعده کرده بودیم که یک روزی بمنزل برنس (متر نیخ) برویم سه ساعت بعد از ظهر کالسکه خیر کردیم جناب اشرف صدر اعظم و امیر بهادر جنگ و قوام السلطنه در کالسکه ما و سایر نوکران هم در کالسکه های دیگر ملزم رکاب بودند همه جاز جنگل سر بالا رفتیم در آخر جنگل ماریم باد خود ترنس با استقبال آمده بود بانفاق ایشان از چند دهات معتبر گذشتیم در یکی از دهات یک زن

و ناصر السلطنه وسایر پیشخدمتها بودند در دو پرده بازی کردند خیلی بازی مضحك با مزه بود بازیگرها خیلی استادانه بازی میکردند جمعیت زیادی از هر قبیل بود تا ساعت نه بعد از ظهر در تیاتر بودیم بعد منزل آمده صرف شام نمودیم امیر بهادر جنگ و بعضی از پیشخدمتها در حضور بودند و صحبت میداشتیم عکاسباشی هم سینمو فتوگراف حاضر کرده بود تا نیمساعت به نصف شب مانده پارهٔ پارهٔ بصحبت و پارهٔ پارهٔ تماشای عکسهای خود مان مشغول بودیم بعد استراحت کردیم

﴿ روز پنجشنبه دهم جمادی الاولی ﴾

بعادت معهوده رفتیم در نقطهٔ هرروزه به آب خوردن و قریب دو هزار قدم راه رفتیم عکاس باشی را خواستیم چند قطعه عکس انداختیم مهندس الممالک هم روز نامه میخواند بعد رفتیم بمحلی که مشقی ولو سپید میکنند قدری هم آنجا راه رفتیم بعد آمدیم منزل نهار صرف نموده بعد از نهار جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمده پارهٔ تلگرافات از طهران رسیده بود دادند ملاحظه نمودیم و بعضی احکام و تلگرافات لازمه که بود نوشتیم بعد از آن ساعتی استراحت کردیم از خواب بیدار شده کالسکه خبر کردیم سوار شده رفتیم بطرف پائین که راه آهن از آنجا میگذرد هوا بسیار سرد بود شخص دهقانی سیب از درخت می چید امین حضرت را فرمودیم رفت قدری سیب خرید بعد رفتیم بسمت مشرق ما دریم باد خیلی با صفا بود دامنه کوهی است که تمامش چمن و سبزه است موثق الدوله و امیر بهادر جنگ هم در کاب بودند سوار شده آمدیم بطرف پائین يك زنی بایک مردی بطرف ما میدویدند که مارا بینند قوام السلطنه استدعا نمود قدری آهسته تر برویم که آنها برسند ما آهسته کردیم آنها رسیدند بقوام السلطنه فرمودیم از جانب ما از آن مرد احوال پرسى بنماید چون فرانسه نمیدانست قوام السلطنه بزن او که فرانسه میدانست گفت از شوهر خود تان احوال پرسى کنید با کمال ادب جواب داد که شوهر من نیست و رفیق من است قوام السلطنه خجالت کشید جواب او را عرض کند ولی ما بفرانسه فهمیدیم چه گفت از قوام السلطنه جويا شدیم که چنین بگفت عرض کرد بلی خیلی اسباب خنده شد و جواب مضحکی داد باری از این راهی که امروز آمدیم هیچ در این چند روز ندیده بودیم خیلی راه با صفای پر گل و سبزه بود قوم السلطنه عمارتی بنا نشان داد که سالهای سابق که حاجی امین الدوله و مرحوم حاجی محسن خان مشیرالدوله برای خوردن آب ما دریم بادی آمده در آنجا منزل میکرده اند بسیار عمارت خوبی است ولی عجب این است با اینکه قریب يك کرور فرانگ خرج این عمارت شده است صاحبش بسبك و وضع عمارات

شد قدری با فرنگی حرکت کرد تا نماشا کردیم جز چند نفر زن و مرد که از اهل همین جا هستند کسی دیگر آنجا دیده نشد یکی دو قهوه خانه در آنجا دیدیم که خیلی جای راحت و مخلی بطبع بود گردش و حرکت زیادی کردیم چند قطعه عکس انداختیم از نوکرها هم تماماً یکی دو تا عکس کروپ انداختیم بعد آمدیم منزل نهار صرف شد بعد از نهار پرنس مترنیک صاحب جنگل اینجا که پیش اسم او را نوشته ایم بتوسط قوام السلطنه بحضور آمد مردیست بسن هفتاد سال خیلی خوش صحبت و بامزه است قدری با او از وضع ماریم باد و شکار و هوای اینجا صحبت داشتیم دهی دارد که تا اینجا با کالسکه اسبی سه ربح ساعت راه است ما را دعوت کرد که یک روز عصری از برای صرف جای بده و منزل او برویم قبول نمودیم و بعد سرخص کردیم رفت قدری استراحت کردیم چهار ساعت و نیم بعد از ظهر کالسکه خواستیم سوار شده رفتیم یک دهی که تقریباً یک فرسنگ مسافت داشت صاحب آنجا نقطه معین و حاضر کرده بود برای تیراندازی قدری تیراندازی کردیم و چند تیر خوب انداختیم جمعیت کمی از زن و مرد بودند از نوکرهای ماهم وزیر دربار و امیر بهادر جنگ و مهندس الممالک و قوام السلطنه و ناصر خاقان همراه بودند زرت دربار هم چند تیر خوب انداخت عکاسی در آنجا حاضر بود چند قطعه عکس انداختیم بعد جمعیت آنجا را فرمودیم عکس انداختند و فرمودیم از همه عکسها برای ما بیاورند از جنگل اینجا که بیرون میرود جلگه بسیار سبز باصفائی دارد بخصوص امروز که هوای صاف خوبی است الحقی این صفحه را میتوان گفت بهشت روی زمین است نزدیک بغروب وارد منزل شدیم ساعت هشت شام صرف شد بعد از شام قدری صحبت داشته ساعت دوازده استراحت کردیم

— ﴿ روز چهارشنبه نهم جمادی الاولی ﴾ —

صبح که از خواب بیدار شدیم فرمودیم کالسکه حاضر کردند سوار شده رفتیم بنقطه دیروزی از نوکرها امین حضرت و قوام السلطنه و مهندس الممالک و ناصرهایون در رکاب بودند آب صرف شد و قریب دوهزار و پانصد قدم از روی ساعت راه رفتیم و گردش زیادی کرده آمدیم منزل قدری دستخط نوشتیم و نهار خواستیم در این بین جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند قدری با ایشان صحبت داشتیم بعد از نهار دوساعتی استراحت کردیم وزیر دربار امروز قدری کسالت دارد و تب جزئی کرده است عصر ناصر خاقان را خواسته روز نامه امروز را فرمودیم نوشت وزیر هایون هنوز از (لاهه) نیامده است عکاس اینجا را خواستیم با لباس رسمی چند قطعه عکس انداختیم قوام السلطنه نمونه کاغذ و تمبر آورده بود خیلی خوب درست کرده بودند یکساعت از شب گذشته رفتیم به تیاتر جناب اشرف صدر اعظم و امیر بهادر جنگ

همراه آورده بود دو از ده قبضه خواستیم که از برای ما بفرستد مرخص شده رفتند قدری استراحت کردیم عصر برخاسته در بالکی جلو هتل قدری راه رفتیم امروز هوا ابرومه است و از صبح تا بحال می بارد خیلی هوای خفه بدی است موثق الدوله و مهندس الممالک و امین حضرت و ناصر خانان در حضور بودند و با آنها صحبت از هر قبیل می داشتیم بعد جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار شرفیاب شدند قدری به آنها فرمایشات شد ساعت نه بعد از ظهر يك حقه بازی را حاضر کردند که حقه بازی کنند بعد از شام رفتیم بگنارلی پائین یکساعتی تماشای حقه باز را کردیم چندان تعریفی نداشت بعد از اتمام بازی آمدیم بالا ناصر خاقان و ناصر هایون و ناصر الممالک در حضور بودند بصحبت با آنها مشغول شدیم تا ساعت دوازده استراحت نمودیم

•—• ﴿﴾ (روز دو شنبه هفتم جمادی الاولی) ﴿﴾ •—•

از امروز بسلامتی شروع بخوردن آب ما ریم بعد کردیم ساعت شش و نیم بیدار شده رفتیم پائین برای خوردن آب دو گلاس آب خورده راه زیادی رفتیم خیلی آب بد طعمی دارد و قدری شور است آب کنتراکسو خوش طعم تر بود بعد از راه رفتن آمدیم منزل قدری کاغذ نویسی کردیم قالب گیر پارسی که صورت مارا برای قالب مجسمه می ساخت و تمام نکرده بود آمد قدری صورت مارا ساخت و رفت ناصر السلطنه هم اسم مارا بقلم بسیار جلی نوشت دادیم زیر مجسمه حک نمایند بعد از نهار قدری خوابیدیم ساعت چهار بعد از ظهر کالسکه خبر کرده سوار شدیم رفتیم قدری تیر اندازی کردیم و تیرهای خوب انداختیم شخص طپانچه ساز طپانچه هارا آورد دوازده قبضه خریدیم تا دو ماه دیگر تمام طپانچه هارا خواهند داد جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار هم چند تیر خوب انداختند بعد آمدیم منزل ساعت هفت رفتیم به تیار بازی چینیهای را در آوردند خیلی خوب بازی کردند تیار کنتراکسویل خیلی بزرگتر و مفصل تر بود ولی تیار اینجا بسیار قشنگ است دو پرده بازی کردند جمعیت زیادی هم بود ساعت نه آمدیم منزل شام خورده استراحت کردیم

•—• ﴿﴾ (روز سه شنبه هشتم جمادی الاولی) ﴿﴾ •—•

صبح برخاستیم چون در اینجا جمعیت برای خوردن آب زیاد است جایش برای راه رفتن ما مناسب نیست لهذا مقدار خوراک آب مارا برداشتند در کالسکه نشسته رفتیم بچنگل جناب اشرف صدر اعظم و وجبی دیگر از نو کرها بودند رفتیم بجای مسطحی که در آنجا مشق و لوسپید می کنند یکی دو نفر هم سوار و لوسپید بودند و حرکت میکردند امین حضرت را فرمودیم سوار

است میوه دارد مثل مرجان که از مرجانهائی که در طهران دیده میشود بزرگتر است این جنگل مال پرنس (مترنیخ) از اولاد پرنس (مترنیخ) اول است که او واقف بر اولاد ارشد کرده است این جنگل را دستی عمل آورده اند و بسیار جنگل معتبری است رفتیم بطرف بالای جنگل جای مسطحی بود از کالسکه پیاده شده قدری پیاده گردیم و باجناب اشرف صدر اعظم صحبت داشتیم بعد سوار کالسکه شده از همان راهی که رفته بودیم مراجعت نمودیم دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شده جای صرف کردیم و قدری در بالکن گردش نمودیم جمعیت زیادی جلو عمارت ایستاده بودند چراغان خیلی خوبی هم کرده بودند امشب در اینجا عروسی بود و مهمانی مفصلی در همین هتل منزل ما کرده بودند ازدهام غربی بود و ماتماشای صنع خدا را میکردیم ساعت نه شام صرف شد بعد از شام هم تا سه ساعت بیدار بودیم و با امیر بهادر جنگ و بعضی دیگر از پیشخدمتها صحبت میداشتیم بعد استراحت نمودیم

(روز یکشنبه ششم جمادی الاولی)

صبح از خواب برخاسته رفتیم بحمام هتل منزل ما تا حمام دو بست قدم مسافت دارد سوار کالسکه شده رفتیم خیلی حمام پا کیزه خوبی بود ولی قدری سرد بود یعنی ما نمیدانستیم چه طور باید گرم کرد از حمام که بیرون آمدیم طریق گرم کردن آنرا ملتفت شدیم که دیگر کار از کار گذشته بود بمنزل آمدیم و چون هوا سرد بود و ما هم حمام بیرون آمده بودیم قدری احتیاط کرده دیگر بیرونها نرفتم تمام روز را در منزل بودیم نهار صرف شد بعد از نهار مؤید السلطنه وزیر مختار ما قونسولهای ما را که در نقاط خاك المان هستند بحضور آورده معرفی نمود قونسولها بك تلمبه الكتریک که بعضی مجسمه ها از طلا و نقره داشت که صورت رستم ورودا به وسام نریمان را ساخته بودند و بسیار تلمبه ممتازی است بحضور آوردند این تلمبه را حاضر کرده بودند که وقتی ما به برلن میرویم تقدیم نمایند چون رفتن ما با آنجا موقوف شد لهذا اینجا بحضور آورده پیشکش کردند و ما هم قبول نموده همه اظهار التفات کردیم بعد از آن رئیس کارخانه اسلحه سازی المان که برای قورخانه دولتی همه وقت کار میکند بتوسط مؤید السلطنه بحضور آمد دو قبضه طپانچه آورده بود که یکی از آن دو مال خود مان بود که عیب کرده بود داده بودیم درست کنند اتفاقاً همان شخصی هم که مخترع این نمره طپانچه شده بود رئیس همراه خود آورده بود خیلی فرمایشات با آنها نمودیم و از اختراعات تازه المان پرسیدیم معلوم شد هنوز این قسم طپانچه را بادست می سازند ولی تا یکماه دیگر ماشینی اختراع کرده اند که دایر خواهد شد و بعد از آن با همان ماشین خواهند ساخت از آن قسم طپانچه که

بودند مرخص کردیم رفتند برای صرف نهار بعد از نهار قدری کتاب احوال حضرت سید سجاد علیه السلام را خواندیم امروز همه جا از جنگلها و سبزه زارهای خوب می گذشتیم بعضی اشیاء مردم به قرقون بار کرده میبردند عالم خیلی خوشی داشت اغلب راه از پلهای خیلی معتبر گذشتیم و از شهرها و آبادیهای زیاد نیز عبور شد قدری استراحت کردیم و بعد که بیدار شدیم بیک تونلی داخل شدیم چراغهای واگون روشن بود سه دقیقه تقریباً طول کشید تا از تونل گذشتیم ساعتی بعد به تونل دیگری رسیدیم که آنهم تقریباً همان قدرها طول داشت باز برای گذراندن وقت رفتیم به اطاق جناب اشرف صدر اعظم قدری صحبت داشتیم دو تلگراف بود دادند خواندیم ساعت هشت وارد گار (ماریم باد) شدیم گابسیار منقحی است قوام السلطنه وزیر مختار مادر گار حاضر بود (پالیاکوف) قونسول ما هم که در مسکواست و برای خوردن آب ما ریم باد آمده نیز حاضر بود حاکم شهر ماریم باد و کد خدا و غیره و موزیک نظامی هم برای پذیرائی ما حاضر شده بودند همه اظهار التفات شد بکالسکه سوار شده بطرف منزل رانندیم از اینجا تا هوتلی که برای منزل ما معین شده ده دقیقه راه بود و این هتل بسیار خوب هوتلی است شب به تشریفات ورود ما تمام شهر را چراغان کرده بودند و جمعیت زیادی در اطراف معابر و خیابانها ایستاده هورا می کشیدند و یکدسته پلیس سر نیزهای خود را فانوس زده با موزیک خوش آهنگی از جلو ما دفیله کردند

••• ﴿ روز شنبه پنجم جمادی الاولی ﴾ •••

صبح سلامت از خواب برخاسته اول روز قدری کاغذ و دستخط بطهران و تبریز نوشتیم بعد در بالکن تا وقت نهار گردش میکردیم جمعیت زیادی از زن و مرد در جلو هتل برای دیدن ما جمع شده بودند ما هم آنها را که اشخاص مختلف و بوضعیهای مختلف بودند تماشا مینمودیم نهار صرف شد ظهیر الدوله بعضی اسباب عاج بحضور آورده بود خریدیم بعضی اسباب قشنگ هم از خرازی اتباع شد یکی دو حلقه انگشتری الماس هم خریدیم و بنوکرها هر یک یک یادگاری از ماریم باد خریده دادیم بعد از نهار قدری استراحت کردیم چهار ساعت بعد از ظهر کالسکه خبر کردیم سوار شده رفتیم بجنگل اینجا گردش کردیم جنگل خیلی معتبر با صفای خوبی است ما و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در یک کالسکه بودیم سایر نوکرها هم در کالسکه های دیگر ملتزم رکاب بودند اشجار جنگل بتفاوت است پاره را تازه کاشته اند پاره درخت پنج ساله و ده ساله و بعضی سی ساله و پنجاه ساله است مخصوصاً از آن درختی که شبیه بمرجان است و در بروکسل و هلند دیدیم در اینجا هم فراوان است خیلی دزخت خوبی

بعد از ظهر رفتم بگزار راه آهن اطراف خیابان جمعیت زیادی بود و همه اظهار مهر بانی میکردند در گار هم تمام وزرا و صاحبمنصبان هلاند حاضر بودند باهمه خدا حافظ کرده حرکت نمودیم افواج نظام و موزیک هم همه جا حاضر بود الان از همان راهی که دیروز بدیدن ملکه رفتم میگذریم صحرا از سبزه مثل يك قطعه زمرد است و گاوهای ابلق و گله های گوسفند و خوک در چراهستند عالم غریبی دارد از شهرهائی که امروز گذشتیم (ون هالك) (آرن هم) (امریخ) بود پل رود خانه (لیل) که از آن گذشتیم تقریباً دو سست ذرع طول داشت شش ساعت از ظهر گذشته بسرحد المان وارد شدیم میرزا رضاخان مؤید السلطنه ترق حاضر کرده بود از ترن هلاند به ترن المان سوار شدیم جنرال و مهماندار های هلاند مرخص شدند اطاق ماهان اطاق ترن فرانسه است ولی مابقی مال المان است و اکنون که در خاک المان مبرویم تمام صحرا باز جنگل و سبزوخرم است و در راه با پیشخدمتها بصحبت مشغولیم نظر آقای یمین السلطنه هم مرخص شده بیاریس مراجعت نمود الان نزدیک بغروب است و خیلی هوای صاف خوبی است هوای ایران میباید امشب ترن تماش در حرکت است و شب بجمد الله بما خیلی خوش گذشت تا نصف شب بیدار بودیم از پاره شهرها که عبور میکردیم از کثرت چراغ مثل این بود که چراغان کرده باشند آقا سید حسین هم چون شب جمعه بود روضه خیلی خوبی خواند بعد از استماع روضه حالت روحانیتی مخصوص برای ما دست داد بعد خوابیدیم اگر چه بواسطه حرکت ترن شکسته شکسته خوابیدیم ولی باز خوب خواب کردیم از شهرها و آبادیهای که عبور کردیم اسمی آنها از اینقرار است (وزل) (اوبرهارون) (مولهایم روهی) (اسن) (یخوم) (وی تن) (شورته) (فراودن برك) (پست ویک) (طویل بورك) (سمانه طویل بست ویل) (کاسل) (بیرا) (ایرن تاخ) (ماسین کن) (کوبوا)

— ﴿ روز جمعه چهارم جمادی الاولی ﴾ —

صبح وقتی که از خواب برخاستیم هوا ابرومه و مثل هوای زمستان بود در این بین داخل يك تونل بسیار طولانی شدیم که تقریباً ربع ساعت طول کشید تا از آن گذشتیم بعد از گذشتن از تونل قدری سرد شد دوباره خوابیدیم از خواب که بیدار شدیم جای خواسته بعد از صرف جای رفتم باطاق جناب اشرف صدر اعظم با ایشان قدری صحبت داشتیم بعد آمدیم باطاق خودمان قدری عکس اطراف را انداختیم از این راه که عبور میکنیم میتوانم بگویم در امتداد یکطرفه ایرانی بیست پارچه ده و کارخانه است که همه بهم وصل است این صفحه آبادی غریبی دارند و در راه آوردند در راه آهن صرف شد جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار هم که در حضور

فوايد عامه و (اندر لندن) وزير عدليه بودند اعليحضرت ملكه بسلامت مانوشيدند ماهم بسلامت ايشان جام شربتي خورديم در سر شام صحبت از مجلس صلح عمومي وشكار وغيره شد بعد از شام رفتيم باطاق ديگر ساير نو كرهاى خود مان را كه از عقب آمده بودند بملكه معرفي نموديم از يكطرف ملكه و از طرف ديگر والده ايشان بايك يك از نو كرهاى ما تعارف واحوال برسى و اظهار مهربانى كردند مخصوصاً با همه حرف زدند مترجم ما بين آنها وزير دربار بود و خيلى خوب فرمايشات ملكه وعرايض نو كرهاى ما را تبليغ و ادا نمود از آنجا رفتيم بيك اطاق قدرى استراحت كرديم وساعتي كه گذشت آمديم پيش ملكه باهم رفتيم باطاق كه اول شب آنجا بوديم قدرى با ايشان صحبت داشتيم نو كرها و ملتزمين ما قبل از ما رفتند بكار ماهم ساعت نه و نيم رفتيم بكار سوار ترن شده مراجعت نموديم وقت رفتن با آنجا سه ساعته رفتيم ولى در مراجعت دوساعت آمديم بطوري ترن تند ميرفت كه احوال مرا برهم زد مجبور شدم زنگك آلارم را كشيديم ترن ايستاد سفارش كرديم قدرى آهسته تر ببرند خاك هلاند بكارچه سبزا ست هيچ قطعه را باين خضارت و طراوت نديده بوديم ساعت يازده بعد از ظهر وارد منزل شديم قدرى با ناصر خاقان و ناصر الممالك فرمايش و صحبت نموده بعد استراحت كرديم در اين بين امير بهادر جنگك آمد پرسيديم چرا با آنجا نيامده بود از قرار بكه عرض كرد سر درد گرفته نتوانسته بود بيايد

(پنجشنبه سوم جمادى الاولى)

صبح از خواب برخاسته نماز خوانديم بعد از نماز هر چه خواستيم دوباره بخوابيم ديگر خوابمان نبرد بعد امير بهادر جنگك آمد قدرى بصحبت ما را مشغول داشت برخاستيم قدرى آب كشتي كسويل خورده رفتيم در يارك گردش كرديم اين يارك الحق خيلى باصفا و منقح است گلهاى الواق زياد دارد چند قسم نخم گل از باغبان آنجا گرفتيم عكاسباش يك دور بين عكاسى باناز بالاس تازه آورده بود خريديم و چند قطعه عكس از آن انداختيم چند قطعه عكس هم ما از صدر اعظم و نو كرها انداختيم بكدرخت باتو و تبادر يارك ديديم آنقدر عظيم وسايه گستر بود كه تقريباً يكصد نفر آدم درسايه آن ميتوانستند جاى بگيرند بعد آمديم بالانهار خورديم بعد از نهار چند پارچه از منسوجات ايراني از قبيل قالپچه و گلدوزى كار كرمان از براى اعليحضرت ملكه و والده ايشان بتوسط جنرال مهماندار هديه فرستاديم بك انفيه دان الماس هم بوزير دربار ايشان داديم نشانهائى كه براى همراهان و خدام ما حاضر کرده بودند ديروز با آنها دادند ماهم نشانهائى كه بايستي با ايشان و رجال دربار هلاند بدهيم ديشب داديم دوساعت

بمخضور آمدند با آنها قدری صحبت داشتیم مرخص شده رفتند بعد سوار کالسکه شده رفتیم
 بتماشای جنگل جنگل اینجا خیلی باصفاست و تقریباً شبیه بجنگل بروکسل است از آنجا
 رفتیم بکنار دریا کنار درپای اینجا هم مثل اوستاند است جمعیت زیادی در راه بود عمارات
 شهر لاهه از دو طبقه الی سه طبقه زیاد تر نیست خیلی کوچه های باروح و عمارت های خوشوضع
 قشنگی دارد و در خانه های اینجا و بروکسل از هم سوأ است مثلاً اگر شخص بخواهد منزلی
 اجاره کند باید يك آيار تمان تنها کرایه کند و اینوضع خیلی خوب است زیر امثل سایر شهر
 های فرنگ نیست که از درخانه هر کسی هزار نفر داخل و خارج میشود و من از وضع عمارت های
 اینجا خوشترم از سایر جاها میآید بعد از گردش آمدیم منزل نهار خوردیم دو ساعت بعد از
 ظهر رفتیم بگنار راه آهن سوار ترن شده رفتیم بشهر (گودا) و شهر (اوترش) شهر
 اولی هیجده هزار نفر جمعیت و شهر دویمی یکصد و هشتاد هزار نفر سکنه دارد اطراف راه
 و صحرا همه جاسز و خرم و گلهای قرمز خیلی قشنگ روئیده بود از آنجا رفتیم بقصر
 اعلیحضرت ملکه که اسم آن (موزدیک) است قصر ملکه واقماً مثل دسته گل بود پارک بسیار
 خوب و عمارتی عالی و مزین دارد اعلیحضرت ملکه با والدۀ ایشان اعلیحضرت (اما) نادم پله
 مارا استقبال کردند هر دو ملبس بلباس سفید بودند و زراهم همراه ایشان بودند باکال گرمی
 و مهر بانی پذیرائی نمودند با اعلیحضرت ملکه و والدۀ ایشان دست دادیم ملکه دام دنورهای
 خودشان را معرفی کردند ما هم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار را بایشان معرفی نمودیم
 بعد از آن ما و ملکه و والدۀ ایشان و وزیر دربار هلاند و بمن السلطنه رفتیم باطاق مخصوص
 نشسته بقدر یکساعت صحبت داشتیم بعد جای آوردند خوردیم از آنجا برخاسته من و جناب
 اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و موثق الملك و امین حضرت و مهندس الممالک رفتیم باطاق
 دیگر از آنجا راهی بیارک بود رفتیم قدری در پارک گردش کردیم کوزه های نارنج زیادی
 بود مخصوصاً بکنوع درخت نارنج دیدیم که برگش مثل برگ مورد بود پرسیدیم که این قسم
 نارنج در کجاست گفتند از ینگی دنیا آورده اند سایر نوکرها و ملتزمین ما هم که مدعو بودند
 با ترن دیگر یکساعت بعد از ما وارد آنجا شدند نیمساعت بغروب مانده رفتیم سر شام يك
 میز شام مخصوص بمن و ملکه و والدۀ ایشان بود و میزی دیگر برای نوکرهای ما که جناب
 اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و ناصر الملك و موثق الدوله و ظهیر الدوله و وزیر هایون و بمن
 السلطنه و سایرین باوزرای هلاند در سر آن میز بودند از وزرای هلاند (پی پرسون) رئیس
 الوزرا و (و بود خور) وزیر امور خارجه و کومن پور کنسترتویس) وزیر داخله و (جنرال
 الاند) وزیر جنگ و (امیرال رودال) وزیر بحریه و (کرمس) وزیر کلنی و (اسلی) وزیر

نمونه آنها را نیز آوردند ملاحظه شد بسیار خوب بود بعد از آنجا مراجعت بمنزل شد شب را وزیر دربار و بعضی دیگر در حضور بودند قدری با آنها صحبت کرده شام خورده استراحت نمودیم

(۰) — (۰) ﴿﴾: (روز سه شنبه غره شهر جمادی الاولی): ﴿﴾ — (۰) —

امروز باید (هلاند) برویم صبح چند نفر از فرنگها بحضور آمدند که از جمله آنها رئیس کارخانه جات تفنگ سازی دولتی بود و یک قبضه تفنگ هم پیشکش آورده بود بعد از رفتن آنها آب کبوتر کسویل که تازه میخوریم خورده قدری در اطاق حرکت کردیم بعد از آن (بارون درب) وزیر مختار سابق بلجیک که در ایران بود بحضور آمد در عمل قند سازی و بلور سازی ایران خیلی مذاکره کرد بالاخره قرار شد که برای اتمام این نفقات در طهران مذاکره شود بعد نهار خورده بگدار راه آهن رفتیم تمام اطراف راه سواره و سرباز نظامی زیادی ایستاده کمال تعظیفات و تشریفات را بعمل آوردند از وقت حرکت ما از عمارت تا ورود بگدار هم توپ زیادی انداختند و رسم پذیرائی را بکمال رسانیدند سوار ترن شده حرکت کردیم پنجساعت تمام در راه بودیم راه همه جاسبز و مصفی بود بسیاری از جاها دریا را خشکگانیده زمین کرده و سبزو مشجر نموده اند ترن بخار هم بسیار خوب حرکت میکرد وارد سرحد هلاند شدیم مهمانداران هلاند که از طرف دولت مامور شده بودند در سرحد رسیده ما را پذیرفتند و مهماندارهای بلجیک مرخص شده رفتند بقدر ساعتی هم در خاک هلاند طی راه نموده همه جا آبادی و سبزه هم پیوسته و در کمال خرمی و صفا بود در ورود بگدار شهر (لاسه) و زرا دولت هلاند در گدار حاضر بودند و رسم پذیرائی بجا آوردند خود اعلی حضرت ملکه و یلمامینا بیلاق رفته در شهر ندارند ما بعمارت دولتی رفتیم عمارت دولتی اینجا بسیار منقح و خوب است امروز از شهرها و آبادیهای معتبریکه گذشتیم از اینقرار است ابتدا از شهر (آنورس) عبور کردیم که از شهرهای معتبر بلجیک و داری سیصد و پنجاه هزار نفر جمعیت است بعد از گدار شهر (روتردام) گذشتیم گدار روتردام سیصد متر طول دارد و بعد شهر (دلفت) دیده شد از یک پل بزرگی گذشتیم که دوهزار و هشتصد متر طول دارد آب این رود خانه از دو رود خانه (موز) و (رن) تشکیل مییابد عبور از سبزه ها و اشجار کنار رود خانه (موز) شد که خیلی باطراوت و صفا بود جمعیت شهر (روتردام) سن هزار نفر است و این شهر بندر بسیار معتبری از مملکت هلاند است

— ﴿﴾ (روز چهارشنبه دوم جمادی الاولی) ﴿﴾ —

صبح رقتیم بحمام از حمام که بیرون آمدیم جناب اشرف صدر اعظم باوزرای درباری هلاند (بحضور)

— ﴿ روز یکشنبه بیست و نهم ربیع الثانی ﴾ —

صبح از خواب برخاسته رفیم پائین در گلخانه سفارت قدری گردش کردیم موثق الدوله و ظهیر الدوله در حضور بودند چند عکس آنها را انداختیم بعد آمدیم بالا شخص جوهری آمده بود قدری جوهر از او خریدیم بس از آن نهار خورده ساعتی استراحت کردیم بعد مدیر مالیة بلجیک بادو نفر دیگر بحضور آمدند سعد الدوله آنها را معرفی نمود قدری صحبت کردیم و مرخص شدند عصر رفیم به هتل دو بل شهر خیلی عمارت بزرگ عالی است تقریباً بیست تالار بزرگ هشتاد اتاق دیگر دارد و میلی که جلو عمارت بالا برده اند یکصد و ده ذرع ارتفاع آن است از دو بیست سال قبل این عمارت بنا شده که اغاجی از پرده های آنجا که قالی است و شبیه بقالی کار کوبلن است از کارخانه خود بلجیک است و اکثر آنها دو بیست سال است بافته شده و اینجا گذارده اند خیلی چیزهای نفیسی است یکی یکی اما کن و مبل و اسباب این عمارت را (بورك مستر) بما نشان داد (هتل دو بل) منزل حکومت شهر و متعلق بدولت است بعد از آنجا بیرون آمده بگردش شهر رفیم طرفین راه و خیابانها جمعیت زیادی که تقریباً ده یا زده هزار نفر میشدند بجهت تماشا و دیدن ما جمع شده بودند بعد از قدری گردش مراجعت بمنزل نموده شام خورده استراحت کردیم

— ﴿ روز دو شنبه سالخ ربیع الثانی ﴾ —

امروز صبح که برخاسته نماز خواندیم خواستیم بنشینیم دیدیم قدری زود است دوباره خوابیدیم و قدری استراحت کرده برخاستیم آمدیم پائین در گلخانه و گلخانه سفارت گردشی کردیم بسیار گلخانه کوچک فشنگی است امروز برادر اعلی حضرت پادشاه بلژیک که ولیمهد ایشان هستند و بقدر پنجاه سال مجاوز از سنشان گذشته و ثقل سامعه دارند بدیدن ما آمدند پسر ایشان هم که در حقیقت ولیمهد آینده است همراه ایشان بود خود نواب ولیمهد گوششان هیچ نمیشنود مگر از فجوای کلام چیزی ملتفت شده و جواب بدهند ولی پسر ایشان که ولیمهد آینده خواهند بود بسیار باهوش و فطانت و عاقل و با منانت هستند و خیلی خوب و فهمیده حرف میزنند خلاصه بعد از رفتن ایشان نهار خورده بر حسب قراریکه داده بودیم بضر انخانه شهر بروکسل رفیم دربدو ورود مارئیس ضر انخانه نطقی مفصل کرد که سعد الدوله ترجمه نمود ما هم جوابیکه لازم بود دادیم در تمام ضر انخانه گردش کردیم مسکوک نیکل که برای ایران سکه میکنند در همین ضر انخانه مشغول سکه کردن بودند آوردند دیدیم بعضی ماشین آلات و اسباب دار الضرب هم که وزیر دربار سفارش داده است برای تکمیل نواقص ضر انخانه ایران بسازند

(روز شنبه بیست و هشتم ربیع الثاني) — (۰)

امروز صبح که از خواب برخاستیم در منزل خود مان مشغول کار شده نوشتجات واحکام بطهران و ولایات ایران مرقوم و صادر فرمودیم این عمارت سفارتخانه بسیار خوب عمارتی است و از قراریکه میگویند شخصی از متمولین اروپا این عمارت را مخصوص این ساخته که با معشوقه خودش در اینجا عیش بکنند و مدتی هم در این عمارت تعیش کرده است بعد شخصی میثاء آنها را برهم زده معشوقه او را از دستش بیرون کرده است او هم دیگر بان عمارت نیامده و بدوستی که در این شهر داشته گفته است بهر قسم باشد اسباب او را هراج نموده و عمارت او را بفروشد این است که بقیمت نازلی فروخته اند و حالا سفارت ایران اجاره کرده و سعد الدوله اینجا منزل دارد عمارت عالی مزینتی است پرده های نقاشی خوب و مبل اعلی دارد سعدالدوله هم از قالیهایی نفیس ایران و غیره مبل خوبی بر اینجا افزوده است گاهخانه و گرجخانه کوچک قشنگی دارد خلاصه بعد وزیر هایون را خواستیم که روز نامه امروز را بگوئیم بنویسد قدری طول کشید تا آمده جهت را پرسیدیم معلوم شد ملتزمین ما را در هتل (هلوو) که نزدیک عمارت دولتی است منزل داده اند و از آنجا تا اینجا مسافتی است چون در سفارت دیگر جای نیست فرمودیم هتل نزدیکتری پیدا کرده باناصر خاقان بیابند آنجا منزل نمایند که نزدیک ما باشند رفت و تغییر منزل داده بهوتل (بریتانیک) آمد و تعریف میکرد که بسیار جای خوبی است خلاصه نهار خورده بعد از نهار سوار شده رفتیم بگردش شهر حقیقه برو کسل بسیار شهر قشنگی است کمال نظافت و پاکیزگی را دارد اگرچه عمارات خیلی عظیم ندارد اما در جای خود خیلی خوب شهری است از خیابان معروفی که موسوم به (دولاسوا) است گذشته داخل (بولوار ازان) شدیم در وسط بولوار میدانی است که در میان آن مجسمه حاکم سابق شهر برو کسل که این خیابان را او بنا کرده است نصب نموده اند از آنجا داخل خیابان (لوئیز) که بهترین خیابان های برو کسل است شدیم این خیابان منتهی بچنگل بیرون شهر میشود و بوضع (بواد و بولان) پاریس ساخته اند خیلی طرح و وضع قشنگ خوبی دارد بنظر ما باصفا تر از آنجا آمد درختهای بلند و خیا بانها و گلکاریهای زیاد در بانندی و پستی حالت خاصی پیدا کرده که ناظرین را فرح و انبساطی مخصوص می بخشد مرد وزن و دختر و پسر بالباسهای الوان قشنگ با درشکه و کالسکه متصل در اینجا گردش و عبور و مرور میکنند در اطراف خیا بانها قهوه خانها با موزیکانچیهایی زمانی مشغول بسرودن و تمام مردم در کار عیش و نشاطند در بین گردش باران گرفت سر کالسکه را بانند کردیم و قدری دیگر در چنگل گردش کرده در مراجعت بموزه حیوانات رفتیم و پس از تماشای آنجا بمنزل آمدیم

(روز)

بودیم بهر حال عازم حرکت شده بعد از نهار لباس رسمی پوشیده یکساعت ونیم بعد از ظهر
 براه آهن رفتیم ادالی شهر از زن و مرد جمعیت زیادی سر راه ما جمع شده و اظهار مهربانی
 میکردند و فریاد میزدند (شاه زنده باد) الحق نهایت مراسم محبت و مهربانی را بجا آوردند ترن
 حرکت کرد و در راه آهن با وزیر هایون و ناصر السلطنه بصحبت مشغول شدیم از وکیل
 الملک قدری صحبت شد و جای او را خالی کردیم بفاصله چهار ساعت که تقریباً پنجساعت بعد از
 ظهر بود وارد شهر برو کسل شدیم صحرای امروز تماماً جنگل و سبز و خورم و با صفا بود
 شهر برو کسل اگر چه کوچک است اما قشنگ و نظیف و پاکیزه است در گیار راه آهن اعلی
 حضرت پادشاه بلجیک با صاحب منصبان نظامی و بعضی از وزرا خود شان حاضر بودند همینکه
 پیاده شدیم با پادشاه دست داد از جلو صفوف نظامی که در گیار بودند گذشتیم بعد از پله
 های گیار بالا رفته از طرف دیگر بیرون آمدیم کالسگه های درباری حاضر بود با اعلی
 حضرت پادشاه در یک کالسگه سوار شدیم سایر همراهان هم در کالسگه های دیگر سوار شده
 رفتیم تا بعمارت دولتی رسیدیم بسیار عمارت قشنگ خوبی است در یک اطاق مخصوصی قدری
 راحت کردیم در ساعت شش ونیم بعد از ظهر رفتیم بسرشام که در تالار بزرگی حاضر بود
 در تالار جلو آن هم تمام نوکرهای ما و وزرای دولت بلژیک و سفرای خارجه که در دربار این
 دولت اقامت دارند حتی سفیر پاپ ایستاده و حاضر بودند وارد آنجا که شدیم ابتدا اعلیحضرت
 پادشاه تمام سفرای دول و وزرا خودشان را با معرفی کردند بعد ما هم نوکرهای خودمان را
 معرفی کردیم و رفتیم سرشام دراو آخر شام اعلیحضرت پادشاه نطق مفصلی در دوستی و
 یکجبهتی خودشان با دولت ایران نمودند و پیاله خود را نوشیدند ما هم بعد از آن نطقی مبنی بر
 کمال و داد اتحاد خودمان با پادشاه نموده جام شربتی بسلامت ایشان خوردیم اعلیحضرت
 پادشاه اظهار امتنان کرده دست ما را گرفته فشاری از روی مهر دادند شام که تمام شد باطاق
 دیگر رفته قدری استراحت کردیم تا کالسگه حاضر شد آمدیم سوار شویم اعلیحضرت پادشاه
 تا دم کالسگه ما را مشایعت نمودند و مکرر اظهار تأسف از رفتن خودشان از شهر پای تخت و
 حرمان از ملاقات ما نموده وداع کردند و نظر باینکه پادشاه بر حسب قرار داد خودشان
 بجهت سیاحت بدریا میروند و ما چند روز میل داریم در برو کسل بمانیم قرار داده ایم در
 سفارت خودمان منزل کنیم و ملتزمین هم در هونتهای اعلی که نزدیک ماست توقف خواهند
 نمود خلاصه بمنزل که سفارت خانه ایران است وارد شده لباس رسمی را در آورده
 استراحت کردیم

گذشت خبر آوند که اعلیحضرت پادشاه بلجیک می آیند مانشاق و حمایل دوات بلجیک را که از زمان ولیعهدی داشتیم انداختیم و تاجلو پله باستقبال ایشان رفتیم همینکه رسیدند دست دادیم و مراسم کمال و داد و اتحاد بعمل آمد بعد باتفاق وارد اطاق شده نشستیم و بصحبت مشغول شدیم اعلیحضرت پادشاه مردی هستند بلند قامت باریش بلند سفید و آثار کمال نجابت و بزرگی و حسن اخلاق و محبت از سبهای ایشان پیداست چندین زبان خارجه را در کمال خوبی حرف میزنند بقدر ساعتی توقف نمودند وقتی که برخواستند ما جناب اشرف صدر اعظم و سایر وزراء و خدام خود مان را که حاضر بودند مثل وزیر دربار و موق الدوله و امیر بهادر جنگ و وزیر هایون و ناصر الملک و ناصر السلطنه و امین حضرت بایشان معرفی کردیم و تادم پله ایشان را نمودیم بمنزل رفتند بعد از ساعتی ما به باز دید ایشان رفتیم در همان عمارتی که بملاقات دختر ایشان رفته بودیم اعلیحضرت پادشاه را ملاقات کردیم در این مجلس اغلب صحبت و گفتگو از فرش و قالی بود و ما چند تخته قالیچه که همراه داشتیم بایشان اهدا نمودیم و عرض و طول اطاق مخصوص این عمارت را که نشسته بودیم گفتیم معین نمودند تا باندازه این اطاق فرمایش بدیم از ایران فرش قالی بافته بیاورند بعد از ساعتی مراجعت بمنزل شد و اعلیحضرت پادشاه در کمال محبت ما را مشایعت نمودند بعد قدری در کوچه های اوستان گذر کردیم این شهر بقدر سی و پنج هزار نفر سکنه اصلی دائمی دارد ولی چون در کنار دریا و بیلاق و تفرج گاهالی اروپا است گاهی تا پنجاه شصت هزار نفر هم جمعیت خارجی در اینجا جمع میشوند عمارات معتبر شهر تمام بطرف دریا نگاه میکنند تا هفت مرتبه ساخته شده جلو عمارات را بطرف دریا خیابان بندی نموده و زمین را مسطح کرده با سنگ فرش و آجر تراش در نهایت قشنگی ساخته اند تا سربلی که با تخته بندی بوسط دریا راه درست کرده اند رفتیم گردش کردیم بعد مراجعت بمنزل نموده شام خوردیم همراهان و ملتزمین رکاب ما امشب در منزل سلطان محمدخان نواده آقاخان بشام دعوت شده اند بعد از شام وزیر هایون آمد در حضور روز نامه را فرمودیم نوشت و قدری در بالکن راه رفته بصحبت مشغول شدیم و امشب چون شب آخر توقف اینجا است قدری دیرتر خوابیدیم

— ﴿ روز جمعه بیست و هفتم ربیع الثانی ﴾ —

امروز باید بشهر (بروکسل) پای تخت بلجیک رسماً وارد شویم چون بواسطه چند روزه توقف در اوستان باینجا و اهالی اینجا انس و الفتی هم رسانیده بودیم امروز که میخواستیم حرکت کنیم مثل روز حرکت از کنتراکسویل مفارقت از اینجا صعب مینمود و قدری ملول (بودیم)

ماکلا تروریش سفیدان و اجزای (کور بوراسیون) شهر لندن با کمال احترام ورود موکب هایونی را با این مملکت تهنیت عرض میکنیم
 مابسمت نمایندگان اهالی پای تخت انگلیس دوسرته به افتخار پذیرائی شاد شهید نایل گشتیم
 و در آن مواقع اعلیحضرت شاهنشاه مبرور اظهار فرمودند که جهت عمده مسافرت ایشان
 بمقرب کسب اطلاع از وضع ادارات مملکت انگلیس است که از قدیم با مملکت ایران مربوط
 و متحد بوده است

مسروریم از اینکه اعلیحضرت هایون شاهنشاهی هم همان مقصود را در نظر داشته تشریف
 فرمائی ایشان به این مملکت موجب ازدیاد و استحکام روابط تجارتنی ما بین مملکت ایران و انگلیس
 گردد همه وقت سلامت وجود مبارک اعلیحضرت شاهنشاه هیرا طالبیم ۱۲ ماه اوت ۱۹۰۰
 عصر باز پائین رفته تیراندازی کردیم و شب را در ساعت نه بعد از ظهر رفتیم بشهر اوستاندور
 عمارت هونل دوپل که محل توقف حکومت است چراغان کرده بودند در وسط شهر جلو این
 عمارت میدانی است که دو هزار نفر سر باز در آنجا حاضر کرده بودند و هر کدام از سر بازها یک مشعل
 روشن کرده برنگهای مختلف در دست داشتند که تمام میدان را روشن کرده بود اطراف میدان
 هم جمعیت زیادی برای تماشا ایستاده بودند و موزیکانچها در وسط میدان ایستاده موزیک
 میزدند بعد سر بازها با همان مشعلها آمده از جلو ما دایره کرده گذشته خیلی منظم و مرتب
 بودند بعد مردم در اطرافها جمع شده ما بتالار بزرگتری که صندلی گذارده و صندلی مارا روی
 تخت کشنگی معین کرده بودند رفتیم نشستیم بقدر یکساعت بال بود زن و مرد میرقصیدند
 جناب اشرف صدر اعظم امشب مهمان بودند و در این چراغان حاضر نبودند وزیر دربار طرف
 راست ما بود سلطان محمد خان نواده مرحوم آقاخان هم بود وزیر هایون هم پشت سر ما ایستاده
 بود تا ساعت نه و نیم آنجا بودیم بعد بمنزل آمده استراحت نمودیم

(*) — (روز پنجشنبه بیست و هشتم ربیع الثانی) — (*)

صبح بر حسب معمول رفتیم پائین در کنار دریا گردشی کردیم چون آب خیلی بالا آمده و
 کشتیها و قایقها بما نزدیک بود دیگر تیراندازی نکردیم تماشای دریا و کشتیها را میکردیم که در
 این اثنا یک کشتی بزرگی پیدا شد که از طرف فرانسه می آمد گفتند در این کشتی اعلیحضرت
 پادشاه بلژیک است که بدین مامی آیند و در منزل دختر خردشان پیاده میشوند در این بین
 دیدیم که دختر اعلیحضرت پادشاه از جلو دریا با کمال عجله میروند که در منزل خود حاضر و
 منتظر ورود پادشاه باشند قدری که گذشت آمدیم بالا نهار خوردیم سه ساعت که از نهار

بلجیک صحبت داشتیم بسیار مرد عاقل فهمیده دانشمندی بنظر آمد بعد از مرخصی او مادام مشارالیه (کنتس دو اسمت دونایر) نیز بحضور آمد قدری هم با او صحبت داشتیم الحاق زوجه وزیر هم زن فهمیده باهوشی است او هم مرخص شده رفت بعد کالسکه خواسته سوار شده رفتم در جنگل کنار دریا که آنجا را پاك فشنگی ساخته اند گردش کردیم بعضی جاهای آن شبیه باسکوی آذر بایجان است که در آنجا بشکار میرفتیم جناب اشرف صدر اعظم و امیر بهادر جنگ و وزیر هایون همراه ما بودند مدت طولانی با کالسکه رفتیم جمعیت زن و مردی که در راه میدیدیم همه بما تعظیم و تعارف مینمودند وزیر دربار هم که قبل از وقت مرخصی گرفته برگردش رفته بود ما را در راه دیده اما چون بالباس غیر رسمی بوده ما او را نشناخته بودیم از چند جا عبور کردیم که راه آهن از زیر پای ما میگذشت کشتی زیادی هم از بادی و بخاری در اسگله دریا دیدیم خلاصه گردش کاملی کرده مراجعت بمنزل نمودیم شب بعد از صرف شام خودمان را بصحبت مشغول داشته تا آخر شب استراحت نمودیم

— ﴿ روز چهارشنبه بیست و پنجم ربیع الشانی ﴾ —

صبح باز از عمارت رفتم پائین در جلو دریا قدری تیر اندازی کردیم آب خیلی پیش آمده بود چند بطری روی آب انداخته آنها را زدیم باینکه روی موج حرکت میکرد و زدن آنها خیلی مشکل بود اما تیر ما خطا نکرد بعد از تیر اندازی رفتم به اطاق سالو ما نثره (تالار غذاخوری) هتل دو نفو فرنگی سر میز بیلارد بازی میکردند اندکی در آنجا توقف و تماشای آنها را نموده آمسدم بالانهار خوردیم غلام السلطنه وزیر مختار ما از لندن آمده بعضی تقدیمات از قبیل عصای طلای مرصع و قه و غیره آورده بود مقبول افتاد جمعه طلای خیلی مزینتی که صورت مارا هم در نهایت خوبی روی آن نصب نموده و برای ورود ما بلندن اهل سیطه حاضر کرده بودند و خطابه مفصلی در نهایت ورود ما انشاء نموده بودند حالا که مسافرت ما بانگلستان بجهت فوت پسر دویم اعلی حضرت ملکه موقوف شد آن خطابه را تغییر داده خطابه دیگری در اظهار و مهربانی و خلوص و تاسف از عدم ورود ما بچاک انگلیس اهل سیطه نوشته در جوف آن جمعه بیاد گبار برای ما فرستاده بودند خیلی ممنون محبت و حسن نیت آنها شدیم و ترجمه خطابه مزبوره از اینقرار است

— ﴿ سواد خطابه ﴾ — (۰)

بخا کپای اعلی حضرت شاهنشاه ایران شرف اندوز گردد

شکستن پل ا کسپو زیسپون را در شب عید که جناب رئیس جمهوری با کسپو زیسپون رفته بودند و قریب یکصد نفر زخمی شده بودند و سایر حوادث و واقعات پاریس را عرض کرد آخر شب رعد و برق شد و باران شدیدی بارید آقا سید حسین پسر آقای بحرینی روضه خواند بعد استراحت کردیم

(روز دو شنبه بیست و سوم)

امروز هوا تیره و تار است و باران میبارد صبح رفتم بحمام بعد از حمام جای خورده قدری کاغذ نوشتیم و بملاحظه نوشتجات مشغول شدیم بعد قدری روی بالکن راه رفته با وزیر هایون صحبت داشتیم بعد وزیر دربار آمد با او هم قدری صحبت داشتیم پس از آن نهار خورده و مختصر خوابی کرده برخاستیم رفتیم پائین تیراندازی زیادی کردیم پولهای نقره و طلا بهوا انداختند زدیم و بعضی از فرنگها مثل جنرال مهماندار و غیره بیادگار دادیم بعد آمدیم بالا بعد از شام خبر کردند که آتشبازی است در جلو درب اطاق خودمان که بفضای جلو عمارت نگاه میکند رفتم تماشا کردیم آتشبازی بسیار خوبی کردند بعد از آتشبازی رفتم پائین امشب بال و رقص بود رفتم بتماشای مجلس بال جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و وزیر هایون و جنرال مهماندار همراه ما بودند جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و نظر آقای امین السلطنه و قوام السلطنه از طرف چپ ما و امیر بهادر جنگ و وزیر هایون و وکیل الدوله و امین حضرت طرف راست ما نشسته بودند و زنهای فرنگی بالباسهای مزین قشنگ می آمدند رقص میکردند در اواخر مجلس برخاسته آمدیم باطاق خودمان در بالکن جلو عمارت نامدتی گردش کردیم يك كشتی بزرگی از دریای آمد که بقدر دو بیست چراغ الکتریسته در آن روشن بود خیلی جلوه و تماشا داشت دو ساعت و نیم از نصف شب گذشته خوابیدیم

(روز سه شنبه بیست و چهارم ربیع الثاني)

صبح رفتم پائین قدری تیر اندازی کردیم و چند قطعه عکس انداختیم بعد از آن آمدیم جلو بالکن قدری راه رفتم صبح قدری باران آمده هوا خیلی خوش و باطراوت شده بود بعد وزیر هایون را خواسته روز نامه عقب مانده را فرمودیم نوشت نهار صرف کردیم چند فقره بار مشتمل بر بعضی اشیاء دکترا (ادکاک) برای ما از لندن خواسته آورده بودند باز کردند ملاحظه نمودیم سه ساعت بعد از ظهر وزیر اول دولت بلجیک (کنت دواسمت دونایر) بحضور آمد جناب اشرف صدر اعظم و سید الدوله وزیر مختار ما هم بودند قدری با وزیر

شط ساخته شده خیلی خوش منظر و جالب نظر است وضع آن عمارات و ساختمان آنها در کنار آب بطوری است که هر سال عکاسها و نقاشهای معتبر برای برداشتن دور نماهای آنجا از راههای دور با آنجا سفر مینمایند بعد از آن از کوجه کاترین عبور کرده یکی از عمارات بزرگان شهر بروژ که تعمیر کرده بودند و از ابنیه عالیه است از خارج مشاهده شد طرز و وضع بنا و صنعت معماری که در ساختمانی آن عمارت بکار برده بودند خیلی مورد تعریف و تحسین بود همانطور از کنار شط که آب آن از پاهای عمارات میگذرد عبور شد وضع و شکل ساختمان خانها در آب شباهت زیادی بشهر (ونیز) دارد و اعلی حضرت پادشاه ایتالیه که چندین قبل به (بروژ) آمده بودند به آن نقطه که رسیده بی اختیار فریاد زده بودند ونیز ونیز ونیز

از آنجا به (فرانکدو بروژ) رفته صنعتهای نقاش معروف (لاسلوبلاندر) را که در یکی از اطاقهای آن محل است تماشا کردیم از جمله چیزهای خوبی که مشاهده شد بخاری آن اطاق بود که بسیار بزرگ و از فولاد منبت است در روی و اطراف بخاری از چوب صورت (شارلکن) و (شارل تمر) را با چند نفر از شاهزادگان در آورده بودند این دو پادشاه در مائنه شانزدهم از سلاطین مقتدر اروپا بوده حوزه سلطنت آنها مملکت اتریش و المان و بلژیک و هلند را فرا گرفته قطعه از امریکا که بواسطه اسپانیولها انکشاف شده بود نیز در تحت سلطنت آنها در آمد متصرفات و مستعمرات زیاد داشتند چنانکه (شارل کن) در وسعت خاک خود گفته بود که افتاب عالم تاب در ممالک من غروب نمیکند برده های نقاشی چند ورود اجزای دارالشورای قدیم را و محل نشیمن آنها در همان اطاق مینمود (شارل کن) معاصر با (فرانسوای) اول پادشاه فرانسه بوده رقابت و عداوت این دو پادشاه با هم در تواریخ مسطور و ضرب المثل است و معروف است که (شارل کن) بعد از فراغت از تربیت امور ملک و مصالح مملکت در حیات خود اجازه خود را تشییع کرده ترك دنیا و سلطنت نمود و پادشاهی را با اولاد خود تفویض کرد اصل شهر بروژ سیاه سوخته است و مثل این است که قدماً سوزانیده باشند و از قراریکه گفتند اینجا مرکز جنگهای قدیم فرانسویها بوده است

خلاصه بعد از فراغت از تماشای نقاشها و غیره بدارالحکومه رفته در بالکن عمارت قدری نشستیم و رفع خستگی کردیم زوجه حاکم (مادام لارون رزت) که مبتلا بمرض فالج است بحضور آمده معرفی شد شربت و شیرینی صرف نموده در ساعت پنج ونیم بعد از ظهر بگزار راه آهن آمده مراجعت بمنزل کردیم اول شب قدری راه رفته و صحبت داشتیم تا وقت شام رسید شام صرف کردیم وزیر هابون که تازه از پاریس آمده بود از گرمی هوای پاریس و رفتن مردم شهر بیبلاق عرض میکرد و میگفت شهر پاریس خیلی خلوت شده است و دیگر شرح حادثه (شکستن)

اعظم در طرف چپ ماوسعد الدوله وزیر مختار بلژیک و (بارن رزت) حاکم ایالت در مقابل نشسته سایر ماتزمین هم در کالسکه های دیگر وارد شهر شدیم کالسکه ما از جلو کلیسای (سنت سوونیر) که از بناهای معتبر این شهر قدیم است عبور کرده وارد مریضخانه (سنت ژان) گردید در این مریضخانه در اطابق نقاشیها و پرده های کار (م لنگ) را که از نقاشیهای معروف مائۀ پازدهم است گذاشته اند مدتی بتماشای صورت شکار (سنت اورسل) و عبادت سه گانه ماژها و عروسی سری حضرت مریم علیهما السلام و سر بردن حضرت یحیی که نقاش مزبور در چند پرده نقش کرده بود مشغول شدیم الحق در خور کمال نحسین و تمجید بود شکار (سنت اورسل) را نقاش مزبور در منومانی که شبیه عمارت باشد صورت بسته در صندوق بلورین گذاشته بود که از هر طرف نمایان بود از حسن نقاشی و صنعت مذبتی که در آن شبیه عمارت بکار رفته بود عقل هر صاحب صنعتی متحیر میشد و از قراریکه رئیس موزه عرض کرد سابقاً تا سه ملیون فرانک مشتری برای آن منومان پیدا شده بود و فروخته اند بعد از فراغت از تماشای موزه سوار شده از جلو کلیسای (نردام) عبور کردیم این کلیسا بسیار بزرگ است بنای باشکوهی دارد و طول مناره وسط آن هشتاد و هفت ذرع است و مقبره (شارل تمر) و دخترش که از سلاطین (بورکن) بوده است در آنجا است مملکت بورکن که الحال جزو فرانسه و یکی از ایالات آن محسوب میشود سابق بر این در تحت حکومت این سلطان بوده و چندی در آن مملکت حکمرانی نموده است در بین گردش نیز بدیدن و تماشای کووان (سنت و نسان) که مکتب ایتم و اطفال صغیر است رقیم در این کووان دختر (بارون درب) وزیر مختار سابق بلژیک در ایران که فعلاً بسمت مهمانداری از طرف دولت بلژیک مأمور است مشغول تدریس و خدمت اطفال است و ترک دنیا گفته (سرد و شار تلیه) شده است بعد از ملاحظه وضع مدرس و معرفی دختر بارون درب که سابقاً با پدرش در ایران بوده است رقیم در بانچه کووان که صندلی گذاشته بودند نشستیم

دختران کووان که نود نفر و همه مشغول تحصیل هستند با و از ملتی چندین شعر خوانده مارا دعا گفتند مبلغ دوهزار فرانک برسم اعانت و کمک تربیت اطفال بانها انعام دادیم اظهار عاطفت و مهربانی مارا مسیو بارن رزت حاکم بروژ بزبان فرانسه نطقی کرده بدختران تارک دنیا و متعلمین حالی نمود بعد از تماشای کووان (سنت و نسان) از کنار شط بروز که سابقاً محل عبور و مرور و تجارت عمده آن بلد بوده است گذشته پل ممتازی را که روی شط ساخته بودند مشاهده کردیم و در کنار شط برج بسیار مرتفعی که در قرن چهاردهم میلادی برای دفاع از ورود کشتیهای دشمن ساخته بودند هنوز موجود است دور نمای ابنیه و عمارات شهر که در کنار

بود بقدر پنجاه کالسکه همینطور بهطار و نظام در حرکت بود موزیک میزدند جمعیت واژدحام
 غربی شده بود و این کالسکه ها که بمحاذی ما میرسید دسته های گل بود که پی در پی بطرف
 ما می انداختند ما هم بطرف آنها گل می انداختیم بی اغراق بقدر یک خروار گل بطرف
 ما انداخته بودند که جلو مایک خرفی از گل شده بود ما هم بقدر یک خروار گل بکالسکه
 های آنها انداختیم در فرنگستان این ترتیب را عید گل و جنگ گل میگویند و معمول دارند
 و بسیار تماشا داشت خیلی خوش گذشت اسبهای کالسکه هم همه خوب و ممتاز و تماماً غرق
 گل بودند خیلی خوب آنها را زینت داده بودند که فی الواقع قابل تماشا بود از آنجا وقت
 عصر بود که مراجعت بمنزل کردیم جمعی از زر دشتیها را بحضور آوردند شکل و هیئتی مخصوص
 داشتند سلطان محمد خان نواده مرحوم آقا خان محلاتی هم شرفیاب شد باواظهار
 مرحمت فرموده سرداری شمسه مرصع و نشانی شمال مرصع خود مان را باو التفات نمودیم زر
 دشتیها هم خطابه مبنی بر تشکر و دعا و ثنا نوشته بحضور آورده بودند در صندوقخانه ضبط شد
 هنگام عصر قدری در بالکن عمارت راه رفته تماشای دریا را نمودیم و جای صرف شد بعد
 از آن میرزا ملکمخان نظام الدوله و سعد الدوله شرفیاب شدند قدری با آنها صحبت و فرمایش
 فرمودیم بعد جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند با ایشاق قدری صحبت کردیم معلوم شد
 از جنگ گل خیلی خسته شده و در منزل رفع خستگی نموده اند بعد رفتیم سرشام بعد از صرف
 شام میرزا محمود خان مستشار سفارت برو کسل برادر مفخم الدوله بحضور رسید قدری از
 وضع مصر و احوال آنحدود از او پرسیدیم و جواب عرض کرد و بیان نمود

— ﴿ روز یکشنبه بیست و دوم ربیع الثانی ﴾ —

صبح قدری در بالکن جلو عمارت راه رفته بعد رفتیم پائین کنار دریا باز برای رفتن مشغول
 شدیم وزیر دربار و موثق الدوله و ناصر السلطنه هم بودند دوسه تالیموی ترش آورده بودند
 چند بطری هم فرمودیم حاضر کردند لیموها را سربطری گذارده نشانه تفنگ قرار دادیم و
 سه بطری را با گلوله زدیم بعد باز قدری صحبت داشته و راه رفته آمدیم بالا سه ساعت بعد
 از ظهر رفتیم بگدار راه آهن و سوار ترن شده رفتیم بشهر (بروژ) که حاکم نشین ایالت
 (فلاندر) غربی است بفاصله نیمساعت وارد گار بروژ گردیدیم حاکم ایالت فلاندر (بارن
 وزت) با (بورکستر) و بزرگان شهر در گار منتظر ورود ما بودند و هر یک معرفی شدند
 اهالی شهر هم که در داخل و خارج گار مجتمع بودند بفریاد (زنده باد شاهنشاه ایران) و آواز
 های شادمانی مقدم مارا تبریک نمودند بکالسکه حکومتی سوار شده جناب اشرف صدر

آورده بود ملاحظه کردیم خیلی خوب ساعتی است و بهمان شکلی است که دستور العمل داده بودیم بنای حدس شد که بنیم این ساعت را بچند ابتیاع کرده است جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و سلطان محمدخان حدس بانصد لیره زدند ما گفتیم باید بصد لیره خریده باشد علا السلطنه عرض کرد به نود لیره ابتیاع شده است حدس و تخمین ما که خیلی نزدیک بحقیقت بود اسباب تعجب شد سلطان محمد خان مرخص شده رفت تا یکربع بعد از ظهر مشغول پاره کارهای شخصی بودیم امروز نهار را در منزل حاکم اوستاند دعوت داریم که در هتل دوویل است یکربع بعد از ظهر با جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار بکالسکه نشسته رفتیم سابر ملتزمین هم که دعوت داشتند آمدند مجلس مفصلی بود بعد از آنکه نهار خورده شد آمدیم در بالکن عمارت که نگاه بنجایان میکرد قدری ایستادیم مردم از پائین هورا می کشیدند و تعارف میکردند ما هم جواب میدادیم بعد از ساعتی سوار شده آمدیم منزل امروز هوا خیلی گرم است اسمعیل خان و آقا سید حسین را فرستادیم کنار دریا قدری گوش ماهی جمع کردند آوردند دادیم قاب عکس درست کنند تا غروب در بالکن گردش میکردیم شخصی چند دور بین آورده بود ابتیاع نمائیم فرمودیم نگاهدارد تا از مهمانی برگشته دیدیم دور بینهای بدی نبود یکی را پیشکش کرد و یکی هم ابتیاع نمودیم یکزن نقاشی آمده طرح صورت ما را کشید و قرار شد که چند روز عصرها بیاید بقدر نیمساعتی صورت ما را بکشد نیمساعت از شب گذشته دوباره در بالکن قدری گردش کردیم ساعت هشت بعد از ظهر شام صرف کرده استراحت کردیم

— ﴿﴾ (روز شنبه بیست و یکم ربیع الثانی) ﴿﴾ —

صبح برخاسته رفتیم پائین کنار دریا چند بطری خالی آوردند نشانه گذاشتیم و با گلوله مشغول تیراندازی شدیم عجب این است که هرچه تیر انداختیم به نشانه نخورد آخر کلاه اسمعیل خان را روی بطری گذاشته تفنگ انداختیم خورد بتیر اول کلاه را زدیم و بتیر دیگر بطری را بعد وزیر دربار و سایرین هم تفنگ انداختند و جناب اشرف صدر اعظم هم يك بطری روی آب انداخته با تفنگ زدند بعد آمدیم منزل نهار خوردیم و قدری خوابیده از خواب که برخاستیم عرض کردند امروز عید گل است و ما را دعوت بتماشا نمودند رفتیم بتماشا جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار هم در رکاب بودند بسیار عید با تماشائی بود تمام کالسکه ها را با گل مزین کرده ونوی کالسکه ها و چرخها را بر از گل نموده بودند که کالسکه ها پیدا نبود و خانمها سوار کالسکه ها شده با دسته های گل در جلو ما عبور میکردند و عکاسباشی هم مشغول عکس سینمو فتوگراف اندازی

رلس کوترا) بود خیلی خوب میخواند بعد از اتمام رقص و آواز رفتیم بتماشای آتشبازی آتشبازی خیلی خوب بود شیر و خورشید و تهنیت ورود مارا با کمال قشنگی در آتشبازی نوشته بودند بعد از اتمام آتشبازی آمدیم بمنزل تا نصف شب بیدار بودیم بعد استراحت نمودیم در مرتبه بالای منزل ماشخصی منزل دارد و متصل پیا نو میزند مارا سردرد میدهد

— ﴿ روز پنجشنبه نوزدهم ﴾ —

صبح بعد از صرف چای رفتیم پائین قدری گردش کردیم از قراریکه عرض کردند جناب اشرف صدر اعظم با ایشان درد میکرده صبح در آب گرم گذاشته بودند بعد از گردش آمدیم بالا علاء السلطنه چند قبضه تفنگ و چاقو و ساعت که بر حسب فرمایش ما از لندن آورده بود بحضور آورد ملاحظه کردیم پنج قبضه تفنگ و ده بازده چاقو خریدیم چند قطعه عکس انداختیم بعد نهار صرف شد و دو سه ساعتی خوابیدیم بعد از خواب نماز خوانده چون پنجساعت بعد از ظهر خبر کرده بودیم که بکشتی برویم سوار کالسکه شده از شهر رفتیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در کالسکه ما بودند سایر نو کرها هم همراه بودند باسگله رسیده داخل کشتی شدیم کشتی بسیار خوبی بود اطاقهای خیلی قشنگ داشت يك فرسخی رفتیم چون دریا قدری موج و متلاطم بود قدری حال ما بهم خورد فرمودیم کشتی را برگردانند رو بهمرفته سه ساعت در کشتی بودیم از کشتی پیاده شده آمدیم بمنزل خیلی کسل بودیم خودمان را بصحبت باناصر خاقان و ناصرهایون مشغول نمودیم بعد نماز خواندیم امشب در سالون هتل مجلس بال بود بعد از نماز رفتیم پائین بمجلس بال وارد شدیم خیلی خوش گذشت بعد از اتمام بال آمدیم بالا در ساعت دوازده که نصف شب بود خوابیدیم

— ﴿ روز جمعه بیستم ربیع الثانی ﴾ —

صبح از خواب برخاسته رفتیم بحمام از حمام که در آمدیم عرض کردند سلطان محمد خان نواده مرحوم آقاخان محلاتی معروف از لندن آمده میخواهد بحضور ما بیاید مرخص فرمودیم باتفاق جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمد خیلی جوان مقول نجیبی است تقریباً یکساعت با او صحبت داشتیم از وضع هندوستان و آب و هوا و احوال بلاد آن مملکت يك يك جوایمی شدیم و عرض میگرد بعد از اتمام صحبت رفتیم باطاق دیگر سلطان محمد خان باره اسباب و اشیاء از قبیل ساعت و غیره از لندن برای ما ارمان و پیشکش آورده بود از او پذیرفتیم بعلا السلطنه ساعتی مجلسی دستور العمل داده بودیم از لندن برای ما بیاورد که ساعت تمام ممالک رادار باشد

سه چهار دفعه اسب دوآیندند دفعه اول مسابقه کنندگان آمدند جلو ما پیاده شده روی میز سیگار آتش زدند بعد سوار شده رفته هر کدام زودتر بمحل میعاد میرسید برده بود دفعه دوم رخت پوشیدند و سوار شدند تعجیل در حرکت و رخت پوشیدن آنها خیلی مضحك بود دو دفعه هم روی تخته اسم ما را نوشتند و اسب دوآیندند دفعه آخر خیلی مضحك و با تماشا بود چند رأس الاغ مثل خرهای بارکش ایران همه رنگ سوار شده خردوانی غریبی کردند گاهی هم زمین میخورند خیلی خنده داشت بعد برای بردن بیرق و جایزه مسابقین پاره اسباب و اشیاء از قبیل شمعدان و بعضی مجسمه های برنز و قوتی سیگار و گلدان بنفایوت با آنها قسمت کردند پس از اتمام اسب دوآنی رفتیم بدیدن دختر پادشاه بلژیک (پرنسس کلیمان تین) جناب اشرف صدر اعظم و سعدالدوله هم همراه ما بودند از پله های عمارت بالا رفتیم يك گالری در جلو بود از گالری گذشته بتالاری وارد شدیم که منظر بدریا داشت و اطاق پذیرائی بود از آنجا داخل گالری دیگر شدیم و از آنجا باز باطاق دیگر رفتیم که يك سمت آن گالریخانه و سمت دیگر جای نشیمن بود پرنسس در آنجا ملاقات شدند با ایشان دست داده نشستیم قدری صحبت داشته ساعتی بعد برخاسته آمدیم منزل مهندس الممالک امروز از پاریس آمده بحضور رسید کارها و فرمایشات ما را خوب انجام داده است دکتر شنیدر هم آمد ذره بینی که خواسته بودیم مهندس الممالک آورده بود ملاحظه شد موقع شام رسید صرف شام نموده استراحت کردیم

— ﴿ روز چهارشنبه هیجدهم ربیع الثانی ﴾ —

صبح بحمد الله با کمال سلامت از خواب برخاستیم هوای اینجا همه روز کمال خوشی و سلامت را دارد رئیس تلگرافخانه کپانی انگلیس بحضور آمد قدری با او صحبت داشتیم بعد از رفتن او رفتیم باین کنار دریا تفرج و گردش نمودیم لندوی اتومبیل که سابقاً فرمایش داده بودیم از بروکسل بیاورند امروز عماش را تمام کردیم که ابتیاع کرده بیاورند قدری از کنار دریا گوش ماهی و صدف فرمودیم جمع کردند بعد آمدیم بالانهار صرف شد رفتیم بمحل تیراندازی چند تیر انداختیم مقداری کبوتر زدیم بس از اتمام تیراندازی سوار شده آمدیم منزل دوباره رفتیم کنار دریا آب آمده بود تا بجائی که صبح ماراه میرفتیم خیلی با صفا بود علاءالسلطنه وزیر مختار ما از لندن آمده بود بحضور رسید تفنگ و بعضی اسباب دیگر از او خواسته بودیم آورده بود قدری با او صحبت داشتیم ساعت هفت بعد از ظهر رفتیم به (کازی نو) محلی است هشت ستون دارد و طول و عرض آن تقریباً هفتاد هشتاد ذرع میشود دو مرتبه دارد تقریباً بقدر دو هزار نفر جمعیت برای تماشا جمع شده بودند و آواز در کار بود زنی که اسمش (مادام

لدى الورود بمنزل رقتیم به نالار مزبور چای خوردیم چراغهای این تالار را در آن واحد روشن کردند ناصر هایون قدری در آنجا بیانوزد بعد از آن آمدیم بالاخانه روضه خوانی شد بعد شام خورده استراحت کردیم

﴿ روز دو شنبه شانزدهم ربیع الثانی ﴾

صبح بسلامت از خواب برخاسته بعد از صرف چای در ایوان جلو عمارت یکدو ساعت گردش کردیم هوا و دریا در نهایت سلامت و صفا و بسیار مفرح بود در آن بین جناب اشرف صدر اعظم آمدند و جنرال (گردون) و رئیس بانگ شاهنشاهی ایران هم اینجا بحضور رسیدند قدری با آنها صحبت داشته و اظهار التفات کردیم بعد قدری بانوکرها صحبت داشته نه صرف کردیم سه ساعت بعد از ظهر به اسب دوانی رقتیم محل اسب دوانی تا اینجا تقریباً هزار قدم است در اسب دوانی جمعیت زیادی بودند خیلی اسب دوانی خوبی بود وزیر دربار همان ساعت از پاریس وارد شده و چون فهمیده بود ما با اسب دوانی رفته ایم در آنجا حاضر شده بود بعد از آمدن ما دوشب در پاریس از برای بعضی کارها مانده بود از وزیر هایون جو یا شدیم وزیر دربار عرض کرد فردا خواهد آمد باری من و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار سیصد و بیست و پنج فرانک در سر اسب شرط بندی کردیم و بردیم پنج فرانک آنرا بجهت یادگار نگاه داشتیم و مابقی را بفقراى آنجا بذل نمودیم خیلی روز خوشی گذشت بعد از اتمام اسب دوانی بمنزل آمده جای خوردیم مردم از هر قبیل بودند و تماشا می کردند شب را تا مدتی با امیر بهادر جنگ و سایر نوکرها به صحبت مشغول بودیم یکساعت و نیم از نصف شب گذشته استراحت کردیم

﴿ روز سه شنبه هفدهم ﴾

صبح که از خواب بیدار شدیم چای صرف نموده قدری در بالکن گردش کردیم ناصر الملك بحضور آمد با او مشغول صحبت شدیم در این بین جناب اشرف صدر اعظم آمدند و ناصر الملك رفت پائین با ایشان قدری صحبت داشتیم بعد گفتند مختار پاشا می خواهد بحضور بیاید او را خواستیم این همان مختار پاشا است که در جنگ عثمانی و روس به ایروان آمده بود خیلی آدم فهم معقولی است شصت و سه سال دارد و حالا در مصر می باشد سه هفته مرخصی گرفته از برای تغییر آب و هوا با اینجا آمده است بعد بمصر مراجعت خواهد کرد مدتی با او صحبت داشتیم مرخص شده رفت بعد نهار خوردیم تا سه ساعت بعد از ظهر مشغول حساب نویسی و مشق حساب بودیم بعد رقتیم بمحل دیروز برای تماشای اسب دوانی در همان جای روز قبل نشستیم

فرانسه است و نیم ساعت بعد رسیدیم به (مین) که اول خاک بلجیک است سعد الدوله وزیر مختار ماو صاحبمنصبان بلجیک در اینجا بحضور رسیدند و آنگن مخصوص اعلیحضرت پادشاه بلژیک را آورده به ترن ما بستند بان و آنگن نشستیم و ترن حرکت کرد بعد از دو ساعت وارد شهر (اوستاند) شدیم شهر اوستاند تقریباً بقدر شهر (اپی نال) میشود ولیکن شکل و وضع خانه ها و کوچه های این شهر خیلی شبیه بشهر ورشوی است و در کنار دریای (مانس) واقع است و هوتلی که از برای منزل ما معین شده تا ساحل دریا صد قدم مسافت دارد حالا که این روز نامه را مینویسیم یک ربع از مغرب گذشته است و کشتیها يك يك روی دریا حرکت می کنند هوا و دریا بسیار باصفاست و بطوری هواخوش و سالم و بی جریان است که بپرقهای بالای عمارت ما هیچ حرکت ندارد این هتل سیصد و پنجاه اتاق و خانه مخصوص دارد و دور تا دور عمارت بالکن و ایوان دارد که بدریا نگاه میکنند امشب جلو ایوان هتل و تمام این شهر را برای تشریفات ورود ما چراغانی کرده اند و خیلی با تماشا است چهار اتاق مخصوص از برای ما معین کرده اند در این ایوان که راه میرویم زمینش بلوراست و در زیر آن رستوران است و از چراغهای بالا پائین روشن شده تماشای غریب و عجیبی دارد اول شب را به صحبت با پیشخدمتها و نوکرها گذارنده بعد شام خوردیم و خوابیدیم

— ﴿ روز یکشنبه پانزدهم ربیع الثانی ﴾ —

صبح با حالت خوشی از خواب بیدار شدیم هوا و صفای دریا کیفیت غریبی داشت و آب دریا تا زیر عمارت ما آمده بود از صبح تا چهار ساعت بغروب مانده در بالا خانه و ایوان جلو هتل که بدریا نگاه میکنند گردش میکردیم و از لطف هوا و صفای دریا لذت میبردیم و بانو کرها که همه حاضر بودند صحبت میداشتیم قدری هم کاغذ نوشتیم بعد از نهار خوابیده از خواب که بیدار شدیم حجت زیادی جلوی دریا برای دیدن ما آمده بودند عصر فرمودیم کالسکه حاضر کردند سوار شده رفتیم شهر را گردش کردیم جناب اشرف صدراعظم و سعد الدوله در کالسکه ما بودند حاکم شهر هم ولو سینه سوار بود و همراه ما میآمد جمعیت زیادی از مرد و زن در کناره دریا و دو طرف معبر ما ایستاده بودند در شهر اوستاند زنهای صاحب حسن و جمال بسیار دارد در گردش امروز عمارات و جاهای خیلی خوب باصفا و جنگلهای باخضارت و طراوت و دریاچه های متعدد دیدیم يك عمارتی دیده شد برج مانند که هفت طبقه داشت و در تمام این طبقات زن زیادی برای تماشا ایستاده بودند نزدیک غروب مراجعت بمنزل کردیم سالون بزرگی در این هتل است که تالار بال است این تالار صد ذرع طول و ده ذرع عرض دارد

و هر دقیقه آب بواسطه نور مختلف الالون چراغ الکتریک برنگ های مختلف میشد تماشای غریبی داشت بعد آمدم بتماشای آتشبازی از اکسپوزیسیون خارج شده باکالسکه بقدر دو سه دقیقه راه طی کرده آمدم بکنار رود خانه سن رفتم دریک بالاخانه نشستیم تمام سطح رودخانه را مفروش کرده بودند از کرجیهای الوان و چراغهای مختلف الوان و کشتیهای خیلی مزین قشنگ و در کشتیها آتشبازی میکردند بقدری مصفی و باتماشا بود که تخریر و تقریر نماید برج ایفل از یک طرف مملو از چراغ که از پای برج تا سر آن از کثرت چراغ مانند برج آتش بود از اول اکسپوزیسیون تا آخر که تقریباً سه چهار هزار ذرع میشود تمام عمارات از پائین تا بالا مملو از چراغ بود فقط برفواره ها و آبشار دوازده هزار چراغ از معمول هر شب افزوده بودند دیگر سابر جاها را از این روی باید قیاس کرد که چه قدر افزوده شده است دریک از کشتیها که خیلی زینت کرده بودند زنی لباسی از زربفت پوشیده بود که تا یکوجوب بالای زانوبش مکشوف و تقریباً تمام تن او پیدا بود در سطح کشتی دو دست خودش را باز کرده بشکل و هیئت غریبی ایستاده بود و حالت خوشی برای او دست داده هر وجب بدن او را یکرنگ چراغ آویخته بودند چیز غریبی بود جناب اشرف صدر اعظم و ناصر السلطنه و سایر نوکرها تا آخری گفتند مجسمه است بر خود ماهم اول مشتبه شد که این آدم است یا مجسمه در جلو این دختر جمعی و بلون میزدند بعد با دور بین که نگاه کردم دیدم دست و پای او حرکت کرد و فهمیدم که آدم است ساعت یازده مراجعت بمنزل نمودیم امشب خیلی خوش گذشت تا ساعت دو بعد از نصف شب بیدار بودیم بعد خوابیدیم

(۰—۰۰) (روز شنبه چهار دهم شهر ربیع الثانی): ﴿ ۱۶۵ ۰۰—۰﴾

در ساعت نه صبح جناب رئیس جمهوری و همه صاحبمنصبان فرانسه بمنزل ما آمدند از آنجا باتفاق رئیس جمهوری آمدم بگزار راه آهن امروز از پاریس حرکت میکنیم بطرف (اوستاند) وزیر دربار و وزیر هابون در پاریس ماندند که فردا بیابند در کنار راه آهن با جناب مسیولو به رئیس وداع نمودیم ایشان رفتند و ما حرکت کردیم در بین راه با امیر بهادر جنگ و امین حضرت و ناصر السلطنه و ناصر خاقان مشغول صحبت شدیم نهار راهم در بین راه خوردیم و همه جا آمدم تاده دقیقه بسرحد خاک فرانسه مانده (جنرال پاران) و سایر مهمانداران بحضور آمده مرخص شدند یک حلقه انگشتری الماس که یاقوت هم داشت بزوجه جنرال پاران بیادگار دادیم بعد آنها رفتند و ما وارد سرحد باجیک شدیم از بعضی شهرهای خاک فرانسه گذشتیم که اسامی آنها از این قرار است (لو بکوان) (لیل) (سرکران) تا رسیدیم به (هالوئین) که آخر خاک (فرانسه)

وامیر بهادر جنگ و جنرال مهماندار در کالسکه پیش ما نشسته بودند سایر نوکرها هم از عقب آمدند ناصر السلطنه هم با اتومبیل از عقب رسید گردش زیادی کردیم مردم مختلف از هر قبیل از زن و مرد دیده شد در این بین ترشح بارانی شد و بعد هوا طراوتی هم رسانید مردم هم بواسطه بارنگی کمتر از منازل خودشان بیرون آمده بودند ناصر السلطنه قدری کالسکه دوانی کرد اتومبیل بارکشی که فرموده بودیم برای ما بنزد یک دستگاه آورده بودند قدری آنرا حرکت دادند تماشا کردیم بعد منزل مراجعت نمودیم چون شب جمعه بود آفاسید حسین آمده روضه خوبی خواند بواسطه خستگی زود تر شام خورده استراحت نمودیم

••• ﴿ روز جمعه سیزدهم ﴾ •••

امروز در ساعت نه صبح رفتیم به اکیویزیسیون بتماشای ساکیون آرم (یعنی بازار تفنگ و اسلحه جنگ فروشی) اول رفتیم به دکا کین بلجیکها چهار پنج قبضه تفنگ خریدیم بعد رفتیم بکارخانه توپ سازی انواع توپها دیده شد توپ بود باندازه تفنگ و توپ بود که طول لوله آن ده ذرع بود یک برجی در وسط ساخته و این توپ باین عظمت را روی آن کار گذاشته بودند و یک نفر آدم متصل آنرا حرکت میداد خیلی تماشا فانی بود دو نفر خادم داشت که یکی بر میکرد و یکی خالی سه فرسنگ گلوله این توپ در کال خوبی میرود سایر توپها را هم دیدیم چای و شربت حاضر کرده بودند قدری نشسته شربتی صرف شد از آنجا رفتیم بدکان (لوباز) که تفنگ ساز قدیم خود مان بود آنجا هم چند قبضه تفنگ خریدیم و آمدیم بمنزل نهار صرف کرده چون در خانه جناب رئیس جمهوری مدعو بودیم ساعت پنج بعد از ظهر بگاری من پارطی که اسم آن مهمانی است بانجا رفتیم در عمارت الیزه بقدر دو سه هزار نفر جمعیت بود تیارتی حاضر کرده بودند رفتیم در جلو نشستیم خیلی تماشا فانی دیدنی بود یک دفعه برده بالارفت و چندین نفر حوری بیرون آمدند که هر یکی از یکی دیگر بهتر بودند مشغول رقص شدند و بسیار خوب رقصیدند دو نفر از آنها از رقاصهای کمتر کسویل بودند که دوسه شب در آنجا دیده شدند از قراریکه شنیدیم حق القدم اینها شبی سه هزار فرانک است در این بین باران گرفت رقص تمام شد و سه برده خیلی خوب بازی کردند برخاسته آمدیم در اطاق چای صرف شد و مراجعت بمنزل کردیم وقت شام شد شام صرف نموده ساعت نه بعد از ظهر رفتیم به اکیویزیسیون که امشب برای تشریفات ما تهیه آتش بازی و چراغان مفصلی کرده بودند اول رفتیم به آبشار و فواره های الوان که یازده دستگاه فواره بود و هر یکی ده فواره جریان داشت بالوان مختلفه و آبشار هم تقریباً بیست سنگ آب بود که از مکان مرتفعی که تقریباً بیست ذرع ارتفاع داشت مرتبه به مرتبه میریخت

وحیوانات غریبه دیگر در آنجا بسیار است و از همه غرب تر (اسکات یانس) دیدیم که تقریباً چهارده بازره ذرع طول آن بود و فکین آن بقدری وسعت داشت که دو نفر میتوانستند ما بین آن روی هم بایستند و قریب هفت هشت نفر میتوانستند در جوف فکین او بنشینند انواع میوهها و حیوانات مختلف دیگر که بشمار نمی آمد دیده شد که خیلی غراب تماشا داشت از جمله (اورانکوتان) بسیار بود که آمبمه کرده بودند خیلی جالب نظر و تماشائی بود بعد رفتم توی باغ جیت زیادی بود گردشی کرده از آنجا رفتم بجای دیگر که (هیپوپوتام) (یعنی اسب دریائی) زنده بود تعجب کردیم که چه چیز این حیوان باسب شبیه است که در فارسی اسم آنرا اسب دریائی گذاشته اند هیچوجه شباهت باسب بری ندارد در این تفکر بودیم که یکدفعه صدا کرد دیدیم صدای آن شبیه باسب است معلوم شد بمناسبت صدا اسم او را اسب آبی گذاشته اند باری از آنجا گذشته فیل بزرگی دیدیم که در قفس بود یعنی محلی را محجری از آهن کشیده اند مثل قفس که در خورد فیل است این فیل بقدر فیل وسطی ماده خودمان بود که در طهران است دندانهای او را بریده بودند دستهای خود را میگذاشت روی زده ها و بلند میشد برای لقمه نانی که باو میدادند در حینی که ما پای زده ایستاده بودیم یکدفعه فیل بلند شده روی زده ایستاد احتیاط کردیم که شاید زده بشکند و محل خطر است از آنجا رد شده رفتم بطرف حیوانات دیگر از قبیل طیور مرغهای مختلف بسیار تماشا نموده بعد رفتم بطرف قفس شیر و جای سباع چهار پنج شیر یال دار افریق بود مرغهای خیلی بزرگ داشتند سباع دیگر هم از قبیل بیر و خرس سیاه و غیره بود چون در کارخانه کوبان خیلی راه رفته و اینجا هم خیلی پیاده گردش کردیم خسته شده بودیم کالسکه آوردند سوار شده مراجعت بمنزل کردیم شام خورده و نماز خوانده رفتم به اوپرا (یعنی تماشاخانه) اما در آنجا کمال خستگی را داشتیم ساعت دوازده که نصف شب بود بمنزل برگشته استراحت کردیم

(*) — (روز پنجشنبه دوازدهم) — ()

صبح از خواب بیدار شده رفتم بعمارت پائین سفیر کبیر انگلیس بحضور آمد یک (آرشیوک) هم از اهل مصر بحضور آمد که زبان عربی فصیح حجازی را باندازه خوب حرف میزد که ما با کمال خوبی حرفهای او را می فهمیدیم قدری دعا و ثنا کرد باو هم اظهار تقد و الثفات نمودیم رفت بعد از آن بعضی اسبابها فرمایش داده بودیم ابتیاع نمایند آنها را آوردند ملاحظه کردیم ساعتی بعد نهار خورده رفتم بالاخانه قدری استراحت کردیم ساعت پنج بعد از ظهر کالسکه خبر کردیم آوردند سوار شده رفتم به (بوادوبولن) و (کاکساد) موثق الدوله

مشکل بلکه غیر ممکن مینمود یکتفر سوار دیگر هم که از عقب آنها آمده خود را به آب انداخت خیلی شبیه به محمود خان خواجه ما بود قد کوتاه وشکم خیلی بزرگی داشت که از گم الاستیک برای او درست کرده بودند که وقتی توی آب افتاد اسب از یکطرف رفت وخودش باشکم گنده روی آب مانده بود بحالت خفه شدن خیلی تماشا داشت خلاصه بعد از اتمام بازی بديك آمديم منزل خیلی از تماشای امشب لذت برديم

— ﴿ روز چهارشنبه یازدهم ﴾ —

امروز صبح وقتیم بجهت تماشای تلمبه چیان وعملہ جاتی که بجهت اطفأ حریق حاضرند این عمارت سه طبقه است يك طبقه طویله وكاسگه خانه است ودو طبقه بالا منزل عملہ جات است از چیزهای غریب این است که از زیر عمارت ببالا يك ميل آهني است که از طبقه اعلی بیائین متصل است تا ما با آنجا رسیدیم فوراً ميل رانگان دادند دیدیم یکتفر افتاد پائین یقین کردیم که از صدمه این افتادن مرد بعد یکی دیگر وایضاً یکی دیگر پشت سر هم از ميل پائین آمدند که در یکدقیقه ونیم سی چهل نفر از عملہ جات پائین آمدند واتو مسیل ها راه افتاد هراتو مسیلی دارای تلمبه است که باقوت بخار هم آب را خارج میکند وهم خودش راه میرود وعقب آن اتو مسیل دیگری است که توي آن آب زیار است دولوله با آن وصل میکنند فوراً آب در پیست ذرع ارتفاع بهر جا بخوانند میرسد وزردبانی هم که قابلمه شده است وتویمم رفته است روی اتو مسیل بار کردند که بهر کجا رسیدند فوراً باز کرده تا پانزده ذرع ارتفاع را بالا میرود و این اختراع اتو پیل جدید است گاریهای زیاد هم حاضر است که با اسب حرکت میکند و عجب این است که در هر طویله که اسب موجود است تا درب طویله را باز میکنند فوراً خود اسبها را تا دو تا بیرون آمده میروند پهلو ی راق خه دشان که بدبو آرزخته است وسرشان را نوی گردنی راق کرده می ایستند و حاضر حرکت میشوند عملہ جات چنان بسرعت وعجمله حاضر ودست بکار میشوند که هر جا حریق روی دهد فوراً خاموش میکنند از آنجا آمديم بمنزل نهار خورده بعد از نهار رفتیم بکار خانه (کوبلن) در کوبلن از قالیهای ایران چهار نخته قالی ممتاز دیدیم یکی ابریشمی وسه نخته پشمی قالی ابریشمی تازه بود اما قالیهای یشمی خیلی کهنه بود می گفتند از زمان شاه عباس صفوی است ولی تاریخ نداشت یکی کار جوشقان و یکی کار کاشان یکی هم کار کرمان بنظر آمد اعلی کوبلن تصدیق کردند که اینها بهتر از سایر قالیها است بعد رفتیم بباغ وحش ونباتات در این باغ يك تالاری است که عرض وطول آن يكصد ذرع میشود وانواع حیوانات آبجه شده از قبیل فیل ونهنگ ومیمون وخرس وپلنگ

شد بهمینطور او را روی دست گرفته از پله های نزد بان بالا رفت و از طرف دیگر پله ها پائین آمد بدون اینکه برادرش از روی دست او بیفتند یا به آن هیئت وارونه که ایستاده است حرکت و اعوجاجی هم برساند تماشای غربی بود انواع و اقسام دیگر نیز او را بلند میکرد غرابت داشت دو برادر دیگر هم آمدند که یک نفر طفل دو از ده ساله نیز با آنها بود اول این دو نفر سوار اسب بودند و می تاختند و در ناخت اسب مکرر معاق میزدند و بزمین نمی افتادند بعد یکی از دو برادر روی اسب ایستاد و برادر دیگر آمده روی او ایستاد و اسب بتاخت میرفت بعد آن طفل هم آمد روی این دو نفر پای خود را بکله آنها گذارده ایستاد که سه نفر بر بالای هم روی اسب ایستاده بودند و اسب مدتها بتاخت میرفت و محض احتیاط اینکه طفل زمین نخورد از سقف سیرک طنابی بکمر او بسته بودند که اگر پرت شود طناب او را نگاهداری نماید بازی دیگر این بود که سگهای زیادی از کوچک و بزرگ آوردند که جست و خیز میکردند از روی يك تخته که کم کم بلند میکردند و از فاصله زیادی اینها میجستند بعد شبیه شکار گراز انگلیسها را در آوردند باین وضع که ابتدا چند تخته آورده زیر دالانی که ما بودیم گذارند که مرتفع شد و بهمینطور طرف مقابل هم چند تخته انداختند و يك قایق کوچک هم آوردند آنجا گذارند بعد دیدیم زمین سیرکی که جلو ما بازی میکردند کم کم فرو میرود و از لای تخته ها آب بالایی آید و از سقف سیرک زیر چهلچراغ هم باران می بارد کم کم از بارش بالا و زایش آب از زیر زمین سیرک حوض بزرگی شد مملو از آب و قایق هم روی آن بحر کت آمد و چند گر از از دالان مقابل ما وارد شد و سگ زیادی باهفت هشت نفر سوار آنها را تعاقب کرده بودند که سواران انگلیسی بودند زن و مرد بالباسهای قرمز خوش رنگ میخواستند گر از هارا شکار کنند که یکمرتبه گر از ها خود را توی این حوض که تقریباً مثل دریاچه بود انداختند سگها هم بلا فاصله از عقب آنها خود را به آب انداختند تقریباً از آن بالا تا سطح آب حوض سه چهار ذرع ارتفاع بود که این حیوانات خود را در آب پرت میکردند بعد سوارها هم که بلب حوض رسیدند از آن بانندی اسب خود را نهیب داده تمام این هفت هشت نفر با اسب خود را با آب انداختند بقدری حوض عمیق بود که هر کدام فرو میرفتند تا مدنی اسب و سوار پیدا نبود بعد بالایی آمدند بالباس تر که از سرور و ورختشان آب میریخت و گر از ها از طرف دیگر حوض فرار کرده از آب بیرون آمده در رفتند سگها هم همانطور از طرف دیگر حوض بیرون جستند رفتند تعجب ما بیشتر از این بود که وقت افتادن سواران بحوض از این سه چهار ذرع ارتفاع چندان نقلی ندارد اما وقت بیرون رفتن و بالا جستن اسبها از این قدر ارتفاع خیلی

شهر مسکو و کوهها و صحراها و شهرهای سیبری تا شهر بکن پای تخت چین تماماً از نظر انسان میگذرد مثل اینکه شخص در راه آهن حرکت میکنند و در مملکت سیبری سفر مینماید خیلی تماشا دارد بعد به بالاخانه رفتیم که پانورامای راه ایران را ساخته اند در حقیقت مجسم کرده مثل آنست که خود ما از راه باد کوبه به گیلان تا قزوین و طهران آمده داخل در وازه شدیم و رفتیم از جلو باغ وزیر دربار و خانه وزیر بقایا گذشته تا داخل عمارت سلطنتی خودمان و وارد تالار موزه شدیم تمام این پانورا مارا شخص نقاشی که با جنرال کورا باتکین بطهران آمده بود کشیده است ما از راه گیلان که سفر نکرده ایم اما از قزوین بطهران و پای تخت خودمان را که دیده ایم الحاق بسیار بسیار خوب ساخته است در واقع امروز ما در طرف دو ساعت تمام جزیره ماداکاسگار و صحرای سیبری را سیر نموده و تا طهران و تالار موزه خودمان مسافت کرده مراجعت بیاریس نمودیم تا انسان برای العین نبیند نمیداند چه کیفیتی است وضع خانهای ماداکاسگار شبیه به کومه های شاهسونی است که در مغان دیده بودیم بعد رفتیم به ساکسیون ترانسوال وضع طلاشوئی آنجا و وضع خانهای (کروزر) رئیس جمهوری ترانسوال و غیره را تماشا کردیم بناهای اینجام شبیه بهمان وضع خانهای شاهسونی بود وضع طلاشوئی ترانسوالها خیلی تفصیل دارد يك چیزی است شبیه به یز بزرگی که روی آن اسطوانه مانند چیزی می غلطد سنگهای طلا را میریزند زیر این اسطوانه خورد می کند و میریزد و آبی که با آن می شویند طلا و خاک را از هم جدا میکنند زیاد توقف نمود از آنجا مراجعت بمنزل کرده نهار خوردیم بعد از نهار بضرابخانه رفتیم و دو طرف راه زن و مرد زیادی ایستاده هورا می کشیدند و اظهار مهربانی میکردند ما هم با آنها تعارف مینمودیم وضع بضرابخانه اینجا بضرابخانه پطر زبورغ چندان فرق و تفاوتی ندارد يك مدل صورت مارا بیادگار سکه کردند بعد از قدری گردش مراجعت بمنزل شد شب را بعد از شام به سیرك رفتیم اسم این سیرك (نووسیرك) است یعنی سیرك جدید در سیرك کارهای غریب کردند از جمله این چند فقره بود که از همه غریب تر است یکنفر امریکائی کنند انداز آمد که سوار اسب بود و کسندی که طناب باندی بود در دست داشت و قتیکه سوار طرف مقابل می آمد بفاصله ده پانزده ذرع که وسعت سیرك بود کسند را می انداخت هر موضع بدن و هر عضوی از اعضای اسب یا سوار را از پوزه و دم و سرو گردن و دست و پا که اراده میکرد فوراً با کسند می گرفت بازی دیگر این بود که میزی آوردند بشکل مربع مستطیل با ارتفاع چهار ذرع و طرفین میز نزد بانی داشت که يك سر نزد بان بزمین و سر دیگر روی میز بود و نفر آمدند که برادر بودند یکی از آن دو دیگری را بلند کرده سر او را در کف دست خود گذارد و پاهایش بطرف هوا بلند

وموزه شوش را هم دیدیم سرستون خیلی بزرگی آنجا بود يك پرده نقاشی هم كال الملك كشیده بود که واقعاً هیچ فرقی با اصل آن نداشت خیلی ممتاز و خوب ساخته است بعد از تماشا مراجعت بمنزل کرده نهار خورده قدری خوابیدیم شب را بجهت شام در منزل جناب مسیولو رئیس جمهوری دعوت داشتیم و بانجا رفتیم در سر شام وزرا فرانسه بازنها یشان و بعضی از نوکرهای ما بودند بجهت سواره هم سفر اول و بعضی از اعیان فرانسه آمدند بعد از شام رفتیم بمحل آتشیازی تماشا کردیم پس از آن رفتیم به تالاری که کنسرت (ساز و آواز) بود سرشام هم ساز ایرانی که بنوای ایرانی میزدند خیلی خوب بود بعد سفیر کبیر عثمانی آمد پیش ما اظهار خوشوقتی نمود از اینکه در این قضیه بحمد الله بما آسبی نرسید ما هم باواظهار تاملت کردیم بعد بمنزل مراجعت نموده استراحت نمودیم

○—○ ﴿ روز سه شنبه دهم ﴾ ○—○

صبح با کسپو زیسیون رفتیم اول به سا کسیون کافی مادا کاسگار رفتیم در مرتبه اول موزیکدانچهای مادا کاسگار را دیدیم که چهار نفر بودند دونفر آنها کمانچه های بوضع مخصوص مادا کاسگار که از نی بام بو بود میزدند خیلی خوب و خوشنوا و یکنفر دیگر باصوت دهن خودش نی میزد که بسیار مطبوع بود یکی دیگر هم سازی داشت شبیه به ستور میزد بعد بمرتبه دویم رفتیم وضع جزیره مادا کاسگار را مجسم کرده بودند که دورش آب بود و درخت و جنگل آنجا بخوبی دیده میشد دوتا کر کدیل هم در آنجا زنده توی آب بود یکی از آند و خیلی بزرگ بود و متصل دهن خود را باز کرده برهم میگذاشت بطوریکه دندانهایش صدا میکرد یکی دیگر خیلی کثیف بود و هرچه باچوب او را تکان دادند از جای خود هیچ حرکت نمیکرد مرتبه سوم دور نمای شهر مادا کاسگار بود بطوری خوب و مجسم ساخته بودند که ابداً با اصل آن نمی شد فرق گذاشت تمام شهر و خانها و درختها حتی حرکت برگهای درخت که از توج هوا حاصل میشود بطوری مشابه و محسوس بود که شخص تصور میکرد که در خود شهر مادا کاسگار در عمارت ملکه نشسته است و تماشا می کند حتی رود خانه و جریان آب را محسوس نموده بود خلاصه از سا کسیون مادا کاسگار و دور نمای آنجا خیلی لذت برده و تعجب کردیم بعد رفتیم به سا کسیون روس اول رفتیم امتعه روسیه را تماشا نموده امتعه بخارا و طرف ترکستان را هم در جزو آنها دیدیم مجسمه زنهای سیبری هم در آنجا بود خیلی شبیه به چینها هستند بعد رفتیم براه آهن سیبری توی ترنهای حقیقی که در آنجا گذارده اند نشستیم در این ترنها همه چیز حتی حمام و رستوران و غیره هست داخل آنجا که میشوند بعد دور نمای

بواسطه شرارت و اعمال خلاف قاعده که از اوسرزده حبس و تأدیب شده است بعد از انقضای مدت حبس داخل خدمت عسکریه گردیده و پس از انقضای مدت از سر بازی و خدمت نظامی آزاد شده بپاریس می آید در شهر (الوری) با شخصی نزاع کرده او را با کارد ضربت میزند بسبب این جنایت مدت هشت ماه حبس میشود در این دفعه که مقصرو گرفتار شده است حالا مشغول انجام تحقیقات حال و اعمال او هستند و عما قریب بمجازات سخت خواهد رسید خلاصه بعد از نهار چون عرایض و نوشتجات زیادی جمع شده بود با وکیل الدوله همه را خوانده احکام کتبی و تلگرافی زیاد بطهران و دربار ایران صادر کردیم و نزد جناب اشرف صدراعظم فرستادیم که مخبره نمایند شام را هم در منزل خوردیم امروز يك قطعه نشان تمثال خود مان را برای جناب مسیو (لویه) رئیس جمهوری بهدیه فرستادیم بواسطه فوت پسر اعلی حضرت ملکه که ایشان عزادار شده اند مسافرت ما بلندن موقوف شد و قرار شده است سفر دیگری که انشاء الله به اروپا بیایم مخصوصاً با انگلستان رفته سیاحت کامل بنمائیم و عجله در عوض رفتن بلندن بحسب دعوت جناب رئیس جمهوری از طرف دولت و ملت فرانسه قرار شد که تا روز دوشنبه آینده در پاریس توقف شود که مدت عزاداری فرانسه هم بجهت فوت پادشاه ایتالیا منقضی گردد تا بتوانیم بهمانیهای رسمی دولت فرانسه و جشن اکسپوزیسیون حاضر شویم و همینطور جناب اشرف صدراعظم قرار دادیم که پروگرام جدیدی برای وضع باقیانده مسافرت ما نوشته شود تا تغییرات درست معلوم باشد و از همان قرار رفتار کنیم میرزا محمد خان کمال الملک نقاشی خود مان را که مدتی است بفرنگ فرستاده ایم که تکمیل صنعت خود را بنماید این دوروزه در پاریس دیده شد الحق خیلی خوب کار کرده است

(۰) — ﴿﴾ : (روز دو شنبه نهم شهر ربیع الثانی) ﴿﴾ — (۰)

امروز از ساعت ده صبح بتماشای موزه (لوور) رفته يك ضاع عمارت لوور را گردش کردیم وقتی که از جلو باغ (تویلری) میگذشتیم دیدیم خیلی جای خوبی است ولی حیف از عمارتهای اینجا که کهنها خراب کرده اند از ناصر الملک پرسیدیم که سابقاً اصل عمارت تو باری را دیده بودی او جملاً تعریف و توصیف این عمارت را میگرد حالا که جای آنهم باغ شده است که چه قدر بزرگ و مفصل بوده است جای عمارت قدیم آن بقدر باغ سلطنتی خودمان که در شهر طهران است بنظر آمد بعد بموزه لوور رفتیم طول گالری لوور دو یست و پنجاه ذرع است يك ظرفی در آنجا بود قطر دایره آن بقدر سه ذرع میشد معلوم نبود از زیر آن آدم کجا رفته است که وقتی توی آن حرف میزدند جواب میداد بعد رفتیم تمام پرده های نقاشی لوور را تماشا کردیم

های بابیرق و غیره نمودار میشد که بر سر همه باران طلائی بارید در این بین (بر سخی که در اروپ معمول است که در این گونه مجالس در موقع تحسین و خوش آمدن دست میزنند) شروع کردیم بدست زدن و برئیس ا کسپوز یسیون که نزد ما بود فرمودیم معمار این بنا را حاضر کرد او را خیلی تحسین و تمجید کرده نشانی هم گفتیم باو بدهند بعد از آن برخاسته بمنزل آمده استراحت کردیم

— ﴿ روز یکشنبه هشتم ربیع الثانی ﴾ —

امروز را تماماً در منزل بودیم بعضی اسبابها که خریده بودیم و در اطاقهای پائین موثق المملک مشغول بستن بود تماشا میکردیم بعضی جواهرها آمدند پاره جواهر آلات خریده شد بعد نهار خوردیم در سر نهار ندیم السلطان روز نامه میخواند در آن بین عین السلطنه آمده را پورت تحقیقات پلیس را در حالات شخصی که سو قصد درباره ما کرده بود بحضور آورد مختصر آن این است که ذیلا نوشته میشود همانطو که سابقاً نوشتیم اسم این جوان فرانسوا سالسن است و در چهارم ماه (فوریه) سنه ۱۸۷۶ مسیحی که بیست و چهار سال تمام میشود در شهر (سن ل) فرانسه متولد شده است تا بحال دو مرتبه دیگر هم محبوس گردیده است لباس او را که کاوش کردند يك خنجری هم که دسته آن روی تیغه خوابیده بود در جیب او یافته اند که خیال داشته است اگر با طبا نچه کاری از پیش او زرفت با خنجر مقصود خود را حاصل کند چنانکه وقتی که بطرف ما آمد یکدست او طبا نچه بود و دست دیگرش در جیب شلوارش که میخواست خنجر را بیرون بیاورد این بود که فضل خدا شامل گشته زبردستی و اقدام وزیر دربار نگذاشت او بمقصود خود برسد خانه او را هم که کاوش نمودند يك خنجر دیگر در منزل او بوده که آنرا دسته چتر قرار داده و خودش ساخته است که تیغش خیلی تیز و تند بوده است هر چه پلیس از او تحقیق و استنطاق می کنند که چرا اقدام با ینکار کرده است چیزی بروز نمیدهد بیست عدد فشنگ و چند طغرا روز نامه هم در منزل او بوده است از ماه اکتبر گذشته این جوان با یک زنی رفاقت داشته است مسماة به (مادام اکوستین) که زنی بسیار فربه و سی و پنج سال داشته که یازده سال از (سالسن) بزرگتر بوده و در یکی از مهمانخانههای کوچک شهر پاریس مشغول آشپزی بوده است این زن را هم پلیس پیدا کرده از احوال (سالسن) تحقیقات مینماید معلوم میشود در نزد آن زن هم از عقاید و نیات خود اظهاری نکرده است مدتی در شهر (لیون) حرفه نان قندی و کلوچه پزی آموخته است بعد سبک و سیره الواطی و رذالت پیش گرفته چند در (مارسیل) ساکن بوده بعد پیاده پاریس آمده است در هانوقت یکمرتبه (بواسطه)

واقعا بنای عالی است چائی است به بزرگی دو تکیه دولت وهانطور مدوروبابلور منقش مسقف است واطراف آن دومرتبه صندلیهای مخمل قرمز است که برای جلوس اشخاص ساخته وپرداخته شده در این تالار (سینمو فنگراف) نشان میدهند پرده بسیار بزرگی دروسط تالار بلند کردند وتمام چراغهای الکتریک را خاموش وتاریک نموده عکس سینمو فنگراف را باقی پرده بزرگ انداختند خیلی تماشا دادند من جمله مسافرن افریقا وعربستان را که در صحرای افریقا باستر راه می پیمایند نمودند که خیلی دیدنی بود دیگر اکیسیوزیسیون وکوچه متحرک ورود خانه سن ورفتن کشتی در رود خانه وشناوری و آب بازی مردم وانواع چیزهای دیگر دیده شد که خیلی تماشا داشت به عکاسیاشی دستورالعمل داده اجم همه قسم آنها را خریده بطهران بیاوردند که انشاء الله همانجا درست کرده بنو کرهای خودمان نشان بدهیم بقدرسی پرده امشب تماشا کرده پس از تماشای تالار جشن بعمارت (ایلوژیسن) رفتیم تماشای اینجا دیگر بیشتر از آنجا بود یک تالار آئینه کاری است که سه ضلع دارد وازروی هندسه وعلم طوری ساخته شده که این اضلاع در همدیگر منعکس گردیده بطوریکه چندین تالار تودرتوالی غیرالنهايه دیده میشود که ابتدا وانتهای این عمارات منعکسه در مد نظر معلوم ومحدود نیست بعد از ورود باین تالار که بدو آخیلی چراغ بود یکدفعه بکلی تاریک کردند بطوریکه همدیگر را نمی دیدیم جناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وموثق الدوله ووزیر هایون وناصر خاقان نزدیک ما بودند در همین حال که اطاق تاریک بود یکمرتبه سه چاه هر کدام درمقابل یک ضلع اطاق باز شد وسه دختر بری روی باباس فرشتگان ازجاء بیرون آمده بطرف هوا بلند شدند وطوری از بالا چراغ برق را محاذی آنها انداخته بودند که فقط بانها روشنائی میرسید ودیگر تمام فضای اطاق تاریک بود وحضرات فرشتگان درمیانه هوا وزمین بنای رقاصی را گذاردند به قسمی که شخص از مشاهده آن مات ومتحیر میشد بلی رقص تاریکی را شنیده امانا امشب ندیده بودیم بعد از آن یک تختی از زربفت دروسط تالار دیده شد که باز روشنائی از بالا باقی نافته ونمودار بود که جمعی رقاصهای تیاتر که همه اولین نمره وخیلی زیبا ورعنا بودند در روی آن تخت بنای رقص گذاردند واز سقف تالار برف وباران طلا که اززر ورق ساخته بودند برسر آنها وتمام اهل مجلس میریخت که این ذرات طلا در روشنائی معاینه برنی بود که از هوا برسرما وسایرین ببارد در این بین تمام چراغها را روشن کرده واز هر ضلعي یکدختر ماه صورت بیرون آمده درمیانه ستونهای بلور مجوف که در وسط آنها چراغ برق بود خودشان را باهل مجلس نشان دادند که هر دختری بیکدست بیرق شیر وخورشید ایران ودر دست دیگر بیرق دولت فخریه فرانسه داشت واین وضع مجلس در تمام اضلاع منعکس شده چندین هزار رقاص با تخت ودختر

و صرف نهار شد در آخر نهار وزیر جنگ فرانسه برخاسته نطق بسیار مفصلی کرد خلاصه مضمون نطق او این بود که از طرف خودش و تمام قشون دولت فرانسه تشکر و اظهار خوشوقتی نمود که الحمد لله از قضیه دیروز بما صدمه و آسیبی نرسید و شرحی از طرف رئیس جمهوری و خودش و صاحب منصبان نظامی تمجید از قوت قلب ما نمود که در این قضیه و خطر عظیم خود را نباختم و آثار چین و ترس هیچوجه از ما بروز نکرده بدعوت و رسایل و مانور قشون حاضر شدیم و در ضمن اتحاد فرانسه را با ایران که از عهد قدیم بوده است ذکر و بیان کرد و در آخر استیکان خود را که در دست داشت سلامت ما نوشید مادی که او سخن میگفت ما و تمام اهل سر میز ایستاده گوش میدادیم و بعد مهندس الممالک که پشت سر ما بجهت ترجمه ایستاده بود نطق وزیر جنگ را بفارسی برای ما ترجمه نمود ما هم اظهار امتنانی کرده نشستیم و همه نشستند بقدر دو دقیقه فاصله ما برخاسته بفارسی نطق مفصلی کردیم که مضمون آن از اینقرار است (کمال مسرت و خوشوقتی را دارم که علاوه بر اینکه در این سفر کسالت مزاج من رفع شد در خاک فرانسه از هر جهت بمادر کمال خوشی گذشت و مخصوصاً از این خطری که دیروز از من گذشت شکر خدارا بجایم آورم که از این مهلکه خلاصی حاصل شد و در خاک دولتی که دوستی دولت ایران با او قدیمی است صدمه بمن نرسید قدیماً باهم دوست بوده ایم و در این سفر هم دوستی و محبت خود را محکم تر نمودیم و مخصوصاً سلامت رئیس جمهوری و ملت نجیب فرانسه و وزیر جنگ و قشون با غیرت فرانسه مینوشیم (و جام شربتی که در دست داشتیم خوردیم و مهندس الممالک این نطق ما را بفرانسه خیلی خوب ترجمه کرد که محل کمال تحسین واقع شد بعد از نهار مراجعت بمنزل نمودیم در اطراف راه مثل وقت رفتن جمعیت زیادی از مرد و زن بود و هورا می کشیدند و ما هم جواب تعارفات آنها را میدادیم امشب را بواسطه اینکه دستم درد میکرد و خسته بودم در منزل مانده زود تر استراحت کردیم

— ﴿﴾ ﴿﴾ (روز شنبه هفتم ربیع الثانی) ﴿﴾ ﴿﴾ —

امروز چون دستمان قدری درد میکرد و خستگی دیروز هم باقی بود در منزل بجائی رفتم با اینکه قرار داده بودیم به (اکیوزیسیون) و (ترو کادرو) بعد بکارخانه (کوبلان) برویم ولی در ساعت نه بعد از ظهر به اکیوزیسیون و تالار جشن رفتم که در آنجا (سینموفتگراف) که عکس مجسم و متحرک است نشان میدهند و بعد هم بعمارت (ایلوزیسن) رفتم که تفصیل آن از اینقرار است ابتدا وارد درب مخصوص این عمارت شدیم وقت مغرب و چراغهای اکیوزیسیون روشن بود اول ورود بتالار جشن که نمودیم خیلی در نظر ما جلوه کرد و

(واقعاً)

ایستاده و باید از جلو این عمارت دفیله کنند در آنجا نشستیم وزیر جنگ دولت فرانسه هم بهلوی ما بود ابتدا پیاده نظام گذشتند مردم برخاسته دست زدند و هورا کشیدند بعد توپخانه و بعد سواره گذشتند هر دسته که میگذشتند سلام میدادند و ما هم جواب داده تمجید میکردیم زنها دست میزدند مردم ولوله غریبی میکردند هر قدر توصیف و تعریف این قشون را بنمائیم کم است الحق سپاه پیاده و سوار از این آراسته تر و منظم تر نمیشود بعد توپها را در جلو کشیده شلیک کردند در هر دقیقه از هر توپ سی تیر می انداختند و از صدای شلیک زمین این بالکان بزلزله و حرکت میآمد سواره بتوپخانه حمله نموده توپها دفاع میکردند چون ما خودمان از علم نظامی و فنون حربیه اطلاع داریم از هیچ چیز بقدر تماشای نظام و حرکات قشونی لذت نمیبریم خلاصه توپخانه در کمال سرعت و چابکی تیر اندازی میکردند اما آخر سوارها بتاخت آمده توپخانه را تصرف کردند و جلادت خوبی نمودند ما و سایرین دست زده تمجیدات کردیم و واقعاً نهایت تمجید و تحسین را هم داشت بعد از اتمام مشق صاحبمنصبان از جنرالها و کلنلها و غیر هم سواره آمدند جلو ما ایستادند اظهار رضایت و مسرت و نحسینات خود ما را از این سان قشون بتوسط وزیر جنگ با آنها القا نمودیم قشونی که امروز سان دادند از این قرار بود (پیاده نظام دو دیویزیون) (سواره سه فوج) (توپخانه دو فوج)

بعد آمدیم پائین سوار کالسکه شده با وزیر جنگ بکار خانه فشنگ سازی رفتیم خیلی مفصل و ممتاز بود هر روزی دوست و پنجاه هزار فشنگ از این کار خانه بیرون می آید با قوت آب و الکتریک کار میکنند عمه جات اینجا تماماً زن هستند تمام نقاط این کار خانه را گردش و تماشا کردیم بعد رفتیم به انبار توپخانه که از هر قسم بوپهای بزرگ و کوچک با گلوله های آنها در آنجا چسبیده شده است خیلی انبار مراتب منظم و توپهای ممتاز معتبری است چون خود ما اطلاعات کامل از توپ و توپخانه داریم قدری با جنرالها صحبت از وضع توپ و تیر اندازی کرده از آنجا آمدیم بقلمه نظامی که منزل سر باز آن است در وسط قلعه عمارت مخصوصی است که متعلق بحاکم نظامی و جنرال فرمانده کل است که آنجا منزل دارد از پله ها بالا رفته وارد تالار مخصوص شدیم که مبل آنجا از چهلچراغ و ریوار کوبها و غیره تماماً از اسلحه و آلات حرب ساخته شده و بوضع بسیار قشنگی تعبیه و تزئین کرده اند مثلاً اصل چهلچراغ از قداره و شمشیر و شمعدانهای آن از طپانچه است آنجا میزها را گذاشته بودند در وسط میز روی صندلی نشستیم بکطرف ما جنرال (آندره) وزیر جنگ فرانسه و طرف دیگر جنرال (فلورانترین) و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر ددبار و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملک و ظهیر الدوله و وزیر هایون و سایر صاحبمنصبان نظامی که امروز در قشون بودند همه سر میز حاضر بودند

فرانسه که از جنرالهای معمر و مردم محترم بااطلاع است در ساعت هفت صبح حاضر شده بود که باتفاق او بموقع سان برویم ساعت هفت و نیم آمدیم پائین سوار کالسکه شدیم جنرال (آندره) وزیر جنگ و جناب اشرف صدر اعظم و جنرال مهماندار در کالسکه ما بودند وزیر دربار و ناصر الملک و وزیر هایون و مهندس الممالک و بمین الساطنه هم در کالسکه های دیگر حرکت کردیم سواره ژاندارم زیادی هم که تقریباً دوست نفر بودند از اطراف کالسکه ما را احاطه کرده کمال احترام و مواظبت را داشتند اطراف کوچه ها و خیابانها بقدری جمعیت بود که حساب نداشت و تمام آنها از سلامت ما اظهار خوشوقتی و بشاشت نموده و از اینکه دیر روز چنین خطر عظیمی لله الحمد بجزیر از ما گذشته و با کمال قوت قلب بیرون آمده دعوتهای رسمی را ترك نموده و ترس و اندیشه در خاطر نداریم اظهار تعجب مینمودند و صدای هورا و زنده بادشاه ایران و مملکت ایران از همه بلند بود ابتداً از خیابان بواد و بولان گذشته از کنار آرک تریونف داخل خیابان شانز الیزه شده بعد از کوچه های دیگر و گران بولوار عبور کردیم حقیقه شهر بان عظمت و نظافت و قشنگی و زیبایی دیگر در دنیا نیست تمام این راه که میرفتیم از دو طرف جمعیت مرد و زن ایستاده متصل هورا میکشیدند و اظهار مسرت و خوشوقتی از دیدن ما مینمودند ما هم متصل بادست و سر جواب تعارفات آنها را داده اظهار امتنان میکردیم انصافاً دولت و ملت نجیب فرانسه منتهای مهربانی و پذیرائی را از ما بجا آورده ذره فرو گذار نمیکند و هیچوقت این حسن پذیرائی و مراسم مهربانی فراموش نخواهد شد خلاصه متجاوز از سه ساعت طول کشید تا ما از طرف دیگر شهر پاریس بیرون رفتیم یعنی در حقیقت تمام طول شهر پاریس را طی کرده از دروازه خارج شدیم شهر پاریس خندق بسیار معتبر منظمی دارد که اطراف آن قلعه جات نظامی است و از شهر که خارج میشود بلافاصله جنگل و چمن است و عمارات تک تک باز در میان جنگل دیده میشود بقدر نیم ساعت هم که از خارج شهر را طی کردیم رسیدیم بزمین مسطحی که افواج پیاده و سواره و توپخانه در کمال نظم و آراستگی صف بسته ایستاده بودند ما و همراهان همانطور که سوار کالسکه بودیم بدو از جلو صف پیاده نظام گذشتیم این قشون موجود که امروز ساز میدهد در تحت فرماندهی جنرال (فلوران تین) حاکم نظامی شهر پاریس است جنرالها و صاحبمنصبان هر دسته در جلو باطالیان خود ایستاده سلام احترام دادند و موزیک بنوای ایران میزدند بعد از جلو توپخانه و سواره گذشتیم و مراجعت نموده آمدیم درب عمارتی پیاده شدیم از پله ها بالا رفته داخل بالکانی شدیم که مرد و زن زیادی از نجباً و محترمین فرانسه در آنجا بودند این عمارت را تمام از چوب و تخته در نهایت قشنگی ساخته اند و نگاه بهمین میدان و عرصه میکند که قشون

بعد از گردش کامل مراجعت بشهر پاریس کرده بمنزل خودمان آمدیم جناب مسیولوبه رئیس جمهوری که از قضیه امروز آگاه شده بودند لدی الورود بدیدن ما آمده از صحت و سلامت ما که بحمد الله تعالی در مملکت فرانسه آسیبی نرسیده و رفع چنین خطری عظیم از ما شده است خیلی اظهار خوشوقتی کردند و از قوت قلوب ما که ترك مسافرت خود را بوسایل نکرديم خیلی تمجید و اظهار مسرت نمودند ما هم شکر و حمد الهی را بجا آوردیم و از مهربانی ایشان اظهار امتنان کردیم پس از ساعتی معودت نمودند بعد از وزیر هایون و ناصر خاقان جو یا شدیم که امروز کجا هستند عرض کردند که آنها صبح وقت سواری مادر منزل خودشان مشغول بلك نویسی روز نامه سفر بوده و بعد که تفصیل این واقعه را شنیده متوحشاً از عقب ما بوسایل آمده و هنوز برنگشته اند در بین این صحبت بودیم که هر دو از راه رسیده بحضور آمدند و از قراریکه وزیر هایون عرض کرد بعد از شنیدن واقعه سراسیمه باراه آهن بوسایل رفته و وقتی با آنجا رسیده اند که ما نیمساعت قبل از آن مراجعت بشهر کرده بودیم دوباره باراه آهن برگشته و اینک بحضور رسیده اند در این اثنا روز نامه های امروز که از چاپ در آمده بود رسید ندیم السلطان را فرمودیم ترجمه کرد از حالات این خیبت شرحی نوشته بودند معلوم شد بعد از آنکه ما بطرف ورسایل رفته ایم و او را دستگیر کرده به محبس برده اند و در آنجا استنطاقات و تحقیقات لازمه از او نموده معلوم شد اسمش (فرانسواسالن) و از اهل فرانسه و از فرقه آثار شیست است و جوانی است بسن بیست و چهار سال عکس او را هم آورده بودند و دیدیم خیلی رؤیت کثیف منحوسی دارد و از قراریکه گفتند حالت جنونی در او مشاهده میشود و هرچه از او تحقیقات مینابند که چرا مرتکب این عمل شده است جواب درستی نمیدهد و تا حالا علت باطنی را بروز نداده به عین السلطنه سپردیم هرچه تحقیقات پاپس درباره او شد را پورت آنرا بیاورند که در روز نامه خودمان درج کنیم بعد از آن وزیر دربار را خواسته قدری با او صحبت داشتیم و تمام مجلس امشب مذاکره از واقعات امروز بود و همه را بشکر و حمد باری تعالی گذرانیدیم شب آقا سید حسین روضه خوبی خواند بعد نماز خوانده شام خورده استراحت کردیم

— ﴿ روز جمعه ششم ربیع الثانی ﴾ —

امروز صبح که از خواب برخاستیم دستم قدری درد میکرد از قراریکه خبر رسید بامر کوچک اعلیحضرت مایکه انگلیس فوت شده است قبل از وقت قرار داده بودیم که به (وانسن) که در خارج شهر پاریس است برای سان قشون برویم جسرنال (آندزه) وزیر جنگ دولت

وسردار مكرم و ناصر الملك و موثق الدوله و مهندس الممالك و مشير الملك بودند رفتم بكار خانه (سور) گردش كاملی كرده وضع ساختن ظروف چینی و بختن گل آنها و ریختن و قالب كردن آنرا تماشا نمودیم ذو ظرف ممتاز قشنگ هم بجهت یادگار آمدن ما باینجا رئیس كار خانه قدیم نمود در اینجا خمر چینی دیدیم ساخته بودند بقدری بزرگ كه چهار نفر آدم توي آن میتوانستند بنشینند از وضع كارخانه و ترتیب ساختن ظروف و غیره كه الحق كمال صنعت و حسن تنبع را بكار برده اند و منتهای تحسین را دارو بسیار خوشمان آمد بعد از آن بیرون آمده سوار كالسگه شده بطرف ورسایل رفیم در جلو عمارت ورسایل دسته از فوج مهندسین باموزيك منتظر ورود ما بودند و بجهت شیوع واقعه هولناك امروز در پاریس كه خبر باینجا هم رسیده بود پابیس و عمله جات اداره بلدیة كمال مواظبت و مراقبت را داشتند كه مبادا دوباره چنین اتفاقی رخ دهد خلاصه وارد عمارت ورسایل شدیم این عمارت از ابنیه و آثار سلاطین قدیم فرانسه است مثل (لوی تریز) و (لوی كاترز) و غیره و غیره كه هر کدام چیزی بر اینجا افزوده اند و الحق بسیار عمارات عالی خوبی است حوضها و فواره های زیاد دارد این عمارات همیشه خاصه بسالطنت و دربار سلطنتی بوده ولی از وقتیکه بساط سلطنت از فرانسه برچیده شده و بنای دولت جمهوری شده است این عمارت هم عمومی گردیده و در حقیقت تفرج گاه عامه است و بدین سبب از آن رونق و صفای اول افتاده اما خیلی چیزهای خوب دارد كه تماشاائی و دیدنی است مثل پرده های صورت سلاطین و ملوكها و معشوقه های سلاطین و بعضی تصاویر جنگهای عمده كه در آن عهد واقع شده است بعد از ورود بعمارت مخصوص كه نهار حاضر كرده بودند در سر میز نشستیم مسیو دلکاسه وزیر امور خارجه و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و دكتر ادكالك و بعضی دیگر از ملتزمین در سر نهار ما بودند بعد از نهار بجناب اشرف صدر اعظم فرمودیم كه بواسطه تلگرافات عدیده بطهران و سایر بلاد ایران اطلاع بدهند كه امروز چنین قضیه روداده و الحمد لله تعالی بحسن خدمت وزیر دربار بخیر گذشت رفتند باطاق دیگر بامهندس الممالك و مشير الملك تلگرافات لازمه را نوشتند و دادند كه مخبره نمابند بعد از آن بگردش و تماشای اطاقها مشغول شدیم خیلی تابلو های گرانبهای و پرده های نفیس انظلی دیدیم بعد پابین آمده در باغ گردش كردیم گلکاریهای خوب شده و درختهای كاج را كه در دو طرف خیابانها غرس شده است همه را بشكل پیرامید (یعنی مخروطی) و بصورت گنبد سبزی بریده و تربیت كرده اند و فواره های حوضها هر يك بار تفاع بیست و پنج الی بیست و هشت ذرع جستن میكرد با كالسگه تمام باغ را گردش كردیم و لله الحمد خیلی خوش گذشت و هر وقت قضیه امروز را بخاطر می آوردیم كمال شكر گذار برا مینمودیم خلاصه

دربار را با او دیده و طبایعۀ رولور ده لوله را در دست او دیدند که در نهایت جلادت و رشادت از سرد که گرفته و از شدت خوشحالی و سرور طبایعۀ را تکان میدهد اسباب هیجان غریبی در میانۀ مردم شده یکدفعه فریاد آنها بلند شد که یولوشاه و یولوشاه (زندۀ باد پادشاه ایران) و بنا کردند فریاد خوشوقتی و شادمانی کردند و جماعتی رو بطرف این خبیث هجوم آوردند که او را از دست پاپس گرفته بکشند و همین جا قطعه قطعه نمایند اما چون در این گونه موارد باید پاپس بدقت تحقیقات تفیشات نماید که این شخص کیست و قصدش چیست آیا همدستی هم دارد یا منحصر بخود اوست و آیا تحریک کسی بوده است یا خیر که مبادا عقبۀ داشته باشد و من بعد هم فساد می نمایند لهذا پاپس بزودی او را از چشم مردم غایب کرده بردند در عمارت ما حبس کنند تا بعد چه شود و خود مادر حالتی که از این مهالکه و خطر باین بزرگی بفضل خداوند تعالی سلامت مستخلص شده بجای اینکه ضعف حال یا پزشکی خیالی هم رسانیده تا تصور مراجعت بمنزل نمایم بکالاسگه چی فرمودیم بدون معطلی رو بور سایل برود و راندیم ولی باید دانست که تمام مدت این واقعه آنقدر طولی نکشید و این مرد که چنان بعجله آمد که هیچکس ملتفت نشد جز وزیر دربار که الحق نان و نمک و حقوق تربیت ما حلاش باد بکمال جلادت و چابکی دست او را رد کرده خود را بطرف ما انداخت و حایل میانۀ او و ما شد و بعد مکرر آن خبیث خواست حال که دستش بمانیرسد خود وزیر دربار را بزند و در حقیقت وزیر دربار در این مقام از جان گذشته خود را فدای ما کرده بود ولی خداوند تعالی که همیشه امید ما بفضل و عنایت اوست هم ما و هم وزیر دربار را حفظ فرمود دیگر معلوم است در این حال چه خرمی و نشاطی از سلامت ما برای همه حاصل است جناب اشرف صدر اعظم هم که با ماست این واقعه را دیده معلوم است که ابتدا چه قدر متوحش شده و حالا تا چه درجه خوشوقت و مسرورند و شکر گذاری بدر گاه خدا می کنند که در شهر پاریس و اینهمه بعد مسافت بخاک ایران و مملکت خود مان لله الحمد هیچ آسیبی بمساروی نداد جنرال مهماندار که دیگر از شدت وجد و شغف خود داری نمی نمود و معلوم است در حالی که ما در مملکت فرانسه بیهمانی آمده ایم و مقصود دولت و ملت فرانسه همه تکریم ما و تهنۀ اسباب خوشی و راحت و سلامت ماست در پای تخت آنها چنین خطر عظیمی از ما گذشته و اسباب تأسف و ندامت برای آنها رخ نداد چه قدر شاگرد و مسرور میشوند خاصه این شخص که خودش مهماندار ماست و بسیار مرد خوبی است خلاصه رفیقیم بکنار رود خانه سن آجاکشتی حاضر کرده بودند سوار کشتی شدیم اشخاصی که در کشتی با ما بودند جناب اشرف صدر اعظم و (مسیو دلکاسه وزیر امور خارجه فرانسه) و وزیر دربار و جنرال پاران مهماندار و نظر آقای یمن السلطنه

پهلوی وزیر دربار بود سایر نوکرها هم در کالسگه های دیگر عقب سر ماسوار شده آمدند چون سابقاً بسمه الدوله وزیر مختار خودمان که در بلجیک اقامت دارد سپرده و فرمایش داده بودیم که چند قسم اتومبیل پیدا کرده بیاورد ابتیاع شود در این اثنا دم کالسگه آمده عرض کرد اتومبیلها حاضر است پرسیدیم کجاست عرض کرد در بیرون باغ جلو خیابان نگاه داشته از در باغچه که بیرون آمدیم توی کوچه برسم معمول زق و مرزد زیاد بجهت دیدن ما ایستاده بودند و هورا کشیدند ما هم جواب دادیم قدری که آمدیم خیابان دیگری است که می بیچند بطرف بوادبولن برود از پشت همین باغچه که عمارت منزل ما در آنجاست هنوز زیاد از صد قدم دور نشده بودیم که دیدیم یکطرف خیابان اتومبیلها را نگاه داشته اند چشم بطرف آنها انداخته تماشا میکردیم یکدفعه دیدیم صدای وزیر دربار بلند شده باشخصی گلو آویز گردیده است نگاه باینطرف نموده دیدیم شخص شقی خبیثی پهلوی کالسگه ما ایستاده یکدستش را بدم کالسگه ما که سرش باز بود گرفته و در دست دیگر طپانچه دارد و سرطپانچه را روی سینه ما گذارده میخواهد آتش بزند وزیر دربار در کمال جلالت و قوت بند دست او را گرفته فشار سخت داده دست این خبیث را از روی سینه ما رد کرده سرطپانچه را بهوا نگاه داشت و خودش هم برخاسته میانته ما و او حایل شد که اگر خدای نخواست تیر رها شود بما آسیبی نرسیده خودش هدف تیر شود و آن خبیث بدذات هرچه زور آورده و بادست دیگرش دست وزیر دربار را بستختی می فشرد که بلکه دست او را ول کند وزیر دربار در نهایت قوت قلب مانند شخص از جان گذشته دست او را از ما رد کرده مانع اقدام او بود این خبیث از سوؤ قصدی که برای ما داشت چون مأیوس شد طپانچه را طوری کشید که محاذی چانه وزیر دربار رسید و خواست آتش بدهد ولی حسن اتفاق این بود که در همان وهله اول وزیر دربار انگشت خودش را پشت پاشنه چقماق طپانچه انداخته بود که هرچه پاشنه را این خبیث می کشید و فشار میداد تیر در گرفت آخر پس از کشمکش و تقلائی زیاد وزیر دربار طوری دست او را بقوت فشار داد که طپانچه را ول کرده بدست وزیر دربار آمد و از عقب پلایسها که ولوسپید سوار بودند و مخصوص مواظبت حال ما هم روزمه همراهند و در این معرکه یکی از آنها خواسته بود بمجله برسد از ولوسپید زمین خورده بود خود را رسانیده از عقب یقه مرد که را گرفته کشید و او را زمین انداخته گرفت و نگاه داشت و ما با کمال قوت قاب که بفضل خدا داشتیم ابدآیم و وحشت نکردیم اما جناب اشرف صدراعظم و جنرال مهماندار از بابت حال ما خیلی مضطرب و متوحش شده بودند مردم شهر وزن و مرزد تماشاچی هم که از اول دیده بودند این مرد از میانته صف جده شده بطرف ما می آید خیال کرده بود ندکه دسته گلی یا عریضه میخواهد بماندهد و تیکه کشمکش و در آویختن وزیر

حضرت همراه بودند تماشاخانه بسیار خوبی است مثل این تماشاخانه هیچ جا ندیده بودیم در اغلب پرده ها شبیه سحر و جادو بود که انسان از مشاهده آن مات و متحیر میماند در اطاق بزرگی که از توی سن پیدا بود و نگاه میکردیم یکمرتبه دیدیم تمام اثاث الیت و مبل آن اطاق از میز و صندلی و گلدانهای بزرگ چینی که هر یک باندازه خمره ایست و ظروف و غیره هر چه بود بجز کت آمد مثل اینکه راه برود و با طرف آمد و شد مینمود در پرده دیگر شبیه دیو و انواع جانورهای عجیب درست کرده بودند که همه جاندار بودند و از یکطرف اطاق آمده بطرف دیگر میرفتند که کمال وحشت برای بیننده دست میداد بعد پرده دیگر بالا رفت باغ و بستانی دیده شد که مجسمه های زیادی پیاده و سواره توی باغ ثابت و بی حرکت ایستاده و جمعی در باغ بازی میکردند بقدر یکساعت طول کشید تا آنها که در باغ بودند در اطراف فواره بلندی که بارنفاع هشت نه ذرع میجست و متصل رنگ آب تغییر کرده گاهی قرمز و گاهی زرد و سبز و الوان مختلف دیگر میشد بازی کردند یکبار دیدیم تمام آن مجسمه ها که از سنگ مرمر سفید تراشیده و نصب کرده بودند بجز کت آمده راه افتادند و آدم شدند بلباسهای سفید و هان رنگ مجسمه و مقدار زیادی راه رفته بهیأتی دیگر ایستادند و باز مجسمه بی روح شدند دوباره بجز کت آمده در سر جای اول و بصورت اول خود مجسمه شدند که یک موی آنها دیگر حرکت نمیکرد بعد پرده افتاد رفتم در اطاق دیگر بستنی و شیرینی خورده مراجعت کردیم این دفعه که پرده بالا رفت تمام فضای سن عمارت و باغی بنظر آمد مثل بهشت و عمارت بلوری دیده شد که پله های زیاد داشت و تمام پله عمارت با چراغ الکتریک از زیر روشن بود و از بالای سن متصل ملائکه نازل میشدند که همه دخترهای خوشگل باد و بال قشنگ بودند که از آسمان زیر آمده روی پله های بلور می ایستادند تا تمام پله هارا گرفتند بعد از آن رئیس آنها که از همه خوشگلتر و خوش لباس تر بود آمد بالای سر آنها ایستاد و تمام این فرشتگان گاهی روی پله های بلور و گاهی در وسط هوا میرقصیدند خلاصه هر چه از تفصیل این تیاتر و مناظر غریبی که مینمودند بنویسم کم است بازی که تمام شده بمنزل آمد استراحت کردیم

— ﴿ روز پنجشنبه پنجم ربیع الثانی ﴾ —

امروز که ششم توفیق ما در پاریس است واقعه عجیب غریبی روداد که فضل خداوند تعالی شامل حال ما شده بخوشی برگذار نمودیم امروز مسیو (دلکاسه) وزیر خارجه فرانسه مارا به (و رسایل) دعوت کرده است و باید با آنجا برویم صبح عکاسی آمده چند قسم عکس مارا انداخت بعد خبر کردند کالسکه حاضر است آمدیم بائین سوار کالسکه شدیم در کالسکه جناب اشرف صدر اعظم پهلوی ما نشسته و وزیر دربار رو بروی ما و جنرال مهماندار رو بروی صدر اعظم

به هر يك على قدر مرتبه تعارف نموده و صحبت داشتيم بعد از رفتن سفرأ با جناب اشرف صدر اعظم هم مدتی صحبت داشته بعد آمدیم پائین وزیر هایون را بجهت دیدن انواع اتومبیل ها فرستادیم که بعض اقسام آن را خریداری کنیم رفت و بعد از ساعتی آمده تفصیل را عرض کرد کالسهگ حاضر کردند سوار شده با جناب اشرف صدر اعظم و جنرال پاران و بعضی دیگر از همراهان رفتیم به (انوالید) که مقبره ناپلیون اول در آنجاست وارد این محوطه که شدیم صاحبمنصبان و سر بزبان پیر و از کار مانده فرانسه که یا بعلت پیری یا بواسطه آسیبی که در جنگهای قدیم بانها رسیده از کار مانده و درحقیقت ناقص شده اند درسر قبر ناپلیون مجاورت دارند و دولت فرانسه بانها وظیفه میدهد و آنها بمنزله متولی و خدمه مقبره میباشند چند نفر کشیش هم در آنجا هستند که جلو آمده بودند مقبره ناپلیون که گنبد طلای مرتقی دارد در وسط این محوطه واقع است وارد آنجا که شدیم از چند پله پائین رفته داخل زیر زمین مانندی شدیم که قبر در آنجاست و پارچه سنگ ملخیت بسیار بزرگی که چندین ذرع عرض و طول و قطر آن می شود و الکساندر دوم امپراطور روسیه برای قبر ناپلیون فرستاده است روی قبر او نصب کرده اند از عظمت سنگ کمال تعجب است که چگونه آنرا از روسیه تا اینجا حمل و نقل نموده اند در مقابل سنگ هم مجسمه خود ناپلیون اول است که لباس نظامی پوشیده و ایستاده است و از قراریکه عرض کردند کلاه و لباسی که مجسمه پوشیده است همان لباس و کلاه خود خود ناپلیون است نزدیک آن رفته درست بدقت تماشا کردیم و چون قدری آنجا تاریک است صاحبمنصبان و سر بازان متوقف آنجا چراغها در دست داشتند و خوب بما نشان دادند از حالت این مجسمه و آثار این مقبره بخوبی پیداست که ناپلیون بسیار پادشاه بزرگ و مرد رشیدی بوده و مثل این است که هنوز زنده باشد قدری از حالات آن پادشاه در آنجا مذاکره و صحبت نموده فاتحه خوانده مراجعت ببالا و توی کلیسا کردیم و از طرف دیگر بیرون آمده رفتیم بجانب اکسپوزیسیون با کالسهگ وارد اکسپوزیسیون شده تادم گالری ماشین رفتیم پیاده شده آنجا قدری گردش کردیم پلیس مخفی و پلیس رسمی اطراف مارا احاطه کرده بودند اسیاب عکاسی و بعضی ماشین آلات و دوربین و غیره خریداری کرده مراجعت بمنزل نمودیم بقدری در آنجا هوا گرم و خفه بود که وقتی بیرون آمیم نفسی راحت کشیده سوار کالسهگ شده تا براه افتادیم که فریاد هورای مردم بلند شد بقدری فریاد کرده و اظهار مهربانی نمودند که حد نداشت در مراجعت بمنزل گردش کاهلی در خیابانهای پاریس نمودیم در ساعت هشت و نیم بعد از ظهر که شام خورده بودیم به تماشا خانه (شانله) رفتیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و موقوف الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملک و وزیر هایون و وکیل الدوله و امین

ارگهای خیلی بزرگ بجهت کلیساها ساخته و بمعرض فروش گذاشته اند بناصر هایون فرمودیم آن ارگها رازد صدای خیلی بلندی دارد بعد مراجعت بمنزل نمودیم الحمد لله خیلی خوش گذشت بعد از شام به (هیپدوم) رفتم جای غربی است يك محوطه بسیار وسیعی است که سقف زده اند و انقدر بزرگ است که عمله جات بازی اینجا از قراریکه گفتند بقدر ششصد نفر میشوند و سواز با اسب حرکت میکنند کالسکه و دور شگه هم بمناسبت بازی که بیرون می آورند داخل شده دور اینجا گردش مینماید و در وسط تختگاه بزرگی ساخته اند که بعضی از اجزاء بازی اینجا راه میروند و دور تا دور این محوطه را مرتبه بندی کرده صندلیهای زیاد گذاشته اند که تماشاگران می نشینند از جاه بازی که امشب شد یکبار این تختگاه باین عظمت که تخمیناً بیست ذرع در بیست ذرع عرض و طول آنست از جا بلند شده بهوارفت و از زیر زمین تختی دیگر همان عرض و طول بیرون آمد که روی آن افلا پنجاه نفر مرد و زن رقص میکردند و بازی مینمودند بالای سر آنها هم چادر پوشی بود که قوالان و بازیگران زیر آن چادر بودند تخت ثانی آمد بجای تخت اول فرار گرفت و مدتی بازی کردند بعد دوباره این تخت بزمن فرو رفته تختگاه اولی از هوا پائین آمده بجای خود قرار گرفت بقسمی که انسان کمال تعجب و حیرت را مینمود بعد شبیه حالات قیصره قدیم رم را در آوردند که سلاطین آن عهد بالباسهای قدیم میدان جنگ آمده و با مبارز خودشان با همان اسلحه و آلات حرب قدیم جنگها کردند و فتوحات نمودند و رفتند بعد سلاطین فرانسه از زمانی که فرانسه را گل می نایند تا ناپلیون اول با سردارها و رؤسای همان قسم ملبوس قدیم دسته بدسته پشت سرهم آمده میگذاشتند که همه شبیه بخود آنها بودند و حضار مجلس دست میزدند و هورا می کشیدند خلاصه خیلی مجلس عالی و تماشای غریب و عجیبی بود در آخر مجلس مراجعت بمنزل کرده استراحت نمودیم

— (روز چهارشنبه چهارم ربیع الثانی) —

امروز صبح که برخاستیم بعد از صرف جای وغیره باطاق دیگر رفتیم مسیو (کالازوفسکی) طبیب معروف چشم که بایران هم سفر کرده و بسیار طبیب خوبی است خواسته بودیم بحضور آمد از يك چشم ما قدری آب میامد گفتیم با آبدزدك دواي مختصری بچشم زد رفع شد و گفت الحمد لله تعالی چشم شما هیچ مرضی ندارد و در کمال سلامت است با او قدری صحبت داشتیم و مرخص شده رفت بعد همان دند انسانز صاحب خانه آمد دندانهای ما را اصلاح نمود و رفت پس از آن رفتیم پائین عکسهای متعدد انداختیم نهار را هم پائین خوردیم دو ساعت و نیم بعد از ظهر تمام سفرای خارجه مقیم پاریس بتوسط جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند

این قضیه فوت پادشاه ایتالیا مسافرت ما هم بچاك ابطالی موقوف خواهد شد و تغییرات کلی در ترتیب مسافرت ما روی میدهد تا چه پس آید بعد را چون خبر کرده بودیم که بیاغ وحش پاریس بروم کالسکه حاضر کردند سوار شده رفتم بیاغ وحش ناصر الملک و وزیر هایون و بین السلطنه و امین حضرت هم ملنزم رکاب بودند در جلو در رئیس باغ حاضر بود از کالسکه پیاده شده اغلب حیوانات دیدنی را تماشا کردیم من جمله سیرحوضی رفتم که شش هفت شیر دریائی در آنجا بود کله خیلی بزرگ گردی دارد و دندانهای بزرگ دست و پای عجیب و غریب دم آنها مثل ماهی است وقتی میدوند خیلی بدهیولا هستند بعد از آنجا بطویله اسبهای کوچک رفتم خود ما قدماً از این نوع اسبها داشتیم که مرحوم میرزا عبدالوهابخان نصیر الدوله برای ما فرستاده بود طویله اسبها را خیلی خوب و با کیزه ساخته و اسبهای کوچک را در کمال قشنگی سر آخورها بسته اند یک شتر مرغی دیدیم که بکالسکه کوچکی بسته بودند و دو نفر زن سوار آن بودند و میرفتند بعد سر قفس طیور رفتم مرغهای خوشرنگ قشنگ خوبی دیدیم که از همین جنس در باغ وحش کاون هم دیده بودیم بعد سر قفس کبوترها رفتم انواع و اقسام کبوترها دیده شد و از زن نوعها که معیر الممالک ب طهران آورده بود نیز در اینجا زیاد است بعد سوار کالسکه شدیم زوال پاران و ناصر الملک و وزیر هایون هم در کالسکه ما بودند تمام خیابانهای بوادو بولن و کاسکاد اطراف آنجا را گردش کرده از خیابان (آکاسیا) مراجعت بشهر نمودیم دیگر امشب بجائی نرفته در منزل شام خورده استراحت کردیم

(۰) — « (۰) : (روز سه شنبه سوم ربیع الثانی) : (۰) — « (۰)

امروز صبح چندین نفر عکاس آمده بقدریست قسم عکس از ما انداختند من جمله آن عکاس ریش سفید اسباب عکس (سینمو فتوگراف) را آورده بود در بین راه رفتن ما با همراهان اقسام مختلف عکس انداخت بعد جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و سایر نوکرها که بودند در حال بیرون آمدن از دالان عمارت عکس انداختند بعد از آن رفتم بسفارت ایران که منزل بین السلطنه است نهار را آنجا خوردیم بعد از نهار مراجعت بمنزل نموده پنج ساعت بعد از ظهر به گالری ماشین رفتم از بس جای مفصلی است شرح این گالری بنوشتن نمی آید اگر بخواهیم توضیح و تشریح آنرا بنائیم (متوی هفاد من کاغذ شود) قدری اسباب مختلفه و دور بین و بعضی ماشینهای خراب خریدیم جمعیت بقدری بود که نمی شد نفس کشید ولی پلیس زیادی که همراه بود راه را بجهت عبور و حرکت ما باز میکردند بجائی رفتم که

نمود و ترجمه کردند ماهم جوابی که لازم بود دادیم و اظهار خوشوقتی از دیدن اکتپو زیسیون نمودیم آنوقت براه افتاد: وارد گنبدی شدیم که گفتند جای کورس است که اسب دوانی میشود ارتفاع گنبد پنجاه ذرع تمام است که از بلور سقف زره اند و از قناریکه عرض کردند در زیر گنبد جای چهار صد اسب است و انواع و اقسام مجسمه ها در آنجا دیدیم بعد رفتیم به گالری که اسباب آنیکه (عتیقه) و اشیای قدیمه در آنجاست از قبیل بعضی مجسمه های کهنه و پاره اسبابهای کاپسای قدیم و جای استخران مرده های مقدسین از آنجا به ساکسیون ایران رفتیم (ساکسیون محلی است که یک قسمتی از امتعه را می چینند) مسیو کتباچی خان مباشر آنجاست و امتعه ایران را خوب ترتیب داده است نطق مفصلی عرض کرد که مهندس الممالک ترجمه نمود در مرتبه اول و دوم آنجا گردش کردیم فیروزه و قالیچه زیادی از امتعه ایران در آنجاست بعد از آنجا رفتیم بکنار رود خانه سن که از میان اکتپو زیسیون میگذرد و از آنجا رفتیم زیر برج ایفل این اول دفعه ایست که از نزدیک این برج معروف را دیده و از زیر آن میگذریم حقیقه بنای غربی است تماماً از آهن ساخته شده است و در زیر برج چمن و گلکاری خوبی کرده اند و صندلیهای زیاد در آنجاست که مردم می نشینند و دو آسانسر است که از دو طرف برج بالا میرود و متصل در کار است مردم را بالا برده و پائین می آورد از آنجا رفتیم بطرف کوچه متحرک که دور اکتپو زیسیون ساخته اند باید دانست که در اطراف و محوطه اکتپو زیسیون همه جا راه آهن کوچکی است که مردم سوار شده حرکت مینمایند و گردش میکنند در بالای خط راه آهن هم یک کوچه متحرکی تعبیه کرده اند که زمین آن از تخته است و شخص که روی آن تخته رفت خود تخته متصل میرود و انسان بی زحمت قدم طی راه میکند تا بهر نقطه که رسید و خواست از کوچه خارج شود میلیهای چوبی است که دست خود را با آن محکم گرفته از کوچه متحرک پای خود را بیرون میگذارد و میرود کوچه متحرک هم دو تا پهلوئی یکدیگر است که یکی حرکتش سریع تر و یکی بطی تر و آرام تر است که شخص بهر کدام بخواهد داخل میشود یکدوره اکتپو زیسیون را بکوچه متحرک گشتیم فرمودیم عکسی در آنجا عکاسباشی از ما برداشت بعد از آن بمنزل مراجعت نمودیم جناب اشرف صدر اعظم عرض کردند مسیو (دلکاسه) وزیر امور خارجه فرانسه آمده است ما را ملاقات نماید گفتیم بحضور آمدند و رسماً خبر فوت پادشاه ایتالیا را بما دادند ماهم خیلی اظهار تأسف نمودیم و بدین ملاحظه چند روزی دولت فرانسه عزادار است و مهمانیهای رسمی ماهم موکول ببعد از انقضای این عزاداری سفرای دول هم که میبایستی بحضور ما بیایند موقوف ببعد شد ماهم همینطور قبول کردیم و مسیو (دلکاسه) رفتند حالا بواسطه

المساق که این دو ایالت بتصرف آن دولت در آمده است پارچه طور سیاه بر روی آن دو انداخته تا امروز که متجاوز از سی سال گذشته است بحالت عزاداری آنها بنظر مردم میرسانند چون این میدان تقریباً در وسط شهر پاریس واقع شده اغلب مردم ناچار همه روزه باید از اینجا مکرر عبور و مرور نمایند و این حالت را ملاحظه کنند که هیچ وقت فراموش ننمایند و دیگر بقدری چراغ در سطح این میدان نصب کرده اند که شب هم مثل روز روشن است این میدان در ابتدای خیابان شانزلیزه واقع است و خیابان مزبور منتهی به (آژک تریبونف) میشود و در مناره سنگی مصر تفصیل فتوحات ناپلیون اول را مرقوم و منقور نموده اند خلاصه بعد از این گردش مفصل که رفع خستگی مسافرت را مینمود مراجعت بمنزل کرده شب را شام خورده استراحت نمودیم

— ﴿ روز دو شنبه دویم ربیع الثانی ﴾ —

امروز صبح از خواب برخاسته جای ونهار غلیانی صرف نموده به بالکن عمارت خود مان که بطرف بواد و بولن نگاه میکنند آمده راه میرفتیم و تماشا میکردیم ندیم السلطان هم روزنامه میخواند و ترجمه میکرد در این بین مسیو (لمر) که او را بجهت دستورالعمل بیانوار نگاه خواسته بودیم بحضور آمده عرض کرده تازه واقف شده است برسیدیم چیست عرض کرد که پادشاه ایتالیا را کشته اند خیلی اسباب تعجب شد که چه واقع شده است جناب اشرف صدر اعظم را بامیرزا ملکمخان نظام الدوله خواستیم بحضور آمدند مطالب را تحقیق نمودیم معلوم شد صدق است و تفصیل واقعه این بوده است که اعلیحضرت هوامبرت پادشاه ایتالیا در موقعی که شاگردهای مدارس را بحضور خواسته است یک نفر از آنها بواسطه خیانت فطرت باطبا بجه مرتکب این کار زشت ناپسند گردیده است فوراً فرمودیم نظام الدوله از طرف ما بسفارت ایتالیا رفته تبلیغ تسلیت تمزیت نماید بعد از آن کلنل فرانسه را که مأمور شده است بچین رود و رئیس گنارد مخصوص ماست خواستیم بحضور آمد بعضی تحقیقات در باب چین و جغرافی آنجاها نمودیم و مرخص شد بعد مسیو (سیمون) باغبان باشی خود ما را که بیاریس آمده است خواسته سفارش دادیم بعضی تخم نمونه گلهارا باران بیاورد آنوقت نهار خورده بعد از نهار گفتیم کالگه حاضر نمودند سوار شده با کسپو زیسیون رفتیم در بزرگ اکسپوزیسیون که رسیدیم وزیر تجارت و وزیر مالیه فرانسه و رئیس اکسپوزیسیون حاضر بودند کالگه ما از آنها رد شد بعد جنرال پاران رئیس مهماندار ها بکالگه پی گفت برگشت بطرف آنها رئیس اکسپو زیسیون نطق مفصلی در تهنیت ورود ما به اکسپو زیسیون

قدری گردش کردیم چند نفر عکاس که بنوسط صنایع السلطنه آمده بودند عکس ما را انداختند این باغچه اگرچه کوچک است اما بسیار ممتاز و مصفی است بعد مراجعت باطاقها نموده يك نفر جواهری آمده بود بعضی جواهرات از او ابدیاع کردیم بعد نهار خورده در سر نهار ندیم السلطان روز ناجات پاریس را برای میخواند و ترجمه آنرا بعرض میرسانید پس از نهار قصد گردش در شهر و کوچهها و خیابانها را داشتیم فرستادیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و وزیر هایون و عین السلطنه و ژنرال مهماندار را حاضر کردند باتفاق آنها سوار شده رفتیم بگردش از طرف بواد و بوان و جاده (سورن) که دریاچه های طبیعی نمای خرب در آنجا درست کرده و اطرافرا گلنکارهای ممتاز نموده اند گذشتیم و بطرف (کاسکاد) که آبشار طبیعی نما در آنجا ساخته اند رفته از کنار قهوه خانه آنجا عبور کردیم که بنائی است در نهایت ظرافت و خوشگلی و عصرها یکدسته مطرب و سازنده مجارستانی در جلو آنجا ساز میزنند و مرد وزنی با کاسکه و درشکه از شهر پاریس باین قهوه خانه آمده گردش کرده انواع مشروبات صرف نموده میروند و تفرج مینمایند بعد از پارك (نسی) گذشتیم این پارك قدیمی و متصل بشهر پاریس و جای بسیار خوب و باصفاست انواع و اقسام گلها دارد و اطفال خورد سال با مادرها و دایه ها یشان با اینجا آمده روی چنهای سبز باغ میدوند و گردش میکنند اما بطوری منظم است که دست بيك شاخه گل نمیزنند صندلیهای زیاد در اینجا هست که هر کس روی آنها نشسته بعضی زنها پارچه در دست دارند میدوزند بعضی دیگر بارفقای خود نشسته صحبت میدارند وضع آزادی و عالم خوشی دارند از اینجا رفتیم بطرف (آرک تریونف) و خیابان (مالازر) و میدان (مادان) و (پاله روبل) و (پلاس دولان کرد) که میدانی بسیار وسیع و تقریباً دو برابر میدان توبخانه طهران است و در وسط آن میلی است از يك پارچه سنگ خیلی مرتفع و چهار پهلوئی که ناپلیون اول بعد از فتح مصر از آنجا بیاریس آورده و در اینجا نصب کرده است و آنوقت که راه آهن واسباب سهولت حمل و نقل تا این درجه نبوده تعجب است که چه گونه این سنگ باین عظمت را تا اینجا باین سلامت رسانیده اند دیگر حوضها و فوارهها در این میدان است که تمام فواره های وسط حوضها مجسمه انسان و حیوانات از قبیل اسب و شیر و غیره و غیره است باندازه جسم یا بزرگتر به اشکال و هیئتهای مختلف که آب از دهن یا گوش و چشم آنها فوران نموده بحوضها میریزد و در اطراف این میدان یعنی دورا دور این میل یا ماره فتح مصر مجسمه های انسان است که روی پایهای سنگ بزرگ نصب کرده اند و هر مجسمه باسم یکی از ایالات دولت فرانسه نامیده میشود و دو مجسمه از این مجسمات که بنام دویالات (الزاس) و (لرن) بوده است بعد از فتح دولت

خیلی عاقل و ملایم و پخته هستند بعد از صرف جای وعصرانه با اتفاق جناب رئیس جمهوری به اطاق مادام لوبه (زوجه ایشان) رفته ایشانرا ملاقات کردیم خیلی زن محترم مهربانی هستند بعد از مقداری صحبت از کنتر کسوپل و خوبی آب آنجا که بمانفعت کرده و اینکه در خاک فرانسه از هر جهت بمانخوش گذشته است برخاستیم و با ایشان وداع کرده جناب رئیس جمهوری تا پای پله مارا مشایعت نمودند مراجعت بمنزل کردیم و برای رفع خستگی دیگر امروز بجای ترفییم بعد از غروب با وزیر دربار و میرزا ابراهیمخان دکترا پسر مرحوم میرزا ابوالحسن حکیمباشی (که سابقاً نوشتیم در پاریس مشغول تحصیل علم طب و خیلی خوب ترقی کرده است) گردش مختصری نموده مراجعت بمنزل کردیم وزیر همیون را خواسته روز نامه امروز را فرمودیم نوشت بعد شام خورده استراحت کردیم

— (روز یکشنبه غره شهر ربیع الثانی) —

امروز صبح که خواب برخاستیم در اطاقهای عمارت قدری راه رفته گردش کرده بجلو بالکن عمارت که منظر آن بنجایان بود او بولن است آمدیم بسیار منظر خوبی دارد در خیابان متصل کالسکه و درسگه و اتومبیل در حرکت است دیشب باران کاملی بارید امروز هوا خیلی خورشید بین السلطه عرض میکرد در این چند روز گذشته بطوری هوای پاریس گرم شده بود که پانصد اسب از گرما در کرچه ها تلف شد و خیلی مردم از گرما صدمه وارد آمد امروز الحمد لله تعالی هوا یکدفعه خوب وخنک شده است این عمارت که منزل ماست عمارت کوچکیست سه مرتبه در وسط باغ کوچکی واقعست و شخص دند انسانزی که پدر اودند انسانز ناپایون سوم بوده است بنا کرده و خیلی بوضع فشنگ و مقبول ساخته شده است راه پله ان تماماً از سنگهای الوان و دیوار اطاقها از پارچه های ابریشمی لیموئی و چهره خیلی ممتاز است که هر اطاقی بارنگ پرده و مبیل ان یک رنگت و دولت فرانسه اینجا برای ا کسپو زیسیون از دند انسانز صاحب آجاره نموده که هر پادشاهی جهت دیدن ا کسپو زیسیون بیاید و مهمان دولت فرانسه باشد در اینجا منزل میدهند چنانکه چند روز قبل از این هم اعما حضرت پادشاه سود و نروژ در اینجا منزل داشته اند و بعد از رفتن ایشان ما آمده ایم شخص دند انسانز راهم بجهت اصلاح دندانهای ما فردا با و روند ملاقات شود در این عمارت فقط وزیر دربار و امین حضرت و مونتق الملک و بعضی از پیشخدمتها منزل دارند جناب اشرف صدر اعظم و سایر وزرا و نوکرهای ما در عمارت دیگری که پهلوئی این باغ و یک کوچه فاصله است منزل داده اند و در ب کوچکی از این باغ به آن کرچه است که راه آمد و شد آنها نزدیک است از بالا پائین آمده توی باغچه (قدری)

بالا هم منازل و مساکن مردم است که یا ملکی یا کرایه ایست ولی غالباً اجاره میشود و از هر
اطاقی یکی دو در بکوچه است و وضع عمارات فرنگستان برخلاف ایران است فضای هر خانه و
عمارت منحصر بکوچه و خیابان است در داخله منازل محل تفریح و تفریحی ندارد مگر متمولین
که باریک و باغ و حیاط مخصوص هم از خود دارند خلاصه از میدان (شاتادون) گذشته به
کوچه (به پین بر) رسیدیم و از آنجا به (بولوار هوسمان) که خیابان بزرگ معروفی در
پاریس است رسیده عبور کردیم و با جناب رئیس جمهوری صحبت میداشتیم زنها از اطراف
معاشر بشاد مانی ورود ما متصل دستمالها تکان داده دسته های گل بکالسکه ما میریختند و ما
مراسم مهربانی و تهنیت آنها را جواب میدادیم و اظهار خشنودی میکردیم همه جا بهمین طور
رفته تا از پهلوی (آرک تریونف) گذشتیم که بنائی بسیار عالی و عبارت از دروازه نصرتی
است که ناپلیون اول امپراطور فرانسه بنا کرده با قشون فاتح خود از آن دروازه وارد شهر
پاریس شده است بعد از آن داخل خیابان (بودابولون) شده نزدیک بمنزلی که بجهت مامعین
نموده اند رسیدیم اینجا از دحام غربی بود و یکدسته موزیک سلام ایرانی مینواخت و مردم
فریاد میکردند (زنده باد پادشاه ایران و ملت ایران و مملکت فرانسه) حقیقه بقدری دولت و
ملت فرانسه خوب و از روی مهربانی و شوق خاطر امروز از ما پذیرائی کردند که هیچوقت
فراموش نخواهد شد بانفاق جناب رئیس جمهوری وارد باغچه عمارت منزلگاه گردیده از
آنجا داخل اطاقها شدیم جناب رئیس تابالای پله آمده اطاق و منزل مخصوص ما را معرفی کرده
و با ما وداع نموده بمنزل خوشان مراجعت کردند بقدری از خستگی حرکت و گرمای راه
استراحت نموده بعد از نیم ساعت مصمم باز دید جناب رئیس جمهوری شدیم کالسکه خواسته
سوار شدیم جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار و ژنرال پاون همماندار و سردار کل و
وموثق الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملک و وزیر هایون و سردار مکرم و مهندس الممالک
هم در رکاب بودند از خیابان (بودابولون) (وشانز الیزه) معروف گذشتیم هر قدر از صفا
و پاکیزگی اینجاها بنویسیم کم است وارد عمارت دولتی (الیزه) شدیم که این خیابان با اسم این
عمارت مرسوم است یکفوج پیاده نظام در کمال آراستگی با دسته موزیک خود شان در
جلو عمارت ایستاده سلام ایرانی زدند بعضی از صاحبمنصبان جلو عمارت باستقبال آمده بودند
جناب رئیس جمهوری هم خود شان یا بعضی دیگر در سر پله حاضر بودند با ایشان دست داده
وارد سالون بزرگی شدیم عمارت الیزه قدیمی است و بسیار منقح و ممتاز ساخته شده است
قدری نشسته بارئیس جمهوری صحبت و مذاکره زیادی از مهر بانیها و پذیرایشهای امروز که
خود شان و دولت و ملت فرانسه نسبت بما نموده بودند داشتیم مسیو (لوبه) مردی معمر و

اشرف صدر اعظم و بعد وزیر دربار و سایرین را معرفی کردیم ایشان هم باهريك از وزیران و ملتزمین مادست داده تعارف کردند و زرای مختار ما هم مثل میرزا ملکمخان نظام الدوله وزیر مختار مقیم رم و قوام السلطنه وزیر مختار ویننه و فریدون خان پسر نظام الدوله و مسیو کتایچی خان که سابقاً در ایران بود و حالا رئیس ا کسپو زیسون قسمت ایرانی است در گیار بحضور رسیدند بعد از آن باتفاق جناب رئیس جمهوری به سالون مخصوص گیار آمده قدری نشستیم هوا خیلی گرم بود برخاسته بیرون آمدیم کالسگه های دولتی حاضر بود ما و رئیس جمهوری در یک کالسگه رو بازی سوار شدیم یکدسته سواره نظامی زره پوش خیلی مجال اطراف کالسگه ما را احاطه کرده رو براه نهادیم سایر همراهان و ملتزمین هم در کالسگه های دیگر از عقب سرمایه آمدند در فضای خیابان و معبر بقدری جمعیت بود که حساب نداشت و متصل صدای ویولوشاه (و بولو پرس) (یعنی زنده بادشاه و زنده باد ایران) از زن و مرد بگوش ما میرسید و کلاه های خود را برداشته تعارف میکردند و ما هم جواب میدادیم در و دیوار متن و حواشی معبرها مملو از جمعیت تماشاچی بود اما شهر پاریس الحق بسیار شهر مزین قشنگی است عمارات غالباً شش و هفت الی هشت مرتبه است و جاه عمارات از پائین تا بالا همه با سنگ تراش ساخته شده رنگ سنگها خاکستری مایل بسفیدی است و در سردرها و ستونها و بالای عمارات حجاریهای خوب از اشکال انسان و حیوان و گل و بوته بوضعیهای خوب و خوش نموده اند زمین کوچه و خیابان بر سه قسمت است وسط خیابان که کالسگه رواست زمین را با نخته فرش کرده و روی آنرا قبر اند و نموده اند که هم سخت و هم ملایم است که صدای کالسگه اذیت نمیکند و راحت می رود و طرف کوچه هم پیاده رواست با سنگهای تراشیده خیلی صاف فرش نموده اند که در نهایت خوشی و راحت مردم عبور و مرور مینمایند و فاصله مابین خیابان وسط و راهروهای طرفین را از دو جانب درختهای چنار سایه افکن کاشته اند که در دو چیز با جنس چنارهای ایران قدری فرق دارد یکی شاخه این چنارها سیاه رنگ و دیگر برگش از برگ چنارهای ایران کوچک تر است و در فاصله مابین اشجار چراغهای گداز و الکتريك نصب کرده اند که شبها روشن میشود در مرتبه اول عمارات که مساری سطح کوچه و خیابان است تماماً دکا کین و مخازن است یا قهوه خانه یا ستوران یا هوتل که درها و پنجره های آن بخوابان باز میشود و آئینه های بی حیوة یکبارچه خیلی بزرگ گذارده اند نظوری که از داخل خارج را و از خارج داخل را در نهایت خوبی میتوان دید منتها هر دکان یا هوتلی که نخواهند از بیرون دیده شود از داخل تور سفیدی چنانکه در ایران هم تازه رسم شده است روی شیشه های آینه که از داخل خارج را می بینند اما از خارج داخل دیده نمی شود مرتبه

رکف ربه قونسول فرانسه مقیم وزارت خارجه (بارون رژو) از طرف وزارت خارجه بحضور آمدند بین السلطنه وزیر مختار ما آنها را معرفی کرد و نسبت به ریک اظهار التفات فرمودیم ژنرال (پاران از طرف دولت فرانسه و ریاست جمهوری بتریک ورود ما را تبلیغ و اظهار نمود و ما از ترنی که بکرایه داشتیم نقل و تحویل به ترق مخصوصی که دولت فرانسه فرستاده است نمودیم نهار را در اینجا صرف کرده در واگون مخصوص ریاست جمهوری سوار شدیم و ترن با کمال سرعت حرکت کرد تا امروز حرکت ترن راه آهن را باین سرعت ندیده بودیم چون تا بحال بمیل و اختیار ما حرکت میکرد و امروز باید در ساعت معین مخصوص وارد پاریس بشویم این است که بعجله می رود تقریباً ساعتی دوازده الی چهارده فرسنگ طی مسافت میشود خاک فرانسه هم مثل خاک المان و بلژیک خیلی معور و سبز و خرم اما هوا امروز قدری گرمتر است بشهر پاریس که قدری نزدیک شدیم برج ایفل از دور نمایان شد که در نهایت عظمت و ارتفاع از مسافتی بعید پدیدار است در واگون مخصوص ما جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار و سردار کل و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملک و سردار مکرم و وزیر هایون و وکیل الدوله و مهندس الممالک و ناصر السلطنه بودند بابتدای آبادی شهر پاریس که رسیدیم از دور عمارات مرتفع باشکوه زیادی دیده شد که علامت عظمت شهر بود و راه آهن گاهی از زیر و بالا میگذشت و اهالی شهر در و پنجره عمارات و مناظر راهها را باز کرده دستمال تکان میدادند و ما هم از پنجره های واگون با اشاره و حرکت دست تعارفات آنها را جواب میدادیم و ترن در اینوقت قدری آهسته میرفت در سرسه ساعت و ربع بعد از ظهر رسیدیم بگزار شهر پاریس که خیلی گدار بزرگ طولانی است در وسط گدار جناب مسیولو به رئیس جمهوری دولت فرانسه با سایر وزرا و رؤسای ادارات دولتی ایستاده ورود ما را منتظر بودند ترن که بمحاذی ایشان رسید ایستاد و ما از واگون پیاده شده جلوی پله ترن که پابزمین گذاردیم جناب رئیس جمهوری جلو آمده دست دادند و از ورود ما اظهار بشاشت نمودند ما از ملاقات ایشان و ورود بیای تحت دولت فرانسه اظهار خوش وقتی و مسرت نمودیم جناب رئیس وزرا و رجال دولت فرانسه را که اسامی ایشان از قرار ذیل است بما معرفی کردند و ما نسبت بهر کدام علی قدر مراتبهم تعارف نمودیم (مسیو والاک روسو رئیس دارالشوری و وزرا) (مسیو لکاسه وزیر امور خارجه) (ژرال داود شانسلیه بزرگ لژیون دوزر) (جنرال اندره وزیر جنگ) (مسیو کروزی وزیر تشریفات) (مسیو والک وزیر علوم) (مسیو سولار رئیس برنو کر) (جنرال بروزه حاکم شهر پاریس) (مسیو کم باریو سکرتر ژنرال رئیس جمهوری) (مسیو کاورار رئیس نظمیه) (مسیو لین رئیس پلیس) بعد از معرفی ایشان ما هم ابتدا جناب

بنظر مان زیادتر آمد میتوان گفت که خانه بخانه و آبادی به آبادی متصل است و چون تمام اهل این مملکت صنعتگر و پیشه ور هستند این است که کار خانجات صنایع خیلی زیاد است و يك كف زمین بی حاصل دیده نمیشود نزدیک غروب رسیدیم بشهر (شارل روا) در این ایالت سیصد هزار نفر عماله کار میکنند و جمعیت سکنه شهر بدست و پنجهزار نفر است روزی چهارصد ترق راه آهن از این شهر می گذرد که دو بیست ترن تجارتی است که اقشه و امتعه حمل و نقل می کنند و دو بیست ترق حمل مسافر مینماید ما که بگاری راه آهن وارد شدیم حاکم بلدی و حاکم نظامی شهر با تمام کدخدایان و اشراف و اعیان شهر و دو فوج سرباز و دودسته موزیکانچی و جمعیت زیادی از مردم متفرقه در گار حاضر بودند و کمال توقیر و احترام را بجا آوردند از طرف ماهم نسبت بهريك بترجمی ناصر الملک اظهار التفات شد از احوال اعلی حضرت پادشاه بلژیک پرسیدیم و از خبر سلامت ایشان مشعوف شدیم قشون بلژیک را خیلی آراسته و منظم دیدیم و بعد از یکساعت توقف در گار حرکت کرده بطرف سرحد فرانسه عزیمت نمودیم يك ساعت و نیم از شب گذشته قریب بنقطه سرحدی بلژیک و فرانسه رسیده متوقف شدیم باران شدیدی می بارید در همانجا شام خورده استراحت کردیم

— ﴿ روز شنبه سلخ ربیع الاول ﴾ —

امروز صبح که از خواب برخاستیم هوا صاف و آفتاب و خیلی باطراوت بود برخلاف دیشب که متصل رعد و برق و باران شدید در کار بود هنوز ترن ایستاده بود و در خاک بلژیک بودیم دیشب جناب اشرف صدر اعظم باتلگراف به یمین السلطنه و مهماندارهای فرانسه که در سرحد فرانسه آمده اند اطلاع داده بودند که امروز قبل از ظهر ما وارد خاک فرانسه میشویم و آنها هم در نقطه سرحدی منتظر ورود ما بودند ما لباس رسمی پوشیده نشان و حمایل (اژیون دونور) را بپوشیدیم همراهان هم لباس رسمی پوشیده حاضر حرکت شدیم ترق براه افتاد بقدر نیمساعت فاصله به (ژومون) که اول خاک فرانسه است رسیدیم مسیو (سوهار) وزیر مختار فرانسه در طهران که سابقاً در کنتر کسویل آمده بحضور رسید حالا با مهماندارهای فرانسه باینجا آمده با سایر مهمانداران که اسامی آنها از اینقرار است حاضر بودند (ژرال پاران) سر کرده دسته شانزدهم پیاده نظام رئیس مهمانداران (دکتر شنیدر طیب معروف هم که سابقاً در طهران بود و حالا جز و مهماندارها آمده است) (کلنل سیلوست اجودان جناب مسیولو به رئیس جمهوری) (کاندان لقای اجودان وزیر جنگ) (کاپتن) (برم هم) از دسته اول سواره آهن پوشان) (کاپتن سوره از دسته شصت و پنجم پیاده نظام) (مسیو

بعد سوار کالسگه شده بمنزل آمدیم برسم معمول اول شب شام خورده نامدنی هم از جلو
بالکن تماشای شهر و جمعیت مردم رامی کردیم بعد استراحت نمودیم

— ﴿ روز جمعه بیست و نهم شهر ربیع الاول ﴾ —

امروز صبح که از خواب برخاستیم باز فرمودیم کالسگه حاضر نمایند برویم شهر را گردش
کنیم چرا که بعد از ظهر باید حرکت نمود و رفت و حیف است که این شهر را کاملاً سیاحت
نکرده باشیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و موق الدوله و وزیر همایون و مؤید السلطنه
همراه ما بودند مدتی با کالسگه رقتیم تا از شهر خارج شدیم نزدیک باستانی توپهای زیادی
دیدیم که خارج شهر گذاشته اند دولت المان استحکامات و قلعه جات معتبر نظامی در این شهر
دارد باقشون مستعد قابلی که هر وقت لازم شود فوراً حاضر حرکت هستند بعد از گردش
کامل بد کانی آمده قدری ساعت و غیره خریدیم بعد بمنزل آمده نهار خودریم امروز هم
حالت جناب اشرف صدر اعظم کسالت دارد چو باید برویم ناچار حاضر حرکت شدیم و
یکساعت بوقت مانده برای تماشای کلیسای بزرگ که قبل از وقت خبر کرده بودیم به آنجا
رقتیم الحق بنای خیلی عظیمی است کشیش بزرگ و سایر کشیشانی که خدمه و معتکفین این
کلیسا هستند همه دم در با آداب احترام حاضر بودند تمام کلیسا را گردش کردیم قبور
معارف و معتبرین زیاد از سلاطین و رؤسأ مذهب و غیر هم در این کلیسا است که مجسمه آنها
را بهیئت خوابیده باسنگ مرمر در نهایت امتیاز ساخته روی قبر آنها خوابانیده اند ارتفاع
سقف این کلیسا بقدری است که اگر شخص بخواهد طاق آنرا نگاه کند قطعاً کلاه از سرش
می افتد بعد از گردش کامل بیرون آمده بگمار راه آهن که خیلی نزدیک باینجاست رقتیم
بهمان ترن خود مان که تا اینجا سوار بودیم نشسته منتظر حرکت شدیم دو ساعت بعد از
ظهر براه افتاده از صحراهای سبز و خرم و جنگلهای سرو و کاج و آبادیهای بزرگ عمده
خیلی گذشتیم المان بسیار مملکت آبادی است چند ساعت که رقتیم رسیدیم بخاك بازيك
چونکه باید از يك گوشه خاك بازيك عبور کرده داخل خاك فرانسه شویم در سر حد بازيك
با آنکه غیر رسمی وارد شدیم معهدایك مقداری سر باز و یکدسته موزيك نظامی باحکومت
بلدیه جهت احترام ورود مادر سرحد حاضر کرده بودند در آنجا توقف زیادی نشد همینقدر
اظهار التفاتی با آنها نموده روانه شدیم چندین ساعت در خاك بازيك راه می پیمودیم که تماماً
یا معدن زغال سنگ یا معدن آهن و کارخانهای خیلی بزرگ پهلوی هر معدنی است که بسهولت
آهن را از معدن استخراج مینمایند آبادی مملکت بازيك از سایر ممالک فرنگ که تا اینجا دیده ایم

در پای عمارت حاضر شده موزیک بزنند خلاصه با کالسکه رفته ابتدا از زیر پل راه آهنها گذشتیم در کنار رود خانه (رن) سیروسیاحت کامل نموده از طرف دیگر که باغ وحش می رود با نجار سید پیاده شدیم و در باغ وحش گردش مفصلی کرده و حوش و طیوری که دیدیم اجمالا از اینقرا است (شتر مرغهای زیاد) (موش بزرگ که از طرف استرالیا می آورند و بقدر گربه کوچک است) (خرس سفید) (دوشامپانزده) که یکنوع میمون خیلی بزرگی است که از طرف هند وستان آورده اند (مرغ های کوچک و بزرگ بانواع مختلف) (اقسام طوطها) (ارغالی) (یکنوع بزی دیدیم که به بزرگی الاغ بود) (پلنگ سیاه که تا امروز ندیده بودیم و خیلی تماشا داشت از جنس پلنگهای معمولی قدری کوچکتر است و جز سیاهی رنگی در بدنش نیست) (یک نوع مرغی دیدیم از جنس طوطی بود و نکی داشت که بقدر یکوجب بود) در بین گردش و تماشا یککدفه ملتفت شدیم که وزیر دربار متوحش است و اطراف مارا با وزیر هایون ود کتر خلیل خان مواظبت دارند و یک مرد کوتاه قد بدترکیب کشینی در اطراف ما مواظب است که خود را بنا نزدیک کند و یکدستش هم متصل در جیب شلوارش پنهان است مثل اینکه میخواهد حره بیرون بیاورد خیلی مرد بد قیافه منحوس بنظر مان آمد بجناب اشرف صدر اعظم گفتیم پلیس وغیره را ملتفت کردند از اطراف ما حراست و مواظبت نمودند و ما زیاد توقف نمودند و بطرف بیرون روانه شدیم وزیر دربار با وزیر هایون متصل دو طرف مارا گرفته بودند و این مرد که از زیر دست آنها میخواست خودش را بنا نزدیک نماید این بود که فضل خدا شامل شده زودتر از در باغ بیرون رفتیم و خود مان را بکالسکه رسانیده باجناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار سوار شده بکالسکه چی گفتیم زودتر برود از طرف بالای شهر سیاحت و گردش کنیم از خیابان بزرگی که خیلی طولانی است با کالسکه عبور کردیم طرفین خیابان درختهای چنار خیلی قوی داشت که موزون و منظم کاشته بودند در اینجا ولو سید بار کشی دیدیم که شخصی سوار آن بود و بار حمل می کرد در خط این خیابان سه مجسمه خیلی بزرگ دیدیم که یکی از آنها مجسمه (فردر یک کبیر) و دیگری مجسمه (کیلیوم اول) فاتح فرانسه جسد اعلیحضرت امپراطور حالیه المان است و یکی هم مجسمه (فردر یک دویم) که از زیر پای آن آبخاری درست کرده بودند که وضع طبیعی آب از آنجا میریخت حقیقه تاحال هیچ شهری بقشنگی و پاکیزگی و نظافت شهر کلون ندیده بودیم بسیار خوشمان آمد دو ساعت بغروب مانده بدر ب دکانی رسیدیم که اسباب و دشو وغیره داشت آنجا پیاده شده قدری اسباب خوب خریدیم اینجا حالت جناب اشرف صدر اعظم قدری کسالت هم رسانید مرخص شده بمنزل رفتند ما هم نیمساعت

سیصد و پنجاه هزار نفر جمعیت این شهر است

— ﴿ روز پنجشنبه بیست و هشتم ﴾ —

ساعت هفت خواستیم از ترن پیاده شویم چون قرار داده ایم يك شب در شهر کلون بمانیم و فردا بعد از ظهر بطرف فرانسه حرکت کنیم تحقیق کردیم کالسگه حاضر بود جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم آمدند مؤید السلطنه وزیر مختار هم حاضر شد قونسول ایران مقیم شهر کلون موسوم به (مسیو کارل آشتل درك) هم که از مردمان معتبر معمول اینجاست و از جانب مؤید السلطنه ترتیبات منزل و غیره را داده است بالباس رسمی در جلو ترن حاضر بود ما و جناب اشرف صدر اعظم از ترن پیاده شدیم و از گار خارج گردیده بکالسگه نشسته داخل شهر شدیم از جلو کلیسای بزرگ معروف این شهر گذشتیم که قریب ششصد سال مشغول بنای آن بوده اند تا تقریباً سی سال قبل با تمام رسیده است میگویند یکصد و پنجاه و دو متر ارتفاع بنای آن است خیلی کلیسای عظیمی است از جلو کلیسا گذشته بیدانی رسیدیم که در یکطرف آن هتل منزل ماست قبل از ورود به هتل با جناب اشرف صدر اعظم قدری شهر کلون را گردش و تماشا کرده مراجعت به هتل نمودیم عمارت هتل بسیار عالی است مخصوصاً سالن منزل مادر نهایت قشنگی و خوبی است همچنین نالارغذناخوری عمومی آن که حالا برای همراهان مادر آنجا نهار حاضر کرده اند همه را رفته گردش کردیم بعد باطاق خودمان آمده صرف نهار نمودیم منظر عمارت ما بیدانی وسیعی است که یکطرف آن همین کلیسای بزرگ واقع است جمعیت زیادی از اهل شهر برای دیدن ایراتسها جلو عمارت ایستاده نگاه می کنند و هر وقت ما بجای پنجره میرویم بزبان المانی میگویند (ه ه) یعنی زنده باد طرف عصر گفتیم کالسگه حاضر کردند باجناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار سوار کالسگه شده رفتیم بگردش وزیر هایون و ناصر السلطنه و دکتر اد کاک و غیره هم همراه بودند و مؤید السلطنه و قونسول کلون هم در کالسگه جاو ما بودند و ما از عقب آنها میرفتیم اگر چه رسماً باینجا وارد نشده ایم در شب هم که درین شهر مانده بخروج خودمان هستیم که همین قونسول برای ما هتل و شام نهار و کالسگه و غیره تهیه کرده است ولی برای محافظت از حکومت بلدی چند نفر پلیس سواره و پیاده خواسته ایم که همراهند وزیر دربار اعلیحضرت امپراطور المان هم تسلگرافی نموده بود که اگر چه اعلیحضرت امپراطور در بیلاقات خارج شهرند و شما هم رسماً نمیخواهید در کلون توقف نمائید ولی هر مطالبی باشد بحکومت بلدی سفارش شده است که در انجام آن حاضر و مطیع باشد یکدسته موزیک ارکست هم برای تشریفات ما گفته اند وقت شام و نهار

حضور داشته باشند و هوا هم مساعد شود تا خوش بگذرد باینجهت حالا من غیر رسم از المان عبور میشود از صبح تا وقت نهار را گاهی بصحبت با جناب اشرف صدراعظم مشغول بودیم و قدری با صنایع الدوله که برای کارهای خود از طهران بفرنگستان آمده و از دیروز تا بحال همراه است صحبت میداشتیم و از حالات طهران میرسیدیم بعد وزیر دربار آمد با او قدری مذاکرات شد وقت ظهر نهار ما و همراهان را در ترن دادند بعد از نهار هم باز از آبادیهای معتبر و شهرهای حوب المان گذشتیم شش ساعت بعد از ظهر ترن راه آهن بابتدای آبادی شهر بران رسید و سواد عظیمی از دور نمودار شد شهر بران در وسط جامگه مسطح بزرگی واقع است و جنگل کاج و غیره اتصال بشهر دارد خلاصه همینطور آمده از وسط کوجه ها و عمارات خیلی مرتفع گذشتیم هوا بسیار خفه و در نهایت گرمی بود ترن آمد در گار بزرگ بران بقدر یک ربع ساعت مکث کرد اینجا معرکه غربی است تا مدتی که در گار بودیم هر دقیقه یکی دو ترن می آمد و میرفت عرض این گار نود و دو متر و طول آن دو یست هفتاد متر است خیلی بنای مرتفع عظیمی است اما در این مدت توقف در گار از گرمی و بدی هوا و عقونوت دود زغال سنگ ماشینهای لکوموتیف هیچ نفهیدیم و آخر فرستادیم بعجله ترن را حرکت داند بامر مؤید السلطنه و بسروالی و بسر میرزا طاهر مدیر اخترا هم که در بران تحصیل میکنند مؤید السلطنه در گار راه آهن بحضور آورد خیلی جوانهای هوشی هستند و خوب کار میکنند ترن که حرکت کرد از روی یک پل طولانی عبور نمودیم که بشهر بران مشرف است و عمارات شهر زیر دست می افتد و این پل تقریباً یک فرسنگ طول دارد از زیر پل هم خط راه آهن است و متصل ترن بخا است که از زیر و بالای در حرکت و ایاب و ذهاب است صادر و وارد این شهر نسبت بهیچ جا ندارد در راه آهن که میرفتیم اغلب کوجه ها و عمارات و خیا بانهای شهر پیدا بود عمارات دولتی و پارلمنت و مناره فتیح راهم که دولت المان بعد از جنگ با فرانسه بیاد گار آن فتیح بنا کرده است دیدیم مانه اشخاصی که در حضور بودند مثل ناصر الملک و وزیر هایون و ناصر السلطنه اختلاف شد که آنا شهر یار بسر معظم ترهتر است یا برلن اگر چه ما برلن را با جماعت دیدیم روی هر رسد و بسر نه بیست و نه روزه بیس ورد میسوم اجراء بدیدیده تقریباً رفع اختلاف آنها را بنائیم خلاصه خیلی طول کشید تا ترن از این شهر بزرگ عبور کرد گارهای راه آهن متعدد دیدیم و گذشتیم ترن با کجا سرعت میرفت و باز از شهرهای عدیده عبور کردیم تا شب شد ساعت نه بعد از ظهر شام خورده خوابیدیم امشب ترن خیلی اذیت کرد متصل تکان میداد صبح که برخاستیم دیدیم ترن در شهر (کلون) ایستاده است که از شهرهای معروف المان است و (اود کلون) عطر معروف از این شهر بتمام دنیا میرود و

که رسیدیم دیدیم میرزا رضا خان مؤید السلطنه وزیر مختار برلن حاضر است صنیع الدوله هم که از طهران بجهت کارهای خودش ببرلن آمده است اینجا دیده شد از ترن روسیه پیاده شدیم امیرال (آرسنیف) و مسیو (کاخانفسکی) و کلنل (ژنکوویچ) و (بلگارد) مهمانداران روس لباس رسمی پوشیده مارا تا ترن فرانسه ها که وقت آمدن سوار آن شده اینجا آمده بودیم و نگاه داشتیم تا مراجعت کنیم مشایعت نمودند سرباز احترام و تشریفات کامله باز درگزار حاضر بود داخل ترن فرانسه شدیم و امیرال را خواستیم آمد بالا چون از زحمت او کمال رضایت را در این سفر داشتیم يك آلبوم عکس خود مان و شکار گاههای خود مان را بیادگار باو دادیم و گفتیم اظهار امتنان مارا باعلیحضرت امپراطور تبلیغ نماید مسیو (کاخانفسکی) هم که خیلی زحمت کشیده بود از او نیز اظهار رضایت شد آنها مرخص شدند و ترن مادر ساعت هشت حرکت کرد باز ساعتی خود مان را درست کردیم زیرا که ساعت روسیه با المان يك ساعت فرق و تفاوت دارد خلاصه بعد از پنج دقیقه از خاک روسیه خارج شده بسرحد المان رسیدیم دوباره وضع خاک و هوا و مردم تغییر کرد و معلوم بود که از روسیه خارج شده ایم شب در ساعت یازده بشهر (کونیس برگ) المان رسیدیم شام خوردیم و با وزیر هایون صحبت از کنتراکسویل میداشتیم خیلی خوش گذشت شب که ترن از شهرها و آبادیها میگذشت که چراغهای زیاد داشت خیلی قشنگ و با تماشا بود

— (روز چهارشنبه بیست هفتم ربیع الاول) —

امروز صبح شش ساعت از دسته گذشته ترن از (کونیس برگ) حرکت کرد حالمان الحمد لله تمالی خوب بود تمام صحرا و اطراف راه تا هر کجا بنظر میرسید آبادی و جنگل و زراعت بود فرقی که با سابق دارد این است که در چهل روز قبل که به کنتراکسویل میرفتیم از خاک المان گذشتیم زراعتها سبز و فصل بهار بود اما حالا قلب الاسد است و محصولات را چیده و درو کرده در صحرا خرم نموده اند زراعت سیب زمینی و چقندر در این صحرا خیلی زیاد است و چنانکه سابقاً نگاشتیم يك تجارت عمده دولت المان از الکل سیب زمینی و شکر قند است که از چقندر حاصل میشود فرسنگها میگذریم که زراعت سیب زمینی گل کرده و کمال صفارا دارد از این قطعه خاک المان بار سوم است که عبور و سیاحت مینمایم اما این خط راه سوای خط سابق است در واقع جنوب غربی المان است و امروز از وسط شهر برلن عبور خواهد شد چون اعلی حضرت امپراطور المان بیبلاق سوڈ و نروژ رفته اند و تا چندی دیگر مراجعت خواهند نمود و هوای برلن هم حالا گرم است لهذا دعوت مارا برای یکماه دیگر تفرار داده اند که خودشان

آهن است برخاستیم باعلیحضرت امپراتریس و گرانندو شهادت داده وداع کردیم و باتفاق اعلیحضرت امپراطور از تالار های بزرگ گذشته از پله پائین آمدیم بکالسکه نشسته آمدیم بگاری راه آهن اطراف راه همسه جا جمعیت بود و در هنگام عبور ما هورا میکشیدند و ما با سرو دست جواب میدادیم دو یست نفر سوار قزاق و کمال آراستگی از جلو و عقب کالسکه ما میآمدند تا رسیدیم بگاری راه آهن تمام گرانندو کها و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و سایر نوکرهای ماقبل از ما به گاری آمده در اطاق جلو ایستاده بودند ما که با اعلیحضرت امپراطور وارد شدیم جلو آمدند با تمام گرانندو کها دست داده وداع کردیم اعلیحضرت امپراطور و گرانندو کها و (کنت لا مسدروف) مدیر وزارت خارجه و جنرال (کورا پاتکین) وزیر جنگ تا جلو ترن آمده ایستاده اینجا بامدیر وزارت خارجه و وزیر جنگ هم دست داده خدا حافظ کردیم بعد با اعلیحضرت امپراطور در کمال تأسف و ناءلم وداع نموده دست دادیم و اظهار امتنان از مهربانیهای ایشان کردیم و داخل ترن شدیم اعلیحضرت امپراطور و گرانندو کها و وزیرای ایشان ایستاده بما سلام دادند ما هم در جلو ایستادیم و جواب سلام داده منتظر حرکت ترن بودیم که یکدفعه موزیک بنوای ایرانی مترنم شده سلام داد و ترن ب حرکت آمده ما تا ممکن بود از پنجره ترن تعارف میکردیم و میرفتیم تا از گاری خارج شدیم واقعا درین چند روزه توقف بطرز بورغ بسیار خوش گذشت و نهایت پذیرائی و مهربانی را نسبت بما نمودند که هیچ وقت فراموش نخواهد شد خلاصه رفتیم تا شب را به شهر (دوینسکی) رسیدیم این شهر هفت هزار نفر جمعیت دارد در اینجا شام خوردیم از ترن پائین آمده باطاق شام ملتزمین که در رستوران بود رفته گردش کردیم و مراجعت به کرده اسزاحت نمودیم

(* — *) : (روز سه شنبه بیست و ششم ربیع الاول) : (* — *) .

دیشب ترن (دوینسکی) توقف نموده صبح ساعت پنج بعد از نصف شب حرکت کرد وقت ظهر به (ویلنا) رسیدیم نهار در اینجا خورده شد مادر ترن و همراهان در گاری راه آهن حاکم اینجا بحضور آمد زن و دختر حاکم را هم امیرال بحضور آورده معرفی نمود دختر بسیار خوش صورت با کمالی است هفت زبانرا حرف میزند وضع پذیرائی روسیها بهمان رسم و سبک همیشه است که نوشته ایم و چون این خط که میرویم همان خط آمدن است که شرح آنرا وقت آمدن به بطرز بورغ نوشته ایم دیگر تکرار نمیکنیم بعد از نهار اندکی خوابیده و بیدار شدیم با امیر بهادر جنگ و ناصر خاقان و دیگران بصحبت مشغول بودیم شش ساعت بعد از ظهر به (ورژ پولو) رسیدیم که سرحد روس است و وقت آمدن هم اینجا بترن روسها داخل شدیم اینجا

کرده اند يك يك گذشتیم و الحاق بسیار عمارات عالی مزینتی است اطاق باطاق در بناها با لباسهای ممتاز ایستاده راهنائی کردند تا به تالار بزرگی که میزهای نهار بود داخل شدیم و از در دیگر آن تالار بیرون رفته باطاق مخصوص اعلیحضرت امپراطور رسیدیم امپراطور تا بیرون درمارا استقبال نمودند و دست هم را گرفته وارد اطاق شدیم اعلیحضرت امپراطور و والدۀ امپراطور حاضر نبودند و در بطرهوف هستند عکس ما را بیادگار خواسته بودند عکس خود ما را امضا نموده با مختصر نامه نوشته بودیم که سواد آن از اینقرار است باعلیحضرت امپراطور دادیم که بایشان برسانند و از طرف ما وداع کنند

اعلیحضرت تا امروز که از پترزبورغ میروم باین کاغذ اعلیحضرت شمارا وداع نموده و از مهر بانیهای اعلیحضرت امپراطور اظهار امتنان مینمایم و خوشبختی و سعادت آن اعلیحضرت و خانواده سلطنت امپراطوری را از خدای تعالی همیشه مسئلت مینمایم عکس خودم را هم که آن اعلیحضرت از راه مهربانی و محبت خواسته بودند فرستادم ۲۵ ربیع الاول ۱۳۱۸ از عمارت زمستانی از پترزبورغ

بعد شمشیر جواهری هم حاضر کرده بودیم برسم یادگار باعلیحضرت امپراطور دادیم انرا هم با نهایت محبت قبول کردند و جعبه آنرا باز نموده تماشا و تمجید کردند و سایر شاهزادها هم آمده دیدند بعد يك عکس خودمان را هم چون اعلیحضرت امپراطور بحالیه خواسته بودند با اسم خود نوشته بایشان دادیم يك عکس خودمان را هم باعلیحضرت امپراطور داده بعد و امپراطور و امپراطریس هم عکسهای خودشان را که امضا کرده بودند بیادگار بماداندیک قطعه نشان عقاب مرصع هم برای ولیعهد ما دادند که بتبریز فرستاده شود ما هم سابقا بنواب ولیعهد ایشان نشان خود را داده بودیم و همچنین نشان آفتاب و حمایل آنرا هم در بطرهوف باعلیحضرت امپراطور بیادگار داده بودیم به گراندو کها و وزرا روس نیز نشان تمثال خودمان را داده بسایرین هم علی قدر مراتبهم از نشان شیر و خورشید خارجه و حمایل سبز بامدال طلا و نقره ایران داده شد خلاصه باعلیا حضرت امپراطور دست داده رفتیم باطاق نهار در این تالار بزرگ چندین میز نهار که همه گرد و مدور است چیده اند که جوقه جوقه هر کدام با همشأنهای خود نهار میخورند میز خانواده سلطنت در اول اطاق بود آنجا نشستیم دست راست ما امپراطور و روبروی ما امپراطور بودند و غیراژ ولیعهد و ملکه یونان و محترمین خانواده سلطنت دیگر کسی دور میز ما نبود وزراء و نوکرهای ما هم در سر میزهای دیگر بودند بعد از نهار باطاق اولی معاودت کرده قدری که صحبت داشتیم نواب ولیعهد آمده گفتند وقت حرکت ترن راه

دو گوسفند قربانی که در حکایت ذبح اسمعیل معروف است با عاج ساخته اند بقدری خوب و بوضع و هیئت طبیعی است که انسان از دیدن آن کمال حیرت را مینماید دیگر گلدان بزرگی است از نقره که چهارده بوت نقره دارد و مجسمه چهار شیر با زنجیر در زیر آن بجای پایه ساخته اند و دو نفر ملک در دو طرف این گلدان است و سایر جاهای گلدان با برگ و خوشه انگور و گاهای مختلفه منبت کاری شده که در نهایت امتیاز است دیگر هدایایی که از انگلیس برای روسیه فرستاده اند همه را دیدیم بعد باطاقها و تالار های بزرگ دیگر که پرده های نقاشی خیلی ممتاز در آنجا هست رفتیم از کار استادان قدیم ایتالیا و رومن و سایر جاها هست بقدری خوب ساخته اند که انسان یکسال وقت میخواهد که فقط تماشای پرده های نقاشی را بنماید دیگر گلدان سنگ یشم بزرگی است با ارتفاع دو ذرع که در نهایت جلا و صفا ساخته اند دیگر میزهای سنگ ملخیت که سنگ سیراست و اشیاء نفیسه دیگر فراوان است که با کمی وقت مجال دقت و تحقیق نبود بقدری خسته شدیم و چون فردا هم باید از بطرز بورغ برویم بمنزل برگشته استراحت کردیم وزیر هایون و ناصر خاقان شب را بجزایر طرف دریای بطرز بورغ رفته بودند از آنجا خیلی تعریف میکردند که باصفاست ولی مادرشهر بطرز بورغ - زحوظ راه آهن که مکرر رفتیم و برگشتیم دیگر مجال نکرديم هیچ جا را به بینم و سیاحت کامل بکنم ناصر هایون هم بتمشای باغ حیوانات رفته و آمده بود عرض میکرد صرخی دیدم که دو پا و دو دست دارد خیلی اسباب تعجب شد بعد که تحقیق بعمل آمد معلوم شد دوتا پا داشته اما دستش همان بالها بوده که بر نداشته است

— ❖ (روز دو شنبه بدست و پنجم ربیع الاول) ❖ —

امروز روز حرکت از بطرز بورغ است صبح لباس رسمی پوشیده حاضر شدیم که در ساعت حرکت دیگر معطلی نداشته باشیم وزیر دربار امپراطور که اسمش (بارون فریدرکس) است چون این چند روزه ناخوش بود او را درست ندیده بودیم و تمثال خود ما را برای او فرستادیم امروز بهتر شده برای تشکر و دیدن ما آمده بود بحضور رسید و آبومی از صورت تاج گذاریها آورده بود تقدیم نمود و مطبوع شد مرد بلند قد لاغر اندامی است سبیل زرد نازک بلندی دارد بنظر ما مرد لایق باهوشی آمد بقدری صحبت کردیم و رفت پسر مرحوم بهمن میرزا هم بحضور آمد او را دیده ایشهار نفقذ کردیم و رفت بعد وقت حرکت شد چون باید از ارمیتاز بعمارت زمستانی که منزل اعلیحضرت امپراطور است برویم و آنجا با ایشاق نهار خورده و داع نمایم و این عمارت هر دو متصل بیکدیگر است از همین اطاقها که در هارا باز

— ﴿ روز یکشنبه بیست و چهارم ربیع الاول ﴾ —

امروز قرار بود با کشتی به (کرنشتاد) برویم قلعه جات نظامی آنجا را تماشا کرده شام هم آنجا بخوریم بجهت کسالت مزاجی که داشتیم به (امیرال آرسنیف) گفتیم با علیحضرت امپرا طور تنگرافاً کسالت ما را اطلاع بدهد و عذر بخواهد که امروز رفتن با آنجا موقوف و توقف در منزل شود با علیحضرت امپرا طور هم قبول کرده بودند باین جهت امروز را در منزل توقف کردیم از حسن اتفاق امروز دریا هم منقلب بود و با علیحضرت امپرا طور به (آرسنیف) تنگراف کرده بودند که خود من هم بواسطه انقلاب دریا رفتن با آنجا را موقوف کردم امروز (مسیو منلیکف) و (مسیو بوتسف) که وزیر مختارهای سابق طهران بودند هر دو بحضور آمدند آنها را دیدیم و احوال پرسی کردیم از ملاقات آنها خوشوقت شدیم از واقعات امروز این است که یک شیشه در نلار بزرگ جاو اطاق ماشکته بود و باد میآمد یک نفر پیشخدمت اطاق که دستش را بدرب بزرگ گذاشته و ایستاده بود باد زد لنگه دیگر در بضر و شدت تمام باین لنگه که دست او بود خورد و دو بند انگشت او را فوراً قطع کرد که بی حال شده افتاد او را بمریضخانه بردند که زخمی را ممالجه کنند خیلی اوقات ما از این فقره تلخ شد فرمودیم با و مدال و انعام بدهند نهار هم امروز در منزل خوردیم زکام اذیت کرد عصری بموزه (ارمی تاز) رفته گردش کردیم چیزهای دیدنی خیلی دارد چون شاه شهید نور الله مضجعه در سفر نامه‌های خود از این موزه فقط یاد داشتی فرموده اند ما مختصراً آنچه دیده ایم مینویسیم مجسمه بطر کبیر را در یک دالان گذاشته اند با تمام آلات و اسبابیکه او در زمان حیات خودش با آنها نجاری و کشتی سازی وغیره و غیره مینموده است صندلی نشیمن او که خودش ساخته است و اندازه قد او را که با چوب بلندی گرفته اند آنجا بود نشان دادند بوزیر هایون فرمودیم آنرا ذرع کرد بقدر دو ذرع و دو گره بود دیگر مجسمه های کوچک که بطر کبیر بدست خردش ساخته و مذبت کاری کرده است در آنجا زیاد دیده شد که خیلی محل دقت نظر بود از کارها و آثار اعمال و تاریخ او پیدا است که پادشاه خیلی بزرگی بوده است هدایای ایرانرا که خاقان مغفور و غیره فرستاده اند در یک محل مخصوصی گذاشته اند که همه دیده شد بعضی اسباب و اسلحه ناپایون اول که در جنگ با روسیه در مسکو گذاشته و رفته است روسها جمع آوری نموده در اینجا ضبط کرده اند دیدنی است چندین قبضه شمشیر مرصع بجواهر و پاره چیزهای دیگر است که خیلی نفیس است یک جامه اسبابهای ما که سابق فرانسه ماری آنطوان است که خریده و نگاه داشته اند دیگر مجسمه حضرت ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام و کار

کسی مهمان داشته باشد و بخواد نوکر داخل اطاق نشود که صحبت و سخنان آنها را بفهمد و بشنود ممکن است هر قسم خوراك و غذا که بخواد بکاغذی نوشته روی میز گذارد و زنک بزند میز باطاق تختانی فرورفته بعد از پنج دقیقه همان خورا کها که خواسته است روی میز چیده شده با بشقاب های خالی برمیگردد بجای خودش و طوری قرار میگیرد که احدی مانفت نمی شود که میز از سطح اطاق خارج است مخصوصاً برای امتحان ما و گراندوک پہلوی میز ایستادیم و زننگ زدیم میز پائین رفت بعد از چند دقیقه بالا آمد با کارد و چنگال و یک تفت بزرگ هلو و شلیل و انگور و غیره که همه میوه جات خوب بود در چهار طرف میز هم بشقابها و دستمالهای سفید منظم گذارده بودند همیشه بجای خود آمد قرار گرفت و ما از آن میوه جات برداشته خوردیم دوباره پائین رفت و میز را پاك کرده معاودت دادند بدون اینکه خدمتگاری دیده شود انشاء الله در طهران يك چنین میز و اطاقی درست میکنیم بعد از آنجا سوار کالسکه شده بعمارت بزرگ (سار سکو سلو) رفتیم از کالسکه پیاده شده با (گراندوک) و (امیرال) از پله ها بالا رفتیم همراهان ما هم بودند پرنس (دامورسکی) وزیر تشریفات و پیشخدمت باشی اعلیحضرت امپراطور هم مخصوصاً اینجا آمده برای ما عصرانه خوبی تهیه کرده بودند اول عمارات و اطاقهای اینجا را گردش و تماشا کردیم بسیار ممتاز و اعلی و قابل دیدن و توجه کامل است در هر اطاق يك مدتی باید ماند تا بدقت بردهای نقاشی و غیره آنرا ملاحظه و تماشا نمود افسوس که ما وقت نداشتم يك تالار خیلی بزرگ باروح مزین دیدیم که سقف آنهم يك پرده نقاشی صورت عیسی و مریم و ملائکه بود همینطور اطاق باطاق گردش و تماشا کرده در آخر تالاری بو مزین بنقاشیهای چینی که دیدنی بود بعد بمحوطه گنبدکاری و عمارات دیگر رفته بعدریکه فرصت بود گردش کردیم در جلو این عمارت فواره هائی بود که یازده ذرع فوران داشت از آنجا مراجعت کرده به اطاقی رفتیم که کهربای ممتاز مثل مزینق (یعنی خاتم کاری از سنگ) ساخته اند این کهر باهرا فردريك کبیر پادشاه پروس بجهت کترین دویم هدیه فرستاده است و او هم باین اطاق نصب نموده بعد رفتیم باطاقی که عصرانه و جای حاضر بود صرف کرده چون دیر وقت بود زودتر مراجعت براه آهن نمودیم و بانفاق گراندوک پول بیطرز بورخ آمدیم ایشان از گاد راه آهن خداحافظ کرده بمنزل رفتند و ما هم بعمارت آمده استراحت کردیم گراندوک پول بسیار مهربان و خلیق و خوش صحبت و خیلی بلند قامت هستند امشب خیلی خسته و کسل بودیم آثار ز کام هم بروز کرده بود نماز کرده زودتر شام خورده خوابیدیم

ساعت یازده ونیم که نیمساعت بنصف شب مانده بود بمنزل رسیده استراحت کردیم

«—» ﴿﴾ (روز شنبه بیست وسوم) ﴿﴾ «—»

امروز باید نهار را بسفارتخانه خود مان برویم که برحسب دعوت واستدعای ارفع الدوله مهمان اوهستیم قبل از حرکت (کنت کلر) که زمان مسافرت شاه شهید جزو مهمان دارها بوده است وحالا جنرال شده وحکومت هم دارد بپاس مهربانیهای شاه شهید بدیدن ما آمده بود اورا دیده اظهار مهربانی والتفات کردیم ورفت بعد امیرال (سکریدلف) که بطرف چین میروند وفرمانده کشتیمای جنگی روسیه درطرف چین است بدیدن ما آمد اورا هم ملاقات کردیم ورفت بسیار مرد کافی بنظر آمد آنوقت کالسکه حاضر بود باجناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وامیرال ارسیف کالسکه شده رفتیم بخانه ارفع الدوله که سفارت ایران است در بین راه مردم زیاد جمع شده سلام میدادند وهورا می کشیدند ما هم بانها جواب میدادیم تابدربر سفارت رسیدیم ارفع الدوله با اجزای سفارت وتبعه ایران دم درحاضر بودند رفتیم داخل عمارت شدیم اطاقهای بسیار منقح خوبی درست کرده ومبله نموده است در اطاق دویم بعضی چیزها برسم تقدیم گذارده بودند از جمله صورت ما است که بالباس الماس ساخته اند اجزای سفارت وغیره را معرفی کردند صمدخان ممتاز السلطنه مستشار سفارت جوان باهوشی است باپالیکف ها که قونسول ایران در بطر ومسکو هستند درباب راه شوسه رشت بظهران که ساخته اند بعضی سفارشات وفرمایشات کردیم بعد باطاق دیگر رفته نهار خوردیم علاوه بر اغذیه معمول آنجا غذاهای ایرانی خوبی هم حاضر کرده بودند ساز هم در کار بود بعد از نهار خوابیدیم چهار ساعت بعد از ظهر (گراندوک پول) عموی اعلیحضرت امپراطور آمدند که باتفاق بشهر (سارسکو سلو) برویم سوار کالسکه شده براه آهن رفتیم براه آهن تا (سار سکو سلو) نیمساعت راه است در راه آهن با گراندوک صحبت میداشتیم تارسیدیم بانجا بکالسکه سوار شدیم از ملتزمین ما وزیر دربار وناصر الملک ووزیر هایون ومهندس الممالک وامین حضرت همراه بودند ارفع الدوله هم مترجمی میکرد ابتدا که وارد پارک شدیم تامدتی با کالسکه اطراف پارک را گردش کردیم خیلی با صفاست درختهای بلند عظیم خیابانهای خیلی خوب که باجن سبز کرده اند فوارهای متعدد دارد امانه بقدر بطرهوف ابتدا بعمارت (کترین) ملکه قدیم روسیه رفتیم چیز تازه که آنجا دارد این است که بالاخانه آنجا میزی تعبیه کرده اند که درجای خودش بمرتبه زیر فرو میروند ودر پائین اقسام میوه جات ومشروبات وغذاها روی آن میچینند دوباره بالامی آید واین میز را بجهت این تعبیه کرده اند که اگر

خیلی مصفی و با تماشا بود سبزه و درخت ساحل تا بدریا متصل شده و آب دریا هم صاف و روشن و خنک بود يك كشتی تریپل هم با ما همراه کرده بودند بقدری تند حرکت میکرد که ما فوق نداشت باینکه کشتی ما هم خوب میرفت ولی آن کشتی مکرر دور کشتی ما طواف میکرد و آب دریا را میبرد خیلی تماشائی بود و تریپلی هم که از حیوانات بحری و مایل بماهی است که در دریا از هر طرف با کمال سهولت و سرعت دور میزند و حرکت میکند اسم این کشتی را بجهت شباهت باو گذارده اند خلاصه وارد اسکله باغ بطرهوف شدیم کالسگه زیادی در آنجا حاضر بود سوار کالسگه شده در باغ بطرهوف گردش طولانی کردیم انواع و اقسام فواره ها دیدیم که از تعریف و توصیف خارج است فواره بود که بقدر دوسنگ آب جستن میکرد بقطر فواره جلو عمارت موزه ما و بار تفاع ده ذرع میپرد باغ و بیلاق دیگر از این بهتر نمیشود آمدیم تار رسیدیم بعمارت آنجا پیاده شده بالارفتیم در همان اطاق مخصوص که دوروز قبل آمدیم مدتی توقف نموده راحت کردیم تا اعلیحضرت امپراطور و امپاتریس والده محترمه ایشان و امپراطریس حالیه و خانواده سلطنتی آمدند در کمال گرمی و مهربانی با ایشان ملاقات نموده دست دادیم بعد از قدری صحبت بسر شام رفتیم مدعوین سر میز امشب منحصر بخانواده سلطنت و در حقیقت شام فامیلائی امپراطوری است احدی غیر از خانواده سلطنت در سر میز نبود و امتیاز بزرگی که داشت این بود که اعلیحضرت امپراطریس سابق والده اعلیحضرت امپراطور که عزادارند تا امشب در سر میز با مهمان خارجی شام نخورده بودند و امشب با مادر سر شام بودند بسیار شام خوبی صرف شد و خیلی خوش گذشت بعد از شام ما و اعلیحضرت امپراطریس حالیه و اعلیحضرت امپراطور با ملکه یونان سایر همراهان و نوکرهای ما که در جای دیگر بانو کرهای اعلیحضرت امپراطور شام خورده بودند بکالسگه ها سوار شده بنیاز بطرهوف بطرهوف رفتیم این تیاتر مخصوص امپراطور و رسمی است تمام وزرا و امرا روسیه و سفرای کبار خارجه باخانها ایشان حاضر بودند ما و اعلیحضرت امپراطور در آن مخصوص باخانواده سلطنتی نشستیم و نوکرهای ما هم در آن مخصوص دیگر نزدیک به سن (سن محلی است مسطح که در يك سمت تماشا خانه ساخته و در آنجا بازی در میاورند) نشسته بودند تیاتر کوچکی است اما خیلی قشنگ و پاکیزه است دوپرده بالارفت همه اش رقص بود در مابین دوپرده که پائین کردند بتالار سو په رفتیم آنجا سفرای خارجه هم بودند اعلیحضرت امپراطور بانها تعارف و اظهار محبت نمودند ما هم دست داده مهر بانی کردیم بعد مراجعت به تیاتر نموده نشستیم تا برده آخر تمام شد با اعلیحضرت امپراطور وداع کرده براه آهن آمدیم نواب ولیعهد ناراه آهن مارا مشایعت نمودند و برگشته اند (گراندوك الكسى) تا شهر با ما بودند شب در

رفتیم و با فرد فرد آنها احوالپرسی و اظهار مهربانی کرده همه را معرفی نمودند دوبار با طاق خود مان مراجعت کردیم (ه) (اسامی سفرأ از اینقرار است)

(جنرال اجودان مارشال حسنی پاشا سفیر کبیر عثمانی) (مار کیزد موطنی بیلو سفیر کبیر فرانسه) (پرنس رادولین سفیر کبیر المان) (کنت مورو سفیر کبیر ایتالیا) (سرشارل اسکوت سفیر کبیر انگلیس) (کنت شارل د کهنسکی شارژ دافراطریش) (مسیو پرس شارژ دافرا نازونی آمربک) (دوک دو وسطیر موزا سفیر کبیر ا-پانیا) (بارون دو کاسیر وزیر مختار باویر) (جنرال کالار دو وزیر مختار مکسیک) (مسیولون هر وزیر مختار دانمارک) (مسیو تومار وسیلو شارژ دافر پرتوغال) (مسیورارطی تولیسکو وزیر مختار رومانیا) (مسیو لوگی وزیر مختار بلژیک) (مسیولین بوا وزیر مختار برزیل) (مسیو قوزا شارژ دافر سیام) (کنت گلدایستولب وزیر مختار سوئد و نروژ) (مسیو وان ستال وزیر مختار هلاند) (مسیو کومرلر وزیر مختار ژاپون) (چین پوم لی وزیر مختار کره) (کلنل کر بیسیج شارژ دافر سربستان) (مسیو طو مبارزی شارژ دافر یونان) (مسیو استانچیفوف آژان دیپلو ماتیک بلغارستان) بعد از رفتن سفراء در ساعت پنج بعد از ظهر کالسگه حاضر کردند جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و امیرال آرسنیف در کالسگه ما و سایر همراهان در کالسگه های دیگر سوار شده رفتیم تا کنار رود خانه نواباسگله رسیدیم پیاده شده داخل کشتی شدیم امیرال کشتی که مرد معقول محترمی است حاضر از برای پذیرائی مابود وارد کشتی شدیم تا امروز بکشتی بزرگ سوار نشده بودیم اگر چه چندان بزرگ نبود اما خیلی قشنگ و پاکیزه بود ابتدا قدری در عرشه کشتی راه رفتیم صندلی های خوب داشت روی صندلی نشسته بعد با طاق زیر رفتیم که بسیار اطاق مزین مقبول و جای راحتی بود میزی چیده بودند که همه قسم شیرینی داشت اینجا جای خوردیم و باز بر عرشه کشتی آمدیم و کشتی بنری روی رود خانه نوامیرفت آنقدر رفتیم تا از شهر و آبادی بطرز پورغ خارج و دور گشته کشتی داخل خلیج فنلاند شد خیلی خوب و راحت میرفت ما هم وزیر دربار و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملک و وزیر هایون بصحبت مشغول بودیم کوههای فنلاند هم از دور پیدا بود و امیرال آرسنیف بما نشان میداد اگر قدری دور نبود خیلی میل داشتیم که يك شبی هم با آنجا رفته بمانیم چونکه غروب آفتاب در آنجا خیلی تماشا دارد در این ایام و اوقات سال در آنجا ها زیاده از دو ساعت فاصله از غروب تا طلوع آفتاب نیست قدری که بوسط دریا نزدیک شدیم کشتی حرکت مکروهی هم رسانید که قدری حالت ما را تغییر میداد در طول و عرض حرکت داشت اما چندان سخت نبود از اینجاها بطرهوف و عمارت آن پیدا بود کشتی روبا نظرف گردش کرد تا رسیدیم بنزدیک ساحل

امشب روضه خوبی خواند در هر حال متوسل بحضرت خامس آل عبا صلوات الله و سلامه علیه هستیم

— — ﴿ روز جمعه بیست دوم ربیع الاول ﴾ — —

امروز صبح از خواب برخاستیم الحمد لله حالمان خوب بود امروز بعد از ظهر باید کشتی از رودخانه نوابه بطرهوف برویم وشام را باعلیحضرت امپراطور بخوریم صبح امیرال (آرسنیف آمد عرض کرد اگر میل دارید بتماشای باغ نباتات که در بطرز بورع است بروید گفتیم چه ضرر دارد آمدیم باین کشتی کوچکی حاضر کرده بودند با موق الدوله ووزیر هایون وناصر السلطنه وامین حضرت سوار کشتی شده رفتیم بطرف بالای شهر بطرز بورع وقت رفتن کشتی خیلی خوب رفت امیرال هم در کشتی ما بود بقدر نیم ساعت رفتیم تادرتطرف مغرب رودخانه از کشتی پیاده شدیم وزیر زراعت روسیه آماج بود او را معرفی کردند بعد داخل باغ شدیم باغبان اینجا جلو افتاده نباتات را معرفی میکرد اغلب گیاهها که بمانشان میداد تخم آنها را خواستیم که بایران بفرستند که کاشته شود باغ خیلی باصفا بود بگر مخانه رفتیم که هوایش بگرمی هوای افریقا بود آنجا هم نباتات خیلی عجیب وغریب دیدیم در همان گر مخانه يك حوضی ساخته اند که بعضی از نباتات که در آب سبز میشود در آن حوض تربیت میکنند من جمله (گل ویکتوریا) است که در زمان سابق قایم مقام شرح آن را برای ما عرض کرده بود که بر گهای آن خیلی بزرگ است دیوی آب پهن میشود و گل سفید خوشه بزرگ دارد و وقتی که گل باز میشود صدای طباچه میکند و ما بپور نمیکردیم امروز بچشم خود مان دیدیم که بر گهای زیاد بر روی این حوض افتاده است بقدر مجموعه های دیوانی بزرگ و لب هم دارد اما گلش باز شده بود چیدند بما دادند تماشا کردیم خیلی چیز غریبی است تخم آنرا سابقاً بایران خواسته بودیم آوردند نتوانستند عمل بیاورند جای آن باید خیلی گرم باشد انشاء الله بلکه بعد از این سفر بگوئیم از روی علم واهتمام عمل بیاورند از تخم آن هم خواستیم که بفرستند این گر مخانه مدور است و سقف آن مثل گنبد از بلور سفید زده شده که هم روشن است و هم آفتاب دارد حوض وسط آنها عمق زیاد ندارد شاید بقدر نیم ذرع باشد چوق خیلی گرم بود زیاد نمانده بر گشتیم باغ خواستیم قدری راه برویم وزیر هایون عرض کرد بعد از ظهر سفرای خارجه شرفیاب میشوند عصر هم که بطرهوف باید رفت باین ملاحظه زیاده توقف نکرده مراجعت بکشتی نمودیم و بمنزل آمده نهار خوردیم سه ساعت بعد از ظهر سفرای خارجه بحضور آمدند ابتدا سفرای کبار دول عثمانی و المان و فرانسه وانگلیس را باطاق خود مان يك يك خواستیم و هر کدام بقدر دو دقیقه ماندند و رفتند بعد بتالار بزرگ که همه جمع بودند

(رفتیم)

شان سواره آمده باین جلو چادر ما ایستادند و تمام گرانند و کها و جنرالها و صاحب منصبان نظامی در پشت سر ایشان صف کشیدند و بنای دفیله شد تمام آن قشونی که در صحرا دیده بودیم از جلو ما امپراطور بجزکت دفیله گذشتند الحق دیگر قشونی از این بهتر و خوش لباس تر و منظم تر نمی شود بسیار سان مجمل باشکوهی بود قریب سی و چهار هزار نفر سرباز و توپچی و سواره قزاق و هوسار و غیره در نهایت آراستگی از سان گذشتند و بسیار طول کشید هر دسته سربازی سوار که میگذشت اعلیحضرت امپراطور از آنها احوالبرسی میکردند و آنها همه يك آواز عرض تشکر مینمودند بعد از اتمام دفیله اعلیحضرت امپراطور رفتند بفاصله پانزده قدم در جلو ما آنجا بکدسته سرباز و توپچی حاضر شده بود که بچین برود از سان گذشت آنوقت تمام رؤسای دسته جات قشونی سواره صف کشیده را پورتهای خود را با اعلیحضرت امپراطور دادند و ایشان اغلب را تمجید و تحسین کردند در حقیقت این قشونی که امروز در اینجا بماسان دادند قشون ساخلوی شهر بطرز بوردغ است که بریاست عموی امپراطور است جنرال (کورا پانکین) هم که متجاوز از شش سال قبل بسفارت فوق العاده بطهران آمده بود و حالا وزیر جنگ دولت روس است حاضر بود و دیروز هم بدیدن ما آمده بود بسیار مرد خوبی است بعد اعلیحضرت امپراطور آمدند بالانام چادر ایشان را استقبال کردیم امپراطور در نظام درجه سرهنگی دارند و منصب اجودانی مرحوم الکساندر سوم پدر بزرگوار خود شان را نیز دارا هستند امروز لباس سرهنگی سواره هوسار را پوشیده بودند سن ایشان سی و یکسال است متوسط القامه و نازک اندام هستند و ریش زرد کمی دارند خیلی خوش رو و باخلاق جمیله و عادات حسنه که اگر انسان قدری با ایشان محشور باشد بد دیگر بیل بمفارت نمیکند از روز ورود مادر هر مجلس که ملاقات کرده ایم تمثال شاه شهید را با نشان و حمایل اقدس که در سنر اخیر شاه شهید بایشان داده شده زده اند امروز از حالشان مابوم بود که خسته شده اند زیرا که بقدر سه ساعت متجاوز در میدان سان قشون بودند خلاصه بسرمیز نهار آمدند ما و علیا حضرت امپراطریس پهاوی همدیگر بودیم و اعلیحضرت امپراطور رو برو نشسته بودند نواب وایهد و همشیره و دو عموی امپراطور و ملکه یونان هم در سر میز ما بودند و سایر وزرا و صاحب منصبان روسیه و وزرای مادر سرمیز دیگر که زبردست این چادر است نهار خوردند بعد از نهار اعلیحضرت امپراطریس و ملکه یونان با ما دست داده بالانفاق رفتند ما و اعلیحضرت امپراطور هم سوار کالسکه شده آمدیم براه آهن امپراطریس هم آنجا بودند با ایشان و امپراطور وداع کردیم آنها بطریف بطرهوف و ما بطرف شهر رفتیم در ساعت هفت بعد از ظهر بشهر رسیدیم چون امروز آفتاب زیاد و گرما خسته بودیم زودتر خوابیدیم آقا سید حسین

دار کل و ناصر الملک و سردار مکرم و وزیر هایون و ارفع الدوله و مهندس الممالک در حضور ما بودند امیرال ارسنیف و مسیو (کا خانفسکی) هم در ترن ما بودند سایر همراهان در ترنهای دیگر نشسته بودند رفیقیم نارسیدیم به (کراسنویسلو) باراه آهن نیم ساعت راه است وارد گار که شدیم اعلیحضرت امبراطور در گار منتظر ورود ما بودند از ترن پیاده شده با ایشان دست دادیم معلوم شد ایشان با اعلیحضرت امبراطور از (پطروف) باهم بازه آهن باینجا آمده اند امبراطور در جلوتر رفته در سر قشون منتظرند و خود ایشان در گار مانده که باتفاق ما بسر قشون برویم سوار در شگه سربازی شدیم و با اعلیحضرت امبراطور در بین راه خیلی صحبت داشتیم تا رسیدیم بصحرای مسطح سبزی که چادر های اردوی نظامی در یکطرف صحرا پیدا بود و در دست بالا افواج پیاده و سواره توپخانه بوضع بسیار منظمی صف بسته ایستاده بودند اعلیحضرت امبراطور از دور هر چه پیدا بود بمانشان میدادند و معرفی می کردند تا نزدیک بصفوف نظام رسیدیم دیدیم اعلیحضرت امبراطور از کالسگه خوشان پیاده شده ایستاده منتظر ورد ما هستند ما از در شگه امبراطور پیاده شده و باتفاق امبراطور سوار کالسگه ایشان شدیم که چهار اسبه بود و کالسگه چی ها هم سوار اسبها بودند اعلیحضرت امبراطور هم سوار اسب شده با تمام صاحبمنصبان نظامی از عقب کالسگه امبراطور بنا کردند با مدن و با این وضع و هیئت داخل صفوف قشون شدیم دسته جات قشونی بوضع مربع ایستاده بودند ما و علیا حضرت امبراطور در کالسگه سرباز و اعلیحضرت امبراطور و همراهان سواره از جلو تمام دسته جات گذشتیم از جلو هر دسته که میگذشتیم سلام داده هورامی کشیدند و ما با آنها جواب میدادیم و احوالبرسی میکردیم خیلی قشون آراسته منظم خوش لباس مرتبی بود بقدر یکساعت متجاوز طول کشید تا ما از جلو افواج سواره و پیاده بهمین وضع گذشتیم هوا هم در نهایت گرمی و آفتاب شدیدی بود اگر چه امبراطور از چتر کوچک خودشان گاهی بماسایه میدادند اما گرما خیلی اذیت میکرد بعد از آنکه تمام قشون را دیدیم آمدیم بطرف چادری که روی تپه مصنوعی زده بودند که این تپه بقدر ده ذرع از زمین ارتفاع داشت و دور آنرا سبز کرده گلکاری نموده بودند اینجا پیاده شده از یله های طبیعی که درست کرده بودند من و امبراطور رفیقیم بچادر جمعی خوانین محترمه مثل ملکه یونان که دختر عمو و زوجه دای اعلیحضرت امبراطورند و سایر (گراند و شسها) و (دام دنورها) و (دموازل دنورها) و بعضی نوکرهای معتبر دربار امبراطوری در چادر بودند وزرای ماهم که جناب اشرف صدر اعظم بودند و وزیر دربار و ناصر الملک و وزیر هایون و سردار مکرم در اینجا و سایر ملتزمین و همراهان ما با جنرالهای روس پائین تپه در جلو چادر بودند اعلیحضرت امبراطور هم خود

نشسته دست راست ایشان ما نشستیم و دست چپ اعلیحضرت امپراطور وزیر دست امپراطور
ملکه یونان و بعد بترتیب هر کسی درجای خودش نشست تالار شام خیلی بزرگ و مزین و
عالی بود چهار صد نفر مدعو بودند شام خیلی خوب صرف کردیم مهندس المالك پشت سر
ما ایستاده مترجمی میکرد در اواخر شام اعلیحضرت امپراطور بسلامت ما تسبیح کردند ما هم
بسلامت ایشان و علیا حضرت امپراطریس جام شربتی نوشیدیم موزیک نوای ایران و روس
هر دو را زدند خیلی مجالش مجال باشکوهی بود بعد از شام همانطور با علیا حضرت امپراطریس
به بالکن عمارت که بیارک نگاه میکنند رفتیم نشستیم هوای خوشی داشت بعد اعلیحضرت
امپراطور تمام وزرای خودشان و منتسبان خانواده امپراطور را که اسامی آنها از اینقرار
است معرفی کردند

(گنت لا مسدوف مدیر وزارت خارجه) (کورا پاتکین وزیر جنگ) (بارون فریدر کس
وزیر دربار) (مسیو و طی وزیر مالیه) (برنس خیلکوف وزیر طرق و شوارع) (یرمولوف
وزیر زراعت و فلاحات مسیو مورا ویف وزیر عدلیه) (گالو بف وزیر علوم و بیس
امیرال آوبلان معارف وزیر بحریه) (دور ناوو معاون وزیر داخله) (کنتر ولر ژنرال جنرل
لوپکو) (گراندوک میشل نیکولا یویچ) (گراندوک ولاد میر الکساندر ویچ) (گراندوک الکسی
الکساندر ویچ) (گراندوک پول الکساندر ویچ) (گراندوک ژرژ میخائیلویچ) (گراندوک
سرژ میخائیلویچ) (گراندوک میشل الکساندر ویچ) (گراندوک دمطری) (گراندوک نیکلا
پرنس ژرژ لیخطن بورکیسکی) (پرنس پیرا ولد نبور غسکی) (پرنس میکلا نبورک پرنس
ناپلیون) (باهر کدام باندازه خود شان اظهار مهربانی کردیم بعد با اعلیحضرت امپراطور
وداع کرده باتفاق نواب ولیعهد سوار کالسگه شده براه آهن آمدیم در گار ایشان ماندند و
ما به پترزبورغ مراجعت کردیم شب شام خورده استراحت کردیم شبهای پترزبورغ حالا
پنجساعت است و تا صبح هوا روشن است که کاغذ بدون چراغ خوانده میشود

﴿ روز پنجشنبه بیست و یکم ربیع الاول ﴾

امروز باید برویم بسان قشون که در خارج شهر پترزبورغ در (کراسنوی سلو) حاضر
کرده اند صبح نواب (گراندوک الکسی الکساندر ویچ) عموی اعلیحضرت امپراطور که
امیر البحر دولت روس هستند بمنزل ما آمدند باتفاق ایشان رفتیم بگزار راه آهن کالسگه های
روسیه را اسبها خیلی تند میبرند و چون معتاد نیستیم قدری زحمت میدهد در گار به ترن
مخصوصی که آورده بودند با گراندوک سوار شده جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و سر

در مقابل این عمارت حوض بزرگ طولانی ساخته اند که وسط و اطراف آن فواره های بلند میجهد و انتهای این حوض بدریا متصل میشود که در واقع دریا مثل حوض بزرگ در مقابل این عمارت پیداست و بقدر دو یست ذرع فاصله دارد خیلی عالم خوش دارد خلاصه نواب ولیمهد در کالسکه با ما بودند و از خیابانهای باصفای بطر هوف میگذشتیم تا رسیدیم بدرب عمارت سلطنتی آنجا پیاده شدیم اعلیحضرت امپراطور تادم پله باستقبال آمده بودند بایشان دست داده باتفاق بالا رفتیم وارد تالار بزرگی شده از آنجا بچند اطاق دیگر رفتیم تا وارد اطاق علیا حضرت امپرا طریس والدة امپرا طور شدیم بایشان دست دادیم در نهایت محبت و مهربانی پذیرائی نمودند حقیقه بسیار زن نجیبه محترمه هستند در این اطاق سوای اعلیحضرت امپرا طور و امپرا طریس حالیه ممیة به (الکساندر رافیر درونا) و ولیمهد و همشیره اعلی حضرت امیرا طور کسی دیگر نبود نشستم و باعلیا حضرت امپرا طریس و والده امپرا طور مقدار مفصلی صحبت داشتیم خیلی اظهار خوشوقتی از این مسافرت من می نمودند و اظهار امتنان نیز از اینکه بسر مقبره امپرا طور مرحوم رفته بودیم نمودند ما هم گفتیم در حقیقت با داشتن فرزندی مثل اعلیحضرت حالیه مثل این است که امپرا طور مرحوم نموده و زنده هستند بعد پرسیدند از نوکرهای شاه شهید که در آن سفر آخر همراه بودند و آنها را دیده بودم چند نفر همراه خودتان آورده اید گفتیم چهار نفر از نوکرهای مخصوص شاه شهید همراه ما هستند و اینجا حاضرند گفتند میخواستیم آنها را بنیم فرستادیم جناب اشرف صدر اعظم و ناصر الملک و وزیر هایون و مهندس الممالک را آوردند بایشان معرفی نمودیم دست دادند و احوال بررسی کردند بعد مرخص شدند هنوز علیا حضرت امپرا طریس سیاه پوشیده عزادار امپرا طور مرحومند بعد برای اینکه ما قدری راحت کرده بجهت شام حاضر شویم اعلیحضرت امپرا طور باعلیا حضرت امپرا طریسها و ولیمهد برخاسته رفتند یازن بکالسکه نشسته بقسمت عمارت دیگر رفتند ما هم با اطاقهای دیگر رفتیم که بجهت ما چای و عصرانه حاضر کرده بودند وزیر دیبار را خواسته با او قدری صحبت داشتیم نماز خواندیم در اطاقها گردش کردیم بقدری اطاقها قشنگ و مزین است که بوصف نمایم و شرح اینجاها همان امت که در اسفار سابقه شاه شهید در سفر نامه های خودشان مرقوم فرموده اند خلاصه قدری که گذشت وقت شام که هفت ساعت بعد از ظهر معین کرده اند رسید اعلیحضرت امپرا طور و امپرا طریس مجدداً اینجا که ما هستیم آمدند باتفاق رفتیم بتالار شام سر میز ابتدا ما و اعلیحضرت امپرا طریس بعد اعلیحضرت امپرا طور با ملکه یونان و بعد سایر گراندو کها و گراندو شهابه ترتیب آمدند از نوکرهای ما هم طبقه و زراً در سر میز امپرا طور حاضر بودند علیا حضرت امپرا طریس در وسط

(استرو) ورود ساعت سه و پنجاه و سه دقیقه حرکت چهار و سه دقیقه
 (بسکو) ورود ساعت پنج و بیست و پنج دقیقه حرکت پنج و سی و پنج دقیقه
 (بلایا) ورود ساعت هفت و بیست و سه دقیقه حرکت هفت و سی و هفت دقیقه
 (لوگا) ورود ساعت نه و بیست و سه دقیقه حرکت نه و سی و سه دقیقه
 (گاتچینا) ورود ساعت دوازده بعد از نصف شب حرکت يك ساعت و سی دقیقه بعد از ظهر
 (بطرن بورغ) ورود ساعت سه بعد از ظهر

— ﴿ روز چهارشنبه بیستم ربیع الاول ﴾ —

امروز صبح برخاسته رفتیم کنار رود خانه (نوا) که از وسط شهر بطرن بورغ میگذرد تقریباً عرض رود خانه سیصد ذرع میشود چندین پل هم روی رود خانه بسته اند هر یک دقیقه يك کشتی از وسط رود خانه میگذرد خیلی منظر خوشی دارد این قصر (ارمی تاز) که منزل ماست عمارت خیلی عالی ممتاز است و بهمین رود خانه نگاه میکند سوار کشتی شده از روی رود خانه رفتیم تا رسیدیم باسگله کلیسایی که قبور سلاطین روس در آنجاست از اسگله تا آنجا دزیست قدم راه است از آنجا پیاده بکلیسا رفتیم سرباز طرفین راه ایستاده بود وارد کلیسا شده بسر قبر مرحوم امپراطور الکساندر سوم رفتیم و تاج گلی بسر قبر امپراطور گذاشتیم و سر قبور سایر امپراطوران ماضی فاتحه خوانده دسته گلی هم که شاه شهید مبرور نور الله مضجع بسر قبر مرحوم الکساندر دویم گذاشته بودند دیدیم قبور سلاطین قدیم روسیه را تا بطر کبیر همه را برای ما معرفی نمودند بعد رفتیم بضرابخانه دولتی گردش و تماشای کاملی کردیم مدالی هم در آنجا ببادگار ورود ماسکه کردند بنائ عالی و محلی دیدنی است بعد با کشتی مراجعت بمنزل نموده نهار خوردیم سه ساعت و نیم بعد از ظهر نواب ولیعهد بمنزل ما آمده ما را برداشته بانفاق رفتیم عکس انداختیم و آمدیم بگزار راه آهن سوار تران شده رفتیم به (بطرهوف) در گزار راه آهن درشگه حاضر بود ما و نواب ولیعهد در يك درشگه سوار شدیم سایر ماتزمین هم در کالسگه های دیگر نشسته رفتیم تا بقصر دولتی بطرهوف که بیلاق اعلیحضرت امپراطور است امروز بدیدن علیا حضرت امپراطریس والده اعلیحضرت امپراطور آمده ایم حقیقه پارك و عمارات بطرهوف بقدری پاکیزه و مصنی و ممتاز و مزین است که بحد وصف نیاید تمام زمین پارك سبزه و گل و درختهای بلند و کهن که تمام برگهای آنها مثل اینکه روغن خورده باشد براق و شفاف است هوا در نهایت خوشی و ملایمت و عمارات تك تك در وسط پارك خیلی است فواره های زیاد دارد که روبروي عمارات جستن میکنند و

که اعلیحضرت امپراطریس بسیار باهوش و با فراست و عاقله و کامله هستند صحبت‌های مفصل از شکارهای ایران و هندوستان داشتیم اعلیحضرت امپراطور نشان و حمایل (سنت آندره) که اول درجه نشانی روسیه است بدست خود شانی بماداند ماهم در نهایت امتنان قبول کردیم بعد از قدری توقف برخاسته با اعلیحضرت امپراطریس دست دادیم و مراجعت نمودیم اعلیحضرت امپراطور نادم آسانسر مارا مشایعت نمودند باز به آسانسر نشسته آمدیم پائین و با کالسکه سعادت بمنزل نمودیم دو نفر غلام سیاه با لباس مخصوص درب اطاق ما و امپراطریس هستند که در هارا باز کرده و می بندند و همیشه در پشت در متوقف می باشند (لایحه اهالی شهر پترزبورغ در شکرگذاری و تهنیت ورود ماعرض کرده اند که از فرار ذیل است) اهالی پای تخت دولت امپراطوری روسیه با کمال مسرت بحضور انور شاهنشاه مقتدر ممالک همسایه بعرض تبریک ورود مبادرت میورزند در زمانی که در اتصای شرق برای ترویج تمدن و تربیت خونهای گرانمای انسانی ریخته میشود ماهمان غریز و شاهنشاه صالح دوست را استقبال کرده و من از طرف اهالی شهر پترزبورغ بتقدیم مراتب انبساط و ادعیه صمیمی خود مان بحضور اعلیحضرت پادشاهی جسارت میورزم و از خداوند مسئلت میکنم که دولت علیه ایران در تحت فرمانگذاری حکیمانه آن اعلیحضرت بمنتها درجه ترقی و سعادت برسد و طغرای نام هایونی در بیرق ملت ایران شیر دلیر و خورشید حقیقت و صالح و ترقی ابدالدهر برقرار و پایدار بماند

امشب را چون خسته بودیم زودتر شام خورده استراحت نمودیم ساعات ورود و حرکت از شهرها و استاسیونهاییکه امروز از (ویلنا) تا (پترزبورغ) آمدیم از اینقرار است

(ویلنا) حرکت ساعت چهار بعد از ظهر روز سوم ماه ژولیه روسی مطابق شانزدهم ژولیه فرانسوی سنه ۱۹۰۰ میلادی

(سومسم) ورود ساعت پنج و چهل پنج دقیقه حرکت ساعت شش (ویسک) ورود ساعت هشت و هشت دقیقه حرکت ساعت ده و چهل دقیقه شام در اینجا خورده شد و در باغچه پهلوی راه آهن قدسی گردس کردیم (آن تو-بول) ورود ساعت دوازده و نوزده دقیقه حرکت دوازده و سی و دو دقیقه رودخانه (دی وی تا) در قرب اینجا است

(کرسوگا) ورود ساعت یک و پنجاه و شش دقیقه بعد از نصف شب حرکت دو ساعت و شش دقیقه در اینجا هم دولت روس قاعده جات نظامی دارد

سلطنت بحالت نظامی ایستاده منتظر ورود مابودند پیاده شده با ایشان دست داده با کمال گرمی و مهر بانی و خصوصیت ملاقات نمودیم و از دیدن ایشان خیلی محظوظ شدیم ایشان هم اظهار کمال بشاشت کردند بعد ولیعهد خودشان نواب (گراندوک میشل الکساندر رومیچ) و گرانند و کهای معظم را بما معرفی نمودند ما هم جناب اشرف صدر اعظم را معرفی کردیم تا آخر صف نظام رفته و برگشتیم با اعحضرت امپراطور در کالسگه رو بازی نشسته تا عمارت (ارمیتاز) که منزل ماست صحبت کنان آمدیم طرفین راه و خیابان سر باز ایستاده در عبور ماهورامی کشیدند اهالی شهر بطرز بویغ هم که بی اختیار متصل هورا کشیده اظهار خوشوقتی مینمودند و من و اعلیحضرت امپراطور جواب میدادیم در ورود بعمارت با اعلیحضرت امپراطور از پله های (ارمیتاز) بالا رفتیم در سر سرای عمارت یکدسته سر باز گارد مخصوص امپراطوری باریشهای بلند و قباهای ماهوت آبی که لباس عجیبی بود و نمونه از قدیم است سلام احترام دادند داخل اطاقهای عمارت شدیم بسیار عمارت عالی متمتازی است اعلیحضرت امپراطور در اطاق مخصوصی که بجهت ما معین کرده بودند بادم دزها و ماد موازلها بودند با ایشان دست داده وارد اطاق شدیم گرانند و شسها که در اطاق بودند اعلیحضرت امپراطور را بمعرفی نمودند و در نهایت مهربانی تا اطاق خواب ما با اعلیحضرت امپراطور آمده بما نشانی دادند مراجعت باطاق اول کردیم همراهان ما که در آنجا ایستاده بودند با اعلیحضرت امپراطور و امپراطور را بمعرفی نمودیم جناب اشرف صدر اعظم را چون در گارد با اعلیحضرت امپراطور معرفی کرده بودیم در اینجا با اعلیحضرت امپراطور معرفی نمودیم بعد وزیر دربار و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملک و وزیر هایون را خودمان معرفی کردیم باقی را جناب اشرف صدر اعظم معرفی نمودند بعد اعلیحضرت امپراطور و امپراطور دست داده رفتند بمنزل خودشان بعد از نیم ساعت ما سوار کالسگه شده رفتیم ببازدید اعلیحضرت امپراطور و امپراطور جناب اشرف صدر اعظم و امیرال ارسنیف در کالسگه ما بودند کالسگه چهار اسبه بود و کالسگه چپها لباس مخصوصی داشتند رفتیم تا درب عمارت پیاده شده رفتیم توی دالان به اسانسرها سوار شده بالا رفتیم تا امروز با اسانسرها سوار نشده بودیم ببالا رسیدیم در را باز کردند از اسانسرها بیرون آمدیم اعلیحضرت امپراطور دم اسانسرها ایستاده بودند دست دادیم و بانفاتی رفتیم باطاق اعلیحضرت امپراطور ما تمزمین ما هم در اطاق جلو صف کشیده بودند ما و اعلیحضرت امپراطور داخل اطاق امپراطور شده با ایشان دست داده باطاق مخصوص رفته نشستیم در آنجا صحبتهای شکار و متفرقه بمیان آمد از فحواهی حال و طرز صحبت و مذاکرات معلوم میشود

شام همراهان متوقف است فرصتی برای گردش و تفریح داریم بعد رفتیم بجلوزن که لیکه و تیف بسته اند قدری تماشای لیکه و تیف را نموده آمدیم به واگن منزل خودمان شام خورديم نوکر ها و همراهان هم رفتند به رستوران شام خوردند و از قراری که گفتند توی رستوران گرم بوده امیرال حکم کرده است میز شام را از اطاق خارج کرده در بیرون شام خورده اند بعد از شام ترن حرکت کرد و مادر ترن خوابیدیم

(ترجمه تلگراف اعلیحضرت امپراطور روس است که دیروز ورود ما بخاک روسیه نموده اند) خیلی خوشبختیم که اعلیحضرت هایبونی تشریف فرمای مملکت من شده اند و امیدوارم که بوجود مبارک خوش بگذرد با کمال شغف در انتظار پذیرائی اعلیحضرت هایبونی فردا در پای تخت خودم دلم را خوش دارم

(۰ — ۰۰ — ۰۰) : (روز سه شنبه نوزدهم ربیع الاول) : (۰۰ — ۰۰) .

امروز بعد از ظهر انشاءالله وارد پترزبورگ میشویم دیشب درست خوابم نبرد مگر نزدیک صبح که قدری خوابیدم و قرار است که سه ساعت از ظهر گذشته بگزار راه آهن پترزبورگ برسیم وقت ظهر به (گات چینا) رسیدیم و مادر توی ترن نهار صرف نمودیم نوکرها رفتند در رستوران گات راه آهن نهار خوردند حاکم بلدیة شهر پترزبورگ و نایب ایشیک آقاسی باشی اعلیحضرت امپراطور و یک نفر صاحب منصب گارد امپراطوری با استقبال آمدند امیرال آرسنیف ایشانرا معرفی کرد و بانها نشانی مرحمت شد بخود امیرال آرسنیف هم در اینجا بجهت حسن خدمت و مراقبتی که در پذیرائی ما دارد نشان مرصع امیر تومانی دادیم در هنگامی که ترن ما ایستاده بود یک ترن مفصلی آمده مثل برق رد شد بطوری صدا میکرد که نایکساعت صدای آن در گوش ما بود بعد از نهار فی الجمله استراحت کرده میخواست خوابمان ببرد که ترن حرکت کرد فوراً برخاسته لباس رسمی پوشیده حاضر از برای ورود پترزبورگ شدیم نوکرها و همراهان هم تماماً لباس رسمی پوشیدند اشخاصی که در ترن ما بودند جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار ناصر الملک و زیرهایبون امیرال آرسنیف و مهماندارها و نایب ایشیک آقاسی باشی و حاکم بلدیة پترزبورگ بودند در سه ساعت بعد از ظهر بدون یک دقیقه تخلف وارد گات شدیم اعلیحضرت امپراطور و نواب ولیعهد روسیه و تمام خانواده سلطنتی و گراندوکهای محترم حاضر بودند چون (کنت موراویف) وزیر خارجه روسیه همین چند روزه سکنه کرده و فوت شده است مسیو (لامسدورف) مدیر کل وزارت خارجه همراه اعلیحضرت امپراطور آمده و وقتاً کار وزارت خارجه با اوست تا وزیر خارجه معین شود از ترن که اعلیحضرت امپراطور را دیدیم خود شان با تمام شاهزادگان خانواده

(سلطنت)

در آنجا توقف شد تا همراهان و بارها از آن ترن باین ترن نقل نمودند امروز در حقیقت اول سفر رسمی ماست همراهان همه بلباس رسمی وارد این ترن شدند ما هم لباس ساده که در کانتراکسویل داشتیم ترك کرده امروز لباس نظامی پوشیدیم خلاصه بعد از انجام کارها ترن حرکت کرد آمدیم تارسیدیم بشهر (ویلنا) اینجا باید همراهان از ترن پیاده شده در گار نهار بخورند مادر ترن نهار خوردیم درو رود بگار حاکم شهر و غیره با سر باز احترام حاضر بودند برسم و ترتیب معمول پیاده شده همیک را معرفی کردند واحوالپرسی نمودیم و از جلو صف سر باز گذشته بعد دفیله کردند اهل شهر هم بجهت دیدن ما آمده ایستاده هورا میکشیدند بعد مراجعت به ترن کردیم حاکم اینجا که اسمش (مسیو طروسکی) است پیر مرد مجربی است و فرمانده یکصد و شصت هزار قشون است از قراریکه مذاکره میشود بواسطه اینکه در چین شورش و بلوای عام برپا شده و شورشیان سفارتخانهای خارجه را در پکن محاصره نموده اند و همه روزه خبر میرسد که وزرای مختار دول را کشته اند حال دول اروپا در خیال تنبیه و انتقام چینیان هستند و گویا دولت المان خیال پیشدستی دارد دولت روس باین ملاحظه که مبدا اقدامات المان در چین مخالف صلاح روس باشد حکم کرده است قشون سرحد المان را از یاد نمایند مثلاً فوجی که در وقت صلح در سرحد ششصد نفر است در موقع جنگ باید هزار نفر باشد و حالا اینطور شده است یعنی تمام سرحدات عدد نفری افواج مطابق زمان جنگ گردیده است شهر (ویلنا) یکصد و شصت هزار نفر جمعیت دارد که هشتاد هزار نفر آنها یهودی و هشتاد هزار نفر مسیحی هستند در ایالت ویلنا یکصد و شصت هزار قشون متوقف است که فرمانده آنها همین پیر مرد است و این قسمت قشون روس ردیف دوم کک قشون سرحدات و در تمام سرحد المان و اطریش از قرای که میگویند دولت روسیه امروز هشتصد هزار نفر قشون موجود دارد و در این چند روزه که در پتر زبورغ مذاکره جنگ بادولت چین بوده است دولت روس از روی دقت تحقیق قوای نظامی خود را سنجیده است که چه قدر قشون میتواند در موقع جنگ حاضر کند از قراری که تحقیقاً معلوم و معین نموده و بتوسط کنت (هورا ویف) بتمام سفراء اعلان کرده و بارفع الدوله هم اطلاع داده اند سه مایون و نیم بوده است که هفت کرور باشد خلاصه با ترن حرکت کرده رفتم نزدیک غروب رسیدیم برود خانه (دی وی تا) پل طولانی داشت از دوتونل هم گذشتیم در اینجا هم دولت روس قلعه جات نظامی معتبر دارد ساعت نه و ربع کم بعد از ظهر رسیدیم به (ویسک) از ترن پیاده شده با جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و موق الدوله و بعضی دیگر از ملتزمین رفتم در باغچه پهلوی گار گردش کردیم امیرال هم آمد چون نزدیک سه ساعت ترن در اینجا بجهت خوردن

سبز و خرم و اطراف جنگل کاج و غیره بود ما هم در نوبی ترن باوزیر دربار و سایر عمده خلوت خودمان را بصحبت مشغول میداشتیم تا رسیدیم برودخانه (وبستول) و بل (ترن) خیلی بل طولانی بود بقدر دو دقیقه طول کشید تا ترن بخار از روی آن رد شد هوا در نهایت گرمی بود دود زغال سنگ هم اذیت میکرد نهارا در ترن خورده بعد از نهار قدری خوابیدیم بیدار که شدیم باز ترن میرفت از شهرها و آبادیهای زیاد و کارخانجات بسیار گذشتیم بقدری مملکت المان اید است که حد وصف ندارد و متصل راه آهن و ترن بخار است که در حرکت می باشد و اطراف راه آبادی و زراعت بهم پیوسته است انواع محصول بحد وفور عمل میاید خصوصاً چقدر قد و سیب زمینی که از شکل اعلی گرفته با امریکا میبرند و مال التجاره عمده ایست که در خاک المانی منافع خطیره از آن میبرند وقت غروب ترن در استاسیون ایستاد پیاده شده رفیق قدری گردش کردیم و در کنار گار تماشای لکمو تیف هارا نمودیم دختری دسته گلی بماداد ما هم اشرفی صورت خودمان را بیادگار باو دادیم باز سوار ترن شده حرکت کردیم هشت ساعت بعد از ظهر شام را در ترن خوردیم امشب باید در نصف شب بسرحد روسیه برسیم یکساعت بعد از خوردن شان استراحت کردیم و ترق همانطور میرفت

— (روز دو شنبه هیجدهم ربیع الاول) —

امروز صبح درختخواب بودم که يك دفعه دیدم امین حضرت ما را بیدار میکنند وزیر هایون هم بالباس رسمی ایستاده عرض میکنند که اینجا (ورژ بولو) سرحد روسیه است و امیرال آرنیف با تمام مهماندارها و سربازان قراول خاصه امپراطوری در گار ایستاده اند حاکم و تمام اهل شهر نیز حاضر و ساعت ورود است پرسیدیم جناب اشرف صدر اعظم کجا هستند عرض کردند تازه بیدار شده بعجله رخت میپوشند ما هم زود برخاسته رخت پوشیده حاضر شدیم و بجناب اشرف صدر اعظم اطلاع دادیم ایشان امیرال (آرنیف) و سایر مهمانداران را که سابق هم بودند بحضور آوردند ارفع لدوله هم بود از ملاقات امیرال خوشوقت شدیم شرحی از قول اعلیحضرت امپراطور اظهار مهربانی و اشتیاق بملاقات ما پیغام آورده بود ما هم کمال شوق خودمان را بملاقات ایشان اظهار نمودیم بعد از ترن پیاده شدیم برسم معمول نان و نمک آوردند حاکم شهر (ورژ بولو) هم بحضور آمد از او صاحبمنصبان اینجا تماماً احوالپرسی شد بعد بطور معمول از قراول خاصه احوالپرسی شد و از جلو صف آنها گذشتیم بعد آنها در حضور دفیله نمودند پس از آن از این عمارت گذشته آنطرف ترن مخصوص اعلیحضرت امپراطور حاضر بود همان واگوهای سابق و بسیار خوب ایست داخل ترن شده بقدر دو ساعت

دیگر در نقطه سرحد شهر (ماچ-بن) بود که فرانسویها آنجا راهم بجهت تشریفات ورود ما آئین بسته بودند از ماچین تا شهر (ماس) که کرسی ایالت (لوزن) است اندکی راه است و ترن ما از خارج شهر متس گذشت المانها براستحکامات وقلاع اینجا خیلی افزوده اند و کارخانجات بسیار نیز در حوالی این شهر و سر راه دیده شد رود بزرگ (مرزل) معروف از این شهر میگردد و مسافتی طی کرده در شهر (کپ لئز) برود خانه معظم (زن) متصل میشود بعد از شهر متس بشهر (سار بورخ) رسیدیم شهر های معروف عرض راه (نون کرخ) (ش ذبدل) (مرکن فلا) (هایم باخ) (روین برخ) (اور شاین) (کیرن) (بین قرقه) (بین قن) بود امروز و امشب اغلب در ترن بانو کرها بصحبت کنتر کسویل و مذاکره گذارشات آنجا مشغول بودیم خلاصه شب ترن ایستاد و استراحت کردیم

﴿ روز شنبه شانزدهم ربیع الاول ﴾

امروز در ساعت هشت ربیع کم بعد از نصف شب ترن راه افتاده از سر پائین گذشتیم که شهر نظامی در کنار راه واقع شده و قلعه جات متین دارد رود خایه (من) هم در این نقطه برود (رن) داخل میشود نزدیک (امس) و (ویس بادن) که از آبهای معدنی معروف المان است گذشتیم و بشهر (فران کفورت) رسیده بهمان گار بزرگ معروف که بزرگترین گار های راه آهن فرانگستانی است وارد شدیم بقدر نیمساعت توقف بود پیاده شده باجناب اشرف صدر اعظم و سایر همراهان در گار گردش کردیم اطاقی در اینگار مخصوص اعلامحضرت امپراطور المان است بسیار اطاف خوبی است در چهار گوشه اطاق ستونها دارد از آن اطاق در جلو شهر برای تماشای تماشای مراجعت کردیم بعد سوار ترن شده برای افتادیم و از شهر های (فولدا) و (ببرا) و (ایزناخ) و (گتا) و (ارفورت) و (ویمار) و (ناوم بورخ) و (لپزیگ) و (ایلن بورخ) و (فالکن بورخ) و (کت بوس) و (پوزان) پای تخت لهستان قسمت پروس و (اینورازلاو) و (تورن) قلعه سرحدیه المان نزدیک نقطه سرحدیه (آلساندرف) روس و از آنجا که داخل خاک روس میشود از شهر های (س ر ه) و (یابلنو) و (دویچی ایلو) و (اس سان) و (کورن) گذشتیم در ساعت نه بعد از ظهر شام خورده و امشب را باز در ترن خوابیدیم و ترن نصف شب ایستاد تا درست استراحت نماییم

— ﴿ روز یکشنبه هفدهم ربیع الاول ﴾ —

امروز صبح ترن در ساعت شش و نیم از دسته گذشته حرکت کرد زمینها مثل دیروز همه جا

مان هم که اینجا بودند مثل میرزا ملکمخان نظام الدوله و قوام السلطنه از اینجا مرخص شده
 بیاریس رفتند و ترقی ما حرکت کرد موزیک بنا کردند نوای ایرانی را زدند و زن و مرد بنا کردند دستمالهای
 خود را تکان دادند و لوله و قفله غریبی از میان مردم برخاست و فریاد (ویولو شاه سولپرس)
 (زنده باد شاه در ایران) بلند شد اغلب مردم حالت گریه داشتند ما و همراهان هم از رفتن
 از اینجا محزون بودیم خلاصه ترن رفت از کوچه باغهای کنتر کسویل که گذشتیم ماد میرازل
 (مارسیز) سابق الذکر را دیدیم در سایه درخت گلی ایستاده چتر قرمزی بر سر داشت بطرف
 ترن گل میریخت و فریاد میکرد شاه زنده باد شاه زنده باد ما هم دستی بطرف او تکان دادیم
 و کم کم ترن تند شد و کنتر کسویل از نظر غایب گردید ترن ما بطرف شمال غربی میروید باید برویم
 بسرحد فرانسه از اینجا داخل خاک المان شده بسرحد روس برسیم که آنجا مهمانداران دولت
 روس حاضر شده ما را پذیرفته به پتر زبورغ رسانند در حقیقت ابتدای سفر رسمی از اول
 خاک روسیه شروع خواهد شد اگرچه تا وسط فرنگستان آمده اما دوباره مراجعت بروسیه
 میکنیم که از آنجا شروع بسفر رسمی بنمائیم و جهت این است که خواستیم بهمان سبک و ترتیب
 سه سفر شاه شهید بفرنگستان رفتار کرده باشیم که ابتدا از دولت روسیه شروع کرده بسایر
 دول فرنگستان و پای تختهای معتبر برویم و از تیره شاه شهید خارج نشده باشیم از ابتدا هم
 همینطور اعلان سفر را کرده بودیم خلاصه ترن با کمال خوبی میرفت و این ترن بهتر و راحت
 تر از ترنی است که ما را به کنتر کسویل آورد قدری که رفیقم رعد و برق شدیدی شد باران
 هم با کمال شدت می بارید اما ما در راه آهن در کمال راحت میرفتیم یک صدای رعد غریبی هم
 بلند شد که خیلی نزدیک بود بایستی برقی باطراف اینجاها زده باشد. بین السلطنه و پسرهای
 او با برفه حاکم این محال و مسیو (شیدر) تاسرحد فرانسه با ما بودند از آنجا بمین السلطنه
 و پسرهای او مرخص شده بیاریس رفتند از اینجا که داخل خاک المان شدیم اگرچه ترقی ما
 از فرانسه است اما کارها بامؤید السلطنه وزیر مختار مقیم برلن است که دیشب در کنتر کسویل
 وارد شده و همراه است میرزا ابراهیمخان دکتربرادر زاده وزیر دربار بسرحد میرزا
 ابوالحسنخان حکیمباشی که در پاریس تحصیل علم طب می کند و خوب هم کار کرده و جوان
 بسیار معقولی است از روزیکه اطباء فرانسه را به کنتر کسویل آورد بعد از رفتن آنها تا امروز
 پیش ما بود از اینجا مرخص شده بیاریس رفت تا او را دوباره آنجا ملاقات کنیم در حرکت
 از کنتر کسویل شهر هائی که از خاک فرانسه دیده و از آنها گذشتیم یکی شهر (سرکوربن
 ویل مانس) که شهر بزرگی است نزدیک بسرحد المان و سر باز زیادی در گار سلام ایستاده
 بودند مجسمه (مسیو تیر) رئیس جمهوری را در میدان جلو خان ابن گار بپاداشته اند یکی
 (دیگر)

که هر دو مغنیه اند بحضور آمدند مسیو (لمر) و ناصر هایون ساز زدند و آن دونفر آواز ایرانی که ناصر هایون بانها یاد داده بود خواندند خیلی خوب خواندند در اینوقت خدام ما ندیم السلطان وزیر هایون امین حضرت ناصر السلطنه شاهزاده ناصر الممالک ناصر خاقان و ناصر هایون در حضور بودند بعد شاهزاده موقوف الدوله هم وارد شد عصر باز بتیر اندازی رفتیم قدری تیر انداخت بعد بنا کردیم برای رفتن مردم در پارک جمعیت کردند از پارک خارج شدیم جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار هم رسیدند بقدر چهار هزار قدم راه رفته بعد مراجعت بپارک و منزل نمودیم امشب چراغان بسیار خوبی کرده بودند شب رفتیم باین صندلی گذاشتند بقدر یکساعت ونیم آنجا نشسته بعد رفتیم بتماشای آتشبازی محل آتشبازی همان جای تیر اندازی هر روز بود و در میان آتشبازی يك شیر و خورشید ارم ایران را ساخته بودند بسیار خوب بود بعد آمدیم منزل جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار و وزیر هایون و بعضی دیگر از همراهان ما را مسیو (طالان) حاکم کنتر کسویل دعوت به سوپه کرده بود بمنزل او رفته و مراجعت کرده بودند

۲۰ — ﴿ روز جمعه پانزدهم ربیع الاول ﴾ — ۲۰

امروز روز حرکت از کنتر کسویل بطرف پطر زبورخ است صبح که از خواب برخاستیم اشخاصی که در اینمدت توقف کنتر کسویل بجهت آب خوردن و معالجه باینجا آمده و با ما آشنا شده بودند بدیدن ما آمده بودند اشخاصی هم که در اینمدت رود بخاک فرانسه واقامت در کنتر کسویل از حاکم صاحب منصبان نظامی و غیر هم خدمت کرده و زحمت کشیده اند دیروز عصر بفراخورشان هر يك نشان و انگشتری و غیره داده بودیم امروز که بحضور آمدند نشانهای خود را زده بودند خانواده دکتر (دوبو) هم که طبیب کنتر کسویل است بحضور آمدند و رفتند در ساعت ده و ربع حرکت کرده از منزل به سر راه آهن آمدیم در بین راه اغلب اهالی کنتر کسویل در پارک و کوچه و خیابان جمع شده سلام میدادند و اظهار تأسف از رفتن ما میکردند و حالت خیلی محزونی داشتند در گار راه آهن هم جمعیت زیادی از آشنایان اینجا بودند من جمله (حکاک پاشا) که از معتبرین مصر و ارمنی است سابقاً داخل خدمت دولت بوده و حالا بازوجه خودش برای معالجه به کنتر کسویل آمده است در اینجا با ما آشنا شده و انس گرفته بود او هم برای مشایعت بگزار آمده و از مفارقت ما حالت گریه داشت پسر عموی خدیو مصر عمر توسین پاشاهم که جوانی است بلند قامت و باریک اندام و سیاه چرده و چشمهای سیاه کوچک و سبیل نازکی دارد و چنانکه از پیش اشاره کردیم برای معالجه باینجا آمده است او نیز بمشایعت ما آمده بود ما بحکاک پاشا عکس خود ما را بیاء گار دادیم و زرای مختار خود

○ — ﴿ روز سه شنبه دوازدهم ﴾ — ○

امروز دیگر آب نخوردیم روز راحت است نهار خورده عصری رفتیم بمحلی که سوارهای فرانسه حاضر شده تیراندازی میکردند چندین قسم تیراندازی نمودند اول نیزه بازی زیادی کردند بعد دوفیله نموده پس از آن سرهای کاغذی زیادی در میدان ریخته با نیزه برمی داشتند بعد حلقه زیادی آویخته بودند سوارهای می آمدند با نیزه بر میداشتند خیلی تماشا دادند جمعیت زیادی هم که تقریباً بقدر دو هزار نفر بود جمع شده بودند و تمام مردم می گفتند شاه ایران وقشون فرانسه زنده باد بعد آمدیم منزل و شب را به تیاتر رفتیم امشب دسته تازه در تماشاخانه بودند اینها باز بگروهائی هستند که در شهر (ویتل) بازی میکنند و الحاق بد بازی میکردند مادو برده باقی بود که برخاسته آمدیم منزل

— ﴿ روز چهارشنبه سیزدهم ربیع الاول ﴾ —

امروز صبح از خواب برخاسته رفتیم بائین قدری راه رفتیم بعد جلو عمارت نشستیم ساعت ده کالسکه حاضر شد با جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار سوار شدیم جمعی دیگر از همراهان هم ملتزم رکاب بودند رفتیم به (ویتل) نهار را آنجا خوردیم و بعد از نهار قدری خوابیدیم بیدار شده دربارك ویتل گردش کردیم سوای جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار اشخاصی که امروز در رکاب بودند امیر بهادر جنگ موثق الدوله امین حضرت ناصر الملک وزیر هایون ناصر خاقان بودند بعد رفتیم قدری تیراندازی کردیم حاکم اینجا مجسمه بیادگار تقدیم کرد بعد بدکانهای آنجا رفته گردش نمودیم و بعضی چیزهای مختصر خریدیم سه ساعت بغروب مانده مراجعت بمنزل نموده درباغچه (کنتر کسویل) باز گردش کردیم و رفتیم بتیراندازی دختر انگلیسی در آنجا تیراندازی می کرد و هرچه تیری انداخت تماصرا به نشانی میزد همچو دختری که باین خوبی تیراندازی نماید ندیده بودیم بعد آمدیم منزل و شب به تیاتر رفتیم بسیار تیاتر خوبی بود تا آخر بازی مانده آمدیم منزل

— ﴿ روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاول ﴾ —

امروز روز آخر توقف در کنتر کسویل است صبح برخاستیم قدری گردش کرده بعد به تیراندازی رفتیم دختر انگلیسی که دیروز در سر تیراندازی بود و خیلی خوب تیری اندازد امروز هم آمد و چندین تیر انداخته همه را خوب زد ما هم تیر زیادی انداختیم و اغلب رازدیم بعد از تیراندازی آمدیم بالانهار خورده بعد از نهار ماد موازل (مارسینز) و ماد موازل (سیلمان)

(که)

خلاصه سه روزه تیاتر را ماندیم بعد برخاسته بمنزل آمده خوابیدیم

— ﴿ روز یکشنبه دهم ربیع الاول ﴾ —

امروز صبح برخاستیم رفتیم باین جهت خوردن آب قدری هوا سرد بود که هیچ میل بخوردن آب و راه رفتن در پارک نمی کردیم گیلاس اول را خورده قدری راه رفتیم باز آمده آب خوردیم دیدیم خیلی هوا سرد است باینکه اول تابستان هوای اینجا مثل هوای اواسط پائیز تبریز است هر قدر راه رفتیم دیدیم گرم نمی شوم آخر رفتیم توی دکان آخری قدری با صاحب دکان صحبت داشتیم گرم شده آمدیم بیرون دیگر از شدت سرما گیلاس آخری آب را نخورده آمدیم بالا وقت نهار بود نهار خورده مختصر استراحتی کردم طرف عصری بعکاسباشی فرمودیم آن شخصی که بتوسط صنیع الساطنه از پاریس (سینمو فتگراف) و (لان ترماژیک) آورده است اسباب مزبور را حاضر کند که ملاحظه نمایم رفتند نزدیک غروب او را حاضر کردند رفتیم بمحلی که نزدیک مهمانخانه است که نوکرهای ما در آنجا شام و نهار می خورند نشستیم اطاق را تاریک کردند هر دو اسباب را تماشا کردیم بسیار چیز بدیع خوبی است اغلب امکانه (اکسپوزیسیون) را بطوری درعکس بشخص تماشا میدهد و مجسم مینماید که محل کمال تعجب و حیرت است اکثر دور نماها و عمارات (اکسپوزیسیون) و حالت باریدن باران و ورود خانه سن و غیره و غیره را در شهر پاریس دیدیم و بعکاسباشی فرمودیم که همه آن دستگاہ ها را ابتیاع نماید بعد عرض کردند تیاتر حاضر است رفتیم به تیاتر همان بازیگرهای همیشگی بودند بازی خوب ممتازی نشان دادند حکایت دختر کشیشی بود که بکوه رفته پرت شد و بعضی اتفاقات فوق العاده با او داده بود که تماماً در تیاتر نمودند خیلی تماشا داشت بعد از تمام که مدتی از شب گذشته بود مراجعت بمنزل کرده شام خورده استراحت نمودیم امروز هم بعضی جواهرها از پاریس آمده بودند جواهر زیادی داشتند قدری از آنها خریدیم الماس و زمرد های ما را با تسمیه های مروارید دیدند خیلی تعریف و تمجید کردند

*— ﴿ روز دوشنبه یازدهم ﴾ —

صبح برخاسته آب خوردیم امروز مدت خوردن آب تمام است چهار نصف استیکان آب خوردیم الحمد لله تعالی این آب خیلی بمانفع کرده و الحقی دستور العمل و معالجات وزیر دربار بصلاح دید اطبای بزرگ خیلی نافع واقع شده است بعد از خوردن آب قدری راه رفته آمدیم بالا بعد از نهار خواب مختصری کرده عصر باز قدری گردش کردیم امشب دیگر تیاتر رفتیم بعد از شام با امیر بهادر جنگ و امین حضرت که در حضور بودند قدری صحبت داشتیم

هستند میرسد که قشون باید بهمان اوقات معینه حرکت نموده مکانهای خود را بگیرند

وضع جنگ

تدارك مهمات

به هر سربازی یازده فشنگ بی گلوله و به هر توپ بزرگی ده کیسه باروط و به هر توپ کوهستانی

بیست و پنج تیر فشنگ داده میشود

علامت

قسمت قشون حمله کنند که (آ) باشد بر روی کلاه پارچه سفیدی میگذارند و در صورتی که

مسافتهای موقع حرب بعد بهم برساند دستور العمالهای نانوی بجهت فرماندهان هر قسمت

فرستاده میشود پس از اتمام حرکت قشون حمله کننده و مدافع بزودی و چابکی آمده در جاده

راه آهن که شصت سانتیم عرض دارد بطرف مغرب و بمقد است از نقطه زاویه خط راه جنگ

صف میکشند و فوج چهارم شاسر از پهلوئی پل سنت (از این) می آیند

— ﴿﴾ (روز شنبه نهم ربیع الاول) ﴿﴾ —

امروز صبح برسم معمول برخاسته آب از چشمه خورده بنا کردیم براه رفتن در بین گردش

اشخاص زیاد از هر قبیل میدیدیم که راه میروند و آب میخورند و گردش میکنند و از دکانی

های امتعه خرید میکنند بعد از مدتی گردش بعمارت منزل خودمان مراجعت کرده نهار

خورده خوابیدیم از خواب که برخاستیم سوار شده رفتیم بتیر اندازی کبوترها باران هم

بشدت می بارید به محل مزبور رسیده هفت هشت تیر انداختیم و تماماً رازدیم فرنگیها تعجب

نمودند بعد سوار شده مراجعت بمنزل کردیم آن شخصه که گاهی از او ذکر می نموده و حدس

زدیم که آواز دارد نایکه آمد و خواند ولی آواز فرنگی میخواند این دو روزه ارسالان خان

ناصرهایون و مسیو (لمر) از روی نوت آواز ایرانی و شعر فارسی باو آموخته بودند امروز عرض

کردند حاضر است که آواز ایرانی بخواند باطاق جلو تیار رفتیم در آنجا ایرانیهای خدام

ماو چند نفر از فرنگیها بودند ناصرهایون پیا نوزد و دختر مغنیه شروع کرد بخواندن آواز

ایرانی را بقدمی خوب خواند که ما تعجب کردیم شعر فارسی را هم در کمال خوبی میخواند

ناصرهایون در ظرف دوسه روز خوب باو آموخته است بعد بمنزل آمده نماز خوانده شام

خوردیم و رفتیم به تیار امشب دسته تازه آمده بازی میکردند و نفر شان بدنبودند اگر چه

ماچندان خوشمان نیامد اما دیگران خیلی تعریف و تحسین میکردند ولی آن زنیکه رئیس دسته

زنان باز بگر تیار است از اول تا بحال اینجاست و هر دسته می آیند او بر آنها رئیس است

(خلاصه)

سبزی آلات را خیلی منظم و با کیزه کاشته بودند بعد رفتیم به پارک شهر که بیرون عمارت حکومتی بود گردش کردیم بقدری اطفال کوچک دور ما جمع شده بودند و ویولوشاه (زنده بادشاه) میگفتند که نگذاشتند آسوده باشیم عاقبت پلیس آمده از آنها جلوگیری کرد متصل فریاد میکردند و باطراف میدویدند گویا تا بحال هیچ ایرانی ندیده بودند خلاصه وقت غروب بود که از آنجا سوار کالسکه شده آمدیم براه آهن این شهر رود خانه بسیار خوبی دارد که از وسط شهر میگذرد آب پاک باصفائی دارد و چندین سد در رود خانه بسته اند که آبشارها تشکیل یافته است این رود خانه ماهی قزل آلام دارد بجا کم گفتیم بگوید چند قطعه گرفته بجهت ما به کسرتکسویل بفرستد بعد براه آهن سوار شده مراجعت به کسرتکسویل کردیم یکساعت از شب رفته وارد منزل شدیم شام خورده چون خسته بودیم زود تر استراحت کردیم دستور العمل مانوری که امروز در (اینال) دادند از روی قواعد نظامی که رئیس کل نوشته بود صورتی از آن بما داده از استقرار است

(حرکت مشق جنگی در اینال)

حرکت مشق جنگی قشون ساخلوی در (اپی نال) درششم ماه ژولیه یکهزار ونهصد و سی و پنج مطابق ربیع الاول یکهزار و سیصد و هیجده ۱۳۱۸ هجری یک حرکت مشق جنگی از قشون ساخلو در روز جمعه ژولیه بفرماندهی کنل مسیو (نیارد) در حضور اعلی حضرت شاهنشاه ایران مجری و معمول خواهد شد آتشیهای طرف بمقابل (لنشان دنوپل) بواسطه دسته جات توپخانه محاصره کننده که مصمم حمله کردن به قلعه (لنشان) است خاموش میگردد قسمت قشون حمله کننده که (آ) باشد در تحت حکم سرهنگ مزبور که فرمانده فوج یکصد و چهل و نهم است مرکب از سه باطالیان صد و چهل و نهم و دو اسکادرون (شامریا) مخبران تیر انداز از فوج چهارم قسمت قشون مدافع که (ب) (د) باشد در تحت حکم نایب سرهنگ (مسیو و نیبره) است و مرکب از چهار دسته که هر یک از آن دسته ها از یک باطالیان آمده و عبارت از دو یست و پنجاه نفر است و دسته دوازدهم سواره از فوج هشتم توپخانه و دسته سوم توپخانه بیاده از فوج هشتم توپخانه دو اسکادرون از فوج چهارم شاه ترتیب حرکات دو قسمت لشکر احکام مفصل بواسطه فرماندهان هر قسمت قشون به فرماندهان اسلحه سه گانه که مدافین

و هر اطاق سوراخ و منفذ مختصری بی‌الا دارد که روی آزا با سرپوش بسته و در موقع جنگ با سرپوش آهن محفوظ میدارند و بالفعل بقدری جا و منزل در زیر این تپه است که بقدر چهار هزار نفر در این زیر زمینها و بورتها منزل دارند و روی منازل آنها تپه‌خاکی است که سبز و خرم و جنگل است که ابداً گلوله توپ و تفنگ دشمن بانها کارگر نمی‌شود انبار قور خانه و ذخیره و مخزن مهمات حربیه و لوازم این قشوق نیز تماماً در زیر همین تپه‌ها موجود است بلکه در موقع جنگ بقدر کفایت هیجده هزار نفر قشوق مهمات جنگ آماده دارند و از این قبیل قلعه‌ها در تمام سرحدات فرانسه متعدد بنا شده است بخصوص در اطراف شهر (نان سی) که بقدر هیجده قلعه نظامی بهمین وصف دارند که این طرفها را از قشوق دشمن محفوظ میدارد امروز برای ملاحظه و تماشای ماتریب جنگ نظامی داده‌اند که قشوقی بطرف این تپه حمله آورده می‌خواهد اینجا را فتح نماید و از قلعه سر بازها با توپ و تفنگ دفاع میکنند خلاصه آمدیم بالای تپه دور همان سر برش آهنی صندلی گذاشته بودند زئرال کل این قشوق با سرهنگ و سایر صاحبمنصبان خود و حاکم شهر (نان سی) بودند از همراهان ما هم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و امیر بهادر جنگ و وزیر همایون و عین السلطنه و سایر ماترین حضور داشتند با دور بین تماشا میکردیم و الخلق خیلی هم تماشا داشت بسیار خوب طرحی بود اول سر بازها در اطراف تیر اندازی کردند بعد سوارهای زیاد آمده در این طرف سر بازها بوضع خوبی شلیک نمودند آخر فتح نصیب طرف مقابل شد خیلی تمجید و تحسین کردیم بعد آمدیم پائین روی تپه دیگر توپی بمایشان دادند که هشت سانتیمتری بود از روی قواعد نظامی که در توپخانه میدانیم بعضی اطلاعات اظهار کردیم که صاحبمنصبان فرانسه تمجید و تحسین نمودند بعد رفتیم توپ دیگری که در یک دقیقه هشت تیر می‌انداخت دیدیم بسیار توپ خوبی بود پس از تماشا مراجعت کرده به ترن واد آهن نظامی آمدیم که بسیار قشنگ و کوچک و ظریف است سوار شده بشهر (ابی نال) رفتیم این قسم راه آهن برای شمیرانات طهران بسیار خوب است در نزدیک شهر کارخانه بود که صورت برای روز نایجات و غیره چاپ میکردند رفتیم تماشا کردیم چرخها و ماشینها زیاد دارد که از هر کدام در ساعتی هزار ورق کتاب مصور و روزنامه مصور و غیره بیرون می‌آید از یکطرف روی یک چرخ کاغذ سفید میگذازند از طرف دیگر چاپ شده بیرون می‌آید و بایک چرخ کوچک دیگر جمع آوری و دسته می‌شود بطوریکه عقل حیرت مینماید از آنجا رفتیم بخانه و باغ حاکم زوجه او که زن بسیار نجیب محترمی است از ما و همراهان پذیرائی کرد جای وعصرانه خورده نماز خواندیم بعد رفتیم بباغچه بتازری (صیفی کاری) قدری گردش و تماشا کردیم خیلی خوب و باطراوت بود چندین قسم کاهوهای خوب داشت

بمنازل خودشان که در گار معین کرده بودند رفتند در واگون منزل ما جناب اشرف صدر اعظم وزیر دربار و امیر بهادر جنگ و وزیر هایون و مین السلطنه و مسیو (طالن) حاکم (اپی نال) و محال کنتز کسویل و ناصر السلطنه و امین حضرت بودند ترن حرکت کرد باران هم می بارید بقدری صحرا با طراوت و صفا و سبز و خرم است که میتوان گفت اغلب از سال هوای فرنگستان بهار است تا بستاق ندارد از بعضی شهرها و آبادیها گذشتیم که اسامی آنها از این قرار است (بازوال) (همیون مانا نکور) (راسی کور) (ومیبر) بعد به (اپی نال) که شهر معتبری است رسیدیم در گار راه آهن پیاده شدیم با اینکه غیر رسمی آمده ایم و لباس ساده داریم معینا نایب الحکومه شهر و کد خدا و رئیس پلیس و غیره تماماً در گار راه آهن حاضر شده بودند نطق رسمی از طرف اهالی شهر در تشریفات ورود ما نمودند ما هم جوابی دادیم از گار بیرون آمده داخل شهر شدیم توی شهر جمعیت زیادی ایستاده بودند این شهر بقدری هزار نفر جمعیت دارد و بواسطه اینکه نزدیک سرحد المان است دولت فرانسه قلعه جات نظامی متعدد با تمام مهمات حریبه و لوازم قشونی در اطراف این شهر ساخته و پرداخته که در نهایت اعتبار و استحکام است و ما باید امروز بملاحظه و تماشای آنها برویم در جلو خیابان برای ما کالسکه حاضر بود سوار شده از کوچه های شهر گذشتیم زن و مرد زیادی در معابر جمع بودند و هورا می کشیدند گویا اهالی این شهر هیچ ایرانی ندیده اند رفتیم برای قلعه های نظامی از شهر تا آنجا با کالسکه بقدر یکساعت راه بود از شهر خارج شده زمین همه جا جنگل و سبزه بسیار با صفا بود تا رسیدیم به بلندی و تپه سبزی که در این صحرا و جنگل از تمام زمینها بلند تر و مشرف باطراف است آنجا قلعه نظامی را باین وضع بنا کرده اند که زیر تپه و سوراخ نموده راهی مانند دالان باز کرده اند که کالسکه تا وسط آن رفت بعد از طرف دیگر بیرون آمده پیاده شده تا سر تپه که مرتفع ترین نقاط است رفتیم آنجا سرپوشی از آهن درست کرده اند سه زیر آن دو توپ است که دهن توپها محاذی دو سوراخ زیر این سرپوش است و وقت تیر انداختن سرپوش با توپها حرکت میکنند و گلوله را به نشانه می اندازند و از قرار یکه گفتند چون این توپها در زیر سرپوش است توپچی که مهندس است نشان گرفته توپ را بهر جا میخواهند می اندازد و بشانه میخورد اما اگر از دشمن گلوله توپ باینجا برسد بروی سرپوش خورده ابداً صدمه بتوپ و توپچی نخواهد رسید و نیز از قرار یکه عرض کردند در زیر این سرپوش آئینه گذاشته اند که با آن آئینه مقیاس نشانه را صحیح کرده تیر را می اندازند و به نشانه میرسد ولی ما خودمان ندیدیم در اطراف این تپه همه جا زیر کوه را خالی کرده و اطاقها ساخته اند که در هر طاقی بیست نفر سرباز در کمال استراحت میگذرانند

—••— ﴿ روز چهارشنبه ششم ربیع الاول ﴾ —••—

بمادت هرروزه صبح زود و بلکه از روزهای دیگر قدری زودتر از خواب برخاستیم زیرا که امروزه ساعت هفت بعد از نصف شب میرفتیم به آب خوردن امروز صبح که برای نماز برخاستیم دیگر خوابمان نبرد همان ساعت شش رفتیم برای خوردن آب تمام مردم خواب بودند فرستادیم دکتر (ادکاک) را بیدار کردند مهندس الممالک را هم احضار کردیم آب خورده مدتی راه رفتیم بعد جناب اشرف صدراعظم هم آمدند پس از آن آمدیم بالا نهار خورده خوابیدیم از خواب برخاسته رفتیم با این وزیر هایون آمد گردش کنان بحمل تیر اندازی رفتیم تیر زیادی انداختیم ناصر السلطنه سوار و لوسید شده قدری راه رفت تماشای کردیم بعد از گردش آمدیم بالا و وزیر هایون را خواستیم سفرنامه را فرمودیم نوشت دختر رئیس پلیس آنجا را که بسن نه سال خواستیم آمد قدری بیانوزد خوب میزند دختر کوچک خوبی است يك انگشتری هم باو مرحمت فرمودیم بعد رفتیم به تیاتر تماشای خوبی دادند خیلی خوش گذشت سه پرده بود اما ما زیاده از دو پرده را تماشا نکرده مراجعت بمنزل کردیم

— ﴿ روز پنجشنبه هفتم ربیع الاول ﴾ —

صبح برخاستیم بر حسب معمول آب خورده قدری راه رفتیم بعد رفتیم بتیر اندازی از ناصر السلطنه نذر بسته چندلوثی برویم بعد با میر بهادر جنگ فرمودیم رفت ببازی اسب بازی بقدر یکصد فرانک باخت بعد آمدیم بیالا خانه نهار خوردیم و خواب مختصری کرده عصر سوار کالسکه شده رفتیم بگردش جناب اشرف صدراعظم هم در کالسکه با ما بودند وزیر دربار و مونت الدوله هم از عقب ما می آمدند از آنراهی که سر بالا می رود و خیلی مصفی است رفته قدری گردش کرده مراجعت بمنزل نمودیم وزیر هایون بحضور آمد از او جويا شدیم که امروز کجا بوده است معلوم شد در اطای خلوت مشغول جمع آوری و نوشتن روزنامه های عقب مانده ایامی که به پاریس رفته بود بوده است شب بعد از صرف شام رفتیم به تیاتر امشب بازیگرهای تازه آمده بودند چندان تعریفی نداشتند دو پرده مانده مراجعت بمنزل کرده خوابیدیم

•—••— ﴿ روز جمعه هشتم ربیع الاول ﴾: ﴿•••—••—﴾

امروز بعد از نهار باید برویم بشهر (اپی نال) صبح بر حسب معمول آب خورده قدری راه رفتیم و بمغازه رفته مختصر خریدی کردیم بعد آمدیم بالا خانه نهار خورده بیست دقیقه از ظهر گذشته سوار کالسکه شده بگگار راه آهن رفتیم و از آنجا سوار ترن بخار شدیم همراهان ما (بمنازل)

کردیم امیر بهادر جنگ هم ضمناً مشغول گفتن حکایات بود که مارا مشغول بدارد دو ساعت از شب گذشته رعد و برق شدیدی شد و باران خوبی بارید

— ﴿ روز سه شنبه پنجم ربیع الاول ﴾ —

الحمد لله باحالی خیلی خوش از خواب بیدار شدیم و با کمال تردمانی موافق معمول پابن رفته مشغول خوردن آب شدیم باران هم اتصالاً می بارد و هوای خوبی است مدتی راه رفتیم جناب اشرف صدر انظم و وزیر دربار و سردار کل و ظهیرالدوله و امیر بهادر جنگ و جمعی دیگر از نوکرها حاضر بودند یکی از جنرال های معتبر فرانسه هم امروز شرفیاب شد باواظهار التفات فرمودیم و از طرف فوج ابوابجمعی خود عرض تشکر کرد نزدیک ظهر بود که بمنزل آمدیم باران هم بازمی آمد دکتر (ادکاک) و دکتر (دوبو) و میرزا ابراهیمخان دکتر شرفیاب شده حالت مارا ملاحظه کردند بعد مشغول صرف نهار شدیم و استراحت کردیم عصر پابن آمده در جلو مغازه ها و گالری گردش نمودیم و بتیراندازی رفته قریب یکصد فرانک از ناصر السلطنه شرط بندی کرده بردیم یک زنی هم بود که خیلی خرب تیراندازی میکرد و چند تیر انداخت بعد ما تفنگ را گرفته گنجشگی در بین هوا زدیم و چند عدد پول هم در هوا زدیم اطراف مارا زیاد جمعیت کرده بودند مدتی در بالکن راه رفتیم وزیر دربار بشهر (نان سی) برای دیدن کار خانه جات رفته است شب مراجعت مینماید سه ساعت بغروب مانده است موثق الدوله و ظهیرالدوله و امیر بهادر جنگ و مصدق الملک در حضور هستند و کیل الدوله هم مشغول نوشتن سفرنامه است (آنتوان خان) پسر نظم الملک (کنت درمنت فرت) هم که در این سفر بسمت نیابت ایشیک خانه همراه ظهیرالدوله است حاضر بود چون خرب بیانومیزند فرمودیم قدری بیانوزد بعد از یکساعت وزیر هایون با ناصر خاقان از پاریس آمده شرفیاب شدند وزیر هایون شرح سفر خود و آنچه در (اکسپوزیسیون) پاریس دیده بود یکی یکی بعرض رسانید بعد رفتیم به (کنسر) برای استماع سازیک خانمی که خیلی خوشگل و موقرات و پوست رو باه سفیدی در گردش بود و آواز خواند و بسیار خوب خواند معلوم میشود از نجباً است بعد ناصر هایون را فرمودیم بیانوزد خیلی خوب زد تمام فرنگها تمجید کردند بعد (آنتوان خان) پسر (کنت) قدری بیانوزد وزیر دربار که بشهر (نان سی) رفته امشب را آنجا مانده است جناب اشرف صدر اعظم و علاء الملک و نظام الدوله و وزیر هایون و بمن السلطنه و دیگران بودند ساعتی بعد مراجعت بمنزل کردیم

هستیم دند انساژی که از پاریس خواسته بودیم آمده بود چند دانه دند انهای مارا اصلاح کرده دو سه تا هم مانده است که فردا اصلاح نماید حالا که هنگام عصر است بسیاری از زنها جلوی عمارت ما جمع شده اند عکس آنها را فرمودیم انداختند شب را به تیاتر رفتیم هوای آنجا بسیار گرم بود و بازی کمدی بود بسیار خراب بازی میکردند بعد از اتمام بمنزل مراجعت کرده صرف شام شد ماسه نفر پیشخدمت داریم که باید خدمت مارا بکنند آنکه ناصر هابون است تا خوش شده آنکه ناصر الممالک است سرش درد میکند و آنکه ناصر خاقان است بیاریس رفته امشب هیچ کدام از آنها حاضر نبودند امیر بهادر جنگ و سقا باشی و سه نفر فراش خلوت و آقا سید حسین حاضر شدند قدری به صحبت مشغول شده بعد استراحت کردیم

— (دو شنبه چهارم ربیع الاول) —

صبح از خراب بیدار شده الحمد لله حالتی خیلی خوب بود برای خوردن آب پائین رفته بعد از همه روزه مشغول خوردن آب و راه رفتن شدیم داخل مردم بودیم و وضع خوشی داشتیم و در میان مردم اشخاص مختلف از هر قبیل از مرد و زن دیده میشدند یک نفر فرنگی بود خیلی خوب تیرمی انداخت و در قراول رفتن دقت میکرد پسر دندان ساز پارسی هم بود او هم چند تیر انداخت امین حضرت و ناصر السلطنه و وکیل الدوله و سایر عملة خلوت هم حاضر بودند ما چند تیر خوب انداخته نشانها را زدیم گرهائی که در هوا آویزان بود و میچرخید و بعضی که روی آب انداخته بودند همه را زدیم ناصر السلطنه هم چند تیر انداخته خلط مباحث کرد خلاصه چون خوردن آب تمام شده بود به بالا خانه آمدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار شرفیاب شدند بعد صرف نهار کرده ساعتی بعد استراحت نمودیم از خواب که بیدار شدیم دند انساژ حاضر شده باقی دند انهای مارا اصلاح کرد پس از آن نماز خوانده برای تفرج رفتیم پائین قدری راه رفتیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و سایرین هم بودند امروز آن عکاس پیر مرد و رشوی سابق الذکر عکسهای مارا از ورشوی به (کنترکسویل) آورده بود یک هزار منات باو انعام دادیم حالا که یکساعت بغروب مانده است در عمارت هستیم نوشتجات تبریز رسید و ملاحظه شد امروز اسبابی خریدیم که مسافت راهها را ز روی نقشه معین میکرد و مهندس الممالک تا نیم ساعت بغروب مانده مشغول تعیین و نوشتن آن بود تلگرافی از ولیمهد رسید از سلامت او و سایر بستگان خوشوقت شدیم امشب هم تیاتر است اما چون هوای آنجا گرم است تفرقی ولی خبر دادیم که فردا شب در قهوه خانه جلوی عمارت (کنسر) تهیه نمایند و انشاء الله فردا شب (بکنسر) خواهیم رفت دو ساعت از شب گذشته شام خورده ساعتی بعد استراحت (کردیم)

و گردش داشتیم که در آن بین هوا شروع بباریدن کرد منصرف شدیم موثق الدوله و امین حضرت و ندیم السلطان و سعد الدوله وزیر مختار بلژیک هم که باینجا آمده است بحضور آمدند بعد جناب اشرف صدر اعظم هم آمدند و یک قوطی سیگار خیلی ممتازی پیشکش کردند سعد الدوله هم چند قطعه عکس فامیل (مرکوربر) بحضور آورد

— ﴿ روز یکشنبه سوم ﴾ —

امروز صبح از خواب بیدار شده بوقت هرروزه رفتیم توی پارک و آب خورده موافق معمول گردش کردیم وزیر دربار حاضر نبود او را احضار فرمودیم بعد از ساعتی بحضور آمد مشغول صحبت و راه رفتن بودیم امروز سه فنجان آب خوردیم جناب اشرف صدر اعظم هم نزدیک نهار بمحاربت آمده شرفیاب شدند داکتر (ادکاک) و داکتر (دوبو) هم حاضر شده حالت مرا ملاحظه کرده و از ترتیب خواب استمزاج نموده رفتند مشغول نهار شدیم بعد از نهار میرزا ابراهیم خان عکاسباشی را خواسته فرمودیم بیاریم برود و پاره دستورالعملهای باو داده شد که چند عدد دور بین عکاسی ابداع نماید ناصر خاقان هم استدعای رفتن پاریس را نمود مرخص کردیم که بیاریم رفته وزیر هایون را اگر بهتر شده است بیاورد امروز ظهر الدوله و موثق الدوله و مهندس الممالک و جمعی دیگر از سویت برای اسب دوانی رفته اند بعد از نهار استراحت کرده از خواب برخاستیم رفتیم پائین قدری تیر اندازی کردیم و چون امروز یکشنبه بود جمعیت و ازدحام زیادی شده بود و دور ما برای تماشا اجتماع کرده قدری اسباب زحمت شده بودند به پلیس اشاره کردیم بزبانی از آنها اعتذار نموده دور کردند ندیم السلطان و امیر بهادر جنگ و ناصر السلطانه و امین حضرت و آقا سید حسین و سایر نوکرها هم بودند بقدر یکمزار قدم راه رفته از باغ و منزل خودمان خارج شدیم بیرون (کنتر کسویل) را هیچ روز مثل امروز ندیده بودیم خیلی باروح و صفا است و آن سمت راه آهن را که میدیدیم بعینه مثل اراضی بیرق و لیوان که از بیلاقات آذر بایجان است بود و افسوس داشتیم که اسب حاضر نبود که سوار شده شکار بلدر چین و غیره بکنیم جلو منزل ما چون درختهای بزرگ زیاد سایه انداخته است آن روح و صفای اطراف شهر را ندارد بیرون (کنتر کسویل) بسیار باصفا است بعد از ساعتی بمنزل مراجعت کردیم سعد الدوله عکس سرسکه هارا بحضور آورد وزیر دربار هم بود قدری صحبت کردیم حقیقه وزیر دربار درباب پول و سرسکه ایران خیلی خدمت کرده است چون امروز ناصر خاقان بیاریم رفته است رزنامه سفر را داده ایم وکیل الدوله مینویسد و حالا که یکساعت و نیم بغروب مانده است مشغول صحبت و تقریر مطالب روزنامه

— (روز جمعه غرهٔ ربع الاول) —

امروز صبح زود از خواب بیدار شدیم و برسم هر روزه رفتیم به آب خوردن امروز باز قدری آب را علاوه کردیم خیلی راه رفتیم و با نظام الدوله و علاء السلطنه وزیر مختار ما که تازه از لندن آمده است قدری صحبت کردیم مهندس الممالک هم روز نامه میخواند ناصر الممالک دیروز مرخصی گرفته رفت پاریس که بعضی لوازم خود را تهیه نموده بزودی مراجعت کند بعد از آب خوردن عرض کردند بعضی نوت‌های آواز ایرانی را که ناصرهایون درست کرده و به ارکست‌ها داده بود مشغول زدن هستند رفتیم دیدیم خیلی خوب میزدند بین السلطنه و جمعی دیگر همراه بودند الحق ارسلان خان ناصرهایون هم خیلی خوب از عهدهٔ تعلیم آنها برآمده است بعد بمنزل آمده نهار خورده استراحت کردیم بعد از خواب بجمام رفته از حمام که بیرون آمدیم يك دسته موزیک نظامی از شهر پاریس آمده بود چند نوت خیلی خوب زدند و مرخص کردیم رفتند حالا که نزدیک غروب جمعه است مشغول خواندن سورهٔ والصفات شدیم بین السلطنه را خواسته به او دستور العمل ساعت دادیم که چند دستگاه از پاریس بخواهد علاء السلطنه را هم خواسته با دستور العمل چند قبضه تفنگ دادیم که سفارش بدهد از لندن برای ما حاضر نمایند دور بین عکاسی هم که از پاریس بتوسط صنایع السلطنه خواسته بودیم رسید از آن چند شیشه عکس انداخته بکاسباشی دادیم که آنها را ظاهر کرده بحضور بیاورد نیمساعت از شب گذشته رفتیم به تئاتر تیاتر با مزه بود پرده سوم که تمام شد چون شام نخورده بودیم برخاسته آمدیم منزل وزیر دربار و امیر بهادر جنگ و ناصر خاقان و جمعی دیگر از نوکرها در حضور بودند و بصحبت مشغول بودیم بعد خوابیدیم

— (روز شنبهٔ دوم ربع الاول) —

صبح سلامت از خواب برخاسته رفتیم بسر چشمه دوسه روز است باز چهار گیلان آب میخوریم الحمد لله این آب خیلی بجا سازگار شده است حالتم خیلی خوب است مهندس الممالک روز نامه میخواند و احوال چین و ژاپون را به عرض میرسانید قدری در گالری گردش کردیم ارکستها قدری موزیک ایرانی زدند و خیلی خوب میزدند تمام فرنگیها نوت ایرانی را بسنیده اند بعد آمدیم منزل نهار صرف کرده رفتیم بکاش خانه بالباس رسمی عکس انداختیم بعد قدری استراحت کرده از خواب که برخاستیم دند نساژی آمدند آنها را اصلاح کرد تقریباً متجاوز از نیمساعت طول کشید جای صرف شد يك کتابی که سیاحت نامهٔ شخص انگلیسی ایرانی بود و آنرا بفرانسه ترجمه کرده بودند ناصر السلطنه خریده پایش کش کرد بعد از خیال سواری (و گردش)

— ﴿ روز پنجشنبه سالخ صفر المظفر ﴾ —

صبح بعادت هر روز برخاسته رفتم باب خوردن گردش زیادی کردیم دروغنازه های گالری
 بعضی اسبابها خریدیم از آنجا رفتم با سب دوانی جناب اشرف صدراعظم و نظام الدوله قدری
 پول گذاشتند و جزئی بردو باختی کردند قدری تماشا کرده از آنجا بتیراندازی رفتم بعد بمنزل
 آمده صرف نهار شد و قدری خوابیدیم چهار ساعت بعد از ظهر خبر کرده بودیم به (وتیل)
 برویم که یکی از دهات نزدیک اینجاست و از اینجا تا آن نقطه يك فرسنگ راه است آنجا هم
 يك قسم آب معدنی دارد که برای بعضی از امراض مفید است هزار نفر سکنه اصلی آنجاست
 ولی در موقع آب خیلی جمعیت از اطراف اینجا میروند رفتم بانجا جناب اشرف صدر اعظم و
 وزیر دربار و پاره از نوکرها در رکاب بودند پارك بسیار خوبی دارد د کاین خیلی قشنگ
 مهمانخانههای متعدد دو تیار بسیار مقبول خیلی جای مصفای خوبی است هوای خوشی هم
 داشت بمرزا ابراهیم خان عکاسباشی فرمودیم که عکس همه آنجا را برادارد از قراریکه عرض
 کردند بیست سال است اینجا را احداث و آباد کرده اند جای مصنوعی تعبیه کرده بودند
 برای شکار گراز خیابانی ساخته بودند که طول آن چهل پنجاه قدم بود اطراف خیابان را بقدر
 يك ذرع خاک ریخته و بلند کرده و در آخر خیابان دو قراولخانه کوچک خوبی ساخته بودند
 گراز را از آن قراولخانه ول می کردند بعرض خیابان میدوید و شخص باید در بین دویدن او
 که تقریباً سه ذرع می رود او را بزند و بهر کجای تن او می خورد از آن قراولخانه ها چوبی بلند می
 کردند که نمره زدن او را نشان میداد ما چند تیر انداختیم همه را زدیم وزیر دربار هم خیلی
 خوب زد بهر جهت خیلی جای تماشائی و تیراندازی خوبی بود از آنجا رفتم بشکار کبوتر تقریباً
 مثل کبوتر زنی کنتر کسویل است تفاوتی که دارد جلو آن باز است و اطاق ندارد چند قطعه
 کبوتر زدیم از آنجا رفتم بد کاین و هونلها قدری گردش کردیم در آنجا هم سه آب دارد
 تقریباً مثل آب کنتر کسویل است جمعیت زیادی از اطراف آمده بودند همان بسریکه چند روز
 قبل در اینجا عکس ماوا انداخت و سوار و لوسید و همه جا همراه بود در اینجا هم چندین
 مرتبه عکس ما را بتفاوت برداشت معلوم شد خود او هم از اهل (وی تل) است خیلی تماشا
 کردیم بعکسخانه آنجا هم رفته چند قسم عکس انداختیم تقریباً نزدیک غروب مراجعت بمنزل
 کردیم و قدری در باغ گردش کرده آمدیم بالاخانه بعد از شام امیر بهادر جنگ و ناصر همایون
 و ناصر خاقان در حضور بودند و خیلی صحبت داشتیم ساعت یازده خوابیدیم

رفتم به آب خوردن و گردش در بین گردش يك زنی را معرفی کردند معلوم شد زوجه و زبر دربار اعلیحضرت پادشاه باژیک و اسمش (کنس دولترمون) است خیلی زنی نجیبه بود تقریباً پنجاه سال از عمرش میگذشت قدری با او صحبت داشتیم بعد از صرف چهار گیلان آب آمدیم بالا قدری هم در بالا بانو کرها به صحبت مشغول شدیم تا موقع نهار رسید نهار صرف کرده دو ساعتی خوابیدیم از خواب که برخاستیم عرض کردند پسر (مسئو کتاچی خان) از پاریس بایک اتوموبیلی آمده و حاضر است رفتم پان اتوموبیل را دیدیم چهار ده ساعت از پاریس با آن آمده است میخواستیم بخریم چون بشکل بارکش بود نخریدیم جای چهار نفر دارد که می تواند بنشینند فرمودیم ندیم السلطان و امین حضرت سوار شده در جلو ما بقدری حرکت کردند بعد فرمودیم ناصر خاقان سوار شد و مسافت زیادی از پاریس او را بیرون بردند و مراجعت نمود عرض میکرد که خیلی خوب و راحت حرکت میکنند امروز از صبح تا دو ساعت بغروب مانده اتصال می یابد باز قدری در جلو عمارت گردش کردیم عرض کردند (عمرتوسین پاشا) که عموزاده خدیو حالیه مصر است از برای معالجه و آنجورودن باینجا آمده است ولی ماهنوز او را ملاقات نکرده ایم شب بعد از صرف شام مدتی بانو کرها از هر قبیل صحبت و فرمایش میکردیم هوای (کنسرت کویلی) منتهای خزشی و خوبی را دارد گاهی ابراست و میدارد بدوق رعد و برق و گاهی باز می شود غالب روزها هوا همین طور است و خیلی باصفاست از آمدن وزیر هایون جو یا شدیم ناصر خاقان عرض کرد که فردا خواهد آمد امشب تا ساعت یازده که یکساعت بنصف شب مانده بود بیدار بودیم و از هر جهت خوش گذشت ناصر هایون و مسیو (لمر) را که بیاریس فرستاده بودیم امروز آمده و فرمایشات ما را از بابت نوتهای موزیک بخوبی انجام داده اند

— ﴿ روز چهارشنبه بیست و نهم صفر ﴾ —

امروز صبح بموقع هرروزه از خواب بیدار شده رفتم بیژن از برای آب و سلامتی صرف نموده گردش زیاد کردیم باز به محل تیراندازی رفتم همه نوکرها هم در حضور بودند و صحبت میداشتیم قدری تیراندازی کرده مراجعت بمنزل نمودیم و بعد از صرف نهار بعد از هرروزه قدری خوابیدیم از خواب که بیدار شدیم آمدیم پان اتوموبیلی که پسر مسیو کتاچی خان از پاریس آورده است حاضر بود امیر بهادر جنگ رافرمودیم با پسر کتاچی خان سوار آن شده ماهم کالسکه خواسته سوار شدیم رفتم در جنگل گردش کردیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار هم در کالسکه مابودند و صحبت میداشتیم بعد از گردش مراجعت کرده ساعت هشت و نیم بعد از ظهر رفتم به تیاتر خوب بود در پرده دوم خسته شده برخاستیم آمدیم منزل

گیلاس آب خوردیم در گیلاس دوم که راه میرفتیم (جنرال اغنائیف) را دیدیم ولی نزدیک نبود که صحبتی بداریم در بین راه رفتن با نظام الدوله و بین السلطنه و سایر سفرأ صحبت میداشتیم ناصر الملك هم روز نامه ترجمه میکرد عرض مینمود مردم هم باشکال مختلف گردش میکردند موزیک خیلی خوبی هم نزدیک ما میزدند بعد آمدیم منزل قدری هم در اطاق راه رفتیم جناب اشرف صدر اعظم مسیو (سووار) وزیر مختار فرانسه را که مأمور باقامت طهران است بحضور آوردند از جانب جناب رئیس جمهوری فرانسه مسیو (امیل لوبه) بعضی عرایض کرد ماهم اظهار ممنونیت فرمودیم بعد از رفتن او نهار صرف شد و بعد از هرروزه قدری خوابیدیم از خواب که بیدار شدیم يك دسته موزیگانچی که از شهر (مرکور) آمده بودند حاضر شده چند نوت خیلی خوب زدند چون امروز یکشنبه است جمعیت زیادی از اطراف آمده و برای دیدن ما و اجتماع موزیک پای منزل ما مردم پیشمار جمع شده بودند ماهم از بالا خانه تماشای آنها را میکردیم موزیگانچها که مرخص شدند رفتیم یائین شخصی اتوموبیلی حاضر کرده بود فرمودیم ناصر خاقان پیش او نشسته قدری گردش کردند بعد آمدیم بالاخانه جای خوردیم از بالاخانه تماشای یائین را میکردیم در این بین دیدیم مهندس المالمک از پاریس وارد شد فرمایشاتی که باو دستور العمل داده بودیم انجام داده و تمام کرده بود از او جوایب امیر بهادر جنگ شدیم عرض کرد باهم بودیم والا آن شرفیاب میشود بعد که شرفیاب شد قدری با او صحبت و فرمایش فرمودیم

— ﴿ روز دوشنبه بیست و هفتم صفر ﴾ —

صبح زود بعد از هرروزه از خواب بیدار شده از برای آب خوردن رفتیم پائین گردش زیادی کردیم ناصر الملك هم روز نامه میخواند چند نفر عکاس هم از اطراف عکس مارا بهیأتهای مختلف بر میدارند واقعا از دست عکاسهای اینجا خسته شده ایم یکساعت نمیگذرانند آسوده باشیم بعد از مغازه های گالری قددی اسباب متفرقه خریده شد امیر بهادر جنگ و جمعی دیگر همراه بودند و صحبت متفرقه میداشتیم بعد از ساعتی آمدیم منزل نهار صرف شد قدری استراحت کردیم از خواب بر خاسته نماز خواندیم و جای خورده رفتیم پائین قدری گردش کرده و در آن گالری که مغازه هاست راه رفتیم

— ﴿ روز سه شنبه بیست و هشتم ﴾ —

صبح بوقت هرروز از خواب بیدار شدیم باران می آمد هوای خیلی خوبی مایل بسردی بود

برخاسته آمدیم منزل نماز خوانده شام خوردیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار تا منزل
همراه ما آمدند ولی دو باره به تیاتر رفته بودند

— ﴿ روز شنبه بیست پنجم صفر ﴾ —

دیشب خوابم نبرد صبح چو کسل بودم قدری خوابیدم بعد د کتر (ادکاک) آمد ما را بیدار
کرد برخاسته رفتم با این اول کسی را که دیدیم ناصر الملک بود کتابی در دست داشت نگاه
میکرد از او پرسیدیم چه کتابی است عرض کرد مال زنی است که در چشمه گیلاهای آب را
میدهد و خط قدیم فرانسه است رفتم باب خوردن امروز دیگر از این آب جلو منزلمان
نخوردیم از همان آب معمول بقدرسه گیلاس و نیم خوردیم و راه زیادی رفتم ناصر الملک هم روز
نامه میخواند در وقت گردش جنرال (اعنائیف) را دیدیم با او قدری صحبت کردیم يك گل
سرخ هم دستمان بود باو دادیم بعد رفتیم بیکی از مغازه های اسباب و رشو قدری خریدیم و از
آنجا بنمایش اسب دوانی رفتم که همه روز معمول داشتیم مرد وزن زیادی جمع شده بازی
می کردند و پول میگذاشتند در آنجا قدری توقف و تماشا کردیم وزیر دربار و علاء الملک هم
قدری بازی کردند بعد از آنجا رفتم به نیراندازی تیر زیادی انداختیم آمدیم منزل نهار صرف
شد بعد از نهار بمن السلطنه يك نایبی را که از جانب وزیر امور خارجه فرانسه آمده بود بحضور
آورد اسمش مسیو (رو کفریه) است او را سابقاً در تبریز دیده بودیم خیلی از جانب مسیو (
دلکاسه) وزیر امور خارجه اظهار تشکر و خوشوقتی از ورود ما بجاك فرانسه نمود ما هم آنچه
لازمه مهربانی و اظهار خوشوقتی خودمان بود در جواب او فرمودیم قدری اسباب میخواستیم
ابتیاع نمائیم نمونه آنها را به بمن السلطنه دادیم که برود بگیرد بعد از آن قدری کاغذ بطهران و
تبریز نوشته با عکسهای خودمان فرستادیم ناصر خاقان را خواستیم آمد مشغول نوشتن روز
نامه سفر شد از وزیر هایون تلگرافی رسید که دربار بس قدری کسالت دارد بناصر خاقان هم
نوشته بود باو تلگراف کردیم فوراً حرکت کرده بیاید حالا که دو ساعت بغروب مانده است
موتق الدوله در حضور است و جهان نما تماشا میکنیم و حالت الحمد لله بسیار خوب و مخصوصاً از
دیروز خیلی بهتر است ناصر الملک هم بحضور آمد بیکی دو فقره تلگراف بود فرمودیم بفرانسه
نوشت و دستور العمل ابتیاع یاره اسبابها در تلگراف بمهندس الممالک که دربار بس است دادیم
يك قطعه عکس خردمان را هم دستخط کرده بناصر خاقان مرحمت فرودیم

— ﴿ روز یکشنبه بیست ششم صفر ﴾ —

صبح زود از خواب بیدار شدیم د کتر (ادکاک) آمد رفتم به آب خوردن امروز چهار
(گیلاس)

اصل بوده است خلاصه شام آوردند در سر شام امین حضرت و ناصر السلطنه و ناصر خاقان حاضر بودند و صحبت میداشتیم بعد از شام دوساعتی نشسته نماز خوانده خوابیدیم

(۰—۰۰﴿﴾: (روز جمعه بیست چهارم صفر) ﴿﴾: (۰—۰۰)

صبح زود از برای نماز بیدار شده خوانده دوباره خوابیدیم بعد از خواب برخاسته دیدم هوای مترشح بسیار خوبی است و نم باران می آید رفتیم به آب خوردن آبی که در جلو است گویا مسهلت دارد زیاد خوردن از این آب بمن اذیت میکرد و بتسمی شد که قدری سستی دست داد دکتر (دوبو) که طبیب کنترا کسویل است و باید بدستور العمل اورفتار کنیم تا کید کرد که دیگرما از این آب نخوریم بعد رفتیم بنقطه که آب معمول را باید بخوریم گیلان اول را خورده مشغول گردش شدیم قدری که راه رفتیم خسته شدیم رفتیم بمنغازه شخصی که در بیخ گالری بود بقدر ربع ساعتی آنجا نشسته سه عدد قیچی نقره خریدیم در موقعی که دوباره آب میخوریم زنرال (اغنائیف) را دیدیم اول اورا نمی شناختم مسیو (کاخانوفسکی) اورا معرفی کرد بعد از شناختن از او احوال بررسی کردیم از امیرال (آرسنیف) صحبت شد خیلی از او اظهار رضایت کردم زنرال (اغنائیف) خیلی آدم باشعور هوشمند خوش روئی است با او ایستاده قدری صحبت داشتیم بعد از آن باز گردش کرده دوباره خسته شدیم رفتیم بیکی از مغازه ها توقیفی کرده بیرون آمده مراجعت بمنزل نمودیم جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار بحضور آمدند قدری صحبت شد بعد نهار خورده بقدر دوساعت خوابیدم از خواب که برخاستیم نماز خوانده رفتیم پائین بنقطه که تیراندازی میکنند چند تیر انداخته چند تخم مرغ و سایر چیزها که نشانه گذاشته بودند زدیم پس از آن کالسکه خواسته سوار شدیم رفتیم به تیر اندازی کبوتر جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار و موق الدوله و امین السلطنه و علا الملک و قوام السلطنه و ناصر السلطنه و امین حضرت در رکاب بودند و وکیل الدوله هم از پاریس آمده است بعد از مراجعت بمنزل ناصر خاقان را فرستادیم آمد مشغول بنوشتن روزنامه سفر شد و ما هم چون عصر جمعه بود مشغول بخواندن سوره و الصافات شدیم بعد ساعت سازی آمد چند دستگاه ساعت آورد بنسندیدیم پس برد پس از آن خیاطی که از پاریس خواسته بودیم و آورده بودند بحضور آمد چند دست لباس رسمی و غیر رسمی برای خودمان دستور العمل دادیم حاضر کنند بعدیک دستخطی بصدق الدوله نوشته بایکقطعه عکس خودمان بایست برای او فرستادیم اول شب هم رفتیم به تیاتر (اژ) خوبی از برای مادرست کرده بودند (لژرقه تماشا خانه است) بازی اول را تماشا کردیم در بازی دویم چون نماز نخوانده بودیم و شام هم صرف نشده بود

دربار آمد قدري هم با وصيت داشتيم در آن بين حاجی ناصر السلطنه وارد شد و قدري از وقايع سفر مکه خود عرض کرد خلاصه بعد نماز خوانده شام صرف شد و در سرشام جزا مين حضرت و ناصر خاقان ولوئی پيشخدمت سرميز کسی ديگر حاضر نبود

— ﴿ روز پنجشنبه بيست و سوم ﴾ —

امروز صبح زود از خواب بيدار شديم دكتر متوقف و دكتر كسويل كه طيب دائمی انجاست گفته بود اول از چشمه كه جلو هتل منزل خودمان است قدری آب خورده بعد بمر چشمه بزرگ معمولی هر روزه برويم بر حسب دستور العمل او اول از چشمه كوچك جلويك گيلاس آب خورده بعد رقتيم آب معمولی را از چشمه بزرگ خورديم و گردش كرديم در بين گردش دختری زيبا و خوشرو دیده شد برادری داشت از ما استدعا كرد كه عكس ما را بيند از د ماهم قبول كرديم و عكسی از ما برداشت امروز شخصی از اهل انگليس ديديم قدی خيلى بلند و ريشی بسيار طويل داشت سيلها را تراشیده شكل و صورت عجيب و غريب هم رسانيده بود گيلاس دويم آب را كه خورديم باز مشغول گردش شديم آن دختر هم همه جا همراه بود و در گردش با ما همراهی مينمود بعلاء الملك فرموديم قدری با او صحبت كند و از موطن و اصل و نسبش جويا شود قدری كه با او صحبت و تكلم كرد معلوم شد از نجباى (اى نال) است كه يكي از شهرهاى فرانسه و باره آهن تا آنجا يكساعت راه است برادر او هم كه عكس بود خيلى جوان خوشروئى بود بعلاء الملك فرموديم عكس او را بخواهد با كمال ادب قبول كرد كه عكس خودش و برادرش را برای ما بفرستد يك مادر و خواهر و مادر بزرگ هم داشت كه اهل (مارسيل) بودند امروز عصر يكدهسته موزيك (نظامی) از شهر (مارسيل) آمده بودند خيلى خوب زدند بعد از استماع موزيك رقتيم بحمام اين حمام دوش داشت ديگر خزانه نداشت از حمام آمديم بيرون جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند قدری با ايشان صحبت داشتيم چاى صرف شد عكس ما را كه اين چند روزه در اينجا انداخته بودند بتوسط عكاسباشى بحضور آوردند ملاحظه كرديم بعضى را برای طهران و بعضى را برای تبريز سوا كرديم كه بفرستيم باغ هم در اين وقت خلوت شده و باران می آيد هوا هم خيلى خوب است الان كسانيكه از عملة خلوت مادر حضور هستند [مصدق الملك] (ناصر خاقان) و (اسماعيل خان) است الحال كه يكساعت از شب ميگذرد تلگرافاً خبر رسيد كه وزير امور خارجه روس (كنت مورا وىف) غفلة فوت شده است و يكي از پادشاهزادهاى چين خاقان و ملكة چين را كشته است در هر جاى اروپا حقی دردهات كه خط تلگراف دارد از اين قبيل اخبار كه ميرسد فوراً نوشته بديوارها می چسباند اما بعد كه معلوم شد خبر ثانی بی

(وکیل الدوله) (آقا سید حسین) (ناصر هایون) (دکتر خلیل خان) وزیر هایون بجهت معالجه سؤ هضمی که داشت و صنایع السلطنه را هم بجهت فراهم آوردن اسباب گراور و جرخ طبع کتب و روز نامه وغیره فرستادیم که انشاء الله ابتیاع نموده حمل بایران نماید و سایرین هم هر یک بیک مهمی پاریس رفتند و بعد از چند روز مراجعت خواهند کرد خلاصه قدری خوابیدیم از خواب که بیدار شدیم کاغذ های طهران و تبریز را بتوسط پست فرستادیم بعد رفقیم جلواطاق یک محلی است که گلوله بازی میکنند دخترهای مسیو (کاخافسکی) بازی میکردند ناصر خاقان را فرمودیم رفت با آنها تدری بازی کرد ساعتی بعد کالسکه حاضر کردند سوار شده رفقیم بتیر اندازی چهار پنج کبوتر زد و وضع ماشین و ترتیب کبوتر زنی آنجا خالی از تماشا نیست چند دستگاه از آن ماشینها فرمودیم بخرند بطهران بیاورند وزیر دربار هم چند قطعه کبوتر زد چند سکه هم که بهوا انداخته خوب زد ما هم چند بول بهوا انداختند بوضع خوب زدیم هوا بشدت گرم بود سوار کالسکه شده مراجعت بمنزل کردیم آمدیم بالاخانه حکیمی که اینجا متوقف است آمد ما را دید و قلب ما را گوش داد بحمد الله تعالی گفت هیچ علت و کسالتی ندارید و با لطف خداوند حال ما هم خوب است و وزیر هایون چون پاریس رفته است ناصر خاقان نشسته روز نامه را تقریر میکنیم و مینویسد حالا هم عرایض و نوشتجات تبریز رسید عریضه حاجب الدوله را باز کرده خواندم و خیلی خوشوقت شدم تمام عرایض و نوشتجات را ملاحظه کردیم بحمد الله تعالی ولیعهد و اعتضاد سلطنه و همه بستگان و خدام ما سلامت بوده اند چون امشب شب کشیک ارسالان خان ناصر هایون بود و پاریس رفته است فرمودیم مصدق المملک بعوض او بیاید کشیک بدهد و مراقب خدمت ما باشد

«—﴿﴾ (روز چهارشنبه بیست و دویم صفر) ﴿﴾—»

صبح از خواب برخاسته رفقیم باب خوردن امروز سه گیلان آب خوردیم هوای امروز خیلی خوش است قدری گردش کرده در بین گردش رفقیم در یکی از دکانها خریدی بکنیم صاحب دکان سکه ایران را میخواست یک پنجهزاری صورت خودمان را با و دادیم در حین گردش ناصر المملک و علا المملک هم روزنامه برای ما میخواندند و ترجمه میکردند بعد از اتمام گردش آمدیم دوساعتی توقف کرده بعد نهار خوردیم و بقدر دوساعت خوابیدیم از خواب که بیدار شدیم رفقیم پابن فقط در جلو عمارت خودمان گردش کردیم بعد رفتیم با طاق بلیارد جناب اشرف صدراعظم هم حضور داشتند قدری تماشای بازی بلیارد نموده بعد با میرزا ملکمخان نظام الدوله و علا المملک و عین السلطنه قدری صحبت و فرمایش کردیم و آمدیم ببالاخانه وزیر

اجمالاً شنیدیم که آنها تصدیق بر سلامت مزاج ما کرده و گفته اند چندان علقی نیست خیلی اسباب خوشحالی ما و همراهان شد اما کتباً وضع معالجه و حالت ما را تماماً نوشته و امضا کرده اند نزد وزیر دربار است که بعد ترجمه کرده عرض خواهد نمود وضع معالجه سابق و لاحق وزیر دربار را هم همه کمال تحسین و تصدیق کرده اند که تا بحال بفضل خدا خوب معالجه و مراقبت نموده است بعد نهار خوردیم و استراحتی کرده برخاستیم دوباره اطباء برای مرخصی بحضور آمدند نسبت بانها خیلی اظهار التفات و بذل انعام و نشان و غیره نموده رفتند پاریس و قرار شد و یکماه در اینجا توقف شود و آب معدنی بخوریم در آخر هم اگر خواستیم و لزومی هم رسانید یکدفعه دیگر بیایند ما را ببینند آنها که رفتند دکتر (ادکاک) عرض کرد که باید آب بخورید رفتم سرچشمه آب خوردیم بعد جلود کانه بنا کردیم راه رفتن جناب اشرف صدر اعظم و میرزا ملکه خان نظام الدوله و نظر آقای عین السلطنه و زبیرخان قوام السلطنه و زراً مختار خودمان هم حضور داشتند علاءالملک هم بعد آمد از نوکرهای ملتزمین رکاب نیز ناصرالملک و وزیرهایون و امیر بهادر جنگ بودند خیلی راه رفتم باز بدردکان آن دختر انگشتری فروش رفتم انگشتری زمردی داشت که قیمت آنرا دوهزار و هفتصد فرانک گفت علاءالملک خریده پیشکش کرد بعد از قدری گردش رفتیم بتماشای توب بازی و از آنجا رفتم بمحل تیراندازی قدری تیر انداختیم یک اسبابی در اینجا جاست که وزن اشخاص را می سنجند ما هم امروز روی آن رفتم ایستادیم معلوم شد هشتاد کیلو گرم وزن ماست بعد آمدیم منزل چای صرف کرده اول مغرب رفتم بتیارات خیلی قشنگ خوبی بود بازیهایش هم بد نبود حکایت (تروا مسکتر) (سه تفنگدار) بود که کتاب داستان آن معروف است حکایت شیرینی بود ما هم تا آخر بازی نشستیم بعد برخاسته آمدیم منزل

امروز میرزا عبدالمطلب خان مستشار پست را که بنا موریت موقع جشن پستی بسویس میرود وزیرهایون بحضور آورده مرخص شد بانجا برود

«—» ﴿ روز سه شنبه بیست و یکم صفر ﴾ «—»

امروز صبح زود (دکتر ادکاک) آمده ما را بیدار کرد برخاستیم رفتم به آب خوردن و مشغول گردش شدیم خیلی گردش کردیم و از یک مغازه هم یکدستگاه ساعت خریدیم بعد از اتمام گردش و آب خوردن رفتیم بتیراندازی بعد از تیراندازی موقع نهار شده نهار خوردیم بعد اشخاصی که از نوکرها و ملتزمین ما میخواستند پاریس بروند آنها را مرخص و روانه داشتیم که اسامی آنها از اینقرار است (امیر بهادر جنگ) (وزیرهایون) (صنیع السلطنه) (وکیل الدوله)

مراجعت بمنزل کرده نهار خورده ساعتی استراحت نمودیم و عصر سوار کالسکه شده رفتیم بدی که پرروز وزیر هایون رفته گردش کرده و تریف آنجا را میکرد اگرچه ده چندان دیدنی نبود اما راه خیلی باصفائی داشت گردش کرده مراجعت بمنزل نمودیم و چون شب اربعین و موقع تمزیه داری بود روضه خوانده شد اطبای معروف پاریس هم وقت غروب با مبرز ابراهیم خان دکتر وارد شدند قرار شد فردا حالت ما را استفسار و معاینه نمایند اسمای آنها یکی (دکتر ژاکوت) و دیگری (دکتر ویالافوا) است که هر دو پروفیسر معتبر یعنی معلم کل علم طب می باشند

— (رور دوشنبه بیستم صفر) —

امروز اربعین است اول صبح از خواب برخاستیم هوارا ابر غلیظ تیره فرو گرفته و تاریک بود بطوریکه چراغها را روشن کردند آسمان چند غرش شدیدی هم کرد چنانکه فردوسی گوید (کجک بر سر فیل زد شاه چین) (بفرید چون تندر فرودین) مقصود از تندر فرودین غرش خیلی سختی است که بیشتر در فصل بهار میشود باری وزیر دربار دکتر (ژاکوت) و دکتر (ویالافوا) و دکتر (ادکاک) و دکتر (شنیدر) و دکتر (فایفر) المانی را بحضور آورد هنوز رخت نپوشیده منتظر ورود آنها بودیم درب دوشام بردن ما بود دکتر (فایفر) بهمین صورت است که سابقاً از ما دیده بودیم همانطور خوش بنیه و چاق قرمز است دکتر (ژاکوت) پیر مردیست قریب هفتاد سال دارد دکتر (ویالافوا) پنجاه و پنج سال دارد خیلی اطبای کامل حاذق هستند و چنانکه اشاره کردیم باصطلاح فرنگیان مقام پروفیسری یعنی معلمی و استادی کل اطباء را دارند که هر کدام روزی سیصد الی چهار صد شاگرد را در پاریس درس میدهند و اگر کس بخواهد آنها را برای معالجه و مداوا ملاقات کند و بمنزل آنها برود حق هر دفعه ملاقات یکصد فرانک است مشروط بر اینکه بمنزل آنها برود و اگر بخواهد آنها را دعوت نمایند باید دو صد فرانک که متجاوز از چهل تومان پول ایران است بدهند دکترها که آمدند از ماسوالات و تحقیقات نمودند ما حالت خود ما را با التماس برای آنها تقرر و بیان کردیم و وزیر دربار و دکتر (ادکاک) تقریرات ما را برای آنها ترجمه نمودند بعد ما را برهنه کرده با اسبابی که دارند همه جای بدن ما را گوش دادند بقباب و اطراف من دست میگذاشتند و هر کدام مکرر گوش میدادند وقتی که دیدن و تحقیقات و سخنانی آنها تمام شد باطاق دیگر رفته در آنجا بحضور وزیر دربار مشاوره و مذاکره کامل از حالت و مزاج ما نمودند هنوز صورت دستور العمل و حاصل آراء و اقوال آنها را نیاورده اند که بنیم چه گفته و چه دستور العمل داده اند ولی همینقدر

باید شروع بخوردن آب معدنی کنید وقتی این عرض را کردند بمانشگل وسخت مینمود که امروز باید شروع کرد ولی بهر حال برخاسته جای نخورده آمدم سر چشمه نیم استیکان آب خورده بنا کردیم بر راه رفتن و راه زیادی رفتیم امیر بهادر جنگ و بعضی دیگر از نوکرها هم آمده باماراه رفتند بعدیم استیکان دیگر آب خورده باز راه زیاد رفتیم در این بین آکترینها (زنهای بازیگر) که دیشب در تیاتر دیده شدند و از دور بنظر خیلی خوب می آمدند باینجا آمدند حالا که از نزدیک آنها را دیدیم هیچ تعریفی نداشتند و حکایت همان است که گفته اند (شب گربه سمور مینماید) دیشب که آن لباسها را پوشیده و تابش چراغهای برق را بانها انداخته بودند خیلی از دور خوب بنظر می آمدند امروز که از نزدیک دیدیم هیچ خوب نبودند بعد باز یک نیم استیکان آب خورده بنای راه رفتن گذاشتیم و رفتیم تا جایی که محل تیراندازی است چند تیری هم ما انداخته تخم مرغ و غیره زدیم در آن بین جناب اشرف صدر اعظم آمدند زکام سختی شده و از این عارضه خیلی کسل بودند بعد آمدم نهار خورده پس از نهار قدری استراحت کردیم عصر (دکترا دکا) آمد که باید باز آب بخورید رفتیم سر چشمه آبی خورده قدری راه رفتیم باز سر تیر اندازی آمدم وزیر دربار چند تیر انداخت و به نشانه زد ما هم چند تخم مرغ زدیم جناب اشرف صدر اعظم هم یکی زدند بعد سب و گوهایی که روی آب می اندازند از آنها باتیر زدیم بعد آمدم بجایی که در روی میز بازی اسب میکنند مثل همان است که کوچک آنرا در طهران داریم قدری ایستاده تماشا بازی مردم را کردیم بعد مراجعت نموده باز آب خورده راه رفتیم پس از آن آمدم بمنزل امشب در ساعت دو شام خورده خوابیدیم

— ﴿ روز یکشنبه نوزدهم صفر ﴾ —

امروز رفتیم بسر چشمه آب خورده ناصر الملک روز نامه اروپ خواند منم بامیرزا ملکمخان نظام الدوله صحبت میداشتم و راه میرفتیم و با استیکان آب بسمت دکا کین صحبت کنان رفته در آنجا انگشتری و بعضی اشیا مفرفه خریداری شد جمعیت زیادی بود بعد از آن جناب اشرف صدر اعظم آمده دو سه تلگراف از طهران آوردند خواندیم بعد رفتیم سر بازی اسب تماشا کردیم و از آنجا بمحل تیر اندازی رفتیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر هایون و قوام السلطنه هم همراه ما بودند تخم مرغها و سر چیپوقها و مجسمه های کوچک را که نشانه گذاشته بودند زدیم و باهر یک از همراهان که نظر بسته بودیم بر دیم یک فواره کوچکی که گلوله از فلز خیلی سبک نازک و مجوف ساخته روی فواره انداخته اند که باحرکت آب بالا میرود و در سر فواره قرار میگیرد گاهی هم بائین و بالا میرود که زدن آن خیلی مشکل است آنرا هم مکرر زدیم

سازند. تماشا کردیم بسیار خوب عمارتی ساخته اند تقریباً یکصد و پنجاه نفر جمعیت میگردد بعد رفتیم بد کاکین سری زده بعضی خورده چیزها از قبیل انگشتریهای الماس کوچک و غیره خریدیم پس از آن آمدیم ببالاخانه خود مان قدری دستخط و نوشتهجات بطهران از ورود خودمان نوشتیم بعد شام خوره استراحت کردیم میرزا ملکمخان نظام الدوله وزیر مختار ایتالیا اینجا آمده است و دیشب در سرگادراه آهن حاضر بود امروز بحضور آمد و با او قدری صحبت داشتیم

(۰ — ۰) (جمعه هفدهم صفر) (۰ — ۰)

امروز صبح از خواب برخاسته از اطاق خواب بیرون آمدیم نوکرها بحضور آمدند علاء الملک سفیر کبیر اسلامبول هم حالا از راه رسیده است و بحضور آمد بعد رفتیم بحمام وضع حمامهای اینجا اینطور است که دوسه دالان طولانی دارد که اطاقهای عدیده در هر دالان است و هر اطاقی دارای يك حوض فلزی است که دوشیر دارد یکی آب گرم یکی آب سرد که داخل حوض میشود باید لحظت شد و به آن حوض رفت شست و شو کرده بیرون آمد بعضی اطاقها بخاری هم دارد که اگر شخص بخواهد گرم شود آنرا روشن کرده گرم میشود از حمام که بیرون آمدیم حلمان الحمد لله خوب بود بمنزل آمدیم نهار خورده بعد از نهار مختصر خوابی کرده برخاستیم رفتیم توی باغچه گردش کردیم خبرنگار روزنامه (ایلوستراسیون) عکسی از ما انداخته بعد کالسکه حاضر کردند سوار شده از یک خیابان مستقیم می گذشتیم که اطراف آن خیلی سبز و خرم بود قدری که رفتیم زن دهقانی دیدیم دو عدد اشرفی صورت خودمان را باو دادیم وزیر دربار در کالسکه ما بود علاء الملک و نظر آقای بن السلطنه هم در کالسکه دیگر عقب ما بودند در آنجا قدری با آنها صحبت داشتم مراجعت بمنزل کردیم هوای اینجا خیلی خوب است صبح اگرچه باران مختصری بارید اما عصر هوا باز شده آفتاب بود و هوا خشک و خوب مثل هوای صاحبقرانیه است بعد ندیم السلطان بحضور آمده روز نامه خواند و شرح ورود ما را به (کنسرت کومیل) که در روز نامه های پاریس نوشته بودند بعرض رسانید و ما چون غروب جمعه بود سوره و الصافات را خوانده بعد جای خوردیم و شب را به تیاتر رفتیم چند برده بالا رفت اصل بازی حکایت رفتن سردار اسپانیول به پرتوغال بود که از ممالک پرتوغال ضمیمه اسپانیا نماید و آنروز عاشق شده است بمعشوقی که سرگذشت حال او را محسوس میداشتند و خیلی مؤثر بود بعد از قدری توتف و تماشا مراجعت بمنزل کردیم

— (روز شنبه هیجدهم صفر) —

صبح هنوز در رختخواب بودیم که وزیر دربار و دکترا (ادکاک) آمده عرض کردند امروز

— (پنجشنبه شانزدهم صفر) —

امروز در (کنتر کسویل) راحت کردیم الحق در این سفر بزرگ که بحمد الله تعالی از هر جهت تا امروز بر ما خوش گذشته است از حسن خدمات جناب اشرف صدر اعظم در هر مورد و مقام چنانکه اظهار خوشنودی بفرمایش جادارد و از روز عزیمت از طهران تا امروز که فی الحقیقه بنقطه مقصد رسیده ایم تمام دقایق زحمت و خدمات ایشان بر ما مکشوف بوده و نهایت رضایت را از مراقبات و خدمات ایشان داریم باری وقت ظهر نهار خوردیم و بعد از نهار میرزا ابراهیمخان پسر مرحوم حکیمباشی را که در پاریس تحصیل کرده و خوب از عهده بر آمده طبیب حاذق شده است وزیر دربار بحضور آورد قدری با او صحبت و فرمایش کردیم قرار شد فردا بیاریس برود که اطبای بزرگ را که (پروفمر) هستند به (کنتر کسویل) بیاورد که در اینجا شروع بمعالجه شود بعد نماز خوانده رفتم توی پارک جلو عمارت گردش کردیم پارک باصفائی است اطراف پارک عمارات و هو تلهای عالی و دکا کین با کیزه قشنگ که جای فروش هر قبیل امتعه است دارد اینجا در حقیقت قریه ایست اما بواسطه این آبهای معدنی که محل رجوع و نزول اغلب اهالی بلاد است کم کم شهر میشود وسط این پارک باوینی است سر پوشیده مانند که پایه های آن آهن و سقف و دیوارش از بلور است و در وسط آنجا آبهای معدنی را از حوض بیرون آورده و فواره ها که آبش کج میریزد تعبیه کرده اند که بسهولت استیکان و بطری را زیر آنها نگاهداشته پرهی شود و در کنار و اطراف حوضها را هر واسطی که مردم میگردند و پای هر حوضی چندین دختر وزن است که از آبهای معدنی در گیلان ریخته مردم مینهند و گیلان هر کسی علیحده است و نمره معین دارد که بتجویز اطباء از آن پر کرده میخورند و گیلان را در کنار حوض گذاشته خود شان در این محوطه راه میروند و بعد از مدتی برگشته باز آب میخورند و از صبح تا قبل از ظهر هم که موقع خوردن آب است یکدسته موزیک در وسط پارک جلو باوین ها مترنم است و در پهلوئی آنها چند دستگاه اسباب قمار مختلف از بازی اسب و رولت و غیره فراهم و موجود است که هر کس بخواهد میتواند خود را در آنجاها مشغول نماید و این سر پوشیده های بلور بد کا کین اطراف متصل است که هم مردم خرید میکنند هم آب میخورند و وقت نهار و شام هم در هونتها جمع شده شام و نهار صرف مینمایند و هانجاها میخوانند تا مدت و مرعد معین که آب خورد نشان تمام شد مراجعت بولایات و اوطان خود مینمایند خلاصه ما قدری در پارک گردش کردیم دکتر (شنیدر) با دختر وزنش در آنجا قدری جوگان بازی کردند تماشا کردیم بعد رفتم بعمارت نیتری که تازه در اینجا می

(سازند)

تجیحی است و در زمان ولیعهدی تمام رجوعات و کارهای مادر فرنگ با او بود و همه وقت نهایت درستکاری و حسن خدمت از او مشاهده شده است خلاصه او را خواستیم در ترن بحضور ما آمد حالات (کنتر کسویل) و غیره را از او پرسیدیم و عرض کرد تا دو ساعت دیگر در خاک سویس هستیم بعد داخل خاک فرانسه شده پس از شش ساعت به (کنتر کسویل) خواهیم رسید نهار را در ترن خوردیم بعد از نهار هم از دو تونل طولانی که یکی از آنها سیصد ذرع طول داشت گذشتیم وقت غروب ظهر الدوله و دکتر ادکاک بحضور آمدند امروز هم باران کاملی آمد و بر طراوت و صفای راه و صحرا افزود نزدیک غروب هم از دو تونل دیگر گذشتیم که امروز تقریباً از هیجده تونل عبور شد از طول راه و کثرت تونل ما و همه همراهان خسته شده ایم و نوکرها و ملانزین همه ساعتها در دست گرفته دقیقه می شمارند چونکه امشب باید در ساعت ده بعد از ظهر وارد کنتر کسویل بشویم و الحال متجاوز از دو ماه است که متصل در حرکت هستیم و راه می پیمائیم که باینجا برسیم در اینوقت متصل از بین السلطنه و مؤید السلطنه تحقیق و سؤال میشود که چقدر بمنزل مانده است و آنها عرض میکنند که حال امیرسیم و باو زیر دربار و وزیر هایون صحبت و فرمایش میکنیم که مشغول شویم ترن را هم باز تند کرده اند و بعجله میرود که زود تر بمنزل برسیم تا ساعت ده رسید و از دور چراغانی نمایان شد که جلو عمارات و خانهای شهر کرده اند تقریباً دو ساعت از شب رفته بگذار کنتر کسویل رسیدیم حاکم این قلمرو که معروف به (برفه) است با حاکم و کدخدای شهر و مقداری سرباز احترام و موزیک نظامی در جلو گار منتظر ورود ما بودند از ترن که پیاده شدیم مثل آن شب ورود به دلبرانسه خسته شده بودیم حاکم نطق مفصلی در تبریک ورود ما از قبل رئیس جمهوری و اهل مملکت فرانسه نمود ما هم جوابی که مقتضی بود دادیم بعد با حاکم سوار کالسکه شده راندیم چراغان قشنگی کرده بودند همه جا آمده تا به منزل رسیدیم که در باغ قشنگ باصفائی واقع است و تمام با چراغ برق روشن است و منزل ما هوتل خوبی است که خود ما با تمام نوکرها و ملانزین در اینجا منزل داریم قهرمان خان پسر بین السلطنه منازل را تقسیم میکرد و می آمد و میرفت بعد شام آوردند خورده استراحت کردیم

(اسامی شهرهایی که ازور شوی تا کنتر کسویل دیده و از آنها گذشتیم از این قراست)
 (ودنژ) (الکساندروف) (قلعه نظامی ترن) (پزن) (کون) (کت بوس) (مالکین برگ)
 (لینیک) (ویمار) (کنار) (ایزناخ) (هانوو) (فرانکفرت) (دارمشتاد) (مانهایم)
 (هاید لبرگ) (کارلمروه) (بال) (کنتر کویل)

وضعهای خوش منظر ساخته اند و قرص ماه از روی عمارت و جنگل و کوههای کوتاه که نزدیک بجاده است خود را نشان میداد بالجمله میرفتیم و با جناب اشرف صدر اعظم و وزیر هایون صحبت میداشتیم و سخن از صفای این راه و تماشای غروب و طلوع خورشید و ماه بود ناده دقیقه بعد بدی رسیدیم که چراغهای برق زیاد روشن کرده بودند آنجا زن در جلو گار قدری ایستاد شام خوردیم و ترن در مقابل شهر (کارلروه) تا صبح توقف کرد و ما استراحت نمودیم

— (روز چهارشنبه یازدهم صفر) —

صبح از خواب برخاسته نماز کردیم بعد از نماز خواستیم دوباره بخواب نبرد بعد برخاسته بقرار معمول قدری قرآن خواندم قدری که گذشت نوکرها از خواب برخاسته يك يك بحضور آمدند و بعضی رفتند جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و وزیر هایون و مؤید السلطنه وزیر مختار بران در حضور بودند و ما حالات راه را می پرسیدیم امروز از خاک مملکت آباد میگذریم راه آهن در بلندی می رود و رود خانه (دن) که رود بسیار عظیم عمیقی است که کشتی بخار در آن کار میکند و آب صاف گوارای پاکیزه دارد از زیر دست مافاصله پانصد ذرع از وسط سحرای حاصل خیز سبز خرمی مثل ماری پیچد و می رود و از طرف دیگر ما کوه است که تمام دامنه آنرا تا بالای جاده درخت انگور عمل آورده اند با زراعت است که آب جواز آن عمل میابد تمام کوه و صحرا جنگل نك نك است و در میانه اشجار درخت گیلاس زیاد که پراز گیلاس رسیده بود دیده شد گلهای خوب دهقانان تربیت کرده اند که همه نوع گل از گلهای سرخ و گل چئی و گل مختلف دیگر دارد که بعنوان تجارت از اینجا بشهرها برده میفرشند امروز بقدری اطراف راه با صفاست که از حد توصیف و تعریف بیرون است قدری که آمدیم عرض کردند بتو ناها خواهیم رسید چراغها را قبل از وقت روشن کردند که دیگر مثل دیروز اسباب وحشت و خفگی قلب نشود در این بین به تونل اول رسیدیم که خیلی طولانی بود نوبل در عبور ترن بخاریک هوای کشیف متعفن بدی هم مبرساند که نمیتوان وصف کرد خیلی موذی و موحش و هولناک است از آن گذشته بز به سه تونل دیگر رسیدیم که قریب بهم بود هر وقت به تونل میرسیدیم مثل آن بود که يك دفعه شخص از هوا و فضای مثل بهشت داخل سوراخ جهنم شود و باز دفعه از تنگنای ظلمانی دوزخ فضای روح افزای بهشت در آید باری رفتیم تا رسیدیم بشهر (بل) که خاک سویس است نظر آقای یمین السلطنه که وزیر مختار مادر پاریس است آنجا دیده شد که در گار راه آهن ایستاده است اگر چه تا امروز او را ندیده بودیم ولی غایبانه می شناختیم که مرد درست معقول

ابتدا (مالکین برگ) بعد (لپزیک) که شهر بسیار عظیم معتبری است و ناپلیون اول در اینجا سختی کرده است بعد از (ویمار) و (کنار) و (ایزناخ) گذشته نهار خوردیم و خوابیدیم بعد از خواب بیدار شده آقا سید حسین و ناصر هایون و ناصر خاقان بحضور آمدند و ناصر خاقان مشغول خواندن شاه نامه بود که یکدفعه دیدیم روز روشن مبدل بشب تاریک ظلمانی شد ما نمیدانستیم که داخل تونل شده ایم از این تاریکی و ظلمت تا هنگام قلب ما خفه شد و حالت وحشتی دست داد اسمعیل خان را آواز کردیم که کبریت روشن کن و هی فریاد میکردیم که کبریت بیاورند چراغها را روشن کنند کویا کسی صدای ما را نمی شنید در آن بین جناب اشرف صدر اعظم چون منزلشاق نزدیک تر با بود صدای ما را شنیده کبریت دادند آوردند تا کبریت رسید از تونل بیرون آمدیم و روشن شد از وحشت خلاص شدیم وضع و حالت صحرا و آبادی خالک اینجا خیلی باروسیه تغییر کرده است اینجا هم زراعت زیاد تر است و هم عمارت و ده و آبادی پیوسته بیکدیگر چنانکه یکجور زمین بی زراعت یا جنگل دیده نمیشود و طرفین راه آهن را درخت پیوسته بهم کاشته و قدریکه بلند شده باقیچه زده چنان موزون و مرتب داشته اند که مثل یک دیوار کوتاه سبز قشنگی بنظر می آید که فرسنگها از دو طرف جاده کشیده است رفتم تا رسیدیم بشهر (فرانکفرت) ترن یکراست رفت تا داخل گار بزرگی شدیم که دو بیست متر طول و یکصد و هفت متر عرض دارد و تمام این فضا بسه طاق پوشیده شده است روزی چهار صد ترن از اینجا حرکت کرده بشهر های دیگر میرود گار بسیار عظیمی است و سقف مرتفعی دارد که انسان از دیدن آن حیرت میکنند پیاده شده قدری توی گار بانو کرها و ملتزمین راه رفته مراجعت به ترن کردیم و راه افتادیم الحق راه دیگر از این باصفا تر نمیشود و شهر (فرانکفرت) که راه آهن از وسط آن میگذرد شهر بسیار عظیمی است و در حال عبور ترن از میان شهر تماشای کوچها و عمارات مرتفع قشنگ و عبور و مرور اهالی از کوچها باد رشگه و کالسگه و اتو مبیل و غیره و باغچه های قشنگ موزون و گل کاریهای رنگارنگ بقدری لذت داشت که بحدوصف نمی آید و شخص نمیخواهد یک لحظه چشم از این مناظر بدیع و عمارات رفیع بردارد از روی یک رودخانه بزرگی که پل آهنی عظیمی بر روی آن کشیده بودند دو مرتبه عبور کرده بعد به صحرا و جنگل کاج و غیره رسیدیم نزدیک غروب آفتاب قرص خورشید خیلی تماشای داشت مثل یک طبق آتشی بود که به افق فرو رود خیلی دیدنی بود خاصه شب پانزدهم ماه هم بود که از طرفی دیگر قرص ماه مثل یک طبق نور طالع میشد طرف مغرب خورشید تمام سبزه و گل و جنگل کاج بود و سمت مطلع ماه یک رشته کوه طولانی کوتاه پای دامنه تماماً پوشیده از جنگل و زراعت بود و در میان سبزه و جنگل عمارت های تک تک خوشگل که در دامنه ها ناسر کوه بطرحهای بدیع و

سفر آخر شام خورده بودند وزیرهایون هم امروز حالتش بهتر است و در حضور بود و تفصیل آن سفر را عرض می‌کرد میرزا رضاخان مؤید السلطنه وزیر مختار برلن هم ترن المان را اینجا آورده بود از اینجا باید به ترن المان که خود مان تا (کنتر کسویل) اجاره کرده و بخرج خودمان اینجا می‌رویم سوار شویم تا نهار خوردیم بارها و اسبابها را حمل به ترن تازه نموده و همراهان نیز داخل آن شدند ما هم رفیقیم اینجا امیرال آرسنیف و کننل ژبکوویچ و مسیو باگارد از آنجا مرخص شده بانفاق ارفع الدوله وزیر مختار ما به بطرز بورغ رفتند ما هم اظهار کمال خشنودی و رضا از زحمات و خدمات این مدت امیرال و سایر مهماندارها نمودیم مسیو کا خانفسکی هم که با آنها بود چون ناخوشی کلیه دارد برای ما لجه به کنتر کسویل میاید عیال و سه اولاد خود را هم از تفلیس تا اینجا همراه آورده بود قرار دادیم از آنجا کنتر کسویل در ترن ما باشد در وقت خروج از سرحد روس تلگرافی از خروج خودمان با علیحضرت امپراطور روسیه نمودم و جواب آن اعلیحضرت هم که از روی کمال مودت بود در راه بن رسیده

خلاصه مهماندارها رفتند و ترن ما حرکت کرد بقدر ساعتی که گذشت از خاک روسیه خارج و داخل خاک المان شدیم قلعه نظامی که المانها بجهت استحکام و حراست حدود خودشان در سرحد روسیه ساخته اند از نزدیک دیدیم بسیار قلعه مستحکم خوبی است قشون زیادی از قرار مذکور در آنجا دارند بعد از آنجا گذشته از (کت بوس) عبور کردیم صحرا باز همانطور همه جاسبز و جنگل است اما اینجاها خیلی آباد تر از روسیه است ترن ما و همراهان خیلی خوب است اما قدری تند می‌رود و شب را چون کسالت داشتیم و سرعت حرکت ترن مانع استراحت بود قدری بدگذشت وزیر دربار آمد پیش ما و تا وقت خواب ما در حضور بود خیلی از مراقبات و خدمات اراضی هستیم بعد فرستادیم میرزا حسین خان پدر مؤید السلطنه را که در المان تحصیل کرده است و اینجا بحضور رسید آوردند فرمودیم برود هر طور دست قرار بدهد ترن را نگاه دارند که امشب تا صبح متوقف بوده فردا حرکت کنند او رفت و همانطور کرد ولی از کسالت اول شب ترن که مثل زلزله مارا تکان میداد خیلی کسل شده بودیم بدگذشت

— ﴿ روز سه شنبه چهار دهم صفر ﴾ —

امروز صبح که خواب برخاستیم الحمد لله تعالی خانم خوب بود جای خورده دمای هر روز را خواندیم ترن هم راه افتاده بود و میرفت خیلی راحت میرفتیم ابتدا ساعتی چهارده فرسنگ میرفت حالا قرار دادیم که هفت فرسنگ برود بعد جناب اشرف صدر اعظم و سایر نوکرها بحضور آمدند بعضی صحبت و فرمایشات شد و از صبح تا ظهر از این شهرهای المان گذشتیم
(ابتدا)

آنها خنده داشت فرمودیم رفتند آنها را از راه معمول آوردند بعضی گلهای خیلی خوب در اینجا دیدیم باغبان آنجا که يك زنی بود چند شاخه گل باداد گردش کنان آمدیم بمنزل نهار خوردیم آن عکاسی که برروز عکس ما را انداخت امروز عکس ها را حاضر کرده بود بتوسط صنيع السلطنه بحضور آورد الحق خیلی خوب عکس انداخته بود بعد بقدر دو ساعت خوابیدیم ناصر خافان را فرمودیم آمد قدیمی کتاب خواند و ما خیلی راحت خوابیدیم از خواب که برخاستیم امین حضرت آبدار باشی را خواستیم عرض کرد امشب بر حسب فرمایش و دستور العمل ما يك چابلا و خورشی ابرانی برای ما تهیه کرده است حقیقه خیلی خوب غذائی بود از مراقبت امین حضرت در خدمات راضی هستیم عصری دوباره آمدیم پائین قدری گردش کردیم صبح که دربارك گردش میکردیم قویهای سیاه را که پیش ذکر آن شدیدیم چهار قوی خیلی قشنگ بود عکسی از آنها برداشتیم جمعیت زیادی از اناث و ذکور در باغ برای تماشا و دیدن ما آمده بودند چند قطعه کارت پستال عکس ما را درست کرده بودند بحضور آوردند آنها را دستخط کردیم و بتبریز فرستادیم بعد نماز خوانده جای صرف کردیم بکریع بغروب مانده (پرنس) و (امیرال) آمده عرض کردند در خود همین يارك (لازنسکی) تياتری حاضر کرده و محض تشریفات ما جمعیت زیادی از محترمین و رشورا مجاناً دعوت نموده اند باید بانجا برویم با امیرال و سایر ملتزمین خود مان چون نزدیک بعمارت ما بود پیاده رفتیم سه پرده تماشا دادند تمام این سه پرده رقص بود و حقیقه خیلی خوب رقصیدند تياتر که تمام شد آمدیم منزل وزیرها یونی دو روز است تب کرده و امروز بهتر شده در موقع شام حاضر بود با او فرمایش و صحبت داشتیم بعد از صرف شام استراحت کردیم

— ﴿ روز دوشنبه سیزدهم صفر ﴾ —

امروز صبح (امیرال) و پرنس (امیرتیسکی) فرمانفرمای ایستان روس آمده عرض کردند کالسکه بجهت حرکت حاضر است سوار شده از قصر (لازنسکی) آمدیم تا بگگار راه آهن باز اطراف راه مثل روز ورود جمعیت ایستاده بودند قشون نیز همانطور با کمال نظم و آراستگی از کنار راه صف بسته بودند رسیدیم بگگار (پرنس) فرمانفرما که بسیار مرد نجیب عاقل درستی است و يك قطعه نشاناق تمثال خود ما را هم بایشان داده بودیم از اینجا مرخص شده رفت (امیرال) و سایر مهماندارها همراه بودند سوار ترن شده براه افتادیم تا رسیدیم به (الکساندروف) که سرحد ما بین خاک روسیه و المان است آنجا ترن ایستاد روسیها نهاری حاضر کرده بودند از ترن بیرون آمده رفتیم ببالاخانه گگار راه آهن اینجاها نجاست که شاه شهیدم در

یاد داشت کردیم و از باغبان آنجا خواستیم که برای ما فرستد پیاده در باغ خیلی گردش کردیم بعد از ساعتی سوار کالسکه شده آمدیم منزل درهان پارك (لاز نسکی) که منزل داریم باز قدم گردش کردیم از غرابی که در این باغ دیدیم این است درختهای گل (رداندرم) که سیو (سیمون) هم در تبریز و هم در طهران در دو سفر خودش بفرنگ برای ما آورده بود و خیلی کوچک بود در اینجا بار تفاع چهار ذرع و کلفتی دوباز و بود یکدرخت نارنجی هم دیدیم تقریباً مثل درختهای نارنج معمولی طهران است گفتند ما تاریخ داریم که سیصد سال بیشتر عمر این درخت است دیگر درخت کافور دیدیم آنرا هم میگفتند سیصد سال عمر دارد آنهم شبیه بنارنجهای معمولی ایران است از قراریکه عرض کردند اینجا یکجفت (قوی) سیاه بزرگی است قوی سفید هم یکی دوتا در این پارك دیده شد عصری موثق الدوله و ناصر خاقان و جمعی دیگر را فرمودیم در کرجی نشسته روی دریا چه گردش کردند امیر بهادر جنگ هم با امیر زار صناخان مؤید السلطنه بکرجی دیگر نشستند بعد آمدیم در بالا خانه نماز خواندیم موثق الملک را فرستادیم از برای خرید بعضی اسبابها یکساعت بعد (امیرال) با (پرنس) فرما فرما آمدند که در ساعت هشت به تیاتر باید برویم جناب اشرف صدر اعظم با سب دوانی رفته بودند ما با امیرال و پرنس در کالسکه نشسته رفتیم به تیاتر این همان تیاتر دیشب است مادران پائین بطور غیر رسمی نشستیم خیلی خوب تیاتری در آوردند آوازه خوان ایتالیائی که اسمش باسینی است خیلی خوب خواند ورقصید انواع رقص کل و بازیهای خوب کردند بعد آمدیم منزل فوراً شام خورده استراحت کردیم

— ﴿ روز یکشنبه دوازدهم ﴾ —

صبح از خواب بیدار شدیم جای صرف شد بعد در بالا خانه که منزل خودمان است نشسته قدری کاغذ نوشتیم پس از آن آمدیم پائین موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و سردار مکرم و ناصر خاقان و ناصر الممالک حاضر بودند جوایای حال وزیر دربار شدیم گفتند قدری کسالت دارد محمدخان را فرمودیم رفت از جناب ما احوال وزیر دربار را پرسید بعد رفتیم بگردش و نفرح ناصر الملک به بیرونها رفته بود در این بین که ما گردش میکردیم با کالسکه رسید چون قدری خسته شده بودیم بنا ناصر الملک فرمودیم پیاده شد مادر کالسکه او نشسته سواره گردش کردیم موثق الدوله و ناصر الممالک را هم فرمودیم آمدند در کالسکه ما نشستند که صحبت بدادیم در آن بین ناصر خاقان و ناصر الممالک که پیش ما بودند گم شدند بعد من که می آمدیم آنها را دیدم در جائی گیر کرده اند که اطراف آن طاری آهن است تا ما را دیدند یکدفعه فریاد کردند که ما گم شده ایم خیلی حال (آنها)

— (روز جمعه دهم) —

صبح که از خواب بیدار شدیم (امیرال) آمده عرض کرد ترتیب مشق و مانوری در خارج شهر داده شده باید بانجا برویم (پرنس) فرمانفرما هم در آنجا برای پذیرائی حاضر است من و جناب اشرف صدر اعظم و (امیرال) و وزیر دربار در يك کالسگه نشسته حرکت کردیم بعضی از ملتزمین هم در وکاب بودند از این پارک تا آن نقطه که موقع مانور بود بدست دقیقه راه است وارد شدیم چادر بزرگ ممتاز قشنگی برای ما افزاشته بودند نشستیم بنای سان قشون شد تقریباً ده الی پانزده هزار سوار و پیاده و یوبخانه سان دادند خیلی آراسته و منظم بود میرزا ابراهیمخان عکاسباشی را فرمودیم عکسی از آنها برداشت در موقع دفیله (کاندان) کل و (ژنرال) که مرد پیری بود پای اسب او روی جن لغزیده زمین سختی خورد قدری بهایش صدمه وارد آمد خیلی از این فقره متأسف شدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار رفتند او را دیدن و احوال پرسی کردند و قدردانی تسلیم خاطر دادند بازی در اطراف ما چچی کثیر از هر قبیل ایستاده بودند دسته های سواره خیلی خوب تیر اندازی میکردند و روی اسب انواع و اقسام حرکات خوب مینمودند پادشاهزاده اسپانیا که اسمش پرنس (بور بون) و حالاجزو مستخدمین دولت روس است از ما اجازه خواست که در بالون نشسته به او صعود نماید اجازه دادیم بالون نشسته بالا رفت خیلی تعریف میکرد که بالون نشستن کار خوبی است و تماشا دارد بعد از تمام مانور ما با جناب اشرف صدر اعظم و (امیرال) سوار کالسگه شده بطرف منزل آمدیم و در بین راه بدر خانه (پرنس) فرمانفرما آمده کارت گذاشتیم و از آنجا گذشتیم آمدیم منزل عکاسی را که طبع السلطنه حاضر کرده بود که عکس ما را بپندازد چند قطعه عکس مرا برداشت تیمساعت بغروب مانده امیرال آمده عرض کرد که باید به تیار برویم کالسگه حاضر کردند رفتم چندین پرده از رقصهای خیلی خوب کردند که تماشا داشت در آخر تیار برخاسته بطرف منزل آمدیم و پس از ورود شام خورده استراحت کردیم

— (روز شنبه یازدهم صفر) —

امروز صبح که از خواب برخاستیم پس از صرف جای امیرال آمد عرض کرد که باید باغ (بوتانیک) که یکی از باغهای دولتی است برویم کالسگه حاضر کردند با جناب اشرف صدر اعظم و امیرال سوار شده رقیم باغ این باغ خیلی خوب و فشنگ است لیکن اغلب اشجار این باغ را من در جنگل قرا داغ دیده بودم بعضی را که از چین و ژاپون آورده بودند ندیده بودم و تازگی داشت درخت گلشن کمتر بود اما بعضی گلهای بدیع خوب داشت بعضی نخم گلهای

قشون و حاکم دادیم بعد حرکت شد تا مقداری از راه که رفتیم باز سر باز دو طرف راه بصف ایستاده بودند و هورامی کشیدند بمحاذی توپخانه نظامی که رسیدیم توپ زیادی بسلام احترام ما انداختند قلعه های نظامی که مثل باستیان طهران اطرافش خندق و خاکریز و باره دارد دیده شد که اغلب سربازان در آنجاها بودند این باستیانها را خیلی محکم ساخته اند و ازدور وضع بنا و استحکام آنها معلوم بود همه جا مراسم احترامات و تعظیبات نظامی بجای آوردند تا آمدیم و گگار راه آهن شهر ورشو رسیدیم پرنس فرمانفرمای لهستان روس که اسمش (امیر تیسکی) است با جمیع صاحبمنصبان نظامی مقیم ورشو در گگار حاضر بودند سر بازان و اهل نظام را تا آخر صف ملاحظه کردیم بعد که از جلو ما دفیله کردند من و جناب اثر ف صدر اعظم و پرنس و امیرال در بک کالسگه نشسته سایر ملتزمین هم در کالسگه های دیگر بطرف شهر روانه شدیم در بین راه همه جا سر باز و سوار و توپچی در کنار خیابانها صف زده بودند و تماماً برای تهنیت و احترام ما هورامی کشیدند عموم مردم از ورود ما زیاد اظهار شرف مینمودند ما هم اظهار مهربانی میکردیم و بادستمال تعارف مینمودیم حقیقه خیلی خوب از ما زیرائی کردند از پل گذشتیم که بر روی رود خایه ورشو ساخته اند که تقریباً سیصد ذرع طول پل میشود خیلی پل غربی است دو کشتی بخاری هم روی رود خانه در حرکت بود بعد آمدیم بعمارت (لازنسکی) که از برای نزول ما حاضر کرده بودند این عمارت از بناهای سلاطین لهستان است پارك و عمارت غربی است دو دریاچه در جلو این عمارت واقع است که بقدر دریاچه سلطنت آباد می شود خیلی مصفی است درختهای مارونیه خیلی بزرگ دارد من خیلی مایل بودم بزرگ این درخت را بینم و در اینجا که دیدم بقدر درختهای نارون بزرگ ایران است درختی دیدم که تا امروز ندیده بودم برگهای قرمزی داشت ب رنگ آلوچه های قرمز ایران ناصر خاقان را کفتم رفت شاخه از آن چیده آورد تماشا کردیم خیلی غرابت و تماشا داشت چون شب شد اطراف خیابان و دریاچه این پارك را چراغان الوان خیلی قشنگی کردند اسباب آتشبازی هم جلو این عمارت حاضر کرده بودند در آن بین رعد و برق شدید شد و باران سختی بارید باوجود این چراغان و آتشبازی خیلی جلوه و نمایش داشت مخصوصاً کرجیهای کوچک که در دریاچه انداخته و چراغان الوان کرده بودند و متصل روی آب در حرکت بود جلوه و نمایشی غربی داشت در حالی که بتماشای چراغان و آتشبازی مشغول بودیم ناگاه رعد و برق شدید شد که از تابش برق تمام پارك مثل روز روشن گردید جمعیت زیادی از مردوزن برای دیدن ما و تماشای چراغان پارك آمده در اطراف گردش می کردند و اظهار بشاشت از ورود ما مینمودند الحمد لله از هر جهت خیلی خوش گذشت بعد از ساعتی شام خورده استراحت کردیم

است که هفتاد و پنج هزار و پانصد و پنجاه نفر پسر و دختر در آنجاها مشغول تحصیل میباشند

—•— ﴿ ابنیه خـبریه ﴾ —•—

در شهر حاکم نشین دو باب مریضخانه است که یکصد و نود و پنج تخت خواب بجهت مرضی مهیا شده است و در شهر های دیگر هشت باب مریضخانه بجهت یکصد و نود و چهار مرضی و مریضخانهای دهات افتاد و یک باب بجهت چهار صد و چهار ده مرضی است در شهر حاکم نشین یازده باب خیرات خانه از برای یکصد و سی و شش نفر شکسته و پیر در شهر های محال و حدود نوزده باب خیرات خانه بجهت سیصد و پنجاه و یک نفر شکسته و فقیر دارد علاوه بر خیرات خانهای مزبور در همه محال حکومت ماغلوب هشتاد و هشت باب خیرات خانه است که یکمزار و یکصد و چهار ده نفر علیل و شکسته و پیر و فقیر مسکن دارند

—•— ﴿ عدد و محبوسین ﴾ —•—

در اول ماه مای در محبس شهر ماغلوب یکصد و نود و نه نفر و در محبس خانهای محال پانصد و بود و چهار نفر محبوس بوده است
واردات حکومت ماغلوب از قبیل مالیات تجارنی و ضاعتی و مزرع و مرتع و غیره و غیره دو میلیون و سیصد و سی و شش هزار و ششصد و نود و هشت منات و چهل و چهار کپک میباشد

—•— ﴿ روز پنجشنبه نهم صفر ﴾ —•—*

الحمد لله تعالی بسلامت صبح از خواب برخاسته جای خوردیم موثق الدوله و ظهیر الدوله و آبدار باشی بحضور آمدند مشغول صحبت شدیم بعد وزیر هایون آمد بقیه روز نامه دیروز را فرمودیم نوشت در آن بین جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند مرخص فرمودیم نشستند مشغول صحبت و فرمایشات شدیم و ترن در حرکت بود رفتیم تارسیدیم به (برست) (ژرال کورچو) که فرمانده سی هزار قشون است با نوزده هزار نفر از قشون خود در جلو راه با استقبال آمده بودند و باقی توی قلعه جات بودند از یک نفر سنگ بگگار راه آهن مانده سر باز آمده دو طرف راه دو بسته ایستاده بودند و هورامی کشیدند و در سر هر دسته موزیک بنوای روسی میزدند خیلی وضع باشکوهی بود امیرال آرسنیف از توی واگون ترن از آنها احوال برسی میکرد تا بگگار راه آهن رسیدیم ترن ایستاد حاکم شهر و فرمانده کپک قشون بحضور آمدند ما پیاده شده سر فوج رفتیم در مراجعت بترن نهار خوردیم بعد از نهار نشان بفرمانده

۱۱ كيك	گيروانكه	گوشت گداو
۳۴ كيك	پوت	عاف
۱۶ كيك	پوت	كياه

« (صنایع) »

در ایالت ماغولوف دوهزار وششصد و پنجاه وشش باب فابریكهای مختلفه است و سالی هفت ملیون و هشتمزار و یکصد و پنجاه و سه منات محصول این فابریكها میشود راهها آمد و شد در حکومت ماغولوف در روی رود خانهای مفصله در ذیل کشتی رانی میشود (دنیپر) (شورودردتی) (بپردن) (اپونی) (بی سیدی) در روی رود خانهای دنیپر و شورودردتی کشتی بخار کار میکنند راههای خشکی اولاً راه آهن است که عبارت است از راه آهن (مسکوسکی بر سیط اسکی) و (لباوومنیکی) و (راسو آرلوسکی) و (پولیسکی) علاوه بر این راههای آهن امسال بساختن راه آهن (وطبسکی ژلانبسکی) هم شروع شده است تانیاً راههای شوسه است که عبارت است از راه شوسه (کیو) و (بو بروی سکا) و (مسکو و سکی) (ورشو و سکی) و (آرلوسکی و بطبسکی) همه این راههای آباد و دایر میباشند بجهت حمل و نقل بسته و حرکت مسافرن در راههای شوسه پنجاه یکباب استاسیون و چهار صد و سی رأس اسب چابار خانه موجود است (کلیسای واقع در حکومت ماغولوف) (کلیسای سنگی ۱۷۸ باب) (کلیسای چوبی ۵۳۱ باب) (کلیسای تار کین دنیا ۱۵ باب) که جمعاً ۷۲۴ باب و تماماً متعلق بمذهب ارتودوکس میباشد علاوه بر این دو باب کلیسای لوطیران و سی و دو باب کلیسای کاتولیک است

« ابنیه دولتی »

از برای دیوانخانه ها و مدارس و پستخانها و صریضخانها و جیس خانها هشتاد و سه باب خانه سنگی و هشتاد و نه باب خانه چوبی با پول دولت بنا شده است مدارس و مکتب خانها (دویاب کمنازیة مردانه و دویاب کمنازیة زنانه و یکباب معلمخانه رآل در حکومت ماغولوف موجود است) علاوه بر اینها یکباب مکتب زنانه است که در تحت نظارت و مراقبت اداره روحانی است (معلمخانه روحانی مسمی به (سمنا ریه) یکباب) (معلمخانه روحانی چهار باب) (مدرسه شهری و مجانی ده باب) غیر از مدارس مزبوره مدارس دیگر نیز هست از قبیل مدرسه های علمی و مکاتب ابتدائیه و غیرها که بجهت اطفال و دخترهای فقیر ساخته اند بر روپهمرفته در حکومت ماغولوف بک هزار وششصد و نود و دو باب مدرسه و مکتب (است)

(٢٤٣٢)	(٦٠٦٤٦) (سگنه محترم)	(روحانين)
(٣٠١٩٣١)	(ملاك و صنعتگر)	(تجار)
(١١٧٥٢٤)	(اشخاص متفرقه)	(دهاتيان)

١٨٠١٣٠٤

يك مليون و هشتصد و يكهزار و سيصد و چهار نفر

(عساكر موجوده)

(٣٨٠٠٠٠)	(سپاه مستخدم در حكومتهاي مختلفه)	(بياده نظام)
وساطين	١٧٠٢٣٢٣	(مقدار زمين) محل زراعت صيفي و شتوي
وساطين	٥٣٤٨٧٧	چمن و علفزار
وساطين	٨٧٤١٥٣	جنگل
وساطين	١٢١١٢٧	من جمله جنگل خالصه
وساطين	١١٣٠٥٦٢	باغات و مراعات و راهها و جاهاي لم يزرع

٤٢٤١٩١٩

چهار مليون و دويست و چهل و يكهزار و نهصد و نوزده و ساطين زمين دارد
 و هر و ساطين عبارت است از چهار هزار و هشتصد ذرع كه هفت هزار و دويست ذرع روسي است
 محصول زراعت امسال بنظر خوب مي آيد زراعت بهاره را همه جا
 آذوقه اهالي مشغول كاشتن هستند

چتورط	٢٧٧٥٠٥	در انبار هاي قري و دهات گندم موجود
چتورط	١٤١٤٦٧	گندم بهاره
منات	٤٥٧٥٠٧	تنخواه نقد بجهت خريد آذوقه از مال حكومت
منات	٩٤٥١١	تنخواه ايضاً متعلق بداهات

(قيمت مأكولات)

٧٧ كپك	٦ منات	نه بوت	آرد ارزن
٥٧ كپك	١٠ منات	هشت بوت	آرد گندم
٢٥ كپك	٣ منات	چتورط	جو

است در عالم تفکر سیر و تماشای قدرت خدایا میگردیم ولذت میبردیم بعد رسیدیم باستاسیونی که باید در آنجا صرف شام نموده بمانیم و آنوقت سه ربع ساعت بغروب مانده بود ترق راه نگاهداشتند چون چند روز بود که از ترن پیاده نشده بودیم اینجا پیاده شده در خط ترن قدری راه رفتیم و بجزایرهای نفتی که قصد خریدن نوع آرا داریم نزدیک شده دیدیم خیلی خوب نوع چراغی است بعد رفتیم بتماشای لکموتیف خیلی قشنگ و بآماشا بود بعد برگشته دیدیم وزیر دربار یکنفر یهودی پیدا کرده است که دوشاخ مرال دارد میخواهد از او بخرد او را بحضور آورد قیمت آنها را پرسیدیم گفت صد و پنجاه منات است اما من دیگر مشتری مثل شما گیرم نمی آید خوب است چیزی علاوه بن داده بخرد در صورتیکه پنجاه منات زیاد تر نمی ارزید ما دویست منات باو دادیم وقتی دویست منات را دید نزدیک بود از شدت خوشحالی وفرح دیوانه شود باحضور امیرال و حاکم پنجاه دفعه تعظیم کرد و بخاک افتاد وزمین را بوسید معلوم میشود جنس یهودی در تمام دنیا یکی است بعد برگشته رفتیم بطرف باغچه کوچکی که مال رئیس استاسیون بود باوین کوچکی ارجوب سفید ساخته بودند رفتیم آنجا نشسته قدری صحبت داشتیم اما بشه و گرمای آنجا معر که است هوای آنجا شبیه هوای تابستان میانه عشرت آباد و قصر قاجار است بعد رفتیم توی واگون نماز خوانده شام خوردیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و وزیرهایون و سایر ملتزمین هم رفتند در استاسیون آنجا شام خوردند بعد از شام ترن را قدری عقب برده نگذاشتند استراحت کردیم

امروز غور ناطور ایالت (ماغلو قسکی) که برادر مسیو (زیناویف) وزیر مختار اسبق روسیه در طهران است عریضه و راپورتی از وضع حالت این ایالت عرض و نگارش نموده بحضور آورده بود مقرر فرمودیم ارفع الدوله آنرا ترجمه نموده و عین ترجمه آنرا در اینجا ثبت و مرقوم میداریم بعرض خاکبای هایونی میرسانم که حوزه حکومت سپرده بن هر جهت اسباب آسایش و امنیت فراهم است و با کمال خوشبختی مختصر اطلاع از وضع این حکومت در ضمن راپورت خود تقدیم خاکبای مبارک میدارم (سرتیب دوم قلمی کنسولی پروری زیناویف) ۲۴ ماه مای روسی سال ۱۹۰۰ مسیحی مطابق چهارشنبه هشتم شهر صفر المصفر سنه ۱۳۱۸

در حکومت ماغلو ف یازده شهر بزرگ دوشهر کوچک و هشتاد و چهار قصبه و چهار صد و هفتاد و یک ده بزرگ و پنجاهزار و پانصد و چهل ده کوچک دارد که جمماً شش هزار و یکصد و هشت باب شهر و قصبه و قری میباشد

(عدد نفوس) (ه)

(۶۰۶۰)

(۱۸۴۶۱) (نجیبای شخصی)

(نجیبای خانواده)

(روحا)

— ﴿ روز چهارشنبه هشتم ﴾ —

صبح از خواب برخاستیم دست و روئی شسته و وضو ساخته نماز کردیم وزیر دربار و ناصرالملک و بعضی دیگر از ملتزمین آمده قدری در حضور بودند بعد جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم آمدند قدری با ایشان صحبت و فرمایش کردیم و رفتند باطاق خودشان بعد وزیر دربار بحضور آمد بعضی کتابهای از طهران آورده بودیم باز کردیم کتاب خواجه حافظی همراه بود بوزیر همایون دادیم برای این سفر ما تفأل زد این غزل آمد که (مطالعش این است) «سحر چون خسرو خاور علم بر کوهسار ان زد» «بدست مرحمت یارم در امید واران زد» «محل تعجب شد زیرا که در سنه ۱۳۰۸ که ده سال قبل باشد از همین خواجه درامورات خود مان یفال زده بودیم همین غزل آمده بود که بخط خود مان یاد داشت کرده بودیم باری طرفی طی راه میکرد تارسیدیم بجنگل زیادی از کاج که اشجار عظیم قوی داشت از قراریکه وزیر همایون از روسیه تحقیق کرده بود این جنگل قدیماً خالصه دولت بوده امپراطور قدیم روس تماماً را به بسکاو بیج معروف بخشیده است و حالا مال پسر اوست و چون او ملاک معتبری شده است دیگر خدمتی در دولت ندارد این املاک و علاقه جات او نزدیک شهر (کمل) واقع است همانجا هم عمارت میلانی برای خود ساخته تا بستانها را آنجا پسر می برد و زمستانها در جاهای خوب و نقاط مطلوب اروپا سیر و سیاحت میکند قصر و کلیسای او هم کنار رود خانه معتبری پیدا بود و از دور دیدیم از پل رود خانه گذشته رسیدیم به استاسیون قصبه (کمل) در استاسیون جمعیت زیادی از اهالی بودند حاکم شهر و غیره بحضور رسیده مورد التفات شدند و نشان با آنها بذل نموده رفتند بعد نهار خوردیم و پس از نهار که ترن راه افتاد قدری خوابیدیم خواب و بیدار بودیم که باستاسیون اول رسیدیم بواسطه جمعیت مردم که متصل هو را میکشیدند درست خوابمان نبرد دو روز است در این واگون گرد و خاک و دود قدری اذیت میکند مثل خیابان شمیران است در فصل تا بستان که مردم زیاد از آنجا عبور و مرور میکنند امروز تا دوسه استاسیون دیگر طرفین راه جنگل بود و چوب زیادی از جنگل بریده و دسته کرده کنار راه گذاشته بودند که حمل بشهرهای روسیه نمایند و جنگل تماماً اشجار کاج کهن است که دو طرف راه را تا مسافتی بعید فر و گرفته است در استاسیون آخری سردار کل و ظهیر و الدوله و مهندس الممالک درواگون ما بحضور رسیدند با آنها قدری فرمایش و صحبت داشتیم بمنازل خودشان رفتند تا قریب بغروب در راه آهن بتماشای جنگلهای اطراف و سبزه زمین و صفای هوا مشغول بودیم بعضی جنگلهای سوخته و بعضی سبز و خوب است زمینها اغلب سبز و بعضی جاها بانلاق

کف) گار خار کف خیلی گار بزرگی است و تازه ساخته اند جمیع امرا و رؤسا و صاحب منصبان شهر خار کف یا استقبال آمده بودند پیاده شده تا آخر صف سرباز رفیق و مراجعت کردیم تمام اجزای بلدیة و پلبس شهر آمدند راپورت دادند تبعه ایران هم آمده بودند نان و نمک نیز برسم مهود آوردند الحمد لله تالی خوش گذشت بعد نهار آوردند خوردیم بعد از نهار آمدیم جلو در نشستیم قدری دستخط و نوشتجات بتبریز و طهران نوشتیم و یکدوسه قطعه جواهر خیلی کوچک برای یادگار استاسیون خار کف خریده بطهران و تبریز فرستادیم بعد با وزیر هایون و امیر بهادر جنگ و آقا سید حسین بصحبت و فرمایشات مشغول شدیم طرفین راه باز همانطور یا جنگل یا زمین سبزه زار است زنها دسته گلهای خیلی خوب در راه آهن بما تعارف کردند ما هم گرفته اظهار خوشوقتی و امتنان نمودیم روز نامه نویس اینجا هم چند قطعه عکس مارا انداخته بود آورد یک قطعه نشان با مرصحت کردیم چند قطعه نشان هم بحاکم و نایب الحکومه اینجا دیدیم در راه باز با وزیر هایون و آبدار باش و ناصر خاقان بصحبت مشغول بودیم یک قطب نما و کشتی و لنگر کوچک موثق المملک رفته خریده بود بحضور آورد باغلب استاسیونها که میرسیدیم مردم کا پیش جمع بودند و متصل هورامیکشیدند الحاق دولت روسیه و کلیه این مملکت در این سفر خیلی خوب از ما پزائی نمودند که اسباب کمال رضایت و خشوقتی خاطر ما شده است امروز در ترن راه آهن رفیق تا منزل جناب اشرف صدر اعظم قدری با ایشان صحبت و فرمایش کردیم و مراجعت نمودیم بعد رسیدیم باستاسیون باز جمعیتی از مرد وزن بود از اینجا گذشته آمدیم تا رسیدیم باستاسیون (ورج پا) در این استاسیون جمعیت زیادی نبود چراغهای نفتی بلند خوبی داشت که خیلی روشنائی میداد از این نوع چراغ انشاء الله چند عدد خواهیم خرید حاکم شهر و رئیس قزاق و غیره بحضور آمدند پس از رفتن آنها ما مشغول نماز شده بعد از نماز نشستیم دوسه کاغذ و دستخط بتبریز و طهران نوشتیم بعد شام خوردیم تا ما اینجا بودیم دوترن آمد با عظمت و شکوه مثل دو کوه متحرک که چشمهای روشن داشته باشد و یک لک و تیف و آگون های پشماذ از عقب خود می کشید و می آورد بوزیر دربار فرمودیم برود آن چراغهای نفتی استاسیون را درست ملاحظه کرده شکل و وضع آنها را بذهن خود بسپارد که در موع خود از آنها بخریم بعد یک ترن حامل مسافر بسیار وارد شد معین التجار بوشهر هم از ایران آمده است بسیار می رود امشب به ترن ما آمده بود بعد ترن مارا بقدری جلو تر بردند که از جمعیت مسافران دور باشد راستراحت کردیم ترن تا صبح متوقف بود

(خارکف) که پیشخدمت اعلیحضرت امپراطور است تا اینجا با استقبال آمده بود امیرال
 بحضور آورد او قونسول ایران مقیم (خارکف) هم که داماد پالیا کوف و یهودی است بحضور
 آمد میرزا جعفرخان برادر حاجی سیاح هم که در مسکو میباشد اینجا آمده بحضور رسید شب
 در توی ترن شام خوردیم و بعد خواستیم بخوابیم تا مدتی صوت و صدای ترنهای مانع از خواب
 بود تا نزدیکهای صبح خوابمان برد

— (روز سه شنبه هفتم صفر) —

دیشب تا صبح ترن متوقف بود و صبح بطرف (خارکف) حرکت کرد امروز چند قطعه
 عکس از کلیسائی که امپراطور مرحوم الکساندر رسوم بیادگار و شکرانه اینکه از ترن پرت
 شده باسلامت بسته بودند بنا کرده اند برای ما آوردند و امروز هم از همان محل که امپراطور
 مرحوم زمین خورده بودند میگذریم و گفتیم هر وقت از مقابل کلیسای مزبور بگذریم ترن
 را آهسته بپرند که درست آنجا را تماشا کنیم و دیگر عکس اسبی را آوردند که دولت روس
 از انگلیسیها بدو بست هزار مناجات خریده است و بکمپانی بیمه داده و سالی پانزده هزار منات
 بان کمپانی میدهد که هر وقت اسب مرد باید کمپانی دو بست هزار منات را بدو ات بدهد و حالا
 در محلی گذارده و از هر کس که اسب مزبور را برای مادیان خود بخواد یک هزار منات میگیرند
 و سالی چندین هزار منات هم از این باب مداخل می کنند باری این صحرا که حالا میرویم اغلب
 جنگل است رسیدیم بمحل زمین خوردن امپراطور که کلیسا ساخته اند اینجا دو کلیسا است
 یکی کوچک و یکی بزرگ و محلی که راه آهن ساخته اند در زمینی است که پہلوی خط آهن ده ذرع
 از سطح راه آهن گرد تر است و بعبارت آخری دره عمیقتی پہلوی راه واقع شده که ترن
 امپراطور از خط راه با آن دره افتاده و خورد شده است فقط همان محل واگون که امپراطور
 و امپراتر پس نشسته بودند سالم مانده است و در همان موضع این کلیسای کوچک مطالرا ساخته
 اند و پنجاه ذرع فاصله با اینجا کلیسای بزرگ دیگر با مریضخانه بزرگی به یادگار این واقعه
 بنا کرده اند که عملیات پیر از کار مانده راه آهن در آنجا بخرج دولت زندگانی می نمایند
 میرزا ابراهیمخان عکاسباشی را فرمودیم عکس از آن محل بردشت از آنجا گذشته قدری که
 رفتیم رسیدیم بجنگل کاج که همه را دستی کاشته اند بعد از آن بجنگل طبیعی رسیدیم که
 خیلی انبوه و زیاد بود ولی ضعیف السلطنه عرض می کرد که جنگلهای مازندران خیلی از اینجا
 بهتر و انبوه تر است وزیرهایون هم که عرض میکرد در رکاب شاه شهید مکرر مازندران دیده
 است تصدیق مینمود که جنگل صفحہ مازندران بهتر از این صفحات است رسیدیم به (خار

و ناصر خاقان بود یکدفعه که از خواو برخاستم از موثق الدوله پرسیدیم چه قدر از دیشب تا بحال راه رفته ایم عرض کرد باید چهل بنجاه فرسنگ راه رفته باشیم بعد برخاسته نماز خوانده دوباره قدری در رختخواب استراحت کردیم معلوم شد دیشب از خیلی جاهاواستاسیونها گذشته ایم موثق الدوله عرض کرد حالا از یل ویک استاسیون عبور کردیم مردم جمع شده فریاد میزدند و هورا می کشیدند یک نفر که ترکی میدانست پیدا کرده باو حالی نمودم که شاه استراحت کرده اند بگویند قال و مقال نکنند او رفته مردم را ساکت کرد بعد ما برخاسته نشستیم باز صحرا همه جاسبز و خرم و باصفا بود تا رسیدیم برود خانه (دن) که از جاو شهر میگذرد بقدر بیست دقیقه راه آهن از روی یل آنجا گذشت شهر (رستف) که از دور نمایان شد شهر خیلی قشنگ پاکیزه ایست رسیدیم به استاسیون شهر از اهالی شهر جمعیت کثیری در آنجا بود پیاده شدیم (امیرال) عرض کرد حاکم شهر (رستف) برای ملاقات (جنرال کورا پاتکین) وزیر جنگ روسیه که در این نزدیکی ها بجهت سرکشی آمده است رفته و حاضر نیست نایب و حاضر است بحضور آمد کلانتر و اجزای حکومت هم برسم معمول نان و نمک باسینی ورشو بحضور آوردند دستی بنان و نمک زدیم و با قونسولهای خارجه و تبعه ایران و غیرهم که در سر راه حاضر بودند اظهار تقد و التفات فرموده بعد مراجعت براه آهن کردیم ترن بخار بقمقری برگشت که بطرف شهر (تغان روق) برود دوباره از رود خانه (دن) عبور کردیم و حالا که میرویم راه از کنار رودخانه است جناب اشرف صدراعظم در حضور ایستاده و ما هم ایستاده بنماشای صحرا ورود خانه و صحبت و فرمایش با ایشان مشغول بودیم و میفرمودیم اگر اسب باشد گویا نمیتوان از این آب گذشت ایشان عرض کردند مشکل است فرمودیم حیف که اسب نیست امتحان کنیم اینجا هر چه می بینیم گله قاز و مرغابی است بعد با جناب اشرف صدر اعظم صحبت رودخانه شاهرود را که انشاء الله بصفحه قزوین بیاریم و آنجا را آباد کنیم و نهر (التان) را بصفحه مغان جاری سازیم که محال توقف ایل شاهسون آنجا آباد گردد می فرمودیم و راههای منافع طبیعی مملکت و دولت را که باید انشاء الله اقدام بان شود مینمودیم و اغلب راه را با جناب اشرف صدر اعظم باین مذاکرات مشغول بودیم راه آهن حالا در زمین بلندی از کنار دریای (آروف) میگذرد و دریا در زبردست واقع است و روی دریا کشتیهای متعدد در حرکت بود و ما بنماشای دریا و سفابن و گاهی بصحبت مشغول بود تا رسیدیم بشهر (تغان روق) جمعیت زیادی از اهل شهر سر راه حاضر بودند از آنجا که می گذشتیم اغلب طرفین راه خیابان و درخت بود و اشجار خیابانها حایل و مانع تماشای صحرا میشد دود ترن هم معرکه میکرد معینا الحمد لله تعالی خیلی خوش گذشت تا آمدیم به استاسیونی که شب باید در آنجا بنشینیم ترن ایستاد حاکم (خار کف)

امیر بهادر جنگ و آقاسید حسین هم دو حضور ملاحظتند این نقطه راه که ترفی میبرد شبیه است بصاحبقرانیه و صحرای زبردست اینجا هم مشابه است بصحرای شمیران و جلگه طهران که در فصل بهار سبز باشد و شخص از بالای قصر صاحبقرانیه نگاه بکنند الحقیق از آثار قدرت و بدایع صنع حضرت احدیت که در این آب و خاک مشاهده میشود شخص واله میگردد يك كوهی حالا در قرب راه دیده میشود شبیه بکوه (وند) که در شکارگاه بابانغی خودمان در آذر بایجان است اما تفاوت این دو کوه این است که این تماماً سبز و جنگل است و آن از سنگ صخره است هوا امروز غالباً صاف و آفتاب است و امروز اول روزیست که بعد از ابروان آفتاب دیده ام امروز در وقت نهار رعد غریبی شد که صدای آن خیلی عظیم بود اینجاها قاز سفید زیاد دیده میشود رسیدیم بده دیگری که استاسیون است اشجار اقا قیای زیاد که مثل خوشه های مروارید گل داشت دیدیم و در اطراف راه زنها و بچه ها زیر درختها ایستاده بودند رسیدیم بشهری دیگر (امیرال) آمده حاکم آنجا را بحضور آورد با و اظهار التفات شد بعد جناب اشرف صدر اعظم رفتند بیرون و برگشتند دیدیم کتا بچه جلد سبزی در دست دارند رسیدیم چيست عرض کردند چند ورق قرآن است یکی از صاحبمنصبان روس پیدا کرده و جلد نموده بحضور آورده است این را خیلی بفالنیک گرفته باز کردیم که زیارت نمائیم این آیه مبارکه که در اول صفحه بود (حین لایکنون عن وجوههم النار ولا عن ظهورهم ولا هم یبصرون) تا مدتی ما در خیال این اوراق قرآن بودیم بعد اهالی شهر جلو راه آمده هورا کشیدند يك نشان به آورنده قرآن دادیم و از خداوند مسئلت کردیم که ما را توفیق دهد که نصرت دین احمدی را بطوریکه وظیفه سلطنت ماست بنمائیم که دین و دولت با هم توأم و مربوط و نظام و قوام هر يك بدیگری منوط است چنانکه فردوسی علیه الرحمه گفته است شعر (چنان دین و شاهی بیکدیگر بند) (نوگوئی که در زیرك جادند) خلاصه براه افتادیم تمام صحرا باز سبزه و چمن است و علفهای کهنه پار سال که بریده و جابجا در صحرا خرمن کرده اند مثل گنبد از دور پیداست و حالا که از این نقطه میگذریم ظهیرالدوله و ندیم السلطان در حضور حاضرند و پای ندیم السلطان پیچیده دردمی کند حقیقه چشم از تماشای سبز و صفا و گلهای رنگارنگ صحرا سیر نمی شود بعد رسیدیم به قصبه (ناکودا) و بعد از آن رسیدیم به (نیونیوسکی) که در آنجا توقف و صرف شا شد

— ﴿ روز دوشنبه ششم صفر ﴾ —

دیشب بعد از شام که دروا گرن خوابیدیم ابتدا بواسطه حرکت ترن راه آهن نایکساعتی خوابان نبرد بعد چنان خوابمان برد که دیگر ناصبح هیچ بیدار نشدیم امشب کتیک موثق الدوله

الملك و ناصر خاقان مهمان اسد الله خان پسر مرحوم میرزا محمد علی خان کاشانی که منصوب با معاون الدوله و وزیر هایون است بوده اند ارفع الدوله هم دعوت داشته است خیلی از طرز مهمانی و وضع مهربانی آنها کردند برای ما هم نساء خانم عیال مرحوم میرزا محمد علی خان شام ایرانی تهیه کرده فرستاده بود ما ساعت چهار در ترف راه آهن شام خوردیم و امشب تا صبح اینجا هستیم فردا در ساعت ده حرکت خواهد شد.

●— ﴿﴾ (روز یکشنبه پنجم صفر) —●

بسلامت امروز صبح از خواب بیدار شدیم دست و رو شسته و وضو گرفته نماز خواندیم و قرآن و دعای معمول صبح را تلاوت کرده بعد منتظر حرکت ترن راه آهن شدیم و ترن در ساعت ده بعد از نصف شب حرکت میکرد از وقتیکه برخاستیم تا ساعت حرکت همه قسم اشخاص در سر راه آهن دیدیم بعد (جنرل زیلونی) که از سرحد جلفا تا اینجا همراه ما بود بحضور آمده مرخص شد بجنرال یک افسیه دان مرصع و بیماون او یکدرجه نشان شیر و خورشید مرحمت شد رئیس پست و تلگراف و لاد فقاز و معاون او هم آمده مرخص شدند و ترن راه افتاد اما چه راهی و چه دشت تا شاگهای از طرفین راه آهن تا هر جک ما مد نظر است صفحه زمین یکبارچه فرش زمردین بنظری آید و سبب سبزی این صحرا این است که میانه دو دریا واقع است که یکی دریای خزر و دیگری قراد نگیز باشد و شانزده رود خانه از این خاک میگذرد خیلی چمنهای با حضرت و صفا دارد که شخص باید بفرصت و مهلت درک لطف و لذت آنرا بنمایند ما که با راه آهن عبور میکنیم در بین راه دوهزار سوار قزاق با صاحب منصبان آنها جلوراه آمدند از آنها احوال پرسیدیم و تققد کردیم هورا کشیدند بعد به استاسیون (پراخلو) رسیده برای نهار توقف کردیم قراول احترام در استاسیون حاضر بود دفیله کردند حاکم و لاد فقاز را یک قطعه نشان درجه اول شیر و خورشید خارجه و نایب او را یک قطعه نشان سرتیپی دوم داده از اینجا مرخص کردیم بعد نهار خوردیم ترن بجا حرکت کرد بقدری این راه سبز و خورم و با صفاست که هر چه در وصف آن بنویسیم کم است در استاسیون سوم زنها که بکنار راه آمده بودند گل زیادی برآه آهن ریختند و ما بادست بانها تعارف کردیم اغلب جاها در حوالی جاده بعضی جنگلهای تنک دیده میشود بعضی جاها اشجار اقا قیای سفید است که نازه گل کرده برودت هوای این صفحات باین درجه است که هفتاد و پنج روز از عید نوروز گذشته و حالا موسم گل اقا قیای اینجاست یک ده آبادی هم امروز از دور دیدیم که تقریباً یک قصه ایست حالا که سه ساعت بغروب مانده است در توی واگون راه آهن چند عدد نیم کت را بهم وصل کرده و دو سه پستی انداخته دراز کشیده و تکیه داده صحبت میدادیم

شده حرکت کردیم در بین راه وزیر دربار و امیر بهادر جنگ در حضور بودند و صحبت میداشتیم و هر وقت به آن پرتگاهها میرسیدیم محض اینکه چشم ما بانجاها نیفتد وزیر دربار عرض میکرد اطراف را تماشا کنید و ما را بحرف و صحبت مشغول و منحرف میداشتند و امیر بهادر جنگ هم گاهی حدیث میگفت و شعر میخواند و راه را بشعر خواندن و صحبت داشتن طی کردیم میبایستی امروز یکسر بولاد قفقاز برویم ولی چون روز قبل یکصد و چهار ورس راه آمده بودیم امروز در کازیک منزل کردیم و چون جاوسعت نداشت اغلب همراهان را جلو فرستادیم و خودمان با چند نفر امشب اینجا ماندیم شب هم زود تر شام خورده خوابیدیم

— ﴿ روز شنبه چهارم صفر ﴾ —

امروز باید بولاد قفقاز برویم صبح برخاسته حاضر حرکت شدیم وزیر دربار در کالسکه ما بود باران هم میبارید راه همه سبز و جنگل و دره بسیار باصغای بود که چشم از مشاهده آن سیر نمی شد اما چندانکه صفا و طراوت داشت در مقابل هم فراز و نشیبهای موهش و مهیب و پرتگاههای غریب داشت که هر وقت چشم ما با آن می افتاد سرمان دوران میکرد و هر چه وزیر دربار میانشاد میداد که فلان طرف و فلان جنگل را تماشا کنید ما از بیم اینکه مبدا سرمان گنج بخورد نگاهها را بجای دور میکردیم خلاصه در استاسیون دیگر وزیر دربار و مسیو (کاخافسکی) در کالسکه با ما بودند و ما بصحبتجوی مسیو (کاخافسکی) مشغول میشدیم و قتیکه از جاهای مهیب پرخطر گذشتیم (کاخافسکی) عرض کرد که سابقاً وقتی در فصل زمستان از اینجا گذشته بود در حین عبور بهمن میان راه افتاده میانه کالسکه خودش وزن و دخترش فاصله شده بود که مدتی زحمت کشیده تا خود شانرا در اینجا بهم دیگر رسانیده بودند غریبی بوده است بازی آمدیم تا باوایل آبادی شهر ولاد قفقاز رسیدیم که کنار صحرای سبز بر جنگل واقع است بیرون شهر اردوی نظامی بود هنگام ورود ما سربازان جلو راه آمده سلام دادند و هورا کشیدند در ورود بشهر باز باران می آمد (امیرال آرسنیف) در کالسکه ما بود شهر ولاد قفقاز تازه آباد میشود مثل تفیس بناهای عظیم ندارد اما شهر قسنگ نظیفی است در ورود ترن راه آهن بعضی از ملتزمین که پیش از ما آمده بودند در گار دیده شدند بعد از جلو صف نظام گذشته ابرانیهای ساکن ولاد قفقاز و شیخ الاسلام اینجا هم در جلو گار حاضر شده بودند بهر یک اظهار التفاتی شد بعد به ترن راه آهن رفتیم وزیر هایون که در روز بود تب و کسالت سخت داشت امروز خالش بهتر شده اینجا بحضور رسید اما هنوز ضعف و نقاهت دارد روز نامه را فرمودیم نوشت شب وزیر دربار و ناصر الملک و وزیر هایون و مهندس

خیلی خسته شده و صبح فردا را هم باید خیلی زود حرکت کنیم دیگر بتماشای سایر بازیهای شعبده بازان ننشسته رفیق خوابیدیم از قراریکه شنیدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و سایرین تا او آخر بازی نشسته بودند و عرض میکردند بازیهای خوب در آوردند میرزا کریم خان سردار مکرم وزیر قورخانه هم که در این سفر جزو ماتزمین رکاب است و از راه گیلان بیاد کوبه آمده در تفلیس شرفیاب شد

— ﴿ روز پنجشنبه دوم صفر ﴾ —

مر روز از تفلیس حرکت کردیم بهمان ترتیب دیروز بگمار راه آهن آمده بواگونها سوار شدیم قونمول خودمان و اجزا او و نایب فرمانفرمای قفقاز جنرال فرزه و صاحبمنصبان نظامی تفلیس همه از گمار مرخص شدند و ترن حرکت کرد دو طرف راه آهن تماماً جنگل و سبزه و گل و ریاحین و بقدری باصفا بود که هرچه بنویسیم شمه از صفای این راه نخواهد بود و از کنار رود خانه که میگذشتیم از جمله گلهائی که مسیو (سیمون) از پاریس بطهران آورده بود يك نوع گل زرد خوبی بود که اغلب کوههای اینجا را دیدیم از آن گل مفروش است تقریباً امروز یکصد ورس راه آمدیم سی ورس با راه آهن و مابقی با کالسکه چاباری و اغلب راه را وزیر دربار و امیر بهادر جنگ در کالسکه ملتزم حضور ما بودند و صحبت میداشتیم تمام این راه را از میانه جنگل و سبزه باصفا عبور میکردیم راه را بطوری خوب ساخته اند که نشیب و فراز آن هیچ معلوم و محسوس نمی شد همه جا از کنار رود خانهای مختلف کوچک و بزرگ میگذشتیم در بین راه در قصبه (دوشیت) نهار خوردیم و يك حلقه انگشتری الماس بزوجه رئیس قصبه مرحمت کردیم يك ساعت از شب گذشته وارد (مایت) شدیم که منزل امشب ماست خیلی استاسیون باصفائی است شب خیلی خسته بودیم قدری اسباب در تفلیس بعضی تعارف و پیشکش ما کرده بودند آنها را دادیم وزیر دربار در کتابچه مخصوص ثبت نموده تحویل موثق المملک صندوقدار فرمودیم چون هرچه اسباب در این سفر انشاء الله تعالی ایتباع شود تحویل موثق المملک خواهد شد وزیر هایون چون امروز تب کرده و قدری کسل بود بناصر خاقان فرمودیم روز نامه این دو روزه را مسوده کرده بوزیر هایون بدهد که او بعد در کتابچه بنویسد آفاسید حسین امشب روضه خیلی خوبی خواند بعد شام خورده خوابیدیم امشب کشیک موثق الدوله و ناصر خاقان بود

— ﴿ روز جمعه سوم ﴾ —

امروز آمدیم به (کازیک) (قاضی بیک) که استاسیونی است در بین راه و لاد قفقاز سوار (شده)

مهماندار زوجه جنرال (شرمتیف) فرمانفرمای سابق تفلیس را که فوت شده و زوجه او زن محترمه مسنه ایست با (رنسس ملنیکف) که ملنیکف شوهر مشار الیها نیز سابقاً فرمانفرمای قفقاز بوده است هر دو را در اینجا با معرفی کرد ماهم بامشار الیهما رسم آما ف واحوال بررسی بجا آوردیم زن و مرد زیادی از برای تماشا آمده در اطراف ما ایستاده بودند سواریه در آگون مشق خیلی خوبی کردند همه آنها اظهار التفات واحوال بررسی کردیم در همان موقع مانور يك قطعه نشان ایران را بدست خودمان بجنرال فرزه نایب فرمانفرمای قفقاز دادیم بعد آمدیم سوار کالسکه شده حرکت کردیم سواریه در آگون دو قسمت شده يك قسمت از جلو و يك قسمت از عقب سر ما همه با آهنگ مخصوصی میخواندند تا آمدیم بسر راه آهن سوار واگن شده وقت مغرب بگزار شهر رسیدیم از گار سوار کالسکه شده جناب اشرف صدر اعظم و (امیرال) وناب فرمانفرمای قفقاز هم با مادر کالسکه نشسته از کوچهای شهر می آمدیم چراغان مفصلی در کوچها و خیابانها کرده بودند بخصوص در يك محل پل آهنی که از رود خانه عبور میکردیم قطعه روبروی انجارا خیلی خوب چراغان کرده بودند کجا حسن منظر و تماشا را داشت مردم هم در این وقت که ما تماشا کنان میرویم مثل باران بماعریضه میدادند و هر کس بزبانى مطلب واستدعائی داشت و ما هم بيك اندازه عرایض مردم همراه بطور مهربانی جواب میدادیم یکساعت از شب گذشته وارد شهر و منزل شدیم و بعد از ساعتی شام خورده (امیرال) آمد عرض کرد چند نفر شعبده باز از اهل چین حاضر شده که شعبه بازی کنند انها را خواستیم آمدند و مشغول بازی شدند چهار پنج نفر آدم بودند تماماً گندم گون ولاغر و با چشمهای سر بالا و پینههای پهن و گونهای بر آمده چنانکه خلقت چیزان است یکی از انها آمده چوب دستی بود گرفته حرکت داد يك رشته کاغذ بیرون آمد اول خیلی کم بود عاقبت پنج ذرع طول پیدا کرد این کاغذ را گاهی دایره میکرد بطوریکه بقدر يك خطی تخاف نمیکرد بعضی اوقات بشکل مار میشد بانواع اقسام با آن رشته کاغذ بازی کرد و آنرا باشکال مختلفه در آورد بعد یک نفر دیگر آمده نعلبکی چینی کوچکی را گذاشت سر يك چوب باریکی حرکت داد و نعلبکی در سر چوب گردش میکرد و او دو آن بین انواع و پشتک وارو میزد و نعلبکی از سر چوب نمی افتاد و متصل در گردش بود خیلی غرابت داشت بعد یک نفر دیگر بازی دیگر در آورد و دونا چوب داشت بشکل چلیک که آب دران میریزند اما از دو طرف سوراخ بود یکی کوچک و دیگری بزرگ هر دو را از توی هم رد میکرد بعد لباس خودش را در حضور ما تکان داده گذاشت توی این دو چلیک دونا گلدان با گل بیرون آورد بعد يك کوزه کوچک چینی که آب داشت در آورد انواع و اقسام چیزها از آن دو چلیک بیرون آورد این بازی که تمام شد چون صبح بباغ رفته و عصر هم بسر باز خانه سواریه رفته بودیم

قدری فرمایشات باو فرمودیم و دستور العمل پاره اسبابها دادیم که برای ما اتباع نموده بطهران بفرستد بعد جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار را خواسته رفیقیم بیباغ از نوبی کوچها که میگذاشتیم شهر تفلیس را خیلی خوب تماشا کردیم اغلب از کوچهای شهر قدیم عبور میکردیم این باغ در کله کوهی واقع است و در این کله کوه دره ایست که میگویند در آنجا سابقاً قلعه بوده باغ را در جای همان قلعه احداث کرده اند تقریباً ده سال است که این باغ احداث شده است حوض و دریاچه زیادی در این باغ است و فواره های جهد و انواع درختها در باغ غرس شده است اغلب از درختان انجارا که در ایران نیست خواستیم که انشاء الله اسامی آنها را به مسیو (سیمون) بدهیم بیاید خریده بطهران بیاورد کاشته شود وقت مراجعت از باغ از آن بالا ناپائین را پیاده آمدیم و رفیقیم بقونسلخانه خودمان که خانه ایتبای ارفع الدوله است و حالاً ناظم الملک جنرال قونسول تفلیس در آنجا می نشیند عکاس هم حاضر بود چند فقره عکس در آنجا برداشت بخار مسلمان و ارمنی که تبعه ما هستند تماماً در قونسلخانه حاضر بودند و بحضور رسیدند بعد آمدیم منزل وقت نهار یکدسته موزیکانچی را که از ایتم تفلیس هستند و لباس غریب قرمزی بانها پوشانیده بودند و طریهای قرا باغی را تماماً دادیم عکاسباشی عکس انداخت خودمان هم چند قطعه عکس انداختیم بعد از نهار چند ساعتی استراحت شد عصر که از خواب برخاستیم رفیقیم بسمارت حاکم تفلیس قدری گردش کردیم دو خرس سفید عظیم آمیمه شده در آنجا بود هر یک اقواش سه ذرع و چبزی بالا و قطرش یک ذرع الی یک ذرع و نیم دو خرس کوچک هم بود که هر کدام یک بشقاب در دست داشتند سایر حیوانات هم از مرغهای مختلف و انواع جانورهای دیگر که تماماً را آمیمه (عطر زدن بجنه حیوانات برای اینکه ضایع و فاسد نشود) کرده بودند دیده شد دو ببر خیلی بزرگ هم بود ساعتی بعد (امیرال) آمده عرض کرد که موقع رفتن بنو طغنگاه راه آهن است که از آنجا باید بترن بخار نشسته برویم بتماشا و ملاحظه مشق سواره دریاگون که تا آنجا دوفرسخ راه است با جناب اشرف صدر اعظم و (امیرال) همانندار در کالسکه نشسته رفیقیم بسر راه آهن بعضی از ملتزمین هم در رکاب بودند گار راه آهن را خیلی خوب زینت کرده بودند در گار پیاده شده بواگون نشستیم ترن حرکت کرد سه ربع ساعت که رفیقیم رسیدیم به محل مشق سوار دریاگون کالسکه که از برای ما حاضر کرده بودند که از گار سوار آن شویم دواسب سیاه روسی بسیار قوی بان بسته بودند با جناب اشرف صدر اعظم و (امیرال آرسینف) و وزیر دربار در کالسکه نشسته رفیقیم سواران تماماً صف کشیده حاضر بودند کاندان جلو آمد راپورت آورد ما از تمام آنها احوال پرسیدیم یکدفعه همگی هورا کشیدند و رفیقیم بچادر کوچک خیلی قشنگی که برای ما حاضر کرده بودند جای صرف نمودیم (امیرال)

در طرف مرعی و منظور بوده روز بروز تزايد و استمرار و استحکام یابد و بدین وسیله مرغوبه به اینکه مجرد دل‌های مسلمانان بل دلم‌های جمیع خیر خواهان و دوستان دولتین عایتین را برفرح و مسرور سازد و این وسیله مستحسنه را باعث قوام و دوام بنای سلطنت و رونق افزای ناج و تخت و مزتیج نتایج صلاح ملک و ملت هردو دولت قویشوکت سازد آمین خداوند ذوالجلال و مهیمن متعال لایزال این سفر میمنت اثر هابون را میموف و مبارک کرده ذات فایض البرکات گرانبهای اعلیحضرت شاهنشاهی را از بلیات ناگهانی و نوازل آسمانی مصون و محفوظ و به عین عنایت خود منظور و ملحوظ فرماید و برای مصالح و منافع لاتعدو لانتحصای اهالی کثیره متوطنین بمالک و وسیع الفضای دولت عایه ایرانیه درغایت صحت و عافیت و نهایت مسرت بازبوطن مالوف و محل حکومت و مقر سلطنت برساند و جمله آنان را که چشم‌های ایشان در شاهراه انتظار و حسرت کش دیدار فایض الانوار اعلیحضرت شاهنشاهی هستند از انتظار و نگرانی خلاص و نجات عطا فرماید آمین

(خادم الملة والشريعة مفتی اهل السنة والجماعة در مملکت قفقازیه حسین افندی (غایوف)

(یستم شهر محرم الحرام سنه ۱۳۱۸ مطابق سنه ۱۹۰۰ میلادی در تفلیس)

— ﴿ ﴿ روز سه شنبه یستم و نهم شهر محرم ﴾ —

هر روز در تفلیس توقف شد صبح رفتم بحمام عربلیانی در بین راه از دکانین زیاد که ایرانیها برای تشریفات ورود ما بیارچه های نفیس و قالیهای ایرانی زینت داده بودند گذشتیم و از بسیاری از کوچهای قدیم شهر تفلیس عبور شد و زبردبار هم در کالسگه ملتزم حضور ما بود از هر معبر که میگذشتیم زن و مرد هورا می کشیدند ما هم همه تعارف و التفات میکردیم تا رسیدیم بحمام برهنه شده داخل حمام شدیم بسیار خوب حمامی است دو خزانه دارد یکی سرد و یکی گرم و از بالا آب گرم توی خزانه میریزد آب معدنی هم در این حمام هست از حمام بیرون آمده بر حسب دستور العمل و تاکید وزیر دربار تا بعد از ظهر بملاحظه اینکه مبادا سرما بخوریم در منزل مانده بجائی رفتم بعد از ظهر به بالکن جا و عمارت رفتم دو بالون در جلو کوچه هوا کردند تماشا کرده بمنزل آمدیم و شب رابه تیاتر رفتم چهار پرده بود آخر شب بمنزل مراجعت کرده خوابیدیم

— ﴿ ﴿ روز چهارشنبه غره صفر المظفر ﴾ —

امروز هم در تفلیس هستیم صبح از خواب بیدار شده بعد از نماز جای خورده رفتم توی باغ کوچکی که در همین عمارت است قدری گردش کردیم برادر حاجی محمد باقر تاجر را خواسته

وبالعموم خداوند عزوجل درباب عدل و نیکوئی در قرآن منزل در سوره نحل فرماید (ان الله يأمر بالعدل والاحسان وابتأذى القرى وبنهى عن الفحشاء والمنكر والبني بمظلم لعلكم تذكرون) و جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله (عدل سباعت خیر من عبادت سبعین سنه) فرمودند پس الحمد لله و المنه زیور این سلطنت قاهره عادلانه عظمی و تشریف فالخره این حکومت کبری در این زمان سعادت اقتران در ممالک و سیمه ایران بوجود اقدس و انور شاهنشاه صاحبقران (مظفر الدین شاه قاجار) که زبده سلاطین داد کار و مفخر خواقین نامدار ایران است مزین و مشرف گشته است با این همه عظمت و اجلال و اتمتداری بالاستقلال مانند پدر مهربان قدم نازنین خود را رنج کرده کلبه اولاد وطن را شرف بل در رفعت و شرافت معنوی رشک آبا علوی فرموده اند خداوند باحق مقربین در گاهت عمر و شوکت و مظم و قدرت این شهریار خورشید کلاه را که متمسک بجبل المتین شرع احمدی صلی الله علیه و آله و زیور بخش تاج و تخت کیانی است مزید و میدید فرموده این سیروسیاحت اعلایش را مبارک و مسعود و منتج فواید عمومی ملت و دولت و موجب انتشار علوم و انواع معرفت فرما آیین

(شیخ الاسلام مملکت قافقاس خادم الملة و الشریعه عبد السلام آخوند زاده)

﴿ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ﴾ ﴿ ۱ ۱ ﴾ نقش بدیع است زکلت قدیم ﴿ ۱ ۱ ﴾

بمخضور بر نور شرافت دستور اعلیحضرت شاهنشاه دولت علیه ایران مظفرالدین شاه خلد الله بلکه عرض میشود که از تشریف شریف اقدس و از ین قدوم میمنت لزوم مقدس اعلیحضرت شاهنشاهی خلد الله بلکه و سلطنته مال و ادیان مختلفه این صفات بالعموم که بلا تفاوت بایکدیگر ابناى وطن و تبهه دولت بهیه روسیه و رعایای مخلص اعلیحضرت امپراطور افخیم (نیکو لای الکساندر وویچ) میباشدند فوق العاده مسرور و مفتخر و سرافراز گشتند و بالخصوص از این مزده دلپذیر مسرت مزید در گلزار دلهای مسلمانان این دیار گلهای رنگارنگ نشاط و شکوفه های گوناگون خرمی و انبساط شکفته گشته یکدیگر را چشم روشنی و مبارکبادی گفتند و به شکر گذاری این نعمت عظمی که اعظم نعما و آلاى خداوند ذوالجلال است پرداخته از دیار عمر و اقبال و تزیاید شکوه و وطنه و اجلال اعلیحضرت شاهنشاهی را با هزاران نیاز از درگاه خداوند بی نیاز مسئلت می نمایند و از اتحاد و یکجهتی که دائماً فیما بین دولتین علیین متحاجتین روسیه و ایرانیه منظور و مرعی و ملحوظ است مسلمانان تبهه علیه روسیه فوق العاده دلشاد و مفتخر میباشدند و از درگاه خداوند مسبب الاسباب رجا و چشمداشت آنکه توفیق و هدایت خود را ارزانی فرماید که اینطور اتحاد و صدق و صفادر مستقبلات نیز زیاد تر از سابق از هر

(دو طرف)

امیرال آرسنیف و جنرال فرره نایب فرمانفرما در کالسگه مابودند از کوچه های تفلیس گذشتیم خیلی شهر قشنگ معتبری است و چنانکه اشاره کردیم توی دره واقع است در اطراف رود خانه کرابیه و عمارات عالی مفصل ساخته اند که ناروی کوه و نپه ها می رود چندین موضع هم در وسط شهر روی رود خانه کرپل اهنی خیلی معتبر بسته انداز روی پل هم عبور کردیم تمام اهل شهر در اطراف کوچه و در و پنجره ها و مناظر عمارات اطراف بتماشای ایستاده هورا می کشیدند و اظهار بشاشت از ورود ما میکردند روی پل رودخانه خیلی خوش منظر و با صفا و با تماشا است تمام شهر بیداست چشم اندازی بهتر از این نمیشود عمارات تفلیس اغلب سه مرتبه است و تازه ساخته شده در دیوار اغلب کوچه ها را که ساکنین آنها ایرانی هستند باقالیها و قالیچه های ممتاز کار ایران و بیرقهای شیر و خورشید زینت کرده اند از کوچه های بسیار گذشتیم که مردم شهر از دو طرف ایستاده و پلیسها در جلو مردم بودند که هر يك بانظام و قاعده حرکت نمایند و خلاف نظمی سرزنش اهالی تفلیس مختلط از فرنگی و ایرانی و گرجی و ارمنی و روسی و غیره غیره هستند اطاقهای نصرت متعدد زده بودند که با بیرقهای روس و ایران زینت داده بودند همینطور آمدیم تارسیدیم بجلو عمارت حکومتی و انجا پیاده شدیم تمام صاحبمنصبان شهر تفلیس بلکه کلیه ایالت قفقاز در جلو در ایستاده بودند سلام احترام دادند بکدسته سر باز احترام هم حاضر بود با آنها برسم معمول اظهار التفات کرده آمدیم بداخل عمارت صاحبمنصان و رؤسای بلدیة شهر تفلیس و تمام جنرال قونسولهای خارجه هر يك بحضور آمده معرفی شدند قاضی و شیخ الاسلام مسلمانان شهر تفلیس که نامش عبد السلام و مرد بلند قامت حراف طلیق الانسان کاملی است بحضور آمده و خطابه مفصلی که بفارسی نوشته بود تقدیم کرد که سواد خطابه او از این قرار است

در محضر انور و اقدس شاهنشاه افخم ایران (مظفرالدین شاه قاجار) خلد الله ملیکه محقق است که مقصود از ایجاد بنی نوع انسانی اصلاح معاش و معاد و محفوظی ایشان است از تعدی و فساد فلاجرم برای حفظ و حراست گوهر گرانمایه حیات بشری وجود سلطنت عادلۀ باذله و تحقق حکومت قاهره باهره عقلا و شرعاً واجب و اهم است چنانچه والی کشور و لایت تلی العالی عایه الصلوة و السلام درباره سلاطین عدالت آئین چنین بشارت دادند که (لیس ثواب عندالله سبحانه اعظم من ثواب السلطان العادل و الرجل المحسن) و کذا امام همام موسی ابن جعفر علیهما السلام بما وصیت فرموده است (یا معشر الشیعه لا تدلو ارقابکم بترك طاعة سلطانتکم فان کان عادلاً فاسئلوا الله ابقاته وان کان جابراً فاسئلوا الله اصلاحه فان صلاحکم فی صلاح سلطانتکم وان السلطان العادل بمنزلة الوالد الرحیم فاحبوا الله ما تحبون لانفسکم و اکرهوا الله ما تکرهون لانفسکم)

بمضور آمد و قشون ساخلو و سرباز احترام و موزیک هم حاضر بود برسم معمول از آنها احوال
 برسی و اظهار التفات شد اسرخان پسر مرحوم میرزا محمد علیخان کاشانی را وزیرهایون بحضور
 آورد جوان معقول خوبی است در مدارس عالیمة روسیه تحصیل کرده است ناظم الملک کار
 برد از تفلیس هم بابعضی اجزای قونسولگری خود اینجا آمده بودند بحضور رسیدند شب را
 شام خورده استراحت کردیم

— ﴿ ﴾ () ﴿ ﴾ (روز دوشنبه بیست و هشتم محرم) ﴿ ﴾ () ﴿ ﴾ —

امروز باید بتفلیس برویم صبح زود درواگن از خواب برخاستیم ساعت هفت بعد از نصف
 شب بود که واگن حرکت کرد و براه افتادیم چون معتاد بسواری راه اهن نبردیم ابتدائردی
 سرما گنج میرفت و حالت ما بهم میخورد وزیر دربار را خواستیم و خود ما را به صحبت با او مشغول
 داشتیم صورت استاسیونهاییکه از آقسطفا تا تفلیس عبور میکنم درواگن بخط فارسی و روسی
 نوشته بود همینطور امیدیم تا یک استاسیون بشهر تفلیس مانده از روی پل اهنی بزرگی که بر روی
 رود خانه کرساخته اند گذشتیم طرفین راه همه جا سبز و خرم بود در حقیقت از آقسطفا دره وسیعی
 است که رود خانه کرازمیانی ان میگردد و راه اهن از کنار این دره و رود خانه سربالا میرود تا
 نزدیک شهر تفلیس دره خیلی تنگ میشود و آبادی و عمارات شهر از توی دره و طرفین رود خانه
 شروع شده تا بالای کود خانه ساخته اند قبر شیخ صغان هم در بغله کوه پیداست مثل مقابر اما
 مزاده های طرف ایران گنبدی دارد و گنبدان سفیدی میزد تمام صحرا سبز و خرم و با صفاست
 درخت های تک تک هم در صحرا و کنار زراعات دیده میشود و اینجا همان محل است که شاه شهید
 آقا محمدخان مرحوم در جنگ تفلیس از اینجا عبور کرده است و کلام که باینجا رسید برای
 وزیرهایون حکایت فتح آقا محمدخان مرحوم و وضع ایلاتاران شهریار را باین حدود میفرمودیم
 تا رسیدیم بگزار راه اهن تفلیس پرنس (کالد سین) فرما نقرمای قفقاز به چوق حالا در مقر حکومت
 حاضر نیست و در بطرز بورغ میباشد جنرال (فرزه) نایب پرنس مشار الیه با تمام صاحبمنصبان
 نظامی و حاکم شهر تفلیس و نایب الحکومه و رئیس پلیس در گزار حاضر بودند آمدند توی ترقی جناب
 اشرف صدراعظم و امیرال ارسنیف انها را معرفی کردند از آنها احوال برسی و نسبت همه اظهار
 التفات کردیم از ترن پیاده شده سرباز احترام که حاضر بودند از حضور ما دفیله کردند بانها اظهار
 مرحمت شد بعد از عمارت گزار راه اهن گذشته انطرف که کوچه و خیابان است کالسهگه های
 متعدد برای ما و همراهان حاضر بود سوار شدیم بیکدسته سواره قزاق برای احترام در جلو
 و بیکدسته سواره نظام بالباسهای خیلی مزین از عقب سرمامی آمدند جناب اشرف صدراعظم و
 (امیرال)

هیجده فرسنگ از صبح ناحال آمده ایم مارا خسته کرده است وقت مغرب بمنزل رسیدیم که توی این دره و قریه دلیرانس معین کرده اند حین ورود امیرال آمد قشون ساخلو اینجا دینه کردند نسبت بانها تفقد واحوال برسی شد در این ده که فی الحقیقه شهر کوچکی است در کمال صفا امشب چراغان کرده اند و منزل ما بالا خانه ایست که متعاق برئیس پست و تاسگرافی انجاست منزل خوبی است ولی چون از جلو کوچه متصل کالسگه میگردد نمیکنداشت راحت باشیم

— ﴿ (۰) ﴾ روز یکشنبه بیست و هفتم محرم ﴿ (۰) ﴾ —

امروز باید از (دلیرانش) به (آقسطفا) برویم دیشب بواسطه آمدن راه زیاد خسته بودم و اطاقی که برای من معین کرده بودند چنانکه نوشتم بواسطه مجاورت کوچه و صدای کالسگه ممکن نبود در آنجا راحت بنحوایم ناچار برخاسته باطاقهای عقب منزل خودمان رفته در اطاقی که جای آسوده و بی صدا بود رختخواب انداختند خرابیدیم صبح ساعت هفت بعد از نصف شب که دو ساعت از آفتاب گذشته بود از خواب بیدار شدیم و برخاسته رخت پوشیده آمدیم باطاق دیگر حاکم ایروان که از سرحد جلفا تا اینجا همراه بود و خیلی زحمت کشید و مراد بسیار معقول نجیبی است بحضور آمد و مرخص شد که بایروان مراجعت کند اجزاً حکومتش هم با او بودند یک حلقه انگشتری الماس باو مرحت کردیم و مرخص شده رفتند بعد دختر صاحب این خانه را که منزل او هستیم بحضور آوردند دختر کم سن خیلی شیرینی است باره هم یک انگشتری النفات شد بعد امیرال آرسنیز آمد عرض کرد امروز روز عید جلوس اعلی حضرت امپراطور است بایشان تاسگراف تبریکی کردیم پس از آن کالسگه حاضر شد حرکت نمودیم در آستاسیون اول جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در کالسگه با ما بودند و راه مثل دیروز همه جا با صفا و تمام کوهها پوشیده از جنگل و زمینها سبز و خرم بود و خط کالسگه در آستاسیون اول از بغله کوه و دره و کنار رودخانه که از آبهای اینجاها تشکیل یافته برودخانه کرد داخل میشود میگذاشت در آستاسیون دوم تاسر نهار گاه وزیر دربار و وزیرهایون در کالسگه ما بودند اینجا نهار حاضر کرده بودند و نهار مارا در چادر قشنگ مقبولی که باقالی و قالیچه و پارچه های مختلف نفیس بطرزی خیلی خوب درست کرده بودند مهیا نموده بودند و چادر بزرگ دیگری هم جای نهار ملتزمین بود بعد از نهار خوابیدیم قدری که خوابان برداز صدای رعد و تابش برق بیدار شدیم دیگر هر چه کردیم خوابان نبرد کالسگه حاضر کردند سوار شدیم از اینجا که دو استاسیون دیگر اسب عوض شد رسیدیم به آقسطفا اما اسبهای چاباری این استاسیونها آخری بسیار خوب و ممتاز بود شب رادر آقسطفا توی ترن راه آهن که باید ما را به تفلیس برساند خوابیدیم در حالی که متوقف بود در وقت ورود حاکم آقسطفا

در آنجا ساخته و قدری درخت هم کاشته اند هوای این جزیره که تقریباً هزار ذرع دور آن میشود و یک تپه سبز کوچکی است که از وسط آب بیرون آمده بقدری سراسر است که قریب هفتاد روز از عید نوروز میگذرد و بیست روز به اول تابستان مانده هنوز درختهای آنجا مطلقاً برگ نکرده و تازه آثار شکوفه بروز کرده است عکس از آنجا خود مان برداشتم خلاصه همه جا مشغول تماشای دریاچه و سبزه و کلهای زیاد اطراف راه بودیم و کالسکه بسرعت میرفت دهات مالکانها هم اطراف دریاچه است و عمارات تک تک خوبی دارند حاصلی زراعت اینجا باقی کوچک است و استمداد همه قسم آبادی و فواید نباتی در این مکان موجود است بیلاق از این بهتر نمیشود نزدیک برگردنه راه از دریاچه دور میشود و دوسه پیچ خورده تا بالا میرود در آنجا استاسیونی است اسب عوض میشود اینجا بقدر پنج دقیقه توقف شد منتهای سردی را دارد پالتو پوست سیاه پوشیده بودیم قرستادیم پالتو خنجر حاضر کردند زندهای مالکانی که شبیه به قلمی و تزکانشند باز اینجا جمع شده میخوانند کلنل اجودان مهماندار که جوان شیرین با مزه ایست زندها را وادار کرده بود در جلو راه بسبک مالکانها میرقصیدند آمدیم سوار کالسکه شده باز وزیر دیوار و وزیر هایون در کالسکه ما بودند قدری باز همانطور سر بالا رفته بسرگردنه رسیدیم و از آنطرف سرازیر شدیم از پهلوئی بر فها گذشته آرزوی کوه که ابتدای دره دلیژانس است یگمربته وضع و هیئت راه و کوه عوض میشود جنگل زیاد و سختان و پرتگاه مهیب دارد که نموذ بالله ولی راه را پیچ داده و بسیار خوب ساخته اند همه روی کوهها و جنگلهای غلطید و می آمد با اینکه راه همه جا سراسیم بود چنان در پیچ و خم کم کم نشیب داده و بطوری ساخته اند که کالسکه همه جانی خطر بسرعت برق باد میرفت هر جا پیچ میخوردیم میفرمودیم آهسته تر برو اول کوه که جنگل بود از فرط سرما درختها هنوز برگ نداشت کم کم روبه نشیب که گذناشتیم برگ کوچک و شکوفه پیدا شد تا مافتی که پائین آمدیم زمین و اشجار سبز و خرم بود باین وضع سبزه و جنگل و صفا و هوا ندیده بودیم مگر در اسکوا از محال قره داغ ایران که خیلی شبیه باینجاست و اینجا منتهای صفا را دارد بحدیکه میتوانیم گفت پس از دیدن این روی کوه انسان خوبی و لذت مشاهده آنطرف کوه را فراموش میکند در این کوهها هم باید توی جنگل مرال داشته باشد ابتدا حدس زدیم و بعد تحقیق کردیم معلوم شد مرال دارد و حدسمان صائب بوده است هر قدر تمجید و توصیف این راه را بنمائیم کم است توی این جنگلهای درکنار راه بعضی اطاقها و عمارات تک تک برای منزل اجزا و مستحفظین راه جنگل ساخته اند بقدری خوب و قشنگ که انسان میل میکند همیشه در آنجا بماند خلاصه ما و برهرا و کوه و جنگل را فرو گرفت و باران شدت کرد آفتاب غریب بغروب و هوا تاریک شده دوزی راه امروز که قریب

وقت اندك خرابی در راه بهم رسد فوراً بانجا ریخته اصلاح نمایند الحق بسیار وضع منظمی در چابار خانهای اینجا ملاحظه میشود رود خانه زنگی جای در طرف دست چپ ماست که میرویم و راه را با این که سرا بالاست بطوری ساخته اند که نمیتوان فرق باره مسطح داد کالسکه خیلی راحت می رود و کوه های این طرف تماماً نرمی است هر چه بالاتر میرویم زمینها سبز تر و هوای سرد تر میشود در نزدیک ابروان زراعت جو و گندم خوشه کرده بود در این اراضی کم کم کوتاه تر میشود بطوریکه بعضی جاها هنوز هیچ خوشه نبسته است و در سرگردنه کوچکی که نزدیک بدریاچه رسیدیم دیدیم تازه بهاره کاری میکنند هوای اینجاها از سلطانیه و حاجی آقا و تکمه داش خیلی سرد تر است باید بیست روز یکماه بانجاها تفاوت هوا داشته باشد قدری دیگر که آمدیم درختهای سبز برگ تمام شد و در یک ده کوچک چند درخت داشت که تازه میخواست شکوفه بکنند و هنوز اثری از برگ در آنها نبود رسیدیم به استاسیون (فونستانقا) اینجا نهار خوردیم و باز هانطور زنها در جلو اطاقهای استاسیون آمده خواندند به عکاسباشی فرمودیم عکسی از آنها برداشت بعد از نهار حرکت شد باز وزیر دربار و وزیر هایون در کالسکه ما بودند از اینجا کم کم نزدیک بکوه برف دار شدیم و راه امروز برخلاف روزهای سابق بطرف شمال می رود از طهران تا اینجا تماماً بطرف مغرب و شمال غربی می رفتیم امروز که از ابروان حرکت کردیم راه یکجبهت بطرف شمال شد چند ورس راه که آمدیم دریاچه کوچکی پیدا شد آبی است در کمال پاکی و صفادر میانه کوههای کوتاه برفی واقع است که سرکوهها مثل یک دایره سفید برف دارد و از زیر برف شروع بسبزه شده تالب آب دریاچه تمام و منتهی بریگهای نرم ریزه میشود که در کنار آب واقع است و راه شوسه کاپیش از سی ذرع الی پنجاه ذرع فاصله بقدر چندین ورس از حوالی دریاچه میگذرد این دریاچه ماهیهای خوب دارد که در این چندین منزلی که در خاک روسیه می آیم شب و روز در شام و نهار بامید هند خیلی خوشطام و بامزه است هر قدر از صفای منظر و آثار حسن طبیعت که دست قدرت در این خاک و آب بروز داده و از لطایف صنع بودیعت نهاده است بنویسم کم است تمام راه را با وزیر دربار و وزیر هایون نوبی کالسکه بتوصیف و تحسین این صفای طبیعی و قدرت کامله پروردگار مشغول بودیم که انسان از مشاهده آن حظ ولذت بی نهایت میبرد وزیر هایون عرض میکرد در سفر اخیر شاهنشاه شهید نور الله مضجع که از اینجا گذشته اند در کالسکه و حضور مبارک شاه شهید بوده است و تفصیل آنوقت را بعرض میرسانید و صحبت فخر الملک را در باب جزیره وسط دریاچه کودجه و کشیش که در کلیسیای آنجا متوقف است که بحضور شاه شهید آمده بود معروض میداشت در آن بین جزیره و کلیسا پیدا شد که عمارتی بطرح جدید باشیروانی آهن هم تازه

کردند دست و پای خود را کج و چوله میکردند شکل تار آنها برخلاف تار ایران مثاک است آواز هم خواندند تازگی داشت نت اورا گرفتیم که بموزیگانچیهای خودمان یاد بدهیم بعد باطاق شام وقتیم ناصرالملک را خواستیم بعضی تلنگرافات فرانسه فرمودیم بطهران بنویسد

— ﴿ (*) ﴾ (روز شنبه بیست و ششم محرم) ﴿ (۰) ﴾ —

امروز حرکت بطرف (دلژانش) است از قراریکه خبر آوردند و بامیرال تلنگراف شده است راه باد کوبه اصلاح شده اماره آهن از باد کوبه به ولاد قفقاز خراب است و مشکل است باین زودی اصلاح شود چون قرار بود از اینجا که میرویم در آقسطفابه راه آهن سوار شده به باد کوبه و ولاد قفقاز برویم دیگر بتفلیس برویم که از کوه بزرگ قفقاز که قاف معروف است عبور کنیم اما خرابی راه مارا مجبور کرد که بتفلیس رفته و از همان کره بزرگ گذشته انشاءالله به ولاد قفقاز و از آنجا بفرنگستان برویم خلاصه صبح زود سوار شدیم باز جمعیت مردم حاضر بودند اسبهای کالسکه چابری از اینجا بهتر شده است یک خیابان وسیع طولانی را طی کردیم که از وسط شهرو جاو عمارت منزل ما بکراست بطرف کوه و همان جنگلهای دستی میروند و آخر شهر متصل بکوه است از همانجا راه سربالا میروند قدری که بالارفتیم شهر ایروان در زیر پای ماسبز و خرم و باصفا پیدا بود کوه آقری داغ هم از پشت شهر بر برف و بلند مثل کوه دماوند و قلعه اش در حجاب ابر در کمال قشنگی نمایان و رو بهمرفته دورنمای خیلی خوش منظری مشهود نظر بود جناب اشرف صدراعظم وزیر دربار در کالسکه ما بودند و صحبت کنان میرفتیم هر قدر بالاتر میرفتیم سبزه و صفا و لطافت هوا زیاد تر بود و در تمام کوه چیزهای سبزه و گل دیده نمی شد در اوایل دامنه کوه روی تپه ها دولت روس سرباز خانهای بزرگ عالی ساخته که همه بر از قشون است و هنگام عبور همه جاوراه آمده سلام نظامی داده هورامی کشیدند یکدسته سواره قزاق توپخانه هم جاوما آمده همینطور که در کالسکه میرفتیم مشق کردند و شایک نمودند خیلی تمجید و تحسین داشت الحق سواره قزاق روسیه بسیار آراسته و منظم هستند بعد گذشته رسیدیم به استاسیون (ایلار) اینجا اسب عوض شد قدری راحت کردیم این استاسیون هم مثل سایر استاسیونها درو دیوارش باقالی مزین و مفروش شده است و اهالی اینجا مالا کانی روسیه هستند زنهای تماماً جاو اطاق جامع شده بزبان خودشان بوضع مخصوصی میخوانند توی آنها صورت خوب کمتر پیدا میشود جنس قالمها هستند بعد سوار کالسکه شده رانندیم وزیر دربار و وزیر هایون در حضور ما بودند راه همه جا سربالاست و زمین بقدری سبز و مصفی است که بوصف نمی آید راه شوسه راجه قدر خوب ساخته اند تمام راه از نخجوان با بنظر فربانصافه ده ذرع و بیست ذرع توده های سنگ ریخته اند که هر

ومسیو (کا خانفسکی) هم از منزل خود شان که در همین عمارت ماست آمدند جلو پله و خلیفه را استقبال نموده وارد اطاق ما کردند و همراهان او بعضی که بیرقها و عصا داشتند دم در ایستاده خود خلیفه نزدیک آمد و مترجم او هم پہلوی او بود سه نفر کشیدش محترم دیگر هم عقب سر او بودند از خلیفه احوال پرسى کردیم ارفع الدوله بفرانسہ مترجم او گفت او مترجم بزبان ارمنی بخانیفہ نبلایغ کرد این خلیفہ بزرگ هیچ زبنی غیر از زبان ارمنی نمیداند خلیفه دعای مفصلی کرد و از خداوند سلامت و صحت ما را نامرأجت بمالکت ایران مسئلت نمود ما هم اظهار امتنان کردیم و نیت خود مان را در آسایش حال کلیہ ارامنه ایران اظهار داشتیم او هم اظهار شکر گذاری نمود از اینکه همه ارامنه ایران در کمال آسودگی هستند و ما را دعوت کرد که در مراجعت از قرقنگستان باوچ کلایسا برویم و قبول کردیم که انشاء الله پس از مراجعت همانطور که شاه شهید رحمة الله علیه بانجا تشریف بردند ما هم برویم بعد خلیفه و همراهان او رفتند اسم خلیفہ اعظم (مگر دلیج) و مرد خوش روی محترمی است تقریباً هشتاد و پنج سال دارد بلند قامت و خوش بنیه و ریش بلند سفید و سیاه و لباسش با سایر کشیشان فرقی که دارد همان است که نوشتیم مال دیگران سیاه و از اورنگک بادنجانى روشن است خیلی بامتانت حرف میزند * خلاصه امروز در اینجا بسراقبال السلطنه مرحوم که حاکم حالیه ما کواست بحضور آمد بعضی بنی اعمام او هم بودند جاجیم ابریشمی و بعضی امته دیگر ازاره مان ما کو تقدیم کرد چون ناخوش است برای معالجه مرخصش کردیم که تا تفریس و آنطرفها برود بعد جناب اشرف صدراعظم بحضور آمده عرض کردند امیرال و حاکم ایروان عرض میکنند که قشون ساخلوی ایروان میخواهند در جلو عمارت آمده همانطور که رسم دارند با علیحضرت امپراطور دعا میکنند در حضور ما بایشان و ما دعا کنند اجازه فرمودیم و در جلو راه پائے عمارت که بخیبان نگاه میکرد صدلی گذاردند رفیق نشستیم جمیعت تماشاى هم از زنهای فرنگی و مردم متفرقه زیاد ایستاده بودند قزاقها که در جلو صف کشیده ایستاده بودند یکدفعه اجماعاً نلیک تفنگ کردند بعد و بما و اعلی حضرت امپراطور دعای بلند نموده هورا کشیدند با میرال فرمودیم از تمام آنها احوال پرسى نماید همینکه از جانب ما احوال پرسى کرد تمام قشون یکزبان هورا کشیده بعد از جاو مادفیله کردند امیرال آرسنوف و کانل که اجودان حضور امپراطوری است نیز در جزو صاحب منصبان از جاو ما گذشتند بعد سر بازاها و قزاقها گذشتند بعد تو بخانه سواره قزاق گذشت هر چه توپ در اینجا دیدیم هشت سانتیمتری است این قدم توپ مختص بسواره است بعد از تمام دفیله آمدیم باطاق خودمان امیرال آمده عرض کرد که تار قدیم روسیه را چند نفر از قزاقها بلد هستند و میزنند اگر میل دارید بیایند بزنند فرمودیم چه ضرر دارد آمدند زدند و رقص عجیب و غریب مضحکی

میکردند اسبهای کالسکه رم کرده نزدیک بود کالسکه را بردارند خداوند تفضل کرد بخوشی و سلامت رد شدیم وضع حمام اینجا مثل حمامهای تبریز است که خزانه آب گرم و خزانه آب سرد دارد زمین حمام را هم از جاو فرش کرده بودند بد حمامی نبود دو ساعت بظهر مانده از حمام مراجعت بمنزل کردیم توی کوچه و معبر و جلو عمارات که پارک دولتی است باز اجماع مردم و صدای هورا در کار بود فرمودیم میرزا ابراهیمخان عکاسباشی عکسی از آنها برداشت بمنزل رسیده میخواستیم نهار بخوریم وزیر هایون مشغول نوشتن روز نامه و وکیل الدوله در کار نوشتن دستخط از جانب ما بطهران بود در آن بین آسمان را ابر فرو گرفته و کم کم میفرید بطوری هوا تاریک گردید که اطاقها محتاج بچراغ شد یکمرتبه رعد و برق شدت کرده شروع بباریدن باران و تگرگ نمود و تگرگ چنان شدت کرد که آمدیم دم پنجره تماشا کنیم دیدیم تگرگهای بسیار درشتی در کان شدت می بارد بطوریکه تمام درختهای باغچه را خزان کرد و سیلاب از اطراف کوچه و خیابان جاری شد وزیر دربار و سایر نوکرها جمع شدند فرمودیم چند دانه تگرگ برداشته آوردند بقدر گردوی کوچک و بزرگ محققاً زیاد داشت بقدر نسیاعت این تگرگ همین شدت بارید عقیده ما این است که در شهر ارواق و هر جا که باریده باشد سردزختی و حاصل زراعت را بکلی خراب کرده است مگر انشاء الله خدا رحم کرده رگ کوچکی باشد که همه جارا نگرفته باشد حقیقه هنگامه بر پا کرد تمام فضای باغچه و کوچه بملو از تگرگ شد مثل برف باریده باشد بعد که تگرگ قطع شد نهار خوردیم طرف عصر عرض کردند خلیفه اعظم ارامنه که در اوچ کایسا منزل دارد میخواهد بملاقات ما بیاید اجازه فرمودیم قدری که گذشت هوا باز و آفتاب شد دوباره جمعیت مردم درخیا بانها برای دیدن خلیفه جمع شدند از پشت پنجره تالار نگاه میکردیم دیدیم از کنار میدان ابتدا یکدرشگه می آید که دو نفر بالباس سبز نوی آن نشسته و دو بیرق در دست دارند و از عقب آنها درشگه دیگری است که یکنفر در آن نشسته بالباس و کلاه سیاه لباس معمولی کشیشان و یکصای بلند مطلا در دست دارد که در مقابل سینه خود مستقیماً نگاه داشته است از عقب سرو کالسکه لاندو می آید که کشیش بزرگ با کلاه سیاه و لباس خارای بنفش در آن سوار است و پشت کالسکه او دو نفر بالباس سبز ایساده و در حرکت هستند سه کالسکه دیگر هم از عقب سرو است که چند نفر کشیش دیگر سوارند و باین ترتیب و تشریفات یکدوره میدان و پارک راه طی کرده بطرف عمارت ما آمد خبر آوردند که باید یکنفر از نوکرهای محترم ما باستقبال او تا نزدیک در ورود برود وزیر هایون را فرمودیم کشیش اعظم را استقبال کنند در اطاق ما هم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و ارفع الدوله حاضر بودند آیرال (آرسنیف)

است و خیلی قدیمی است آئینه کاری و در و پنجره بوضع قدیم دارد و منظرش بباغچه کوچک باصفائی است بعد باطاق کوچکی که پهلوی این اطاق بود رفته خلوت کردیم و آقاسید حسین پسر آقای بحرینی را باز بمناسبت ماه محرم فرمودیم آمد آنجا روضه خواند و ذکر مصیبتی کرد. بعد از روضه کاغذ و دستخط زیادی بخط خودم بطهران نوشتم و تلگراف ورود خود مان را بولیهده و شماع السلطنه ووزرا نموده بعد آمدیم بتالار بزرگ که نگاه بکوجه میکنند جلو منزل ما را چراغان قشنگی نموده اسباب آتشبازی هم فراهم کرده اند اما باران نمیگذارد مرتب باشد الحق برای تشریفات ورود ما از هیچ چیز فروگذار ننموده اند وقت ورود ما در جزو اعیان شهر علمای ایروان هم در پهلوی صاحبمنصبان ایستاده بودند از آنها هم احوال پرسی نموده و اظهار التفات مخصوص کردیم هنگام ورود بجلو عمارت اسبهای کالسکه ما از کثرت هورا و غوغای سلام و صلوات مسلمانها کم مانده بود دیوانه شده کالسکه را بردارند الحمد لله بخیر گذشت تشریفات ورود ما بایروان مثل شهر های داخله خود مان خیلی مفصل بود و الحق شهر بسیار خوبی است يك تپه مرتفعی متصل بشهر است که از بالا تا پائین درخت کاشته جنگل کرده اند و کم کم همه این حدود را میخوهند دستی جنگل نمایند امروز وزیر هایون همه جا مراقب و ملتزم حضور ما بود که از وقایع و حالات سفر درست بخاطرش سپرده تا در روز نامه بفرمایم بنویسد از ابتدای ورود ما تا حالا که دو ساعت از شب میگذرد هنوز جمعیت و ازدحام مردم در کوجه بهما نظور باقی است و میخوهند ما را به پشند قدری که راحت شدیم رفتیم جلو دری که نگاه بکوجه میکنند پرده را بالا کردیم توی کوجه هم از چراغان منور بود و هم آتشبازی و مهتاب روشن میکردند همیشه مردم ما را دیدند یکدفعه بنای هورا گذاشتند و مسلمانها یاعلی گفته خیلی اظهار خوشوقتی کردند ما هم دستمال برای آنها تکان داده دوباره آنها فریاد و هورا کشیدند خلاصه قدری توقف کرده بعد رفتیم باطاق خود مان شام خوردد خوابیدیم

﴿ روز جمعه بدست و پنجم ﴾

امروز بواسطه اینکه به امیرال آرسنیف خبر رسید که راه از آقسقاپه باد کوبه را باران خراب کرد و میخوهند تعمیر کنند و وقت لازم دارد قرار شد در ایروان اتراق کنیم تا خبر سلامت راه برسد در ضمن هم بجهت رفع خستگی راحتی کرده باشیم صبح که برخاستیم حمام خبر کرده بودیم سوار کالسکه شده رفتیم بحمام که خارج از این عمارت است و زبر در بار هم همراه بود وقت رفتن بحمام باز بواسطه جمعیت و ازدحام مردم که فریاد ها بصلوات و یاعلی و هورا بانند

است که متصل دیده میشود قدری که آمدیم مستقبلاً این اروانی جلوراه آمده بودند و سواره اطراف کالسگه ما ناخت میکردند باران هم نم نم می بارید نزدیک شهر جمعیت زیادی از مسلمانها وارمنه و فرنگها از شهر تا مقدار زیادی از راه پیاده با استقبال آمده ایستاده بودند هر چه اره می و روس و فرنگی بود هورامی کشیدند و مسلمانها تمام صلوات میفرستادند و صداهای بیاعلی بلند میکردند و بعد از صلوات برسم و عادت مسلمانان این حدود دست بصورت وریش خود میمالدند آمدیم نا وارد شهر اروان شدیم این شهر باره و حصار درستی ندارد و بناها و عمارات مختلط است از عمارات جدید که بعضی خانها بطرح فرنگستانال ساخته شده و میشود و عمارتهای قدیم طرح ایرانی که مشترك از ایرانی و فرنگی است در لب بامها و توی اطاقها از جلو پنجرهها تا سطح کوچه مردم ایستاده تماشا میکردند و هورامی کشیرند و اظهار بشاشت زیاد مینمودند از کوچه بکوچه گذشته تا رسیدیم بجلو عمارت دولتی که دارالحکومه اروان است و آنجا را برای منزل ما معین کرده اند در ابتدای این محوطه طاق نصرت باشکوه ممتازی بیاداشته و در آنجا بیرق شیر و خورشید افراشته و اشعار فارسی در تهنیت و درود مابخط خوش نوشته اندیک طرف این ایوان پارك عمومی و طرف دیگر عمارت دولتی است در جلو عمارت دولتی تمام صاحبمنصبان نظامی و قلمی اروان ایستاده بودند و مراسم سلام و احترام بجا آوردند آنجا پیاده شده دسته قشون منظمی هم ایستاده بود از صاحبمنصبان و قشون احوال پرسید شد امیرال تبلیغ تفقد و احوال پرسید ما را به آواز بلند بانها نموده آنها هم اظهار شکر گذاری کردند تا سر صف سر باز رفته و مراجعت کرده وارد عمارت شدیم باران شدت کرده و سرداری ماقدری تر شده بود با طاق دیگر رفته سرداری را عوض کردیم جناب اشرف صدر اعظم آمدند عرض کردند امیرال از سنیف تمام صاحبمنصبان اروان را در اطاق مخصوص حاضر کرده است که ما بانجا برویم همه را در حضور ما معرفی نماید ما با طاق مزبور رفته دیدیم تماماً حاضرند با لباس خوب و وضعی خیلی منظم حاکم اروان آنها را ایک یک با امیرال میگفت او با ما معرفی مینمود ما هم بهر یک علی قدر مراتبهم اظهار سر حمت کردیم مخصوصاً بجا کم و کلانتر که بهمان رسم معمول روسیه در بدو ورود ما نان و نمک آورده بودند بعد مراجعت با طاق خود مان نموده راحت شدیم اغلب همراهان مادر هتل که واقع در جلو عمارت ماست منزل دارند کسیکه در عمارت دواتی نزدیک ماست منحصر بجناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و وزیر هایون و امین حضرت و موثق الملک و مصدق الملک با عمله جات آبدار خانه و رختخوار خانه است ناصر خاقان هم بهلوی وزیر هایون است خلاصه قدریکه استراحت کردیم شکر و حمد الهی را برای صحت و سلامت مزاج خود مان بجا آورده با طاقی رفیق که شاه شمسبید در زمان ولایت عهد بدیدن نیکلای اول امپراطور روسیه آمده بودند و این اطاق معروف با طاق نایب السلطنه مرحوم (است)

صفحات را بطوری آباد نموده اند که ده بده بسته و زراعت و درخت و موستان از یکدیگر قطع نمی شود از نخجوان باینطرف در هر دهه و قریه که کنار راه دیدیم يك مدرسه بجهت اطفال خورد سال بنا کرده اند و اطفال با معلمین خودشان که روسی و عربی تعلیم و تعلم میزد مانند جلوراه آمده اشعار فارسی و ترکی که در تهنیت و دعای ما گفته و ترتیب داده بودند عرض و انشاد می کردند تمام قری و دهات دارای مدرسه و دیوانخانه و ترتیبات جدید است آمدیم تا استاسیون (دولو) که نهار گاه است و هیجده ورس و سه ربع راه است اینجا که پیاده شدیم باز ما را در اطاقهای استاسیون که با قالیهای نفیس ایرانی و گلیمهای خوب درو دیوار آنرا زینت نموده و بر قهای زیاد رنگا رنگ به پشت بام و دیوارهای آنجا نصب کرده بودند منزل داده و نهار آوردند برای همراهان هم چادر بزرگی در صحرای پشت این اطاقها زده و میز بزرگی گذارده آنجا نهار دادند بعد از نهار بقدریک ساعت راحت کرده کالسکه هارا حاضر نمودند سوار شدیم از اینجا باز وزیر دربار را با شاهزاده موثق الدوله در کالسکه خودمان نشانیدیم و راندیم عجب صحرای باصفائی است از هر طرف چشم نگاه میکنند یا زراعت یا چمن یا اشجار تبریزی یا اراضی ممتد و وسیع موستان است بقدری خوش منظر و با صفاست که چشم از مشاهده آن خسته و سیر نمی شود تمام این صحرا زراعت گندم و جو است و خوب بلند شده تقریباً هوای اینجاها با شمیرانات طهران شباهت دارد و هر قسم درخت که آنجاها تربیت میشود اینجاها هست از یک ده بزرگ عبور کردیم که تقریباً دو ساعت تمام با کالسکه چاباری از وسط آن گذشتیم و همه را از زیر سایه اشجار و کنار زراعات میرفتیم سکنه این ده اغلب آرامه هستند و هنگام عبور ما همه کلاه خود را برداشته احترام میکردند دسته دسته مردها و زنهای ارمنی جلوراه ایستاده ز نهار بسرهای خود زیر چارقد با جقلی زیادی آویخته بودند و زینت آنها همین است در این صفحات غالب بناها همان وضع قدیم ایران است تك تك عمارت بطرح فرنگی هم ساخته اند که بناهای دولتی و جای مأمورین دولت مثل تلگرافخانه و پستخانه و دیوانخانه و مدرسه و غیره است

رسیدیم با استاسیون (قرلو) هیجده ورس و سه ربع راه بود اینجا به عوض اطاق دوسه چادر برای ما و همراهان زده بودند و جمعیت زیادی اطراف این چادرها و کنار راه از مسلمانان و آرامه و غیر هم ایستاده بودند تا رسیدیم و پیاده شدیم مسلمانها بعدای بلند یا علی گفتند و ارمنیها هورا کشیدند پیاده شده رفتم توی يك چادر آفتابه لگن خواسته و وضوئی بجای ساخته نماز خواندیم ملتزمین هم هر کدام در چادر خود راحت کرده بعد از پنج دقیقه امیرال عرض کرد کالسکه ها حاضر است سوار شدیم از این استاسیون جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار در کالسکه ما آمدند از اینجا بشهر ایروان باید برویم و بیست و هشت ورس راه است باز در راه ده و آبادی و زراعت

تاریسیدیم به قریه (کیوراک) که استاسیون است و دوازده ورس و نیم راه بود اینجا هم اسب عوض شد بقدر چند دقیقه توقف کرده سوار شدیم باز وزیر دربار و وزیر هایون در کالسگه ما بودند و خاطر ما به صحبت مشغول بود اطراف راه همه جا آبادی و زراعت و دهات زیاد است از جمله قریه دیده شد موسوم به (سهزل) که ده آباد بزرگ معتبری است بعد از ظهر رسیدیم به (باشنوراشین) که منزل امشب است بعد از ورود بمنزل نهار صرف شد وقت ورود ما عداً شیبی این آبادی و جمعیت زیادی از مسلمان و ارمنی و خلیفه ارمنه و غیره جلو عمارت ایستاده بودند نسبت بهریک اظهار الفتائی شد وقت غروب موزیکگانچها آمدند چند دستگاه موزیک زدند بعد امیرال خیرداد که قزاقها میخواهند بسبک و اداب خودشان عبادت کنند بیایند تماشا کنید آمدیم جلو ایوان ایستادیم تکاس هم که کنل قزاق است و ریش بلندی دارد در انحال یکی در شیشه عکس از ما برداشت بعد قزاقها بنوای موزیک نماز و دعائی خوانده هم بماوهم باعلیحضرت امپراطور روسیه دعا کردند ما هم اظهار مهر بانی بانها نمودیم و میرزا ابراهیمخان عکاسباشیر افرمودیم که در همان حالت از آنها عکس برداشت باشنوراشین جای بدی نیست هوای متوسطی دارد اینجا شلتوک کاری هم میشود تابستان باید پشه غربی باشد

— ﴿ روز پنجشنبه بیست و چهارم ﴾ —

مروز باید از باشنوراشین بشهر ایروان برویم صبح بازشش ساعت بعد از نصف شب که یک ساعت از آفتاب گذشته بود امیرال آمده عرض کرد کالسگه حاضر است بیرون آمده سوار شدیم جمعیت زیادی باز ایستاده بودند وزیر دربار و وزیر هایون در کالسگه ما بودند رانندیم باز صدای سلام و صلوات از مسلمانها بلند بود و دعا با ما نمودند و در عقب کالسگه ما مسلمانها و ارمنها میدویدند از مرحدتا اینجا بهر استاسیون که میرسیم سوارهای قزاق پشت سر کالسگه ما عوض میشوند دسته بدسته با صاحب منصب خود شان همراه می آیند تا استاسیون دیگر در آنجا مرخص شده دسته دیگر بجای آنها ملتزم رکاب ما میشوند کوه آفری باهماطور پیداست و رودخانه جلفاهم نمایان است و خاک ایران نیز دمه جا پیداست رقر اوخانه که روسیهادر سرحد ساخته اند بخوبی دیده میشود تا (سیوروک) که استاسیون اول بود و اسب عوض شد بیست و دو ورس و ربع بود از اینجا باز وزیر دربار و وزیر هایون در کالسگه ما بودند و آبدهای راه را تماشا و تمجید میکردیم امروز مذاکره ای مطالب را فرموده و قرارداد دادیم که انشاء الله تعالی بعد از مراجعت و ورود بطهران رودخانه شاهرود را طرف جاگه فروین بیاوریم و آن جاگه را بخواست خدا آباد کنیم بیشتر آبادی این جاگه ها و صفحات ایروان برای این است که از رودخانه ارس نهرهای عظیم هم جابریده آورده این

راه را طی میکنیم موافق قرار داد مهماندار باید در شش ساعت بعد از نصف شب که تقریباً يك ساعت متجاوز از افتاب میگردد حرکت شود لهذا ناچار یکساعت قبل از وقت حرکت باید بیدار و حاضر حرکت شد همینکه از روی وقت رخت پوشیده حاضر شدیم امیرال مهماندار آمده بعرض رسانید که کالسگه حاضر است آمدیم بیرون بازهائی تشریفات دیروز که وقت ورود حاضر بود از قبیل صاحبمنصبان و قشون و غیره تماماً حاضر شده و همانطور مردم در سیر راه اجتماع نموده بودند بکالسگه نشسته جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار را باز بکالسگه خود مان خواسته نشانیدیم و حرکت کردیم نخجوان شهر کوچک قشنگ خوبی است و تازه روادبی گذاشته قدریکه راه رفتیم رسیدیم بقریه (بیلوک دوزا) اینجا پیاده شدیم اسب عوض کردند از نخجوان تا اینجا بدست و یکورس است راه شوسه امروز بهتر از دیروز است و کم کم خوبتر میشود اینجا يك فنجان چای صرف کرده همینکه کالسگه ها حاضر شد امیرال ارسنیف باز آمده عرض کرد کالسگه ها حاضر است واقعا این مرد بقدری ادب و مهربانی و حسن پذیرائی بجاسمی آورد که مافوق ندارد خیلی خوش اخلاق و محبوب القلوب و بمهر و مراقب اداب و احترامات است متصل میاید میپرسد چه میل دارید کالسگه چه طرز برود راحت شما درجه است باهمراهان هم شنیدیم خیلی باهتر و محبت سلوک میکنند خلاصه سزار شدیم از اینجا وزیر دربار و وزیر هایون را در کالسگه خورد مان نشانیدیم و در بین راه صحبت میداشتیم و گاهی وزیر هایون کتاب (تور دو مند) میخواند و خاطر ما مشغول بود راه زیاد است از اینجا کوه آقری داغ بزرگ و کوچک پیداست خیلی شبیه است بکوه دماوند همیشه پوشیده از برف است و غالباً قله آن ابرو مه دارد آقری کوچک از دولت ایران و آقری بزرگ سرحد خاک سه دولت است که روس و ایران و عثمانی باشد رود خاۀ ارس هم اغلب جاها پیداست و خیلی نزدیک براه امروز است کوههای طرف ما کوه هم خوب پیداست درسه درخت در راه دیدیم که خیلی قشنگ بود سبز و مدور مثل گنبد و یکی از آنها درخت بلندی هم بهلوش واقع شده بود مثل گنبدی که جلو گنبد باشد تاشا داشت قطعۀ خاک نیم دایره هم که در سرحد اذر باجان دولت روس بعوض فیروزه که در طرف بجنور داز ما خواهش کرده گرفت بماوا گذار نموده است امروز از بین راه پیدا بود قریه پسیان هم که وثوق الحرم خوابه سرای حرم از اهل انجاست در راه دیده شد آبادی معتبری است دهات و آبادیهای زیاده در راه دیدیم و همه جا اهالی آنها که مسلمان هستند جلو راه ما آمده تعظیم و تکریم می کردند و دعا و صلوات میفرستادند و اظهار بشاشت و شکر گذاری مینمودند و بعضی سوار اسب شده عقب ما می تاختمند خلاصه خیلی احترام میکردند و معلوم بود هر چه میکنند منعی نیست و مجاز و آزادند و اندیم

طرح خیابان انداخته اند بعد خوب خواهد شد ما هم خیال داریم در طرف مقابل همینطور بنای آبادی معتبری بنمایم قدریکه رفتم راه سر بلائی و زمینها بواسطه کثرت بارندگی گل بود و کالسکه ما چون کوچک بود قدری تکان میداد تا رسیدیم باستاسیون اول که موسوم به (النجه جای) و پانزده ورس راه است اسب عوض کردند و قدری استراحت نموده فرمودیم کالسکه بزرگتری که لاندواست و برای جناب اشرف صدراعظم آورده اند برای ما حاضر کرده کالسکه مارا بجهت ایشان بستند و براه افتادیم باز جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار پیش ما بودند و وزیر دربار کتاب تور دو مند برای ما میخواند از اینجا بعد راه بهتر شد نزدیک نخجوان جمعیت زیادی از ایرانیها متوفقین خاگ روسیه و اهالی خود نخجوان و آرامنه و غیره هم با استقبال آمده بودند از دیدن ما وجد و سرور غریبی داشتند و متصل صداها بدعا و صلوات بلند میکردند و گاهی هم باصرار روسیها هورا (که کلیه دعا و سلامت خواهی آنها است) میکفتمند آمدیم تا وارد شهر نخجوان شدیم و وضع شهر و باغات این شهر خیلی شبیه بمرند و آبادیهای صفحات ایران است اغلب خانها هم بوضع قدیم است الا اینکه حالانک تک خانه بوضع روسیه میسازند قریب بظهور وارد منزل شده نهار خوردیم همراهان در ایوان جلو اطافهای مانهار خوردند امروز در جلوراه يك قله کوه بلندی که شبیه بکله قنداست و منفرداً از زمین سر بر آورده و موسوم به (ایلان داغی) است دیده شد کمال غرابت و تماشا را داشت معلوم شد این کوه جای سختی است چشمه ای هم دارد و یکنفر هم سالهاست گوشه گیری اختیار کرده رفته است در این کوه معتکف شده است چند نفر قزاق امروز همراه ما بودند خواستیم با آنها حرف بزیم ترکی نمیدانستند و از قرار یکه عرض کردند مذهب اینها مثل روسیها ارتودکس گرك است اما زبانشان نه ترکی است و نه روسی زبانی مخصوص برای خود دارند خلاصه بعد از نهار خوابیده وقت عصر که بیدار شدیم بعضی دستخطها و احکام بود بوکیل الدوله فرمودیم نوشت و بایست بطهران برای شعاع السلطنه فرستاده شد يك تلگراف هم وقت ورود از سلامت خودمان بولبمهد و شعاع السلطنه فرمودیم وزیر دربار فارسی بخط فرانسه نوشت و دادیم مخابره نمایند وقت غروب موزیکانچیهها شروع کردند بموزیک زدن همراهان و ملتزمین ما يك ساعت و نیم از شب رفته شام خوردند و ما دو ساعت از شب رفته صرف شام کردیم از اطاق ما سر میز نو کرها پیدا بود بعد از شام نماز خوانده استراحت کردیم از (النجه جای) تا نخجوان بیست و چهار ورس راه است که هر هفت ورس تمام يك فرسنگ ایرانی است

— ﴿ روز چهارشنبه بیست و سوم محرم ﴾ —

امروز باید از شهر نخجوان به (باشنوراشین) برویم چون همه روزه با کالسکه چاپاری این (راه)

رفت سیف السلطان و سالار اکرم بودند که وقت عصر رفتند بطرف ایران که در تبریز و حدود آذربایجان بمانند تا ما مراجعت کنیم شب از جناب اشرف صدراعظم تحقیق کردیم که فردا چه وقت موقع حرکت است عرض کرده بودند صبح اول دسته ساعت ایرانی که بساعت فرنگی شش ساعت از نصف شب گذشته است ساعت دو از شب زفته شام خورده خوابیدیم که صبح زود بیدار شویم

— ﴿ سه شنبه بیست و دوم ﴾ —

امروز باید از جلفا به (باشنوراشین) برویم ولی از نخجوان زیدتر زرقیم صبح زود که از خواب برخاستیم معلوم شد تلگرافی که وقت ورود خودمان باعلیه حضرت امپراطور روس نموده و ایشانرا اطلاع از ورود خود مان بخاک روسیه داده بودیم جوابش از روی کمال مودت و مهربانی از طرف ایشان رسیده است که ترجمه سؤال و جواب از قرار ذیل است

(صورت تلگراف من باعلیه حضرت امپراطور)

بایک مسرت تازه وارد مملکت باعلیه حضرت امپراطوری شدم و در آنجا امیرال آرسنیف جنرال آجودان آن باعلیه حضرت و کنل ژبو کیوچ دیباکارا با صاحبخانه بان بزرگ قفقاز بطریق الیق از من پذیرائی کردند باشعف تمام بر خود فرض می شمارم که تشکرات قبی خودم را در مقابل این قسم تشریفات شایان باعلیه حضرت امپراطوری اظهار نموده و ادعیه خالصانه خودم را برای بقای سلامت و دوام خوشبختی آن باعلیه حضرت بیان نمایم از باعلیه حضرت امپراطوری خیلی متنه می هستم که تحیات و سلام محترمانه مرا باعلیه حضرتین امپراطورینسها ابلاغ فرمایند

(جواب باعلیه حضرت امپراطوری بمن)

از خبر بهجت اثر تشریف فرمائی باعلیه حضرت هایونی بمملکت من بلا نهایته مسرور شدم امیدوارم که باعلیه حضرت هایونی در این سفر طولانی که در پیش دارند خسته نشده و از مزاج مبارک بکلی رفع کسالت بشود باعلیه حضرتین امپراطورینسها مرا رسالت داده اند که تشکرات ایشانرا در مقابل بیانات محبوب آن باعلیه حضرت اظهار نمایم

(نیکیلا)

خلاصه از عمارت بیرون آمدیم تمام کالسگه های ما ملتزمین و مهماندارها حاضر بودند بیاری خدای تعالی سوار شدیم جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار راهم بجهت تنهائی در کالسگه خود مان احضار کرده نشستیم و براه افتادیم سایر همراهان هم هر یک در کالسگه خود سوار شده حرکت کردند تازه در جلفای روس دولت روسیه بنای شهر گذارده و عمارات تک تک ساخته و

مشق کردند باز وقت غروب باران شروع بباریدن کرده و اسباب آتشبازی را که در جزیره وسط رود خانه برای تشریفات ما حاضر کرده بودند ضایع و خراب نمود ساعت دو از شب رفته شام خوردیم و زودتر خوابیدیم زیرا که امروز تا یکدرجه خسته شده بودیم امروز وقت غروب اعتضاد السلطنه را بوزیر هایون فرمودیم برد پیش امیرال مهماندار ملاقات نماید و از قول ما باو بگوید این پسر وایمهده و طرف مرحمت ماست مخصوصاً باحوال پرسی شما فرستادیم امیرال ارسنیف خیلی با و مهربانی و ادب و احترام کرده تا بیرون در اورا استقبال کرده در مراجعت بمشایبت آمده بود جمعیت زیادی از ملتزمین رکاب و اهل اردوی ما از نوکرها و خواجه هاتا اینجا همراه آمده بودند شب آنها را مرخص فرمودیم مراجعت نمودند حاجب الدوله و آصف السلطنه هم از اینجا مرخص شده رفتند امشب تا صبح اتصالاً باران می آمد

— ﴿ روز دوشنبه بیست و یکم محرم ﴾ —

چون در این دو روزه باران زیادی باریده راه از اینجا به نخجوان که شوشه است و در جلو رود خانه دارد قدری خراب کرده يك بل هم که نزدیک نخجوان است خراب شده از بین راه تا لنگراف کرده بودند به امیرال که امروز حرکت ما از طرف جلفا به نخجوان غیر ممکن است باید توقف کنیم و رئیس بستخاها و طرق و شوارع روس از اینجا عمه جات و مأمورین زیاد فرستاده است که راه را مرمت و اصلاح نمایند لهذا امروز قرار بر توقف در جلفا شد صبح که از خواب برخاستیم معلوم شد ناصرالملک و ظهیر الدوله هم که بجزو ملتزمین رکاب هستند و همراه ما بفرنگستان می آیند و از راه رشت بیاد کوبه و تفلیس رفته بودند دیشب ساعت پنج آمده وارد جلفا شده اند و خیلی در راه از باران و سیل بانها بد گذشته است خلاصه وایمهده و نظام السلطنه صبح زود بحضور آمدند و مدتی در حضور ما مانده مرخص شده رفتند اردوی ما که از آنطرف ارس نمایان بود خیلی وضع غریبی داشت بعضی چادرها افتاده و بعضی بواسطه باران سرپامانده دسته از مردم بار کرده میروند و بعضی مانده و کنار ارس آمده بطرف ما با کمال تأسف نگاه میکنند حر مخانه کالسهگه های ایشان حاضر شده مشغول رفتن هستند قایق میانه ارس هم متصل در حرکت است و نوکرهای مسافرین می آیند و میروند ما هم در جلو ایوان اطاق خودمان بادور بن تماشا میکنیم وقت ظهر نهار آوردند در سر میز خوردیم جناب اشرف صدراعظم و سایر ملتزمین هم در يك اطاق بزرگ دیگر که نزدیک منزل امیرال است نهار میخوردند بعد از نهار ما خوابیدیم بیدار که شدیم جناب اشرف صدراعظم را خواستیم قدری فرمایشات شد و وزیر هایون روزنامه نوشت آخر کسیکه از حضور مرخص شده

(رفت)

را که منزل ما و مشرف به ارس است قرق فرمودیم و حرم باینجا آمدند تا دو ساعت بغروب مانده که وقت حرکت ما بود جناب اشرف صدر اعظم فرستادند که موقع حرکت است از اندرون بیرون آمدیم ولیعهد همراه ما بود جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار موثق الدوله و وزیر هایون ارفع الدوله و امین حضرت بالباس رسمی در جلو در حاضر بودند و طرفین راه را ایرانیها و اهل اردو و افواج و سوار حاضر رکاب و موزیگانچها و قزاقها که همراه هستند گرفته تالاب رود ارس یا کمال نظم نصف بسته ایستاده بودند قایق مارالب رود حاضر کرده بودند توکل بفضل خدای تعالی نموده داخل قایق شده روی صندلی که برای ما گذاشته بودند نشستیم اشخاصی که در قایق ما بودند از اینقرار است ولیعهد اعتضاد السلطنه که جلو ما ایستاده بود و تماشا میکرد جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و وزیر هایون و امین حضرت که قوری آب یخ در دست داشت جلوروی ما ایستاده مشغول عرض و صحبت بودند حاجب الدوله و اصف السلطنه هم همراه ما بمشایعت می آیند و از آنطرف برمیگیرند موثق الدوله و امیر بهادر جنگ هم توی قایق ما بالباس رسمی ایستاده مراقب حالت ما بودند قایق ما را عمه جات که لخت شده اند توی آب باطناب میکشند وضع این رود خانه در اینجا اینطور است که بواسطه بلندیهای زمین که در وسط رود خانه پیدا شده و در واقع جزیره تسکیل داده است رود خانه را بدو شعبه منقسم کرده است از یکطرف قایق را کب را میرساند بجزیره از آنجا پیاده شده داخل جزیره میشود و از طرف دیگر بقایق روسها سوار میشود که بامقنولی از آهن مثل طناب کلفت مهار کرده بساحل آنطرف میکشند و را کین را با کمال سهولت بخشگی میرساند خلاصه ما قدریکه با قایق رفتم بلند شده بطرف ایران و اهالی خود مان دستمال تکان داده اظهار لطف و مهربانی کردیم که يك مرتبه تمام مردم صداها بدعا و سلام و صلوات بلند کرده هیجان غریبی برای آنها دست داد بامهم حالت مؤثری رخ نمود قایق ما بمحاذی جزیره نرسیده قدری از راه و رسم معمول پائین تر رفت خیلی اسباب اضطراب مردم شده بود بحمد الله سالمأ بجزیره رسیدیم و از آنطرف سوار شده بساحل روس رفتم ابتدای خاك روس امیرال مهماندار ایستاده بود و سایر صاحبمنصبان روس را که باینطرف نیامده بودند با کمال احترام و ادب در حضور ما معرفی کرد اینها همه برای تشریفات ورود ما حاضر شده بودند مهماندار نطق رسمی مفصلی نمود ما هم جوابی که شایسته بود دادیم جنرال پیری هم اینجا جاوراه بمحضور آمد و معرفی خودش را نمود که رئیس پلیس و سواره قزاق قفقازیه است اسمش () است بعد وارد اطاقهایی که برای ما حاضر کرده بودند شده شکر الهی را بجای آوردیم که صحیح و سالم وارد خاك خارجه شدیم و در حقیقت از اینجا ابتدای مسافرت فرنگستان است بعد دودسته قزاق آمده در جلو ما

از طرف ماهم جمعیت زیاد است و موزیک مفصلی میزنند چون چهار دسته موزیکانچی در اردوی ماست شب را تماماً بتماشای رودارس و صحبت مشغول بودیم باران هم از غروب در کمال شدت شروع بباریدن کرد شب آقا سید حسین آمد روضه خواند و رفت وزیر دربار هم بحضور آمد قدری صحبت و فرمایش فرمودیم و رفت بعد شام خورده استراحت کردیم

— ﴿ ۵ ﴾ (روز یکشنبه بیستم محرم الحرام ۱۳۱۸) ﴿ ۰ ﴾ —

امروز باید از جلفای خاک خود مان بجلغای روس برویم و بسلامت از رودارس بگذریم صبح که از خواب برخاستیم هوا بطوری منقلب و رعد و برق بود و باران میبارید که مافوق نداشت و شدت باران که از شب تا بحال آمده است در طرف دره دیز تشکیل سیل داده و آن سیل به اردو افتاده چادرهای بسیاری از اهالی اردو را آب گرفته است خلاصه جناب اشرف صدراعظم صبح برای پذیرائی مهماندارهای ما که از طرف دولت روس آمده اند بعمارت تحتانی تذکره خانه که منزل ماست آمده بعد از ساعتی مهماندارها آمدند و ایشان را در اطاق تحتانی پذیرفته بعد بحضور ما آوردند اسامی آنها از اینقرار است [امیرال آرسنیف] که جنرال اجودان اعلیحضرت امپراتور روس و مردم مسنی است میانه شصت و هفتاد سال دارد خیلی مرد عاقل فهمیده با هوش خوش اخلاق مهربانی بنظرمی آید صاحب منصب محترمی است (کننل ژبوکیوچ) اجودان اعلیحضرت امپراتور (کننل برگارد) و (جنرال لیونسان زیلونی) هم از طرف فرمانفرمای قفقاز و (مشیو کاخانفسکی) کارگذار مهمام خارجه روس در تفلیس از جانب وزارت خارجه باستقبال آمده اند (مسیولین وین) رئیس پستخانه و تلگرافخانه های قفقاز (مسیو کوژین) معاون رئیس پست و تلگراف (غوبرناطور ایروان کنت طیزن هوطن) حاکم ایروان (کننل فونی ویرنوتی) رئیس مهند سین حکومت ایروان غیر از اینها صاحب منصبان مختلفه از قزاق و غیره هم خیلی آمده و همراه هستند از این اشخاص کسی را که سابقاً دیده و میشناسیم (مسیو کاخانفسکی) است آدم بسیار خوبی است تقریباً بیست و پنج سال قبل نایب جنرال قرنسولگری تبریز بود و آنوقت سببها زردنازک بلندی داشت بعضی از اوقات که بشکار میرفتیم همراه مامی آمد و توله داشت موسوم به (سلمن) و خوب توله بود ما پیشکش کردیم خیلی جوان محبوب و مطلوبی بود حالا که اورا دیدیم پیر مرد شده است و این اوقات چنانکه اشاره کردیم در تفلیس از طرف دولت روسیه بمنصب کارگذاری خارجه برقرار است باری با مهماندارها تفقد نموده و قدری صحبت داشتیم بعد مرخص شده رفتند نهار خوردیم و چون خدام حرم میخواستند وقت رفتن و عبور ما از رودخانه تماشا کنند و عمارت پستخانه خوب مشرف برود خانه نبود دوباره اینجا

آمده به یگانگان بشکار میرفتیم جای خوبی است اشجار میوه و غیره خیلی دارد انشاء الله
وقت مراجعت ما فصل میوه اینجاها خواهد بود

— ﴿ ۱ ﴾ (روز جمعه هیجدهم محرم) ﴿ ۲ ﴾ —

امروز باید از مرند به (گلین قیه) برویم بخفر سنگ راه است صبح برخاسته باز رود سوار شدیم
هیچکس از نوکرهای معتبر در رکاب نبود که با او صحبت بداریم از منزل صوفیان زکام شده ایم
و هنوز باقی است همه جا مانده تا منزل آمدیم بعد از نهار استراحت مختصری کردیم عصر جناب
اشرف صدر اعظم بحضور آمدند بعضی مطالب بود عرض کردند وجوایبهای لازمه داده شد
وزیرهایون آمد روز نامه دو روزه را که نوشته نشده بود فرمودیم نوشت نزدیک غروب وزیر
دربار بحضور آمد بایشان قدری صحبت و فرمایش کرده قرق فرمودیم تا سه ساعت و نیم از شب
رفته در حرمانه بودیم چون وزیر دربار عرض کرده بود بواسطه رطوبت هوا نباید در چادر
بجوایم برای ما از خانه رعیتی گلین قیه یک بالکن و یک اطاق خوبی انتخاب و معین کرده بودند
وقت خواب در اینجا رفته استراحت کردیم و از همه شب بهتر خوابیدیم

— ﴿ ۳ ﴾ (روز شنبه نوزدهم محرم) ﴿ ۴ ﴾ —

امروز از گلین قیه باید بجلقهای کنار ارس برویم صبح از خواب برخاسته رخت پوشیده بیرون
آمدیم سوار کالسکه شده راندم و لیمهد و جناب اشرف صدر اعظم وزیر دربار و نظام السلطنه و
وزیرهایون در رکاب بودند قدری که آمدیم دیدیم یک اسب در کنار جاده مرده است و دم او را
در کارند میکنند پرسیدیم چه است عرض کردند که مار زده است و اسب اسلحه دار باشی است از
آنجا گذشته ابتدای دره دیز رسیدیم همه جا با کالسکه آمده از دره که خارج شدیم راه کالسکه را
کالسکه چی اشتباه کرده قدری از راه دیگر آمده ما از کالسکه با سب سوار شده راندم کالسکه را
برگردانده براه خودش انداختند و بمار رسانیده دوباره بکالسکه سوار شده راندم تا منزل رسیدیم
در عمارت تذکره خانه که تازه ساخته اند منزل ما را معین نموده جای حرمانه راهم در عمارت
پستهخانه که تازه ساز و پاکیزه است ترتیب داده اند هر دو بنا را خوب تعمیر کرده اند بعد از ورود
بمنزل نهار خورده عرایض و نوشتجات زیادی جمع شده بود همه را با وزیرهایون و وکیل الدوله
خواندیم و جواب فرمودیم بعد قدری استراحت کرده عصر که از خواب برخاستیم قرق شد
خدام حرم از منزل خودشان باینجا آمدند عمارت روسیها هم آن طرف ارس پیداست جمعیت
زیادی از روسیها و مسلمانها در طرفین ارس تهاشا آمده اند موزیکانچی و قزاق و غیره هم هستند

فرستاده بود شه‌بندر عثمانی و قونسول فرانسه هم بعد از عقب آمده بمانرسیده بودند باقونسول انگلیس و اطربش قدری صحبت داشته مرخص شدند و ما را ندیم تارسیدیم بنزدیک پل سنتح مظفر الملك حاکم ساوجبلاغ و مکرری خوانین و رؤسأ عشایر ساوجبلاغ و مکرری را که خلعت بانها مرحمت شده بود و پوشیده بودند بحضور آورد و مرخص شدند از پل سنتح که عبور کردیم ابری تیره هوا را گرفت و باران بارعدوبرق شروع بباریدن کرد ما را ندیم تابصوفیان رسیدیم طرف تنصر رعد و برق زیاد تر شد وقتی که وزیر دربار و جمعی از عملة خلوت در حضور بودند و وزیر هایون روز نامه سفر را مینوشت یگد فعه از بیرون عرض کردند سیلاب سختی در رود خانه جاری شده است ما برخاسته برای تماشا از آلاچیق آمدیم بیرون دیدیم سیلاب آدم موثق الملك را غلطانیده میبرد رفتند از پائین دست برود خانه زده او را گرفتند و از سیلاب نجات دادند بعد وزیر هایون و ناصر خاقان بمنزل رفته معلوم شد سیلاب چادرهای وزیر هایون را برده و اسباب او را ضایع و خراب کرده جای سالمی باقی نگذاشته و عاقبت اضطراراً بچادر طولیه پناه برده و شب را در اینجا بسر برده است چادر سالار اکرم و سیف السلطان هم که نزدیک چادر های وزیر هایون بوده همانطور دوچار سیلاب شده خسارت و اذیت رسانیده است

(۰) — روز پنجشنبه هفدهم — (۰)

امروز از صوفیان بنید بر ندر رویم و چهار فرسنگ راه است صبح خیلی زود حرکت کردیم چون قدری زود بود هنوز ملتزمین رکاب همه حاضر نشده بودند اعتضاد السلطنه را فرمودیم آمدتوی کالسکه در حضور ما ایستاد برای مشغولیت با او صحبت میداشتیم بعد ولیعهد و نظام السلطنه از عقب رسیدند کالسکه قدری با ولیعهد صحبت و فرمایش فرمودیم امروز اطراف راه تاهر گجا بنظرمی آید بقدری باصفا و طراوت است که حد و صف ندارد طرفین جاده بازراعت یا چون یا گل و لاله است و قدریکه میگردد بکوه برفی میرسد که نازه برفها آب میشورد و از زیران سبزه نمایان می گردد الحق خوشتر از این منظر کوه و دشت و سبزه و کشت بتصور نماید نزدیک مرند سواره ما کورا خوانین ما کو بحضور آوردند بعد علماء و اقایان و سادات مرندی که باستقبال آمده بودند بحضور رسیدند جمعیت مستقبلین از حد شمار بیرون بود قبل از ظهر وارد مرند شدیم منزل ما را خانه شجاع نظام که حاکم مرند است قرار داده اند و مشارالیه طاق ن سرت باشکوه خوبی جلو خانه خود زده بود بدخانه ندارد قبل از نهار وزیر دربار بحضور آمد قدری صحبت داشتیم از عقب ما آمده بود شب راهم جناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند بعضی عرایض و مطالب داشتند بعرض رسانیده جوابهای لازمه داده شد و رفتند این سفر پانزدهم است که ما بر ندمی آیم اغلب سنوات اینجا

وسایر ولایات برسانند بعد چون عریاض و نوشتجات زیادی جمع شده بود باوزیر هایون وندیم السلطان و وکیل الدوله و دبیر السلطان همه را خوانده و جواب فرمودیم بعد فرستادیم از دکان خواجه اوک که از تجار مسیحی تبریز و از سنوات سابقه معروف حضور ماست قدری اسباب آوردند خریدیم يك اسباب کره گیری که هفت سال قبل آورده بود ما بخریم و نخریدیم تا حالا درد کانش مانده و امروز باز آورده بود تادیدیم فوراً شناختیم و فرمودیم این همان اسباب است که در آنوقت دیدیم تصدیق کرد بعد نهار خورده استراحت کردیم عصر که برخواستیم رعد و برق شدیدی شد دیروز اجازه فرموده بودیم که سیف السلطان و ناصر خاقان و عمید حضور بروند در باغ میشه شب را مهمان سالار اکرم باشند و صبح امروز به بابا باغی رفته آنجا را تماشا نموده و شکار کرده مراجعت نمایند غروب امروز آمده بودند و از قراریکه عرض کردند خیلی بانها خوش گذشته بود دو شکار هم صید کرده بودند امشب چند شب است که در تبریز چراغان است و امشب علاوه بر چراغان آتشبازی مفصلی هم ولیعهد گفته بود حاضر کرده بودند وزیرهایونرا خواسته بودیم که روز نامه امروز را بفرومایم بنویسد بواسطه دوری منزلش قدری دیر رسید او را مرخص کردیم که با ولیعهد بمنزل وزیر دربار برود بانجا رفتند در ساعت سه ولیعهد و وزیر دربار باتفاق درب اندرون آمدند آنها را بحضور خواسته قدری صحبت و فرمایش فرموده مرخص کردیم

— ﴿ روز چهارشنبه شانزدهم محرم ﴾ —

امروز باید بصوفیان برویم و راه شش فرسنگ است صبح اول افتاب از خواب برخاستیم قدری که گذشت از اندرون بیرون آمدیم جناب اشرف صدر اعظم حاضر بودند جناب ثقة الاسلام و جناب آقا سید علی آقای یزدی و اولاد مرحوم آقا میر فتح هم بحضور آمدند حالت ثقة الاسلام اندک علت و نقاهتی دارد جناب آقا سید علی آقا دعای سفر در گوش ما خواندند خلیفه ارامنه هم آمده بود و پرده خوبی که ارا مته تبریز از روی پرده کار ژاپون با گلابتون دوخته بودند بحضور آورد بسیار خوب ساخته اند و خیلی زحمت کشیده شکل طاووسی است که از گلابتون دوخته و بافته اند جای تمجید و تحسین بود بعد (مسیو پریم) مدیر گمرک آذربایجان با اجزا گمرک بحضور آمدند بعد ازان سوار شده حرکت کردیم کوچهای تبریز مثل روز ورود جمعیت غریبی بود جناب اشرف صدر اعظم در رکاب بودند و با ایشان صحبت میداشتیم بخارج شهر که رسیدیم قونسول انگلیس و قونسول اطریش بمشایعت آمده بودند مسیو (بطروف) قونسول روس چون بغتة ناخوش شده نتوانسته بود اینجا حاضر شود لهذا نایب خود را

رحمة الله عليه را تماماً بی‌زیاده و نقصان اجرا میداشتیم و لیبعهد هم در امتثال فرمایشات ما همان طوور است و قتیکه طبقه تجار از حضور میگذشتند آنها را نگاهداشته شرح مبسوط مفصلی بانها فرمایشات نموده ابتدا قدری توییح و سرزنش فرمودیم که چرا هم خود را فقط مصروف خریدن املاک و احتکار جنس نموده و کار تجارت را یکباره بدست خارجه انداخته و منافی که باید از راه تجارت برای دولت و ملت حاصل شود بدیگران و گذاشته خودشان چهار من غله دهات را حبس می‌کنند که از آن فایده رده کار معیشت رابر مردم بیچاره تنگ و سخت مینمایند بعضی عریض در جواب عرض کردند که الحاق مقبول و مسموع نبود امیدواریم انشاءالله از این سفر که مراجعت فرمودیم با تجار داخله قرار درستی بگذرایم که کار تجارت را که بمنزله روح مملکت است بقاعده ادراه نمایند و املاک خود را فرخته سرمایه تجارت کنند و بمشازکت و اتفاق بکارهای بزرگ سود مند دست زنند که هم دست آنها از احتکار جنس کوتاه و هم کار تجارت یا یکدرجه از دست خارجه بداخله رجوع شود بعد بتمام طبقات نوکر از لشگری و کشوری و غیره علی قدر مراتبهم اظهار تقد و التفات فرمودیم وزیر دربار و وزیر هایون هم حالا از شهر رسیدند بعد از آنکه طبقات بار یافتگان از حضور گذشتند آمدیم توی عبارت باغ شمال در اطاقهای طرف دست چپ که وارد میشود نشستم این همان عمارت و اطاقهایی است که نایب السلطنه مرحوم بنا کرده و ماتعمیرات در آن نموده ایم قدری در آنجا نشسته چون هوایش گرم و حبس بود رفتم بیسالا خانه سردر اما محض اینکه جریان هوا سبب سرما خوردگی نشود فرمودیم ارسی طرف شمال را پائین کردند و فقط طرف جنوب باز بود هوای خوب معتدلی داشت همانجا نهار خوبی که لیبعهد تهیه کرده بود صرف نموده استراحت کردیم طرف عصر رعد و برق مختصری شد از بلخ شمال مراجعت بشهر نمودیم وزیر دربار و وزیر هایون که در مراجعت بکار خانه قالی باقی مشهدی نجف کنبه رفته بودند از قرار یکبار عرض میکردند کار خانه خیلی معتبری احداث و دایر کرده است و وزیر دربار که شب فاندرون آمد مفصلاً بعرض رسانید که چطور اطفال کوچک کار میکنند الحاق کار خیلی بقاعده و خدمت عمده بمات کرده است تا سه ساعت از شب رفته و لیبعهد و وزیر دربار در اندرون بودند بعد مرخص شدند و ما نماز خوانده شام صرف کرده استراحت نمودیم

— (روز سه شنبه پانزدهم) —

صبح جناب اشرف صدر اعظم را خواسته با نظام السلطنه بحضور آمدند باره فرمایشات لازم بود بانها فرمودیم و جناب اشرف صدر اعظم را بتلگرافخانه فرستادیم که احکام مارا بطهران

— ﴿ ۳۹ ﴾ (روز یکشنبه سیزدهم) —

امروز در شهر تبریز توقف کردیم صبح از خواب برخاسته بیرون آمدیم امروز خبر کرده بودیم شماع السلطنه و تمام وزرا در تلگرافخانه باغ طهران حاضر شده بودند جناب اشرف صدراعظم را خواستیم بعضی احکام و دستورالعملها بود و فرمایش شد که بوزرا ابلاغ نمایند بعد از آن وزیر دربار بحضور آمد بعضی اوامر و فرمایشات بود باو فرمودیم بعد قدری در باغ گردش کردیم وزیر دربار و وزیرهایون هم ملتمز حضور ما بودند مخصوصاً شرح درختهای این باغ را که هر کدام تاریخی است و اغاب را بدست خود مان کاشته ایم برای وزیرهایون میفرمودیم درختهای کلیر کهنه از زمان نایب السلطنه مرحوم دارد که خیلی قوی و بزرگ است در جلو حمام درخت زرشکی تاریخی است که تفصیل آنرا میفرمودیم بعد از گردش نهار خوردیم و استراحت کردیم عصر را خیال داشتیم سوار شویم هوا منقلب شد منصرف شدیم عریاض و نوشتجات زیادی بود که بایستی ملاحظه کنیم و احکام آنها صادر شود و مخصوصاً بعضی دستخطها بود که باید بخط خودمان بنویسیم فرمودیم حاضر کردند و تا دو ساعت از شب رفته مشغول اینکار بودیم بعد توکرها مرخص شدند و قرق شد شام خورده استراحت کردیم

— ﴿ ۴۰ ﴾ (روز دوشنبه چهاردهم) —

امروز خبر کرده ایم باغ شمال برویم و سلام مختصری در آنجا منعقد شود که تمام طبقات نوکر و غیرهم را آنجا بحضور بیاورند صبح سوار کالسکه شد حرکت کردیم جمعیت اطراف راه بود که دو صف و سه صف تا باغ شمال پشت در پشت برای دیدن ما ایستاده بودند و هنگام عبور ما سلام و صلوات میفرستادند و دعا میکردند و لیعهد و جناب اشرف صدر اعظم و نظام السلطنه و مجیر السلطنه و امیر بهادر جنگ در اطراف کالسکه بودند آمدیم تا در باغ شمال انخیابان وسط وارد شدیم تماشای سبزه و اشجار و صفائی باغ را میگردیم تا رسیدیم تخت جلو سردر آنجا سابقاً تماماً یک قطعه جن بود حالا وضعش را بهم زد باغچههای کوچک و گلکاری کرده اند وضع سابق از حالا بهتر بود « خلاصه در جلو سردر دو در و دو در تمام طبقات نوکر از نظام و لشکر نویسان و مستوفیان و وجوه و اعیان شهر تبریز و تجار معتبر و غیرهم ایستاده بودند ما آمدیم جلو حوض سردر صندلی گذاشتند نشستیم تمام حوض را بطور دایره آمده از جا ما گذشتند و لیعهد يك يك را معرفی میکرد الحاق بسیار خوب اهالی آذر بایجان و این مملکت را نگاه داشته نصاب و فرمایشات و دستورالعملهای ما را هیچکدام از دست نداده است همانطور که ما او امر شاه شهید

جدید ترتیب و تشکیل داده است و افواج ساخلوی آذربایجان و صاحبمنصبان قدیم و جدید با کمال نظم و آراستگی جلو آمده از حضور گذشته و جلوباغ صاحب دیوان نظام السلطنه پیشکار کل آذربایجان با وجوه و اعیان و معارف شهر ایستاده بودند بعد از آن سایر طبقات اهالی شهر از طلاب و تجار و اسادات و اصناف خارجه و داخله تماماً ایستاده در اطراف خیابان و روی پشت بامها هم مرد و زن زیاده صف بسته و از دیدن ما اظهار بشاشت و خوشحالی میکردند ما هم از ورود خود مان به تبریز که بعد از پنجسال سلطنت امروز قرین سلامت باز باین شهر که بواسطه سی و هشت سال توقف مادر اینجا حکم برطن هم رسانیده بود و از ملاقات رعایا و اهالی اینجایی نهایت خوش وقت و محفظ بودیم همینطور در خیابان آمدیم طاقهای نصرت باشکوه خیلی خوب و لیعهد دستور العمل داده ساخته اند و سایر مردم هم از تجار داخله و خارجه هر یک در جلو خانه و عمارات خود از قالی و قالیچه و پارچه های الوان زینتها کرده بودند جمعیت و ازدحام غربی بود اشخاصیکه در رکاب ما بودند و لیعهد جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار نظام السلطنه امیر بهادر جنگ موق الدوله موق المملک و سایر نوکرها بودند در اطراف خیابان هر جا بایکین و ایوان و محلی بود که مشرف بخیا بان بود بعضی ارمنه و فرنگیها ایستاده برسم فرنگستان دستمال سفید تکان میدادند که علامت نهایت و اظهار خوشوقتی و شغف بود بعد رسیدیم بول بازار توی بازار هم همانطور طرفین راه جمعیت و ازدحام بود تا ورود بمیدان توپخانه سه ساعت بغروب مانده بسلامت و مسرت وارد دیوانخانه تبریز که منزل قدیمی خودمان بود شدیم باغبان بسیار مصفی بود و لیعهد حقیقه تمام مملکت آذربایجان و خصوصاً شهر تبریز را در نهایت خوبی و انتظام نگاه داشته است کمال رضا و خوشنودی را از او حاصل کردیم معلوم میشود فرمایشات و نواصیح و تربیت ما در باره او کاملاً بتایج خود را بخشیده است رخیلی خراب از عهد حکومت و شرایط سیاست و رعیت داری بر آمده امروز حالت مردم را که میدیدیم معلوم بود باطناً از ولیعهد راضی و خوشنود هستند و این معنی خیلی اسباب خوشوقتی مانند قدری با وزیر هابون و سالار اکرم و سیف السلطان و ناصر خاقان که در حضور بودند صحبت و فرمایش فرمودیم رفتم بتلگرافخانه تلگراف ورود خود ما را به شماع السلطنه و سپهسالار و سایر وزرا دربار بطهران فرمودیم بعد قرق شد خدام حرم آمدند و لیعهد هم نامدتی از شب گذشته در حضور بود بعد شام خورده استراحت کردیم تبریز سیصد متر از طهران باندتر است دهاتی که از باسماج الی تبریز دیده شد از ایقرار است

(طرف راست جاده) (کند رود ملکلی حاجی میرزا حسین محتهد) [نعمت آباد)

(طرف چپ) (جاقور) (ینه شلوار ملکلی قاضی) (زربق ملکلی امام جمعه)

(روز)

فرمودیم ارفع الدوله وزیر مختار بطرز بورغ هم اینجا بحضور آمد صبح هم قبل از علماء دسته مستوفیان و اهل تلم آذربایجان بحضور آمدند سه ساعت بغروب مانده سوار شده بطرف بالای رودخانه که بدره دیزج می رود رفتیم ولیعهد و وزیرهایون و امیرها در جنگ و جمی دیگر در رکاب بودند اطراف رودخانه تماماً زراعت و سبزه و بسیار یا کبزه و با صفا بود رودخانه هم بواسطه بارانهای تازه که آمده است آب زیادی دارد اشجار و باغات هم از سابق زیادتر شده است هوا و صفا و طراوت سبزه و باغ و اشجار بهتر از آن بتصور نمی آمد تا مسافت زیادی بالا رفته با ولیعهد صحبت و فرمایش می فرمودیم بعد مراجعت بمنزل فرمودیم

— (روز شنبه دوازدهم محرم) —

امروز باید انشاء الله سلامت وارد شهر تبریز شویم و راه دو فرسنگ است صبح که از خواب برخاستیم حرم زودتر بشهر رفته بودند ولیعهد و جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار و ارفع الدوله را خواستیم آمدند توی حیاط قدری با آنها صحبت و فرمایش فرمودیم تا وقت حرکت رسید سو او کالسه شده از کوچه باغهای باسج مدتی عبور کردیم با جناب اشرف صدراعظم و نظام السلطنه در راه صحبت می داشتیم همینطور آمدیم تا خلعت پوشان در راه بعضی باستقبال آمده بودند دیده شدند در خلعت پوشان آفتاب گردان و سر پرده عالی زده بودند قونسولهای دولت خارجه اینجا بحضور آمدند که اسامی آنها از قرار ذیل است (مسیو وود جنرال قونسول انگلیس مسیو برژرون قونسول فرانسه مسیو شیر کوف نایب اول جنرال قونسولگری روس مسیو آنزل مدیر باش شهرداری عثمانی مسیو نلاور یا نویسکی مدیر قونسولگری اطریش (مسیو ورتل نایب اول قونسولگری فرانسه

پس از آنکه مامورین رسمی کورد ییلوماتیک از حضور مرخص شدند خلیفه ارمانه مملکت آذر بایجان مسعی به سماک بحضور آمد بعد نهار خوردیم و نجساعت بغروب مانده از خلعت پوشان روانه شهر شدیم غدغن فرمودیم وزیر دربار عمارت خلعت پوشان را تا مراجعت ما از فرنگستان تعمیر نماید در بین راه از اینجا تا نزدیک شهر که مستقبلین آمده بودند تماماً با وزیر هایون صحبت می داشتیم و از وضع شهر تبریز و مردمان آرزو آب و هوای آنجا برای او فرمایش می کردیم اجزای پستخانه با میرزا غلامحسین خان سریتب مدیر پست آذربایجان تماماً بالباسهای رسمی و وضع خوب تا نزدیک خلعت پوشان باستقبال آمده بودند وزیرهایون آنها را معرفی کرد بعد رسیدیم بقشون و اهالی نظام مجیر السلطنه که حالاریس قشون آذربایجان است در محل معروف به شاطر علی که واقع در خارج شهر است اردوی منظم خوبی تشکیل داده با سوارهای تازه که بطرح و لباس

— (روز پنجشنبه دهم محرم الحرام) —

امروز که روز عاشورا است در باسج توقف شد و از صبح حاضر برای مراسم عزاداری و زیارت عاشورا شده بودیم جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند آقای بحرینی و آقا سعید حسین پسر ایشان و میرزا حسین خوانساری روضه خوبی خواندند بعد زیارت عاشورا بنا کردیم جناب اشرف صدر اعظم رفتند موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و بعضی دیگر از نوکرها که شب عاشورا بجهت چهل و یک منبر بشهر تبریز رفته بودند قبل از ظهر مراجعت کردند از موثق الدوله گذارش حالات و امورات شهر تبریز را پرسیدیم و بعرض رسانید بعد نهار خوردیم در سرنهار وزیر هایوق بحضور آمد با او فرمایش و صحبت داشتیم بعد از نهار خوابیده عصر که برخواستیم آصف السلطنه و امین حضرت و بعضی دیگر از عملاء خلوت در حضور بودند تا امروز دسته جات سینه زن و نوحه گر متعدد بودند که باطل و شیپور و بالابان نوحه گری و تعزیه داری کامل کردند اگر چه خود ماندیدیم اما عرض کردند که خوب بودند امروز هم تیغ زده بودند و تا عصر نوحه گری و مراسم تعزیه داری کامل بجا آوردند بحمد الله اینجا هم موفق باین فیض و سعادت کامل شدیم و لیعهد که از میانج بشهر تبریز مراجعت کرده بود که در دهه عاشورا مراتب انظم شهر باشد در کمال خوبی از عهده برآمده و امشب دو ساعت و نیم از شب گذشته باسماج آمده شرفیاب حضور شد بعد شام خورده استراحت کردیم

— (جمعه یازدهم محرم) —

امروز صبح برخاسته رخت پوشیدیم قرق شکست ابتدا وکیل الدوله بانوشتجات و تلگرافات زیادی بحضور آمد و بعرض رسانیده احکام آنها صادر شد بعد ولیعهد و جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند و چند دسته علماء شهر تبریز را بحضور آوردند که اسمی آنها از این قرار است دسته اول که قبل از ظهر بحضور آمدند جناب میرزا صالح آقا شیخ الاسلام جناب میرزا نقی آقا جناب حاجی میرزا عبد الکریم امام جمعه حاجی میرزا اسد الله پشیمانز میرزا عبد الشکور پشیمانز حاجی میرزا صادق آقا حاجی میرزا ابوالقاسم آقا دسته دیگر بعد از ظهر جناب حاجی میرزا حسن آقا مجتهد (جناب حاجی میرزا محسن آقا) (جناب حاجی نظام العلماء) (جناب حاجی قاضی) (میرزا صادق پشیمانز) (میرزا ابوالحسن رئیس السادات شیرازی) (حاجی میرزا یحیی مدیر اداره ریاست سادات) (میرزا علی آقا بمرتبة الاسلام) (میرزا سعید علی آقا پسر آقا میر فتاح) از ملاقات آقایان علماء خینی محفوظ شدیم و نسبت بهریک بقدر مراتبشان اظهار التفات (فرمودیم)

و ثنا میکردند و اظهار شادی و شغف غربی می نمودند قدری بانها فرمایش و اظهار تفقد و التفات فرمودیم بعد مسیو (بطروف) جنرال قونسول روس و مسیو (وود) جنرال قونسول انگلیس اینجا بحضور رسیدند از آنها احزابی پرسیدیم کرده اظهار التفات فرمودیم مسیو (پریم) مدیر گمرکات آذر بایجان هم آمده بود بمس میو بطروف هم بود تا او را دیدیم شناختیم پرسیدیم حالا هم ویان میزند عرض کرد من نقاشی میکنم برادر دیگر من است که ویان میزند او در روسیه است بعد بعضی از تجار معتبر آذر بایجان مثل حاجی سید مرتضی آقا و حاجی حسن ختائی و حاجی محمد علی آقا قراباغی باستقبال آمده بودند دیده شدند میرزا ابراهیم خان کلانتر تبریز هم بحضور رسید از اینجا قله های کوه بابا باغی تماماً پیدا بود که شکارگاه مخصوص ما بوده است و از اینکه بفضل خدای تعالی باسلامت حال و استقامت مزاج به آذر بایجان رسیده و گردشگاههای قدیم خود مان را که سالها در اینجاها تفریح کرده ایم ملاحظه میفرمائیم شکر الهی را بجای آورده ایم از قراریکه عرض کردند در شگه امین حضرت هم امروز در راه شکسته وضایع شده است خلاصه آمدیم تا رسیدیم به باس میج در همان خانه که سفرهای سابق منزل میکردیم نزول نمودیم این خانه مال مهدی و عباس بیگ است که دو برادر هستند هر دو جلودار شعاع السلطنه مرحوم بودند و حالا هم حیات دارند خلاصه نهار خوردیم وزیر دربار در حضور بود بعد از نهار خوابیده از خواب که برخو استیم رفیق حماد بقدریک ساعت در حماد بودیم بعد از حماد وزیر هایون و امین حضرت و موثق الملک و معین دربار و ناصر خاقان و وکیل الدوله بحضور آمدند چند فرد شعر که در دیوار این اطاق نوشته شده بود فرمودیم وزیر هایون در روز نامه بنویسد (شعر)

(امشب این خانه بهشت است که جانان این جاست * مه من مه مه من آن مه نابان این جاست)

(بلبل غصه مخور بهر گلستان ارم * بلبل اینجا و گل اینجا و گلستان اینجا است)

— و این شعر نیز بدیوار اطاق نوشته است —

(نوحی که هزار سال يك طوفان دید • من نوح نیم هزار طوفان دیدم)

— (دهاتی که از منزل حاجی آقا تا باس میج دیده شد از این قرار است) —

طرف راست (تازه کنند شبلی ملکی حاجی میرزا اسمعیل آقا) (قزلبه میبدان ملکی حاجی میرزا کریم آقا امام جمعه) (باس میج ملکی عوف السلطنه و حسن آقا تاجر باشی)

طرف چپ (اکن آباد ملکی حاجی خان پیشخدمت) (یوسف آباد ملکی حاجی میرزا حسن آقا مجتهد و دبیر هایون) (سعد آباد خالصه)

(باس میج ششصد متر از طهران بلند تر است)

ملکی امام جمعه ایضاً) (جزیره خوالی ملکی حاجی میرزا مهدی قاضی) [بوستان آباد]
 [هلان] نزدیکی حاجی آقا ملکی حاجی میرزا ابوالحسن رئیس السادات [] حاجی آقا ملکی
 رئیس السادات ایضاً]

[طرف چپ] [شروانه ده ملکی حاجی مشیر دفتر] (قره بابا ملکی امین التجار] [بندر کیل
 ملکی میرزا هدایت الله پسر حکیم باشی) (خیر آباد ماشین ملکی ورثه حاجی میرزا محمد علی
 آقا) (قره مبان ملکی جناب حاجی نظام العلماء) منزل حاجی آقا ششصد متر از بلند تراست

— ﴿ روز چهارشنبه نهم ﴾ —

امروز باید از حاجی آقا به باسج برویم مسافت راه پنج فرسنگ است صبح که از خواب برخاستیم
 معلوم بود که دیشب باران باریده است و حقیقه طراوت و صفوا لطافت هوا از حد وصف بیرون
 است فرستادیم جناب اشرف صدر اعظم را خبر کردند که بیایند در رکاب سوار شوند معلوم
 شد بواسطه کسالت و درد دستی که داشته اند دیشب آنتی برین خورده دیر عرق آمده است
 و هنوز عرق دارند لهذا نتوانسته بحضور حاضر شوند وقتی سوار شدیم نظام السلطنه و سایر
 نوکرها در رکاب بودند قدری که آمدیم رسیدیم بقوری گل خیلی باصفا بود در کنار دریا
 چه قهوه خوردیم وزیر دربار اینجا رسید میرشکار تیر خوبی بمرغانی انداخت خیل خوب زد
 نصف مرغانی بزمین و نصف بهوارفت وزیر دربار هم چند تیر خوب انداخت بعد از آنجا
 گذشتیم و از دور تماشای قله جبال سهند که از اینجا خوب نمایان است مینمودیم و در فکران
 شکار های زیاد بودیم که در مدت سی و شش سال ولایت عهد خود مان در آذربایجان در این
 کوهها صید کرده بودیم و شکر و حمد الهی را بجای آوردیم و باملنزمین صحبت و حکایت میکردیم
 مخصوصاً دو قلّه کوه سهند که یکی قوج کلی و دیگری د میر لواشت بقدری در این وقت برف
 دارد که مثل قلّه های کوه البرز طهران در جلّه بزرگ زمستان است یعنی حالا که پنجاه روز از
 عید نوروز میگذرد هنوز قله قوج کلی و دمیرلو تمام پوشیده از برف است و لکنه سیاهی ندارد
 خود ما ارتفاع قلّه کوه قوج کلی را از دریاچه که ریشه کوه است صحیحاً گرفته ایم هشتصد متر
 تمام است دمیرلو دو بیست الی دو بیست و پنجاه متر است خلاصه راندیم تا رسیدیم بگردنه شبلی
 آنجا سوار اسب شدیم و همه جا با وزیر دربار و نظام السلطنه و امیر بهادر جنگ و موثق الدوله
 صحبت کنان می آمدیم ناپای گردنه اینطرف که بجلگه سعد آباد نگاه میکنند رسیدیم به
 اسمعیل آباد که مال مرحوم حاجی میرزا اسمعیل آقا بحر العلوم است از آنجا گذشته بسعد آباد
 رسیدیم که از املاک خالصه مادر آذر باجان است رعابای سعد آباد و غیره سر راه جمع شده دعا
 (و ثنا)

امروز از تکه داش بحاجی آقا باید برویم و مسافت سه فرسنگ است صبح که از خواب برخواستیم الحمد لله تعالی حالت دست و پا خوب است فرستادیم وزیر دربار و دکترا (ادکاک) احضار فرمودیم آمدند اندرون دوی دست را دکترا عوض کرده رفتند رخت پوشیدیم آمدیم بیرون درب اندرون جناب اشرف صدر اعظم و نظام السلطنه و سایر نوکرها حاضر بودند سوار شده رانندیم هوا بقدری سرد که مثل زمستان است و سبزه زراعت خیلی کم باند شده در راه که می آمدیم بخاطر آوردیم مسافرت سی سال قبل را که با مرحوم میرزا صادق قائم مقام که بوزارت ما منصوب شده بود از طهران مراجعت به آذربایجان کرده وارد تکه داش شدیم زمستان سخت و تمام زمینها پوشیده از برف بود بطوریکه در راه جز از محل چقر نمیتوانستیم حرکت کنیم میرزا صادق قائم مقام با تاخت حرکت میکرد و ما سواره با نوکرهای می آمدیم اول کسیکه آنوقت وارد منزل حاجی آقا شد ما بودیم و مرحوم میرزا علی نقی حکیمباشی و طهماسبقلیخان یوزباشی که آمد و نفر هم در رکاب من بودند برف بقدری زیاد بود که اندازه نداشت امروز که در راه آن سفر را بخاطر آوردیم شکر و حمد الهی را میگردیم که مسافرت امسال با مسافرت سی سال قبل خیلی فرق دارد از تکه داش تا حاجی آقا همه جا صحبت کنان آمدیم نزدیک منزل که رسیدیم میرزا عبدالعظیم مستوفی که در تبریز است با استقبال آمده بود سیدالحکما هم آمده بود هر دو بحضور رسیدند لدی الورود بمنزل جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم با ایشان و نظام السلطنه در خلوت قدری صحبت و فرمایشات فرمودیم بعد وزیر دربار و وزیر هایونی بحضور آمدند با وزیر دربار صحبت شد و با سایر عمه خلوت که در حضور بودند بمذاکرات اسفار سابقه مشغول بودیم نهار خورده دو سه ساعتی خوابیدیم هوای حاجی آقا بقدری سرد است که هنوز شکوفه باز نشده است تازه اشجار میخواد سبز شود در حقیقت امسال تا اینجا سه بهار دیده ایم یکی در طهران و دیگری در سلطانیه و زنجان یکی هم حالا در اینجا ملاحظه میکنیم نزدیک غروب قرق شد نیمساعت از شب رفته وزیر دربار را خواستیم بحضور آمد دست ما را با حضور ایشان باز کرد و بستند در حقیقت این دفعه دست ما بحمد الله زود خوب ممالجه شد وزیر هایونی هم برای نوشتن روز نامه آمد وکیل الدوله هم بعضی تلگرافات بحضور آورده عرض کرد و احکام آنها را فرمودیم بخط وزیر هایونی نوشته شد بعد از آن آقا سید حسین پسر جناب آقای بحرینی حاضر شده روضه خواند دهاتی که از تکه داش تا حاجی آقا دیده شد از این قرار است (طرف راست جاده) (قرادنه ملکی حاجی میرزا آقای امام جمعه) (عین الدین

صبح هوا بسیار خوب بود نیم ساعت بدسته مانده سوار کالسکه شده آمدیم تا زیر گدوگ بعد پیاده شده سوا اسب شدیم کالسکه های حرم و سایر مردم حاضر بود یکی یکی بالامیبردند ما تماشا میکردیم بعد رانده رفتیم بالا امروز از جاهای باصفا که همه چمن و سبزه زار بود گذشتیم خصوصاً در اراضی طرف دست راست گلهای زرد زیاد شکفته بود که چشم از مشاهده آن سیر نمیشد فرمودیم سه نفر غلام رفته چند دسته گیل آوردند جناب اشرف صدر اعظم وزیر دربار و وزیر هایون را خواسته بودیم در بین راه رسیدند جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار ناخوش بودند وزیر هایون وقتی بما رسید از اسب زمین خورد خیلی خداوند باورحم نمود بعد میرزا ابو القاسمخان ناصر خاقان توی بانلاق با اسب زمین خورد خیلی مضحک بود با امیر آخور و آصف السلطنه قدری در راه صحبت و فرمایش فرموده بنا سه ساعت از دسته گذشته وارد منزل تکمه داش شدیم این خانه که در تکمه داش ما منزل کرده ایم مال یک غلام پیشخدمت است که مادوبست او را دیده بودیم و یک مادر پیری هم داشت که تقریباً نود سال داشت در ایام ولیعهدی خودمان هر وقت ازین راه ایاب و ذهاب میکردیم اغلب نهار را در این جامیخوردیم و این پیره زن آش ماست برای مامیخت و می آورد و انعامی معمول داشت میگرفت و چند طغرا فرمان از خاقان مغفور فتحعلی شاه داشت می آورد بما نشان میداد باری بعد از ورود بمنزل نهار خوردیم بعد از نهار دایوانخانه را قرق فرمودیم حرم آمدند قدری خوابیدیم هوا خیلی باد و باران داشت خوابان نبرد درد یا بحمدالله بکلی رفع شده است درد دست جزئی باقی است امیدواریم تا دوز دیگر آنهم بکلی رفع شود عصر جای خوردیم بعد وزیر دربار بحضور آمد با او قدری فرمایش و صحبت فرمودیم بعد آقا سید حسین آقا آمد روضه خواند پس آن نماز مغرب و عشا را خوانده شام خوردیم شب باز دسته جات سینه زق و نوحه گربارد و آمده سینه زدند و نوحه گری کردند و ما استماع نمودیم « دهاتی که از قراچین تا تکمه اش دیده شد از ازان قرار است (طرف راست) (زکاوچه و هنزیه متعلق بجناب حاجی میرزا حسن آقا مجتهد است) (داش آقان خورده مالک است) (قریه کچین ملکی میرزا ابراهیم خان ورثه میرزا هاشمخان (بنگجه ملکی حاجی حسن تاجر و شمس المعالی است) (نوساله ملکی مشیرالدوله) (چرخواران ملکی مشیرالدوله) (دره جی ملکی ورثه حاجی قوام) (طرف چپ) (کلپین ملکی جناب حاجی میرزا حسن آقا مجتهد) (قزله ملکی جناب میرزا کریم آقای امام جمعه تبریز) (علی خلیج ملکی حاجی میرزا کریم آقا امام جمعه) (تکمه داش ملکی عیال مجید الملک رئیس تذکره) (تکمه داش ششصد و هشتاد متر از طهدان بلند تر است]

بعد حاضر حرکت شده بیرون آمدیم درب اندرون جناب اشرف صدر اعظم و نظام السلطنه و سایر نوکرها حاضر بودند سوار کالسکه شده و تا مدتی از راه با جناب اشرف صدر اعظم و نظام السلطنه صحبت و فرمایش میکردیم در باب آبادی مملکت آذربایجان و خروشی هوا و صفای این مملکت از بین راه جناب اشرف صدر اعظم را مرخص فرمودیم رفته بکالسکه نشستند بعد وزیر هایون از صفا و طراوت و خرمی اینجاها سخن میگفتیم وضع زراعت و ریسان حاصل این صفحات ماشا الله خیلی تعریف دارد و از قرار یکشنبه ایم زراعت هشتروز و رذوقات و مراغه هم خیلی خوب شده است اگر انشاء الله دوسه باران دیگر بزراعت این حدود برسد گمانم این است که بخواست خدای تعالی امسال آذربایجان بالمره از آفات تنگی و قحطی خلاص شود و قیمت غله یکمربه از سی تومان تنزل کرده بچهارده پانزده تومان برسد و امیدوار بفضل و کرم پروردگار چنانیم که اسباب راحت و رفاهیت و آسودگی این مخلوق از هر جهت فراهم آید - خلاصه تمام راه خود را بصحبت و فرمایشات مشغول می داشتیم ششش المملک ، و سیف السلطان ، و سالار اکرم ، و ناصر خاقان هم در رکاب بودند آمدیم نارسیدیم بمنزل مارا در بالاخانه خاله حاجی زمان نام که از اهل قریه قراچین است و در اسفار عبده که از اینجا گذشته در همین بالاخانه منزل میکردیم معین نموده اند بعد از ورود بمنزل وزیر دربار آمده ترتیب منزل و مکان مارا داده اند که سالم و بدون رطوبت باشد نهار خورده استراحت کردیم شب فرستادیم روضه خوانها آمده روضه خواندند وزیر دربار بحضور آمد قدری صحبت داشتیم هوای اینجا با طهران چهل و هفت روز تفاوت دارد شکوفه آلبالو تازه اینجا باز شده است در حالی که وقت خروج ما از طهران تمام شده بود و حالا قریب یکماه است از طهران خارج شده ایم در این دهه عاشورا هر شب ناسه ساعت از شب رفته دسته سینه زن و نوحه گر گردش می نمایند دهاتی که از ترکان تا قراچین در عرض راه دیده شد از اینقرار است

(طرف دست راست) (غریب دوست ملکی ناظم میزان) (سانیان سفلی ملکی ورثه میرزا علیجان قاجار) (سانیان علیا ملکی حاجی علی اکبر تاجر تبریزی) (مشیر آباد) (خورده مالک است) (اروغچی ملکی شمس المعانی)

(طرف دست چپ) (قراچه قایه در رود خانه غریب دوست ملکی ورثه میرزا علی خان قاجار) (بقر آباد ملکی موثق المملک) (قراچین چهار صد و چهل متر از طهران بلند تراست)

— (روز دوشنبه هفتم محرم) —

امروز باید از قراچین به تکمه داش برویم پنجفرسنگ راه است سه ساعت بدسته مانده از خواب بیدار شدیم برخاسته نماز خوانده چاه خوردیم هوا هم از اول شب تا بصبح میبارید

طرف شمالی طهران واقع است قله هایش تمام برف دارد و چنانکه نوشتیم در این بارندگی تازه برف باریده است دامنه آن دهات زیاد واقع است که از شدت سردی هوا با اینکه الحال چهل و پنجروز از نوروز میگذرد تازه درختها برگ و شکوفه میکند و این کوه بیلاق شقاقی است و دست چپ جاده بمسافت زیادی کوه چالداغی واقع است که پشت آل افشار صابنقلعه و گروس و تخت سلیمان معروف که از جمله جاهای دیدنی دنیا است واقع است و روبروی ماکه بصوب تبریز میرویم بمسافت بعیدی کوه سهپند معروف پیدا و نمایان است در واقع امروز میانه سه کوه بزرگ میرویم با اینکه تمام کوه ودشت پوشیده از سبزه و گل و لاله است که منظری از این خوشتر نمی شود و شخص دمی از تماشای آن سیر نمیگردد بواسطه درد دست ماکه امروز شدتی دارد هیچ از تماشای صحرائذت نمیبریم خلاصه وارد منزل شدیم در توی ده اطاق و منزل خوبی برای ما حاضر و مرهتب کرده بودند آنجا قدری استراحت کردیم یکساعت و نیم بغروب مانده آصف السلطنه وزیر هایون وکیل الدوله امین حضرت ناصر خاقان و جمعی دیگر از نوکرها بحضور آمدند از وزیرهایون و ناصر خاقان پرسیدیم چرا عقب مانده بودید عرض کردند برای دیدن چاپارخانه میانج و دستور العمل کارهای آنجا عقب ماندیم چنان اشرف صدر اعظم هم از عقب آمده در همین راه بوزیر هایون برخورد کرده بودند چون حرم در جلو بوده ایشان میان راه نهار خورده و قدری توقف کرده عصری بار دو آمده بودند نزدیک غروب قرق شد نو کر هار رفتند و خدام حرم آمدند بحمد الله قدری درد دست ساکت شد

-- ﴿ دهات عرض راه از میانج تا ترکان از این قرار است ﴾ --

(طرف راست) (قریه کهنه ملکی میرزا مهدیخان نواره بیان الملک) (اشراق ملکی مؤتمن الدوله) (اذبلق ملکی جناب حاجی نظام الغلماس) (کا و زود ملکی مشهدی نجف گنج) (صومعه سفلی ملکی منور السلطنه) (چنا قلاغ ملکی ورثه میرزا حبیب مستوفی) (خواجه غیاث ملکی ورثه مرحوم میرزا باقرخان تفنگدار)
(طرف چپ) (برنج در مخرو به ملکی میرزا ابو القاسم) (جو بو قلو توی دره ملکی میرزا رفیع خان) (ترکان از طهران چهار صد متر بلند تر است

-- ﴿ روز یکشنبه ششم محرم ﴾ --

امروز باید از ترکان به قراچمن برویم و راه پنجقر سنگ است بحمد الله در دوست خیلی تخفیف حاصل کرده است صبح برخاسته اول فرستادیم آمدند دست را باز کرده دوا مالیده بستند (بعد)

— ﴿ ۰ ﴾ (-) (روز جمعه چهارم محرم) (-) ﴿ ۰ ﴾ —

امروز در میانج اتراق کردیم از اول ماه محرم تا بحال بحمد الله اتصالی بارد و هوا خیلی برودت داد و در کوه بزکوشی که فاصله میانه سراب و گرم رود است تازه برف آمده پیلاق از این بهتر نمیشود که چهل و پنجروز از عید نوروز گذشته برف می آید بقرینه باید در تبریز هم برف آمده باشد این کوه را سابق بر این هم دیده ایم هم از طرف سراب و هم از طرف گرم رود مرتع و پیلاق بعضی ایلات این حدود است باری صبح از خواب برخاسته جای صرف نموده خواستیم برویم لب رود خانه باران مانع شد تا دو ساعت از دسته گذشته اندرون بودیم بعد لباس پوشیده دیوانخانها راقوق فرمودیم و کیل الدوله عریاضی که جناب اشرف صدر اعظم باو داده بودند با جوابهای تلگرافی بحضور آورد ملاحظه شد بعد آمدند عرض کردند که بجهت خلخال و بجهت میانج میخواهند شرفیاب شوند آنها را خواستیم بحضور آمدند قدری با ایشان صحبت و التفات فرمودیم رفتند بعد جناب اشرف صدر اعظم بانظام السلطنه بحضور آمدند قدری صحبت و فرمایشات فرمودیم رفتند بعد ولیعهد آمد مرخص شده به تبریز برود دستگاہ فونوگرافی که در قزوین شخص فرنگی پیشکس نموده بود اسمعیل سرایدار آورد کوه نمود ولیعهد تماشا کرد و مرخص شده رفت بعد از آن نهار آوردند صرف شد قدری بانو کرها صحبت و فرمایش فرمودیم وزیر هایون و ناصر خاقان و سیف السلطان هم در حضور بودند بعد خوابیده وقتی برخاستیم عیسی خان و دوسه نفر دیگر حضور داشتند با آنها قدری صحبت فرمودیم بعد قرق کردیم خدام حرم بحضور آمدند قدری صحبت داشته یکفنججان چای خوردیم و نماز خواندیم بعد از آن دسته نوحه گر و سینه زن که مرکب از موزیکانچی و سرباز و اهل ده بودند پشت تجیر سراپرده آمده سینه زدند و نوحه گری نموده رفتند چون هوا خیلی رطوبت دارد امروز درد دست و پا قدری زیاد شده است فرمودیم آمدند دست و پاراشسته روغن مالیدند

— ﴿ ۰ ﴾ (روز شنبه پنجم) (-) ﴿ ۰ ﴾ —

امروز باید از میانج به ترکان برویم مسافت هشت فرسنگ است صبح برخاسته آمدیم بیرون سوار کالسکه شده راندیم قدری از راه معهول آمدیم تقریباً یکفرسنگی که از میانج میگذرد راه دو تا میشود یکی جاده عمومی است یکی هم طرف دست راست بالامیرود که تازه مهندس از طهران آمده ساخته است و آنرا جاده توپخانه میگویند کالسکه ما از این راه جدید میرفت طرفین جاده همه جا سبز و خرم و مصفی است از طرف دست راست تا دوسه فرسنگ کوه بزکوش واقع است که سلسله آن همه جا کشیده شده و وضع کوه بزکوش در اینجا خیلی شبیه برشته کوه البرز است که در

نشده و در رکاب نبودند در راه با ایشان مشغول صحبت و فرمایشات بودیم دیشب که ساعت سه و چهار در جمال آباد بارید این طرفها زیادتز باریده است و بقدری این باران هوارا طراوت و صفا داده که از حد وصف بیرون است از یک سرازیری که با سب آمدم فی الجمله پای مادرد گرفت اگر چه سواری کالسکه راحت تر و برای حفظ یاعان بهتر بود ولی چون راه نشیب و فراز داشت از سواری کالسکه قدری احتیاط کردیم و همینطور سواره راندم امروز وزیر هایون و ناصر خاقان در رکاب نبودند سوار فرستادیم آنها را بیاورند رسیدیم به پل رودخانه قزل اوزن یک چشمه اش قدری خرابی هم رسانیده بود بوزیر دربار سفارش فرمودیم که از تبریز معمار بفرستند مرمت کنند دیگر از سبزه و صفا و طراوت این راه و کوههای اطراف هر چه بنویسم کم است آمدم تا از رودخانه و پل میانج گذشتیم پل میانج خوب و بی عیب بود آب رودخانه هم آنقدرها زیاد نبود که میگفتند نمیشود گذشت در کمال خوبی و سلامت تمام مال و بنه و اهالی اردو از رودخانه گذشتند آمدم تا بمنزل رسیدیم نهار خورده استراحتی کردیم سه ساعت بغروب مانده وزیر هایون و وکیل الدوله را خواستیم بعضی عرایض و نوشتجات و تلگرافات رسیده بود بعرض رسانید از روزناحجات تلگرافی معلوم شد که در اغلب نقاط خاک ایران باران کامل آمده است من جمله در طهران و قزوین و زنجان باران خوب باریده است بعد ولیمهد را که خواسته بودیم با جناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند قدری صحبت و فرمایشات شد بعد جناب اشرف صدراعظم مرخص شده ولیمهد در حضور ماند

رودخانه قافلان کوه شصت متر از سطح طهران گو در و بالای قافلان کوه سیصد متر بلندتر است رودخانه میانج یکصد متر گو در و قریه میانج هشتاد متر گو در تراز طهران است دهاتی که از زنجان تا میانج در طرفین راه ملاحظه شد از اینقرار است

(طرف یمن راه که رودخانه است) (باغ حسین آباد ملکی مظفر السلطنه) (سارمساقلو) (ینگجه خالصه خریداری مشیر الممالک) (نهرین ملکی مرحوم مظفر الدوله) (و کاهل) (کناوند) (کزه بر) (باغلو جار) (قشلاق) (قرچرامان قاهران) (ارسفانجان) (دوسران) (جمیل آباد) (باغ) (اوج بلاق) (جوره خاق) (اونیاوان) (سیف آباد) (حسین آباد) (به و ایل) (قبله بولاق) (داش بولاق) (کهر کین) [بیلاخومی] [تازه کنند] [سرجم] (طرف بسار رود زنجان رود) (کفیل کن ملکی نظام السلطنه) (و الارود) (چیر) (امین آباد) (اسجین) (یاهچی) (اسفناج) (دره لیک) (قزله اول) (قزله دوم) (قرا آغاچ) (تاخ آب) (میرجان) (اربت) (آق بولاق) (دولان آب) (باغلو جار) (علی آباد) (چودور) (عیدلی) (میدان چاپارخانه اقدار) (به و اهل) (کش آباد) (قول قه) (الوارلو)

دادیم بعد رانده قدریکه آمدیم جناب اشرف صدر اعظم از عقب رسیده دم کالسکه آمدند خیلی با ایشان صحبت و فرمایش کردیم اشخاصی که از نوکرها در رکاب بودند وزیر دربار وزیر هایون امیر بهادر جنگ سالار اکرم سیف السلطان و ناصر خاقان بودند غالب راه را بصحبت و فرمایش با آنها مشغول بودیم قدریکه از قراولخانه گذشته نزدیک بحمال آباد رسیدیم دیدیم نظام السلطنه پیشکار آذر بایجان با حاجی میر لشکر که بانظام السلطنه به آذر بایجان آمده بود و حال مراجعت بظهران میکنند با چند نفر از نوکرهاى نظام السلطنه کنار جاده ایستاده اند همینکه نزدیک شدیم بحضور آمدند از نظام السلطنه احوال پرسى فرمودیم و از حالات آذر بایجان استفسار کردیم و مجاری احوال را عرض رسانید از حالت ولیعهد جو یا شدیم عرض کرد که تا یکی دو ساعت دیگر بحضور میرسد و بجا پاری می آید بعد آمدیم تا رسیدیم بنزل امروز خیلی زود وارد منزل شدیم تقریباً سه ساعت و نیم از دسته گذشته بود که نهار خوردیم و بعد از نهار خوابیدیم هوا ابرو رعد و برق شدیدی شد و باران سختی بارید تقریباً از چهار ساعت بغروب مانده باران شروع کرده تا غروب میسارید ولیعهد هم یکساعت و نیم بغروب مانده وارد شده بحضور رسید از دیدن او خیلی خوشوقت شدیم و از احوال او پرسیدیم و بعرض رسانید ساعتی در حضور بود بعد مرخص شده بمنزل خودش رفت اول شب روضه خوانها آمده روضه خواندند و خدام همه در حضور بودند وزیر هایون را خواسته بودیم معلوم شد با وزیر دربار دیدن ولیعهد رفته بودند سه ساعت از شب گذشته آمد دربار اندرون چون دیر وقت بود او را مرخص کردیم ولیعهد را باندرون خواستیم تا مدتی با او صحبت و فرمایش میکردیم و احوال آذر بایجان را میپرسیدیم واقعاً از وضع حکومت و رفتار ولیعهد کمال خوشنودی و رضایت را داریم بفضل خدا تمام امور آذر بایجان را منظم داشته و از روی میل و سلیقه ما حرکت می کند پیشکاری نظام السلطنه هم بسیار خوب و مناسب واقع شده است در این سال گرانی و تنگی اجناس و ارزاق در آذر بایجان خیلی مشکل بود باین خوبی و درستی کار آنجا از پیش برود و منظم بماند چون هیچکس بقدر ما از وضع آذر بایجان عموماً و شهر تبریز خصوصاً بصیرت و آگاهی ندارد خلاصه از خدمات ولیعهد نهایت رضامندی را داریم جمال آباد از طهران یکصد متر بلند تر است

— • (روز پنجشنبه سوم محرم) • —

امروز باید انشاء الله تعالی از جمال آباد به میانج برویم و راه سه فرسنگ است صبح یکساعت بدسته مانده حرکت کردیم بقدری زود بود که هیچیک از نوکرها جز جناب اشرف صدر اعظم حاضر

خارجه سهل شود وهم صرفه وسود تجارتي از بابت حمل ونقل امتعه ومال التجاره حاصل گردد یکی دیگر از میساج به آصف الدوله تاگراف خواهیم کرد که شخص فرنگی مهندس زراعت را که در اداره وزارت خالصه داریم ومسبو (لانس) مهندس جنگل را بفرستد از طهران تا آذر بایجان تمام نقاط عرض راه را با کمال دقت ملاحظه کند تهیه اسباب زراعت و جنگل و آبادی در هر نقطه ممکن است صورت مخارج ولوازم آن را معین کرده راپورتي حاضر نمایند که در مراجعت ما از فرنگستان ملاحظه نموده امضا وحکم آنرا بفرمائیم تا شروع به آبادی شود وانشاء الله باین وسایل کم کم اسباب سود وثروت وتسهیل امور زندگانی رعیت ایران فراهم آید خلاصه در راه تفرج کنان باناصر خاقان ودیگران صحبت میداشتیم وفرمایشات میفرمودیم تاوارد نیک پی شدیم منزل مارادر پهلوی ده نیک پی معین کرده سر پرده وآلچیق زده اند ولی بعد از شام برای خواب بر حسب دستور العمل وزیر دربار که باید جای خواب ما اطاقی باشد مطلقاً رطوبت نداشته باشد اطاقیکه طرف اندرون بود جزو بیرونی نموده در آنجا ترتیب جای خواب مارا دادند زمین نیک پی دو یست وچهل متر از طهران بلند تر است

— ﴿ روز سه شنبه غره محرم الحرام سنه ۱۳۱۸ ﴾ —

امروز باید از نیک پی به سر چم برویم وهشت فرسنگ مسافت دارد چون راه امروز دور است صبح قدری زود تر از خواب برخوایستیم ومردسته ساعت بود که حرکت کردیم اما مهندسی که ما مور انتخاب وتسطیح راه بوده راه را خیلی دور کرده است ممکن بود راه را از رود خانه بگذرانند که خیلی سهلتر وبهتر بود يك ساعت از ظهر گذشته که تقریباً یکی دوفرسنگ بمنزل مانده بود توی سحرا در محل خوبی که مشرف برود خانه بود پیاده شده نهار خوردیم درد پاهم بحمد الله روبه بهبودی است وتخفیف کلی یافته بعد از نهار سوار شده بمنزل آمدیم امشب مطالب سالارالدوله هرچه بود بعرض رسید وجواب داده شد بعد شام خورده استراحت کردیم امشب تاوقت شام خوردن در آلچیق وچادر بودیم برای خواب رفتیم توی بالاخانه خوابیدیم

— ﴿ روز چهارشنبه دوم محرم الحرام ﴾ —

امروز باید از سر چم بجمال آباد برویم که اول خاك آذر بایجان وراه تا آنجا پنج فرسنگ است یکساعت از دسته گذشته سوار شدیم قدریکه آمدیم سالارالدوله ومدیرالدوله را مرخص فرمودیم بزنجان مراجعت کنند وحضوراً دستور العملهای کافی بانها در نظم وآسایش خسه (دادیم)

بسیارند تا بهر ترتیب و طریقی که صلاح و صواب باشد بقرا برسانند که تا یکدرجه رفع پریشانی آنها بشود تا انشاء الله پس از مراجعت از فرنگ بهر قدر که میسر و مقدور گردد ترتیب و قرار آسایش رعایا را که و دایع پرورد گارند بدهیم

— (روز دو شنبه سلخ ذی الحجه) —

امروز باید از زنجان حرکت کرده بطرف (نیک پی) برویم و راه شش فرسنگ است صبح که از خواب برخاستیم در دیامان قدری بهتر بود رخت پوشیده بیرون آمدیم جناب اشرف صدر اعظم و سالار الدوله و مسدیر الدوله دم در حاضر شده بودند از آنها احوال پرسى کرده سوار کالسکه شدیم جمعیت و ازدحام مردم مثل روز ورود بود که برای دیدن ما آمده بودند با کالسکه از کوجهای شهر زنجان عبور فرمودیم وزیر دربار هم در رکاب بود و با او صحبت و فرمایش میگردیدیم تا از شهر خارج شدیم حاجی سیف الدوله که مدتی است از مکه مراجعت کرده در عراق عرب و صفحات عربستان بوده و در منزل قروه به اردو آمده شرفیاب شد تا اینجا ملتزم رکاب بود امروز خلعتی باو مرحمت فرمودیم و از اینجا مرخص شد که بطهران برود سیف الملك پسر سپهسالار که در دو منزل قبل از اسب افتاده و دستش شکسته بود چون با این حالت نمیتوانست حرکت کند صبح بحضور آمده مرخص شد که چند روزی در زنجان مانده دستش که بهتر شد اگر بتواند بچاپازی باز به اردو بیاید قدری از راه که آمدیم جناب اشرف صدر اعظم که عقب مانده بودند رسیدند قدری با ایشان فرمایشات شد بعد با وزیر هایون و سیف السلطان اغلب راه را صحبت و فرمایش میفرمودیم راه ما امروز تماماً از کنار رودخانه زنکان رود است و اطراف رودخانه غالباً سبز و خورم و در کمال صفا و طراوت است اشجار غالب جاها تازه برگ میکنند و شکوفه سبب و گلآبی و غیره باز شده عالم غربی دارد و چنان تماشای سبزه و اشجار و صفای هوای نو بهار ما را مشغول داشته است که اگر چه اندکی درد باقی است ولی هیچ ملتفت آن نیستیم اما راه کالسکه که در کنار رودخانه واقع است چندان خوب نیست اغلب جاها پست و بلندی و پیچ و خم دارد ولی زمین اطراف خیلی مستعد و قابل همه قسم زراعت و جنگل و آبادی است که منافع عمده برای مملکت دارد و چندین خیال خوب امروز نمودیم که انشاء الله بموقع اجرا برسد فواید آن عاید اهل مملکت ما خواهد شد اولاً برای اصلاح راه را از اینجا تا تبریز و مرحدارس خیال کردیم که در مراجعت از فرنگستان انشاء الله تجار معتبر طهران و قزوین و زنجان و تبریز را باهم متفق نموده کمپانی تشکیل دهیم که راههار بهر درجه که بتوانند شوسه و عماده رو کنند که هم عبور و مرور مسافرین و قوافل داخله

— ﴿ روز یکشنبه بیست و نهم شهر ذی الحجة الحرام ﴾ —

امروز هم در شهر زنجان اتراق است بجهت درد بانی که عارض شده است امروز مسهل خورده در اندرون بودیم تا بعد از ظهر جناب اشرف صدر اعظم را احضار فرمودیم بعضی مطالب و فرمایشات و دستور العملهای دولتی بود بایشان القاء نمودیم بعد وکیل الدوله پارهٔ عرایض و نوشتجات بحضور آورده بحضور جناب اشرف صدر اعظم بعرض رسانید بعد از آن جناب میرزا ابوالمکارم که از آقایانی و علمای زنجان است باشفاق سالار الدوله بحضور آمدند قدری صحبت داشتیم مرخص شده رفتند وقت غروب بعضی نوکرها را باندرون خواستیم از قبیل وزیر دربار موثق الدوله و وزیر هایون آصف الصلطنه سالار اکرم ناصر خاقان سیف السلطان موثق الملک و امین حضرت قدری با آنها فرمایش و صحبت داشتیم بعد وزیر دربار مرخص شده رفت چون شب دوشنبه بود حسب المعمول روضه در حضور خواندند پس از آن دکتر ادکاک آمد با اسباب نبض تشخیص نبض ما را داد خیلی بهتر از قروه و منازل قبل است بعد نوکرها مرخص شده رفتند جناب اشرف صدر اعظم پیغام داده بودند که امشب سالار الدوله آتشبازی تدارک نموده است فرمودیم هانجا در بیرون آتشبازی کنند چون حرکت برای درد پای ما مناسب بود خود مان بیرون رفتیم ولی شنیدیم آتشبازی نمنازی بوده است هوای شهر زنجان بسیار معتدل و خوب است اما یکسوی رطوبتی دارد که با مزاج ما چندین سازگار نیست اینجا حالا وقت شکوفهٔ کلابی و سیب است این عمارات دولتی زنجان همان عماراتی است که در عهد خاقان مغفور بنا شده و خیلی خوب و مفصل است اندرونی و بیرونی و همه چیز بقدر کفایت دارد امروز قرارهای خوب با جناب اشرف صدر اعظم در کارهای زنجان دادیم اولاً در باب وجه سیورسات و موثق السلطان را که محل اعتماد است مامور فرمودیم بامیر الدوله مراقب شوند در غیاب ما تمام وجه سیورسات را بر جای رسانیده قبض رسید بگیرند که دیناری ضرر به احدی وارد نیاید ثانیاً هر کس غله احتکار کرده است تحقیق نموده هر چه غله در انبارها هست بیرون آورده باقیمت صحیح بخباز بفروشند که فراوانی و ارزانی در ارزانی خلق حاصل شود در این دو ساله گرانی غله خیلی بمردم فقیر بد گذشته و فقرا زیاده شده اند باید بیاری و ارادهٔ باری تعالی تمهیدی در توفیر ارزاق و ترفیهٔ مماش مردم نمود که انشاء الله از این سختی در آیند دیگر قرار دادیم برای اعانت فقراً و ارباب استحقاق زنجان هزار تومان وجه نقد از خود مان داده بتدر دو هزار تومان هم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و سایر ملتزمین رکاب و نوکرها کمک و اعانت نموده نقد بجناب حاجی میرزا ابوالمکارم که شخص صحیح درستی است

علما و آقایان که رفتند با جناب اشرف صدر اعظم در باب معدن طلای کاوند صحبت داشتیم و تفصیل آن این است که در سال اول سلطنت که ما بطهران آمدم (مسیو کو دروسی) که از اهل آلمان است بتوسط جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمده عرض کرد که معدن طلائی در میان قزوین و گیلان است فرمودیم برود درست کشف و معلوم کرده خبر بیاورد بعد بسر معدن طلائی کاوند رفته از آنجا انکشافات و اطلاعات حاصل نموده راپورتی نوشته بعرض رسانید که معدن طلای کاوند در چهار کرومقال شن که شسته شود بمعدل ایران يك مقال طلا حاصل می شود و ملاحظه کردند که باینطور صرفه و سودی ندارد اما بعضی چرخها در فرنگستان درست کرده اند که در معدن سبیری روسیه کار میکنند اگر از آن چرخها بایران بیاورند در هر سال يك دستگاه چرخ پنجمین طلای خالص حاصل عمل آن است قرار دادیم که خود او چرخهای مزبور را خریده بیاورد و کار کند فایده هر چرخ که پنجمین طلاست نصف مال او و نصف از دولت باشد و هر زمان چنان شد که در چهل هزار مقال شن که شسته شود يك مقال طلا بدهد دیگر آنوقت حق نداشته باشد در معدن کاوند کار کند چرخ و اسباب هر چه دارد مال دولت بوده و هر چه از معدن حاصل شود بدولت واصل خواهد شد و گمان داریم از این عمر و مدخل انشاء الله تعالی بمرور فایده و منفعت عمده برای دولت و اهالی مملکت ما حاصل شود خلاصه بعد از این صحبتها و مذاکرات جناب اشرف صدر اعظم مرخص شده رفتند وزیر دربار بحضور آمد پای ما را دید بعد مرخص شده با وزیر هایون رفتند چهار خوردیم و بعد از نهار باندرون رفته قدری استراحت کردیم از دو ساعت بغروب مانده در دپا قدری روبه بهبودی گذاشت و امیدواریم تا پس فردا که روز حرکت است انشاء الله تعالی خیلی بهتر شود که زحمتی برای حرکت و سواری نباشد عجب است که هر سفر ما بزنجان آمده آیم از اثر آب و هوای آنجا است یا بحسب اتفاق يك علت و کسالتی از درد پایغیره برای ما رخ داده است اما از این درد پادلتنگی نداریم بلکه کمال شکر الهی را بجای آوریم زیرا که درد در هر عضو انسان باشد او را متذکرات ذوالجلال خدا میدارد و فرعون چون پانصد سال درد و المی ندید از در طغیان درآمد و دعوی الوهیت نمود (ان الانسان ليطغی ان راه استغنی) کلام حق است و جای هیچ شبهه و ریب نیست پس بنابراین گاهی درد و رنج برای انسان لازم است تا او را بیاد برورد گار خویش بیندازد اول غروب وزیر دربار را بحضور خواستیم آمد اندرون سالار الدوله هم شرفیاب شد وزیر هایون و ناصر خاقان را هم احضار باندرون نمودیم آمدند قدری صحبت و فرمایش فرمودیم بعد مرخص شده رفتند

الدوله با مدیرالدوله بحضور رسیدند سالارالدوله طاق نصرت باشکوه بسیار خوبی داده است زده اند حقیقه سالارالدوله خوب حکومت کرده ورعیت را خیلی خوب نگاهداری نموده است تمام اهالی شهر از مرد و زن باستقبال موکب ما آمده بیرون دروازه جمع شده بودند بقدری اظهار وجود و سرور از ورود ما مینمودند که حدنداشت داخل شهر هم که شدیم طرفین کوچه و معبر همه جا مردان صف بسته وزن هادر بالای بامها ایستاده و نشسته تماشا میکردند و دعا و سلام و صلوات میفرستادند ما هم از دیدن اهالی شهر با این همه خوشوقتی و شوق و شغف قلباً مسرور و خوشحال بودیم آمدیم نارسیدیم بیابان و عمارت دولتی باغ و عمارت رالحق سالارالدوله خوب و با کیزه نگاه داشته است بعد از ظهر رفتیم اندرون و تاشپ در اندرون بودیم و شام صرف کرده استراحت نمودیم — (دهاتی که از قزوین و مالی زنجان در طرفین جاده دیده شد از این قرار است) (۱) —

طرف راست جاده (آهک) (نلمه حسینیه میرشکاری) (کاروانسرای حسن آباد) (قلعه عمارت شاهی) (سنبلیله آباد) (قرا بلاغ) (خیر آباد) (یوسف آباد) (طرف چپ جاده (حصار قاجار) (قبیح آباد) (نورمین) (شریف آباد) (شناط اهر رود) (خرم دره) (هیدج) (نصر آباد) (صایخ قلعه) (پیر سقا) (امیر آباد) (حسین آباد) (سلطانیه) (المکی) (ثاور سلطان آباد) (دیزج)

(زنجان چهار صد و چهل متر بلندتر از طهران است و از زنجان بطهران پنجاه فرسنگ است)

(۰) — ﴿ ۰ ﴾ : (روز شنبه بیست و هشتم) : ﴿ ۰ ﴾ — (۰)

امروز در شهر زنجان اتراق است که مردم اردو و دو آب بارکش استراحت نمایند و بهمین ملاحظه فردا راهم قرار شد توقف نمانیم صبح که از خواب برخاستیم درر با قدری شدت کرده بود درخت پوشیده آمدیم در تالار برونی روی صندلی نشستیم وکیل الدوله بانوشتهجات و تلگرافات زیادی بحضور آمد سایر نوکرها هم جمع شدند ابتدا قدری بانوکرها فرمایشات فرمودیم بعد با وکیل الدوله مشغول ملاحظه نوشتهجات و تلگرافات شدیم این عرایض تلگرافی اغلب جواب دستخط های خودمان بود که بحکام ولایات و وزرا دربار فرموده بودیم با بعضی عرایض دیگر که متعلق بنجود حکام و وزارت خانهای درباری بود دستخط و احکام زیادی صادر کردیم در بین کاغذخوانی و اصدارا حکام جناب اشرف صدراعظم بحضور آمده علمای زنجان را با اتفاق سالارالدوله بحضور آوردند (اسامی علما معروف زنجان که بحضور رسیدند از این قرار است)

(جناب شیخ الاسلام) (جناب نایب الصدر) (جناب امام جمعه) (جناب آقا سید مهدی) (جناب شریعتمدار) (جناب نظام العلماء) (جناب آقا شیخ حسین حسفونی) (جناب آقا شیخ حسین بحاسی) (جناب حاجی ملا باشی) (جناب امین العلماء تبریز)

(علما)

های سابق همیشه منزل میکردیم حاضر ومهیا نموده اند وارد منزل شده صرف نهار کردیم بعد خوابیده از خواب که برخاستیم وزیر دربار را در اندرون احضار نموده بعضی فرمایشات باو فرمودیم وبعد مرخص کردیم رفت هوا ابر تیره وطوفان غربی بود قدر کمی باران آمده بعد هوا آرام شد شب وزیر هایون را خواستیم بحضور آمد روز نامه سفر را فرمودیم نوشت بعد قدری وقایع مسافرت سنه ۱۳۰۵ را که امین حضرت مرحوم حاکم خسه بود ودر زمستان سخنی از طهران بتبریز مراجعت میکردیم وامین حضرت در آنوقت ناخوش بود وسایر قضایای آن سفر را حکایت فرمودیم پس از آن ندیم السلطان را خواستیم در اندرون بحضور آمد باو هم قدری صحبت وفرمایشات شد وخاطر خود را ترا مشغول داشتیم بعد نماز خوانده شام صرف نموده استراحت کردیم

— ﴿ روز جمعه بیست وهفتم ﴾ —

امروز باید ازسلطانیه بشهر زنجان برویم وراه شش فرسنگ است صبح که از خواب برخاستیم قدری پامان درد میکرد ولی هیچ اعتنائی بان نکرده حاضر حرکت شدیم بادهم باز کمی می آمد اما بشدت دیروز نبود سوار کالسکه شده رانندیم هوا بواسطه باران دیشب طراوت و صفای غربی پیدا کرده وسرد است اطراف جاہ تماماً یاسبزه طبیعی وچمن است یا کشت زار وحاصل زراعت است بعضی دهات هم که دیده میشود تازه درختهایش سبز شده وشکوفه کرده است درحالی که اکنون سی وهشت روز از عید نوروز گذشته وقت حرکت ما از طهران شکوفه تمام شده بود ودرطهران وقزوین مادمه برگ مو خوردیم اما اینجا هنوز آری از سبزی درخت مونیست ولی باغ واشجار ومزارع وسبزه زار باقدری باطراوت وصفاست که حد وصف ندارد ونهایت لطف نوبهار در این صفت مشاهده میشود سبزه زمین بچندین رنگ است بعضی سبز سیر است و بعضی سبز پسته وسبزه درختانی که تازه برگ می آورد هر يك رنگ و کیفیتی خاص که چشم بیننده از مشاهده آنها سیر نمیشود خلاصه را ندیم نارسیدیم بدسته سواران امیر بهادر جنگ الحق سوار آراسته منظم بسیار خوبی حاضر کرده است همه بالباسهای خوب واسلحه ویراق واسپهی متمساز خصوصاً پسر قادر آقای ده بگری باسواره ابوالجمعی خودش وبالباسهای طرح کردی که پوشیده بودند خیلی تماشا داشت واقعا امیر بهادر جنگ خوب خدمت میکنند ومستحق همه قسم مرحمت است ازسواران گذشته آمدیم نازدیکی شهر رسیدیم جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند چند فقره تلگراف بود دادند در کالسکه خواندیم بعد وزیر دربار که عقب مانده بود باوزیر هایون رسیدند در نزدیکی دروازه شهر سالار

نگرافهای ولایات بود که میبایستی جواب فوری داده شود جواب آنها هم مرقوم شد بعد جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند حاجی سیف الدوله که از مکه آمده است با ایشان بحضور آمد تقریباً دو سال است که بمشهد مقدس و مکه معظمه و عتبات عالیات عراق عرب مشرف گشته این ایام بایران مراجعت نموده است باواظهار التفات فرمودیم تاخسه در رکاب است و از آنجا مرخص شده بطهران میرود امروز چون در خرم دره اتراق است قصد سواری داشتیم بعد موقوف کرده نهار را در منزل صرف نمودیم بعد از نهار خوابیده عصر که از خواب برخواستیم سالار الدوله بحضور آمد باوقدیری صحبت وفرمایش کردیم بعد وزیر دربار آمد قدیری هم بااوبه صحبت وفرمایشات مشغول شدیم بعد شام خورده استراحت کردیم

﴿ روز پنجشنبه بیست و هشتم ﴾

امروز از خرم دره باید بسطانیه برویم و راه چهار فرسنگ است صبح از خواب برخواستیم نماز خوانده شکر و حمد الهی را بجا آوردیم که سلامت حاصل است جای صرف شد رخت پوشیدیم بیرون آمدیم جناب اشرف صدر اعظم و سایر نوکرها حاضر بودند اول دسته است که حرکت میکنیم هواسرد است قدریکه راه آمدیم وزیر دربار رسید بااوصحبت کنناں مابغی راه طی کردیم بعد باوزیر هایون قدیری از اسفار سابق خود مان که از این خطوط گذشته این حکایت فرمودیم قدریکه آمدیم وزیر دربار را مرخص کردیم رفت باوزیر هایون بکالسلگه نشسته و مادر راه با ابوالقاسمخان ناصر خاقان به صحبت وفرمایش مشغول شدیم در این بین خبر آوردند که سیف الملک سواره تاخت کرده است تیر پندازد از اسب خورده دستش شکسته است بعد وزیر دربار داده است دست او را بسته و دردش را قدیری ساکت نموده با کالسلگه وزیر هایون بمنزل رفته است و وزیر هایون در کالسلگه جناب اشرف صدر اعظم سوار شده با ایشان آمده است خیال داشتیم امروز نهار را بین راه درده امیر آباد بخوریم چون صبح زود سوار شده بودیم وقتیکه بامیر آباد رسیدیم چهار ساعت از دسته گذشته وخیلی بظهر مانده بود لهذا آنجا نهار نخورده همینطور آمدیم تا رسیدیم بگردنه الله اکبر تا آنجا راه سر بالا بود و از آنجا سرازیر میشود تا آنجا باد کم بود از گردنه الله اکبر بطرف سلطانیه باد رو پشت گذاشت و بطوری سخت شد که ما تمام شیشه های کالسلگه را بالا کردیم و از پشت شیشه میدیدیم از شدت باد متصل از چشم همراهان آب میریخت ناصر خاقان همه جادو رکاب بود و مارا گاهی بصحبت و هرا یض خود مشغول میداشت وقتی بسطانیه رسیدیم دیدیم گردو دولاخ غربی است و اردورا چنان باد پراکنده کرده که یک جادر بجا مانده است برای ما ماهنخانه سید سلطانیه را که در سفر

جلیلوند زبردست جاده (حیدرآباد) بالادست جاده ملک برهان الدوله (بجانلو) قشلاق ایل کا
کاوند بالا دست جاده (جرنندق) پشت جاده ملک برهان الدوله قروه دویست متر از سطح
طهران بلندتر است

— (۰) (روز سه شنبه بیست و چهارم ذی الحجة) (۰) —

امروز باید برویم به خرم دره و راه پنج فرسنگ است صبح از خواب برخاسته بعد از نماز و صرف
جای بیرون آمدیم جناب اشرف صدراعظم حاضر بودند میرزا سلیمان بیان السلطنه پیشکار سابق
سالارالدوله را بحضور آوردند و مرخص شد که بطهران برود بعد با جناب اشرف صدراعظم دم
کالسه قدری صحبت و فرمایشات کرده ایشانرا مرخص فرمودیم رفتند سوار کالسه شدند ما هم
قدری با کالسه رانده بعد سوار اسب شدیم با تبر طپانچه چند قطعه طرچه صید کردیم که محل
تعجب همه ملتزمین گردید و با وزیر دربار فرمایش کنان قدری سواره رانده بعد باز با کالسه
نشسته آمدیم وزیر هایون هم از عقب رسید تا نصفه راه هم با او و سایر ملتزمین رکاب صحبت
و فرمایش میفرمودیم و قدری هم در کالسه کتاب خوانده خود مان را مشغول داشتیم تا منزل
رسیدیم و حسب العاده نهار را در منزل خورده بعد از نهار قدری خوابیدیم عصر که برخاستیم
نوکرها بحضور آمدند وقایع هفده سال قبل را که سنه (۱۳۰۵) بود و از این راه به آذر باجان
میرقیم برای آنها حکایت فرمودیم که در آنوقت مرحوم علاءالدوله امیرانظام از جانب مادر تبریز
حکومت داشت و ما از طهران با کمال احتشام به آذر باجان مراجعت میکردیم و در این منزل خرم
دره که بسیار با حضرت و صفاست هشت شب اتراق کردیم و خیلی خوش گذشت خلاصه شکر و
حمد الهی را بجای آوردیم که حالتان هم خیلی بهتر از اوقات اقامت طهران است بعد وکیل الدوله
بحضور آمدیک فرمان بصره رسانید و رفت دکتر ادکاک آمد اسباب امتحان نبض را بدست ما
گذاشته عرض کرد سلامت و اعتدال نبض هیچ نسبتی بزمان توقف طهران ندارد تفاوت کلی
کرده است و روز بروز هم بهتر میشود بعد قرق فرمودیم حرم آمدند خرم دره سیرصد و
چهل متر از طهران بلندتر است

— (۰) (روز چهارشنبه بیست و پنجم شهر ذی الحجة) (۰) —

امروز در خرم دره اتراق است صبح از خواب بیدار شده بحمام رفتیم از حمام بیرون آمده
میرزا محمد خان وکیل الدوله را احضار فرمودیم قدری تلگرافات و عراض و فرامین نزد
او جمع شده بود بحضور آورد همه را ملاحظه نمودیم و جواب آنها صادر شد و بعضی

دهن در عرض راه دیده شد (سلطان آباد) دست چپ جاده متعلق بحاجی محمد صادق امینی است (کهنک) ایضاً دست چپ جاده متعلق بحجاب شیخ عیسی مجتهد است و از قزوین بسپاه دهن شش فرسنگ است و سپاه دهن سی متر از سطح طهران بلند تر است

— (روز دوشنبه بیست و سوم) —

امروز از سپاه دهن باید به قروه برویم و راه پنجره سنگ است دیشب جای خواب ما بسیار خوب بود و خیلی براحت خوابیدیم صبح برخاسته نماز خوانده رخت پوشیدیم فرستادیم جناب اشرف صدراعظم را بحضور بیاورند معلوم شد مشغول اجرای احکام و انجام فرمایشات دیشب ما هستند که در باب پیدا کردن مسروقات بست که ده روز قبل میانه سپاه دهن و قروه واقع شده بود تا آنکه ناکید فرموده بودیم که مقبل السلطنه و قرا سوراها را حاضر کرده التزام سخت بگیرند که ده روز سارق و مسروقات بست را پیدا کنند جناب اشرف صدراعظم عرض کرده بودند که بعد از انجام این امر خواهند آمد ما سوار شده حرکت کردیم قدری با کالسکه آمده بعد پیاده شده سوار اسب شدیم در صحرا با تفنگ گردش میکردیم که ناگاه دو ناقازلاق از زمین بلند شد باطنیچه که در دست داشتیم یکبار میان هوا بایک لوله و دیگر بر آبای که خیلی دور شده بود بالوله دیگر زدیم واقعا تعریف داشت تا اینجا نمیدانستیم که وزیر دربار هم سوار شده و بموکب ما پیوسته است در آن بین از پشت تپه آمده بنا کرد تمجید از تیر ما نمودن بعد کالسکه نشسته باشمس الملک و سیف الملک و ناصر خاقان صحبت کنان می آمدیم از وزیر هایوق جو یا شدیم که کجا مانده است ناصر خاقان عرض کرد بجهت روانه کردن اجزا بستخانه بطهران در سپاه دهن مانده است و بعد می آید خلاصه را ندیم نیم فرسنگ بمنزل مانده سالار الدوله که بحکومت خسته منسوب است باستقبال آمده شرفیاب حضور شد مدیر الدوله هم همراه او بود مدیر الدوله را پیشکار خسته و وزیر بالاستقلال سالار الدوله فرمودیم سمیدخان مشیر السلطان هم اینجا بحضور رسید الحلق خیلی خوب خدمت کرده و زحمت کشیده مورد کمال تمجید و خشنودی ما واقع شد بعد بمنزل رسیده نهان خورده خوابیدیم سه ساعت بغروب مانده برخاستیم وزیر هایون آمده بود بحضور رسید شرح حال خود را عرض کرد بعد وکیل الدوله آمد بعضی فرامین و احکام بصحبه رسانید بعد وزیر دربار آمدند قدری صحبت و فرمایش فرمودیم و رفتند پس ازان قرق شد خدام حرم آمدند یک ساعت از شب رفته وزیر هایون را خواستیم بعضی دستخطها و احکام برای دارالخلافه نوشته بودیم باو دادیم بایست اردو بطهران بفرستد امشب هوا بقدری سرد بود که وقتی رفتم بخوابم با وجود لحاف متعدد نامدنی در رختخواب گرم نمیشدیم دهاتی که امروز از سپاه دهن تا قروه دیده شد از اینقرا راست (قره باغی) قشلاق ایل

(جلیوند)

— روز یکشنبه بیست و دوم —

امروز باید از قزوین به سیاه دهن که تیول امین حضرت است برویم صبح از خواب برخاسته نماز خواندیم نان و چای صرف کرده رخت پوشیده آمدیم بیرون جناب اشرف صدر اعظم و شاهزاده عماد الدوله حاکم قزوین و عبدالله خان سردار اکرم و جمعی دیگر از خدام درب دیوانخانه حاضر بودند سوار شده باجناب اشرف صدر اعظم صحبت کنان تا بیرون شهر آمدیم عماد الدوله مرخص شده مراجعت بشهر کرد سردار اکرم هم مرخصی گرفته بطهران رفت چون راه خیلی دور است جناب اشرف صدر اعظم را که سواره در رکاب می آمدند مرخص فرمودیم رفتند بکالسکه نشسته همراه آمدند و بابا امیر بهادر جنگ و سیف الملک و شمس الملک و بعضی دیگر که دورکاب بودند فرمایش کنان رانده قدریکه آمدیم از کالسکه پیاده شده سوار اسب شدیم بلد رچین دیده شد دو تا صید کردیم و چون تازگی داشت یکی از آنرا برای جناب اشرف صدر اعظم التقات فرمودیم بعد قدری رانده یک قازالاق هم سواره با طباغچه زدیم دور بود و خوب زدیم بعد سوار کالسکه شده را ندیم تا رسیدیم بنهارگاه حرم آنجا قهوه صرف کرده چون معمول ما این است که همه روزه نهار را در منزل میخوریم را ندیم برای منزل در بین راه جویای وزیر دربار شدیم عرض کردند بجهت کارهای زیادی که داشته در قزوین مانده از عقب خواهد آمد وزیر هایون هم بجهت ناتمامی مهمات بستی در قزوین مانده از عقب می آید آمدیم نارسیدیم بمنزل قریه سیادهن بهمان حالت است که مکرر آمده و دیده ایم منزل ما را همانخانه که سفرهای سابق منزل میکردیم معین کرده اند ولی در این سفر امین حضرت آنجا را تعمیرات کلی نموده و خیلی پاکیزه کرده است نهار خوبی هم تهیه نموده مراسم پذیرائی مقدم ما را از هر جهت فراهم داشته بود بعد از نهار خوابیده عصریکه بیدار شدیم یک قرانقوش در هوا زدیم بعد قرق شد امروز تمام صحرا بقدری طراوت و صفاداشت که بوصف نمی آید طرفین جاده همه جایا پوشیده از حاصل زراعت یا سبزه زار طبیعی بود خلاصه شب را روضه خواندند بعد وزیر هایون را حسب معمول احضار نموده روز نامه امروز را فرمودیم نوشت امروز احمد خان میرشکار سسه آهو صید کرده بحضور آورده بود فرمودیم یکی را برای خود مان گذاشتند و دوتای دیگر را یکی بجهت جناب اشرف صدر اعظم و یکی را برای وزیر دربار مرحمت فرمودیم شخص فرنگی که اتوموبیل شعاع السلطنه دست اوست و از طهران حامل عریضه شعاع السلطنه شده با اتوموبیل شش ساعته بقزوین آمده بود امشب از اینجا جواب شعاع السلطنه را نوشته باو دادیم مراجعت بطهران نمود بعد شام خورده استراحت کردیم دهانیکه از قزوین تا سیاه

﴿ ازینگی امام تاقزویں دهانی که در عرض راه دیده شد از این قرار است ﴾

(هشه کود) (هلنا نه کسلی) که در دست چپ جاده واقع شده سپرده بسپسالار است (آب یک) در دست راست جاده مال مجد الدوله است (نظر آباد) زیر دست جاده خالصه دیوان است (خورو هیو) بالادست جاده مال شاهزاده یمین السلطان است (قشلاق) زیر دست جاده مال ورثه یوسفخان است (زاغه) قشلاق ایل مافی زیر جاده متعلق بجناب امام جمعه طهران است (گونده) قشلاق ایل مافی در بالادست جاده مال ورثه حاجی سید نقی است (حصار) بالای جاده مال خورده مالک است (شریف آباد) زیر جاده مال حاجی میرزا محمد تاجر قزوینی است (مهدی آباد) مشهور به (بیدستان) ملک آقا میرزا مهدی پسر آقا میرزا ابوالقاسم شهیدی است شهر قزوین پنجاه متر از طهران بلند تر است از گونده الی شهر قزوین سیهار فرسنگ و از قزوین تا طهران بیست و چهار فرسنگ است

— ﴿ روز شنبه بیست و یکم ﴾ —

صبح از خواب برخاستیم الحمد تعالی لله حالتان خوب بود نماز خوانده دوباره خواستیم بخوابیم صدای کرنا نگذاشت بخوابیم زیرا که در قزوین رسم است صبح و عصر در جلو دیوانخانه حکومتی تقاره میزنند صدای تقاره مانع خواب شدن ناچار برخاسته چای خورده آمدیم بیرون جناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند و بعد علماء و سادات - واعیان - و اشراف شهر قزوین را بحضور آوردند امروز صبح آب کارلس باد که مسهل است خورده بودیم باین جهت بجای نهار آش خوردیم بعضی عرایض و نوشتجات و تلگرافات از طهران رسیده بود همه را ملاحظه کرده جواب دادیم بعد از صرف آش قدری استراحت کرده از خواب که بیدار شدیم وزیر دربار و سیف الملک و ناصر خاقان بحضور آمدند قدری با آنها صحبت و فرمایش فرمودیم و از احوال وزیر دربار جو یا شدیم و عرض کرد بعد ننگ خواسته یک چالاقان روی درخت کنار یفاصله سیصد ذرع نشسته بود با گلوله زدیم خوب تبری بود بما وزیر هابون آمد اجزای پستهخانه قزوین و آقا میر علی نقی و آقا سید اسدالله مدبر راه شوسه گیلاق ناظران و بشیر السلطان رئیس بست فارس را بحضور آورد همه شرفیاب و مرخص شدند ما هم جواب عرایض و نوشتجات شماع السلطنه را که اجلال الدوله آورده بود دادیم که از اینجا مرخص شده بطهران مراجعت نمایند بعد از آن چای خورده رفتیم اندرون خیلی گرسنه بودیم بصحبت وقت را گذرانده خود را مشغول نمودیم تا شام آوردند خوردیم و بعد از ساعتی استراحت کردیم

این منزل که کونده است هفتاد متر از سطح طهران بلند و تر است از قشلاق تا کونده چهار فرسنگ راه است

﴿ روز جمعه بیستم ﴾

صبح از خواب برخاسته لباس پوشیدیم و آمدیم بیرون امروز باید بشهر قزوین برویم هواسرد بود بکالسهگه نشسته یگفرسنگی را ندیم دربین راه جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم عقب بودند آمدند قدری شمر خواندیم و صحبت و فرمایش فرمودیم بعد سوار اسب شده چند قطعه (طر قه) زدیم یکی را هم باطبا نچه زدیم وزیر دربار هم چند تیر انداخت و چند طر قه خوب زد بعد عماد الدوله باجناب شیخ الاسلام قزوین شرفیاب شدند با آنها قدری اظهار التفات فرمودیم برگشته بکالسهگه نشستیم وزیر هایون که همه جا سواره پای کالسهگه ما بود با او قدری صحبت و فرمایش کردیم وزیر دربار و امیر بهادر جنگ هم در رکاب بودند بعد علمای قزوین که باستقبال آمده بودند شرفیاب شدند با آنها هم اظهار تفقد و التفات فرمودیم بعد شاهزاده های ساکن قزوین و تحار و اعیان و معارف آنجا شرفیاب گردیده همه آنها علی قدر مراتبهم اظهار مرحمت فرمودیم تا نزدیک شهر قزوین که رسیدیم تمام اهالی از مردوزن باستقبال آمده بودند وارد شهر شدیم نوبی خیابان شهر هم جمعیت زیادی بود این دفعه بیست و سوم است که ما از قزوین عبور میکنیم چون قزوین کم آب است هیچوقت آنجا را آنطوریکه باید آباد و باخضارت باشند ندیدیم لهذا در این سفر بجناب اشرف صدر اعظم مقرر فرمودیم که انشاء الله بعد از مراجعت از فرنگ از طرف دولت اقدام کرده آب شاهرود را بصحرای قزوین بیاورند که انشاء الله تمام صحرای جلگه قزوین آباد گردد پس از ورود رفتیم بحمام از حمام در آمده رفتیم اندرون آنها خوردیم خوابیدیم عصری از اندرون بیرون آمده در باغ قدری گردش و تفریح کردیم کلاغ و دلچبه و سار زیادی روی درختها بود سه چهار گلوله انداخته دوسه قطعه زدیم شاهزاده عماد الدوله خلعت پوشیده بود باملك آراوهردو شرفیاب شدند ملك آراوهردوین آمده است که همشیره خود را که در قزوین زن پسر مرحوم میرزا نظر علی حکیم بود دیدن نماید این پسر میرزا نظر علی را دیده بودیم قدری خفت عقل داشت ما از این شخص حکایت غریبی داریم در سنوات قدیمه سالی بمکه رفته بود امیر جبل يك قبای زری از زریهای بوته بزرگ کار اصفهان به و خلعت داده بود تقریباً در ایاب و زهاب از قزوین هفت هشت مرتبه او را دیده بودیم که همان قبارا پوشیده بود در واقع لباس رسمی او شده بود خیلی صحبتهای بی معنی میکرد خلاصه عصر جای خورده و تادوساعت از شب رفته بیرون بودیم وزیر دربار هم حضور داشت بعد رفتیم اندرون شام خورده خوابیدیم

قدری خوابیدیم منزل ما را در مهمانخانه قشلاق معین کرده اند از خواب برخاسته آمدیم بیرون قدری تیر اندازی کردیم یکدسته مرغابی در هوا پیداشد بقدر هزار ذرع از ما فاصله داشت یک تیر گلوله برای آنها انداختیم بوسط آنها رسید یک مرغابی از میانه آنها سرازیر شده بقدر ده ذرع با این آمد یقین کردیم که تیر خورده است بعد معلوم شد که تیر از نزدیک سرازیر شده گذشته گنج خورده سرازیر شده است نماشا داشت بعد قرق شد شب وزیر هایون را خواستیم روز نامه امروز را فرمودیم نوشت بعد قرق شد حرم آمدند قدری با آنها صحبت داشتیم پس ازان شام آوردند خوردیم و بعد خوابیدیم

— • ﴿ روز پنجشنبه نوزدهم ﴾ • —

امروز که از خواب برخاستیم الحمد لله تعالی احوالمان بسیار خوب باید برویم بمنزل کونده بیرون آمده سوار اسب شدیم وزیر دربار و وزیر هایون و دیگران از عقب رسیدند امیر بهادر جنگ و موثق الدوله در رکاب بودند قدری با وزیر دربار صحبت و فرمایش فرمودیم هوا خیلی سرد بود رفتیم بکالسه قدری با کالسه آمده دوباره سوار اسب شدیم تفنگ برداشته چهار تا قزاق زدیم بعد باز بکالسه نشستیم سیف الملك يك ماری در راه گرفته کشته بود بحضور آورد بصیر السلطنه امروز قدری رشادت کرده اسب ناخته بود برای خر گوش زمین خورده خیلی صدمه دیده بود بالجمله رانندیم نارسیدیم بمنزل نهار خورده بعد ساعتی استراحت کردیم ولی درست خوابمان نبرد جناب اشرف صدر اعظم يك پاکت بزرگ تلگراف فی بحضور فرستاده بودند باز کرده خواندیم و جواب آنها را دادیم عصری هم ایشان عماد الدوله حاکم قزوین و بشارت السلطنه رئیس تلگرافخانه قزوین را بحضور آوردند قدری صحبت و فرمایشات کردیم رفتند بعد تفنگ خواستیم از نوب سر برده نگاه کرده در صحرا سنگ سفیدی بنظر آمد نشانه گرفتیم که از ما بزیم ابوالقاسم خان ناصر خاقان عرض کرد باید آدم باشد چون خیلی دور بود بنظر سنگ می آید دور بین خواستیم انداختیم مثل سنگ سفید بود بانفنگ گلوله دم دم انداختیم بقدر دو ذرع فاصله با آن سفیدی بزمن خورد یکدفعه سفیدی بمرکت آمد معلوم شد که آدم است خدا خیلی تفضل فرمود که گلوله باو نخورد بی نهایت شکر خداوند را بجا آوردیم و فوراً فرستادیم او را آوردند ده تومان انعام باو دادیم و ده تومان هم مالیات دیوانی داشت بصیغه تخفیف در حق او مقرر فرمودیم و خینی این حسن اتفاق را بفال نیک گرفتیم بعد رفتیم اندرون شب دکترا دکا بازن و دخترش بحضور آمدند زن و دختر او امروز با کالسه بست از طهران آمده از راه رشت بلندن میروند

﴿ اشخاصیکه در تبریز میمانند ﴾

جناب آقای بحرینی حاجب الدوله که بریاست اردوی ما و ملازمت حره خانه در تبریز میماند
 آصف السلطنه صاحب جمع سیف الملک تفنگ دار باشی شمس الملک امیر آخور ابن السلطان
 خوانسالار سالار اکرم سیف السلطان مستعان السلطنه ناظم خلوت بصیر السلطنه دبیر
 السلطان عمید حضور محمد قایمخان شاطر باشی اسلحه دار باشی احمد خان میر شکار اجلال
 السلطنه معتمد خاقان

— ﴿ آغایان خواجه سرایان ﴾ —

امین الحرم صدیق الحرم معین الحرم
 عیسی خان و محمود خان هم با اتفاق معین دربار بارض اقدس مشرف خواهند شد

— ﴿ روز چهارشنبه هیجدهم ﴾ —

امروز عید غدیر است باید بمنزل قشلاق برویم صبح از خواب برخاستیم دیشب قدری حالم
 خوب نبود سرشام وزیر دربار آمد حب جوهر آهن بما داد خوردیم بعد از شام که خوابیدیم
 عرق کاملی آمد معلوم شد رفع سرما خورده گی شد است امروز الحمد لله حالتان خوب بود
 نماز خوانده امین الحرم و جوهر خان جای وغیره آوردند صرف شد رخت پوشیده بیرون
 آمدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و امیر بها در جنگ و وزیر هایون و جمعی دیگر از
 نوکرها در اندرون حاضر بودند آقا سید علاء الدین برادر زاده جناب آقا سید عبدالله مجتهد
 از طهران آمده عریضه ودعای برای سفر آورده بود تقدیم کرد دو بست تومان هم انعام بایشان
 دادیم مراجعت بطهران نمود آقا میر علی تقی تاجر رئیس مهمانخانه و چاپارخانه های از طهران
 الی رشت راهم وزیر هایون بحضور آورده بود بتوسط جناب اشرف صدر اعظم معرفی شد بعد
 سوار شده حرکت کردیم قدری با وزیر هایون و امیر بهادر جنگ و سایر ملتزمین صحبت و
 فرمایش فرمودیم وزیر دربار هم در رکاب بود عقب مانده بود که تفنگ بردارد زمین خورده
 اما الحمد لله صدمه باو نرسیده بود بسلاست آمد دم کالسکه مقداری از راه راهم با وزیر دربار
 صحبت داشتیم بعد وزیر دربار رفت بکالسکه خودش از آنجا تانیه راه با امیر بهادر جنگ و سیف
 السلطان و ناصر خاقان بصحبت و فرمایشات مشغول بودیم بعد حرم آمده از ما گذشته راندیم
 تا رسیدیم بمنزل نهار خورده بعد از نهار خوانستیم توی چادر بخوابیم وزیر دربار آمده عرض
 کردند چون توی چادر سرد است توی اطاق بروید استراحت کنید بهتر است رفتیم در اطاق

رعیت و مخلوقی را که بما سپرده است بطوری که مرضی خالق بیچون نباشد نگاهداری نمایم خلاصه همانطور که سابقاً نوشتیم کوه البرز همه جا در دست راست است و از کرج باین طرف کم کم دور تر میشود دهاتی که زیر دست جاده واقع است از این قرار است حیدرآباد محسن آباد علی جرد حصارک سیف آباد متعلق بسیف السلطان ده قلعه متعلق بجناب امام جمعه است رانندیم نرسیدیم بمهمانخانه حصارک از آنجا رانده رسیدیم بمهمانخانه ینگلی امام لدی الورد نهار خورده قدری خوابیدیم باد زیادی میوزید قدری هم باران بارید وقتی که چشم ما بمهمانخانه ینگلی امام افتاد بخاطر مان آمد مسافرت سنه هزار و سیصد و پنچ که در اواخر پائیز و هوای بسیار سرد از طهران بتبریز میرفتیم بقدری هواسرد بود که در همین مهمانخانه وقت صبح آب در دستمان بود بمجر دانیکه بزمین میریخت میخ می بست و نمیشد از سر مانفس کشید خلاصه چون امشب شب عید غدیر بود موزیکگانچهار فرمودیم خبر کردند آمدند قدری موزیکگان زده رفتند وزیر هایون و وکیل الدوله را خواستیم آمدند اندرون بعضی نوشتهجات و دستخطها واحکام بود فرمودیم وکیل الدوله نوشت و دادیم بوزیر هایون که با دست برای وزرا بفرستد

اسامی ماتر مین رکاب را که در این سفر بعضی بفرنگستان می آیند و بعضی در تبریز نامراجعت ما خواهند ماند در اینجا مینویسیم

از آقایان ابنا و احفاد سلطنت که تا تبریز در رکاب هستند

اعتضاد السلطنه

ناصرالدین میرزا

اشخاصی که بفرنگستان می آیند

جناب اشرف صدر اعظم حکیم الملک وزیر دربار موثق الدوله ناظر سردار کل امیر بهادر جنگ کشیکچی باشی وزیر هایون وزیر بست وکیل الدوله ندیم السلطان موثق الملک امین حضرت ضیع السلطنه ناصر خاقان آقا سید حسین پسر جناب آقای بحرینی ناصر الممالک عکاسباشی ناصر هایونی دکتر ادکاک دکتر خلیل خان

مهندس الممالک وزیر معادن و مشیر الملک پسر مشیر الدوله وزیر امور خارجه که اداره تجویرات جناب اشرف صدر اعظم با اوست و مفتخر الدوله وزیر مختار اتانونی ینگلی دنیا هم با جناب اشرف صدر اعظم بفرنگ می آیند اینها غیر از اشخاصی هستند که از راه گیلان بفرنگ می آیند انشاء الله اسامی آنها در باد کوبه که برکاب ما پیوستند خواهیم نوشت

(اشخاصیکه)

(روز سه شنبه هفدهم) ()

امروز صبح بسیار زود که تقریباً دو ساعت بطول آفتاب مانده بود از خواب بیدار شدیم دیگر خوابمان نبرد برخاسته نماز خواندیم امین الحرم وجوهر خان جای آوردند جای ونائی خوردیم قدری هم آب کارلس باد خوردیم بعد خواستیم بیرون بیاییم چون صبح زود بود هنوز نوکرها حاضر نبودند قدری راه رفتیم الحقی باغ و هوا خیلی لطافت و صفا داشت هوای کرج مفرح است تقریباً دو ساعت از دسته گذشته بود که از اندرون بیرون آمدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و وزیر هایون و سایر نوکرها حاضر بودند شاهزاده حاجی بها الدوله و آصف الدوله حاکم طهران که تا اینجا ملتزم رکاب بودند بحضور آمده مرخص شده مراجعت بشهر نمودند بعد سوار کالسکه شده را ندیم دربین راه باسیف السلطان وسیف الملک و ناصر خاقان صحبت و فرمایش میکردیم و از مسافرتهاى سابق خود مان از طهران بتبریز و از تبریز بطهران برای آنها حکایت میفرمودیم من جمله در سنه ۱۲۷۷ هزار و دو یست و هفتاد و هفت که از طهران بسمت حکومت به آذربایجان میرفتیم و هنوز منصب ولایت عهد نداشتیم و در آنوقت عزیزخان سردار کل پیشکار مملکت آذربایجان بود و ساعد الملک پسر مرحوم میرزا تقی خان امیر نظام ریاست قشون آذربایجانرا داشت و میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان رئیس دفتر استیفا و میرزا عباس خان معاون الملک که آخر مقلب بقوام الدوله شد نایب الوزاره و کارگذار مهم خارجة آذربایجان و میرزا نصرالله مدیر گمرکات نود که در حقیقت آنوقت پنج مسند حکومت جز و در تبریز بود که اینها همه در تحت حکومت کلیة ما بودند و همچو شبی را که امروز درینگی امام هستیم و شب هجدهم ذی الحجه است بخاطر آوردیم که در سنه هزار و دو یست و هفتاد و هشت ۱۲۷۸ که یکسال بعد از توقف ما در تبریز بود منصب ولایت عهد را بمادادند و خلعت ما را مرحوم یحیی خان مشیرالدوله از دار الخلافه به تبریز آورد و روز عید غدیر بود که خلعت ولایت عهد را پوشیدیم در آنزمان از علمای معتبر آذربایجان که خیلی محترم بودند مرحوم حاجی میرزا باقر مجتهد و حجة الاسلام بزرگ بود که مرحوم شدند و حالا که بتبریز میرویم و چهل و دو سال از آن تاریخ گذشته است اغلب نواده های آنها هستند و این شعر فردوسی بخاطر مان آمد که گفته است

(بمردی مرا سال شصده گذشت) « (بسر جمله از نیک و از بد گذشت)

مناسب حال خود مان دیدیم و خیلی خوب گفته است الحمد لله تعالی این سفر که میرویم بطور بسیار خوش میرویم و از خداوند تبارک و تعالی عمر و توفیق میخواهیم که این يك مشن

شعاع السلطنه وعضد السلطان وسایر نوکرها حاضر بودند . شعاع السلطنه هنگام مرخصی خیلی محزون بود . عضد السلطان هم ها نظور . بعد وزیر بقایا وسایر نوکرهایی که باید بشهر مراجعت کنند مرخص شده رفتند . ماهم سوار شده از کوجه باغهای کن سواره عبور کرده از آبادی ده که خارج شدیم . معاون الدوله و سردار امجد هم از آنجا مرخص شده بطهران مراجعت نمودند . بقدر يك فرسنگی که رفتیم جناب اشرف صدر اعظم آنجا برکاب ما رسیده قدری با ایشان صحبت و فرمایش فرمودیم . وزیر عدلیه هم از آنجا مرخص شده بشهر مراجعت نمود . بعد ماسوار کالسکه شده جناب اشرف صدر اعظم راهم مرخص فرمودیم رفته بکالسکه نشستند وزیر دربار در رکاب بود قدری با او صحبت و فرمایش فرموده . بعد با وزیر هایون و خوانسالار و ناصر خاقان فرمایش کنان رانندیم . و از اسفار سابقه خود مان که در زمان ولایت عهد مکرر از این راه به تبریز رفته و در کن شکارها کرده بودیم برای آنها حکایت میفرمودیم . همینطور با کالسکه رانندیم تا مسافت زیادی در اطراف راه گاهی زراعت دیده میشود ورشته کوه البرز همه جا در دست راست ما بافاصله نیم فرسنگ کجا پیش تا جاده مسافت دارد و دست چپ دهات متفرقه است مسافت زیادی که رفتیم رسیدیم بقریه کلاک که تیول امین الحرم است و خانهای آن در دست راست بوضع غریبی توی کوه واقع شده است این وضع آبادیها و خانه های توی کوه در آذر باجان زیاد است . بعد رسیدیم به پل کرج سر پل باج گیر خانه راه شوسه قزوین ورشت است که تازه ساخته اند بدبنائی نیست از آنجا هم گذشتیم زنه های قریه کلاک و کرج را دیدیم که روی دیوارها و پشت بامها بالباسهای الوان زرد و سرخ نشسته بودند تماشا داشت . رانندیم تا رسیدیم باغ کرج الحق وزیر دربار عمارات آنجا را خیلی خوب تعمیر کرده مثل این است که همه را از نوساخته باشند . حاجب الدوله هم خیلی خوب باطراوت باغ کرج را نگاهداشته است مخصوصاً فرستادیم تمام باغ را گردبدند یکشاخه از اشجار باغ را قطع نکرده اند بعد نهار خوردیم چون شب درست نخواهید بودیم بعد از نهار قدری خوابیدیم از خواب که برخاستیم وکیل الدوله قدری نوشتجات و فرامین واحکام بحضور آورد ملاحظه کرده و صبح گذاشته . بعد نماز خواندیم و رفتیم توی باغ قدری تیر اندازی کردیم يك دلیچه صید شد چای خوردیم . بعد قرق شد وزیر هایون و وکیل الدوله بحضور آمدند مشغول کاغذ خوانی و ملاحظه صریض و نوشتجات شدیم . بعد از آن قرق شد شام خورده خوابیدیم . الحمد لله حالتان خیلی خوب بود . کرج از سطح طهران یکصد و بیست متر بلند تر است . مسافت از کن بکرج پنج فرسنگ است

سواری بودیم که جوهر خان صدیق الحرم آمده عرض کرد وکیل الدوله عرض مینماید که دوسه فقره نوشتجات مختصری است بعرض رسیده بعد از آن سوار شوند ما هم بچکمان اینکه نوشتجات معدودی است اجازه فرمودیم وکیل الدوله بحضور فرستاد دیدیم کاغذ و احکام زیادی است همه را ملاحظه کرده و صبح گذاشته دادیم بردند بعد از آن سوار شده رفتم کنار رود خانه حرم هم نهار را مهمان ما بودند هوای بسیار خوشی بود شعاع السلطنه و عضد السلطان هم در رکاب بودند تا سه ساعت بغروب مانده در آنجا بودیم الحمد لله خیلی خوش گذشت دیروز حضرت علیا از شهر آمده بود که مشایعت و وداع مجدد نموده مراجعت بشهر نماید چون دیدیم از مسافرت ما و ماندن خودش در طهران خیلی دلنگ است امر و اجازه فرمودیم که تدارك حرکت و سفر او را تا آذر بایجان به بینند که با ما حرکت کنند بعد از کنار رود خانه مراجعت به منزل کردیم دوباره وکیل الدوله بحضور آمده با کمال ملامت عرض کرد که دوسه ورق نوشتجات و فرامین و احکام لازمی است که باید به عرض و لحاظ ما برساند لیکن تقریباً بقدر دو بیست ظفرافرمان و مافورقه فرمان ورا پورت و لایات و نوشتجات متفرقه و عرائض لازمه بود که بعرض رسانید و همه را جواب فرموده و صبح گذاشتیم بعد از آن جناب اشرف صدر اعظم آمده شرفیاب شدند بعضی عرایض و نوشتجات لازمه هم بتوسط ایشان بعرض رسید و تا یکساعت و نیم از شب گذشته با جناب اشرف صدر اعظم مشغول صحبت و اقیای فرمایشات بودیم بعد آصف السلطنه صاحب جمع دواب دیوانی آمده عرض کرد تمام مالهای بنه حاضر شده است محض اینکه خدمت خود را خیلی خوب بانجام رسانیده بود يك حلقه انگشتری الماس باو مرحمت فرمودیم وزیر دربار و امیر بهادر جنگ که بشهر مراجعت کرده بودند از شهر آمده شرفیاب شدند با آنها قدری صحبت و فرمایش کردیم وزیر دربار طومار بنائی را بعرض رسانید و ترتیبات کار بنائی را که بایستی درغیاب ما بشود دادیم بعد روضه معمولی شب دوشنبه را خواندند و بهمان ختم شد پس از آن باز قدری صحبت و فرمایشات لازمه فرمودیم فردا که دوشنبه است انشا الله از کن کوچ مینمائیم قبل از شام قدری احوال کسل شد کمی سرما خورده بودم بعد پیراهن عوض نموده عرق کردیم و بحمد الله رفع کسالت شد.

(۰) — ﴿ ۰ ﴾ (۰) ﴿ ۰ ﴾ — (۰)

امروز صبح که از خواب برخاستیم الحمد لله تعالی حالمان بهتر بود نماز خوانده رخت پوشیدیم امروز بید انشا الله تعالی از ککن حرکت کرده بطرف قریه کرج برویم • آمدیم بیرون

وسیده است خیلی چیز خوبی است دکتر ادکاک بدست یکنفر از کنیز های حرمخانه گذاشت بنا کرد همان اسباب بسرعت خط کشیدن و به هما نظور که نبض حرکت میکرد مینوشت بعد نبض ما گذاشت خیلی زحمت پیدا کرد نبض ما عمیق است دیر بدست می آید عاقبت با اسباب متصل شده بنای نوشتن را گذاشت خیلی مرتب نوشت وزیر دربار عرض کرد الحمد لله نبض ما خوب است و علامت این است که قلب خیلی خوب کار میکنند و هیچ نقصی ندارد . بعد قدری باشماع السلطنه و عضد السلطان که حاضر بودند صحبت و فرمایش قرموده از حیاط اندرون آمدیم بیرون قرق شکست چناب اشرف صدر اعظم و وزیر امور خارجه و ناصر الملک و جمعی دیگر بحضور آمدند بعضی نوشتجات راجع بوزیر خارجه و غیره بود خلوت فرمودیم و نوشتجات را خوانده جواب دادیم بعد وکیل الدوله نوشتجات و فرامین و احکام و ملفوفه فرمان زیادی بحضور آورد همه را ملاحظه کرده صحه گذاشتیم و دستخط زیادی نوشتیم بعد از آنکه اورفت ناصر خاقان بعضی فرمان و ملفوفه فرمان راجع بوزیر عدلیه و معاون الدوله بحضور آورده بصرحه رسانید بعد نهار خوردیم عزیز السلطان و سایر پیشخدمتان بودند قددی صحبت و فرمایش فرموده بعد خوابیدیم یکساعتی استراحت کرده بیدار شده نماز خواندیم و سوار شده رفتیم توی سبزه ها و باغات زیر دست کن گردش کردیم و پیاده شده جای خوردیم باشماع السلطنه و غیره که ملتزم رکاب بودند صحبت و حکایت سال هزار و دوست و نودونه را میفرمودیم که بطهران آمدیم و هیجده ماه توقف نموده بهار که شد و شاه شهید بجاجرود رفتند ما راهم مرخص کردند بشکار کن آمدیم و جهانگیر شکارچی را همراه فرستادند که بلد ما باشد و حکایت رفتن شکار بدره و لوزنک را میفرمودیم . بعد سپهسالار بحضور رسید باوقدری فرمایش فرموده بعد سوار شده بطرف منزل آمدیم . از ناصر خاقان سراغ گرفتیم که وزیر هایون که بجهت انجام کارهای خودش بشهر رفته بود و دستخط نوشته او را خواسته بودیم مراجعت کرده است یانه در این فرمایش بودیم که ناصر خاقان عرض کرد کالسگه او آمده است معلوم شد وارد شده است آمدیم به منزل رفتیم اندرون ابتدا قدری باشماع السلطنه و وزیر هایون فرمایش فرموده حالات شهر را از وزیر هایون پرسیدیم و عرض کرد بعد قدری با اسباب و جعبه حسابی که از قدیم در تبریز داشتیم و حاضر کرده بودند مشغول شدیم پس از آن نماز خواندیم و شام خورده استراحت کردیم

— () () () () () () () () () () —

صبح از خواب برخاسته جای صرف شد بعد از آن دوش آب سرد زدیم و رخت پوشیده مصمم

جات پستی آورده بود باندرون فرستاد دیدیم فرستادیم از او احوال برسی کردند و بعد چون آن نوشتهجات دوسی و آلمانی و ترکی بود دادیم که خودش بدهد بنسبت سلطان ترجمه نموده بحضور بیاورند بعد شام خورده خوابیدیم * از شهر بقریه کن دوفرسنگ است و همه جاره سر بالامبرود و زمین کن از طهران دو یست متر مراضع تراست .

— ﴿ ۰ ﴾ (روز جمعه سیزدهم ذی الحجة الحرام) ﴿ ۰ ﴾ —

صبح از خواب برخواسته نماز خواندیم جای و نانی صرف کرده بیرون آمدیم قدری عرایض و نوشتهجات در کیف جمع شده بود بملاحظه و خواندن آنها مشغول شدیم نایب السلطنه از شهر آمده بحضور رسیدند قدری صحبت داشتیم از مسافرت ما و دوری خود از حضور ما اظهار حزن و گریه کرد و داع نموده و مرخص شده ما هم روی ایشان را بوسیده بشهر مراجعت نمودند جناب اشرف صدر اعظم و مشیر الدوله وزیر امور خارجه بحضور آمدند بعضی نوشتهجات و عرایض راجع بوزارت خارجه و غیره بود بعضی رسانیدند و بعضی دستخطهای لازم بود نوشتیم ایشان مرخص شده از حضور رفتند بعدنهار آوردند مشغول خوردن نهار بودیم که وزیر هایون بحضور آمد با او قدری صحبت و فرمایش فرمودیم تا نهار تمام شد حاجی مطیع السلطنه و اجلال السلطنه هم در حضور بودند بعد از نهار چون حضرت علیا از شهر آمده بود که بحضور ما برسد رقتیم اندرون او را دیده بیرون آمدیم باقی نوشتهجات و راپورتهای تلگرافی که مانده بود با وزیر هایون و ناصر خاقان و دبیر السلطان همه را خواندیم بعد از اتمام قدری استراحت کرده و در ضمن شرح روزنامه سفر را می فرمودیم و وزیر هایون مینوشت قدری هم با حاجی مطیع السلطنه و اجلال السلطنه صحبت و فرمایش فرمودیم از خواب که برخاستیم رقتیم توی حیات دوسه فقره دستخط و احکام بود آنها را نوشتیم بعد وزیر دربار بحضور آمد یک لنگه بار که حاجی ناصر السلطنه از باد کوبه نزد او فرستاده بود که بحضور ما تقدیم دارد بحضور آوردند فرمودیم باز کردند بعضی اسبابهای نفیس قشنگ بود تحویل محقق السلطنه مراید ارباشی شد که بشهر ببرد بعد از آن دیوانخانه قرق شد حضرت علیا بحضور آمد بعد بعضی دیگر هم که از شهر آمده میخواستند بحضور برسند آنها را احضار فرموده قدری صحبت داشتیم

— ﴿ ۰ ﴾ (روز شنبه چهاردهم) ﴿ ۰ ﴾ —

از خواب برخاستیم الحمد لله تعالی امروز حالتان بسیار خوب بود وزیر دربار و دکتر ادکاک و ادرون بحضور خواستیم یک اسباب امتحان نبض آورده بودند که تازه از فرنگستان

و بنات سلطنت همگی شرفیاب شدند چون روز پیش بجناب اشرف صدر اعظم فرموده و قرار داده بودیم که چهار ساعت از دسته گذشته سوار شویم لهذا تا سر چهار ساعت تأمل کردیم معلوم شد جناب اشرف صدر اعظم بزیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام رفته بودند بیرون که آمدیم در منزل معتمد الحرم جناب اشرف صدر اعظم مراجعت کرده با جمعی از رجال دولت حاضر بودند جناب آقای بحرینی سلمه الله تعالی و جناب میرزا کاظم آقا دعای سفر بگوشمان خواندند از آنجا با عون الهی سوار کالسکه شده حرکت نمودیم بخجایان امیریه که داخل شدیم از دو طرف خیابان جمعیت زیادی از اناث و ذکور جمع بودند و اغلب از مسافرت ما محزون و مشغول دعا بودند حزن آنها بمانم خیلی اثر کرد و در قلب خود مان همه آنها را بخدا سپرده سلامت و حفظ همگرا از بدروز گار مستثات نمودیم از شهر بیرون آمده تا نزدیک باغ شاه هم باز جمع کثیری از مردم در خاکریز شهر و غیره ایستاده بودند قدری که از باغ شاه گذشتیم سپهسالار با صاحب منصب های نظامی همه حاضر بودند نسبت بهمه تفقد فرمودیم بعد آمدیم بسر صفوف فواج ابتدا افواجی که در شهر طهران مقیم هستند ایستاده بودند بعد توپجیان و افواجی که از برای اقامت اردو مقرر داشته بودیم همه با کمال نظم و ترتیب ایستاده بودند حقیقه سپهسالار خیلی خوب اردوی نظامی را تشکیل داده و افواج را منظم و مرتب داشته بود بعد از ملاحظه افواج آمدیم بچادر سپهسالار در نزدیکی آنجا شعاع السلطنه اجازه خواسته بکن آمد مادر آنجا یاده شده صرف قهوه کردیم چون سپهسالار اردوی نظامی و افواج را خیلی خوب از نظر ما گذرانید و مستحسن افتاد لهذا محض اظهار مرحمت و خشودوی خود مان يك انفيه دان مرصع بسپهسالار التفات فرمودیم از آنجا خدام و اشخاصی را که ببدرقه ما آمده و ملتزم رکاب بودند مرخص فرمودیم که بشهر مراجعت نمایند بعد سوار کالسکه شده باموثق الدوله و میرزا ابوالقاسم خان ناصر خاقان صحبت کنان رفتیم تا وارد قریه کن شدیم وزیر دربار بجهت بعضی کارها در شهر ماند که عصر بکن بیاید بعد از ورود بکن نهار خواسته و پس از صرف نهار مشغول نوشتن روزنامه سفر شدیم بعد قدوی خوابیده از خواب که برخاستیم بعد از ساعتی امین الحرم و معین الحرم بحضور آمده عرض کردند که حرم از شهر آمده وارد شدند ما رفتیم اندرون این عماراتی که در کن منزل کردیم خانه های جیب الله بيك پسر دایه ام الخاقان است که در طفولیت او را دیده بودیم و در ب خانه ما سمت شاگرد قهوه جی داشت حالا که او را دیدیم تمام موی ریشش سفید شده است وزیر دربار عصر از شهر آمد او را در اندرون بحضور خواسته قدری صحبت و فرمایش فرمودیم بعد مرخص شده بمنزل خود رفت وزیر هابوق در شهر بود وقت غروب وارد کن شده در ب اندرون آمد بعضی پاکتها نوشته (و نوشته جات)



— بسم الله الرحمن الرحيم —

بنام خدائی که هسنى از ارست (ه) جهانرا بلندی و بستى از اوست
روز پنجشنبه دوازدهم شهر ذى الحجة الحرام سنه هزار و سیصد
و هفده هجرى بهزم مسافرت فرنگستان که از مدتی بود تصمیم
عزیمت این سفر نموده بودیم از مقر سلطنت و دار الخلافه
طهران بصوب قریه کن که اول منزل است حرکت نمودیم اول
صبح از خواب برخاسته لباس پوشیدیم بعد حضرت علیا
بمضور آمد با او قدری صحبت کردیم پس از آن سایر خدام حرم

— () : () : () : () : () —



هو
 مظفرالدین شاه
 دمید کوک فتح و ظفر
 بعون الله گرفت خاتم
 شاهی

Safarnameh-i muvarabeah-i kashan



سفرنامه مبارکه شاهنشاهی



(هو الله العالی شأنه العزیز)
 روزنامه اولین سفر ما از دارالخلافه طهران به ممالک
 فرنگستان و دربار دول متحابه اروپ است که بیاری خدای
 تعالی عزیزت نموده ایم و تا روز مراجعت بطهران انشاء
 الله تعالی یوماً فیوماً شرح وقایع و حالات این سفر خیریت
 اثر بطور ساده نگارش میشود فی شهر ذی الحجه الحرام
 سنه ۱۳۱۷ بکنزار و سیصد و هفده هجری مطابق سیچقان
 میل ترکی و سال ۱۹۰۰ هزار و نهصد میلادی



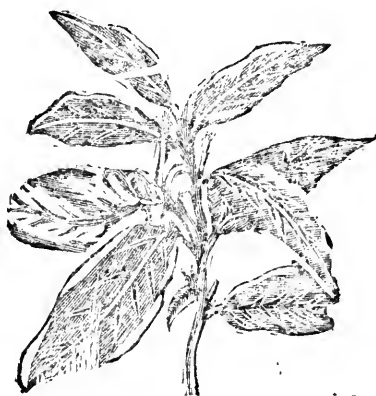
() () () () () () () () () ()





آن بمصنعه ظهور خواهد رسید و وقایع و حالات مهمه ممالک و اوضاع
بلاد و مراسم پذیرائی دول کامله الوداد اروپ و غرایب مشاهدات نظر
مبارک را از بدایع صنایع و علوم و محاسن آداب و رسوم ملل متمدنه که
بزرگترین غنیمت این سفر تواند بود یوماً فیوماً شرف املاء و تقریر و
در روزنامه خاص امر به ثبت و تحریر میفرمودند و پس از رجعت
خسروانی بجا یگانه خلافت و مرکز سلطنت عظمی حسب الامر قدر
قدرت جهانمطاع همایون سفر نامه مبارکه

— (در کمال تنقیح و امتیاز بجایه انطباق متحلی گردید) —



بِسْمِ نَبَارِكٍ وَتَعَالَى

در مبادی سال خجسته مال سیچقان نیل سنه یکمزار و سیصد و هفده
هجری که آغاز سال پنجم جهانبانی اعلیحضرت قویشوکت اقدس هایون
خسروانی بود ارادت و مشیت حضرت باری بامقاصد و نیات مقدسه
اعلیحضرت هایون شهر یاری ادام الله سلطانه تعلق و توافق یافته محض
تشید مبانی و داد و تجدید عهد اتحاد باسلطین و امپرا طوران و تاجداران
عظیم الشأن دول و رؤسا معظم ملل متحابه اروپ و جلب و سایل
ترقیات و کسب فواید معلومات مفیده عشر جدید بمملکت محروسه ایران
عزیمت سفر فرنگستان فرموده در دربار دول و اقطار ممالک همه جا
باغایت اجلال و اکرام و نهایت تفخیم و احترام که مافوق ان برای هیچ
شهر یاری از ملوک مشرق زمین معمول نیفتاده بود پذیرفته شدند و الله
المنه بمقاصد عالیه و فواید منظوره که در سوابق زمان برای ملوک جهانی
حصول اینگونه امانی و آمال بی غایله ستیز و جدال متمنع و محال می نمود
از منهل صافی و داد و مصافات و حسن مراودت رسمانه و یمن مسافرت
دوستانه فایز و نایل گردیدند که انشا الله تعالی علی التدریج نتایج حسنه

آن



Muzaffar al-Din, Shāh of Iran,
1853-1907

Safarnāmah-i mukāshshah-i
shāhan shāhi



PLEASE DO NOT REMOVE
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

D Muzaffar al-Jin Shah, Shah
919 of Iran
1888 Safarnamah-' i mubarakah-' i
shahanshahi

